

BIBLIOTHECA INDICA

WORK No. 223.

THE ṬABAQĀT-I-AKBARĪ

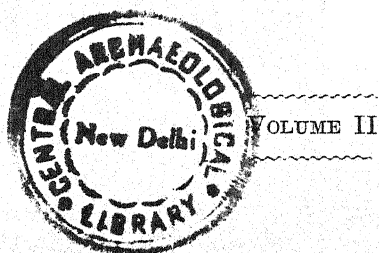
PERSIAN TEXT.

THE ṬABAQĀT-I-AKBARĪ

OF

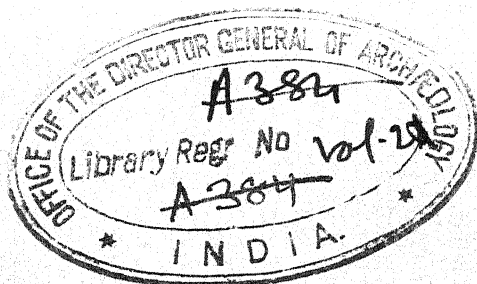
KHWĀJAH NIZĀMUDDĪN AḤMAD

(A HISTORY OF INDIA FROM THE EARLY MUSALMĀN
INVASIONS TO THE THIRTY-SIXTH YEAR OF
THE REIGN OF AKBAR)



EDITED BY

B. DE, M.A., I.C.S. (Retired).



PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA

1931

و الهی .

از موضع دانه از توابع خراسان ست شعر خوب گفتی و بزبان
روستائی خراسان اشعار مضحک بسیار گفته ، مقلد طبیعت بود ، و حرکات
طرفه میکرد . و در روزی که حضرت خلیفه الهی چوگان می باختند
و چوگانی بر پشت بینی ملا الفتی شاعر رسیده شکست ؛ و الهی درین
باب گفته است - * بیت *

الفتی بس که شعر بد میگفت ، نیک رو باطن برودانش .
چرخ چوگانی از قضا بشکست ، پشت بینی بجای دندانش .

* بیت *

بی درد را شراب محبت کجا دهند،
کیفیت عشق بتان تا کرا دهند.

قراری.

شاگرد ملا قاسم کاهی بوده - * بیت *

باغبان از باغ بیرون آهی سرو من به بین،
سرو چوبی چند بینی سرو سیم تن به بین.

* بیت *

ای دل فن عشق را کماهی آموز،
غوامی این بحر ز ماهی آموز.
خواهی که ز قید دهر آزاد شوی،
وا رستگاری از قاسم کاهی آموز.

مومن لنگ.

سلیقه خوب دارد و با خان خانان میرزا خان می باشد - * بیت *

چنان بهانه طلب کشته در جفا که اگر،
بخاطرش رسم آن هم گناه من باشد.

الفتی.

* بیت *

با زین خان کوکه می باشد -
صد نامه در کلک شوقم پرداخت،
در راه نسیم نو بهاری انداخت.
از بخت بدم یکی بجانان فرسید،
کوئی که نسیم نیز با بختم ساخت.

ملا غوبتی بخاری .

از همه قسم اشعار دارد ؛ و دیوانی ترتیب داده . در هند آمده ،
بملازمت حضرت خلیفه الهی رسید . و از فوال انعام آن حضرت شاداب
گشته باز به بخارا رفت . ازو ست . * بیت *

قضا جدا ز تو خونم چرا نمی ریزد ،
مگر ز دست قضا این قدر نمی آید .
براه عشق تو ، در هیچ منزلی نرسیدم ،
که درد عشق ترا بیشتر رسیده ندیدم .

ملا طالب اصفهانی .

قریب بیست سال است که در کشمیر سکونت دارد و در سلک
بندهای درگاه منظم است - * بیت *

خوش آن بزمی که سر نه نهاده بر زانوی نومیدی ،
تو گوی باد در بکشود و یار از در درون آمد .
* بیت *

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد ،
خون ریزی و آستین فشانی که چه شد .
ای غافل ازان که تیغ هجر تو چه کرد ،
خاکم بفشار تابدانی که چه شد .

ملا پیروز .

بیشتر از اوقات با نورنگ خان می بود -

عزیزی، میر عزیز الله.

از سادات قزوین ست. مدتها دیوان صدارت بود، و چون باشغال دیوانی سری نداشت و نیک نپرداخت، سالها محبوس مانده، کتاب گل و مل، و وجه القناعت، و رساله منظوم رمل و صحیفه‌ی العشاق، و شهر آشوب از منظومات او ست؛ و دیوان قصائد و غزل نیز دارد. و این اشعار ازو ست.

* بیت *

نیست هر بسوی مژگان دیده نمناک را،
بر کنار افکند موج اشک من خاشاک را.
تن سمین نشد او را ز خاک پیرهن پیدا،
سمن در باغ خوبی شد ز برگ یاسمن پیدا.
چنین کا فتاده در راه غم و محنت چو خاشاک،
نسیم لطف و احسانت مگر بردارد از خاکم.

ابن علی واثقی.

* شعر *

ازو ست.

جز عشق تو کاری نبود پیشه ما،
پرورده در دست و رگ و ریشه ما.

میر امانی.

* شعر *

سالها ملازم درگاه حضرت خلیفه الهی بود. ازو ست.

تو شاه بازی، ر مرغ دلم کبوتر تست،
عجب عجب که شود همدم کبوتر و باز.
زبان حال امانی بر کبوتر تست،
بهرس حال دلش را ازان کبوتر باز.

وفای اصفهانی .

بازین خان کوکه می باشد . ازو ست . * بیت *

در دل نیم شبان کوب ، که چون روز شود ،
همه درها بکشایند ، و در دل بندند .
قحط وفا ست این ، که نکویان روزگار ،
خوان نا نهاده ، خون دل میهمان میخورند .

میروزا بیگ سهری .

برادرزاده خواجه امین الدین محمود خواجه جهان ست . طبع

خوش و سلیقه درست داشت . این چند بیت ازو ست . * بیت *

از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن ،
کز نمک سازند شیرین ، چون بود بادام تلخ .
لعل حیات بخش تو در سائیه خط ،
چون آب خضر در ظلمات سکندر ست .
چشم سیاه فتنه عابد فریب تو ،
سحر آفرین جادوی عشاق پرور ست .

فناهی .

ملا خورد زرگر ، که همه عمر درین درگاه گذرانیده ؛ و در ابتدای حال

از نوکران میروزا عسکری بود . ازو ست . * شعر *

نه گویم بهر تشریف قدومت خانه دارم ،
غریبم ، خاکسارم ، گوشه ویرانه دارم .

* بیت *

تو گر برهم زنی سودای دلم، باری زیانداری،
 مرا سرمائیه دنیا و دین نابود می گردد.
 گر زیر گلبنی بقمسم پا نمی نهی،
 جای، بنه که ناله بگوش چمن رسد.
 بجانان می رساند شکوه از محنت غربت،
 اگر بر شاخ طوبی بلبل آواز بر دارد.

بقائیه .

ولد یادگار حالتی . بکشتن پدر منسوب گشته بسیاست رسید . ازو ست .

* بیت *

تا غمزه خونریز تو غارت گر جان ست،
 چشم اجل از دور بکسرت نگرانست .

معصوم .

ولد قاضی ابو المعانی، ازو ست .
 مرده حسرت برد آن دم که بری دست به تیغ،
 کین عطا روزی آن ست که جانی دارد .

میورکن الدین .

ولد قاضی ابو المعانی زیارت گاهی ازو ست . * بیت *
 یک حرف آشنا بغلط هم کسی نگفت،
 چندان که خواب خوش بهر افسانه سوختم .

عاشق رخ خویش بردرت سود و برفت ؛
 و آن مهر که داشت با تو بنمود و برفت .
 یک شب بهزار حیلہ در بزم وصال ،
 پروانه بشمع دیده بکشود و برفت .

ملا وافقي .

مدتیست با معصوم ولد خواجه معین خان می بود . این بیت

* بیت *

ازو ست .

نومیدیم رسیده بجای ، که بعد ازین ،
 امید را بقطع نظر یاد می کنم .

محمّد رضا .

جوانی بود طالب علم ، و نجوم نیز میدانست . و در خدمت

* بیت *

خانخانان می گذرانید .

مستی من از می گلفام نیست ،
 بیخودم زان باده که او را نام نیست .
 خلوتی خاص است جان را بالمش ،
 گو میا شادی ! که بار عام نیست .

مولانا نظیري .

از نیشاپور ست ، و خالی از سگفتگی طبع نیست ، و اشعار با مزه

بسیار دارد . و قبل در خدمت خانخانان بود ، حالا بمکه رفت . ازو ست .

تقی الدین صاحب شستری.

در ملازمت خلیفه الهی میباشد. از علوم عقلی و نقلی نصیبی کامل داشت، و شعر نیکو میگوید. ازوست - * بیت *

گردست ندهد که برویت نظر کنم،
باری دهان بیاد لبثت پر شکر کنم.
با آنکه همچو سبزه بخاکم نشانده،
دست دلی کجاست که خاکی بسر کنم.
من بنده این رسم که در چار سوی عشق،
با هرکه نه غارت زده سودا نمـاید.

میر غازی آسیوی.

سالها در خدمت حضرت خلیفه الهی در سلک سپاهیان انتظام داشت - * بیت *

دل خسته ام، ز ناوک طفلی که روزگار،
در دست او نداده ببازی کمان هنوز.
شوم گرم رخ، بنشینم بدیواری سرای او،
نسیم ناامیدی هر دم از دیوارم اندازد.

ملا حالتی یا جانی یا خانی یا جائی.

مدتیست در گجرات با فقیر می باشد. ازوست - * بیت *

پیغام دروست داغ جگر تازه می کند؛
درد و داغ و رنج سفر تازه می کند.

* بیت *

تا تیغ ناز آن بت مخمور شد بلند،
صد گردن نظارگی از دور شد بلند.
می در سر و گل در بغل آنی چو در کاشانه ام،
بهر تماشا بشگفت خاشاک محنت خانه ام.
تا بر سر کونین نهادیم قدم را،
دستی نبود بر دل ما شادی و غم را.

شریف فارسی.

ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم است. جوان نو رسیده تربیت
یافته نظر کیمیا اثر حضرت خلیفه الهی ست. در تصویر و خط نیز امتیاز
دارد. ازوست -

* بیت *

ز یمن عشق بکونین صلح کل کردیم.
تو خصم گرد، وز ما دوستی تماشا کن.
فضای سینه ام از دوستی چنان پر شد،
که با کمال طلب ذره نیفزاید.
عشق و رسوای هم اسباب تعلق بوده است،
وای بر من، کش همی پنداشتم معراج خویش.
توفیق در طریقت ما پای مرد نیست،
ما دوست را بحالت دیگر شناختیم.

و این دو بیت هم ازوست *

غمی دارم که شادیه‌ها فدایش، ز چشم بد نگه دارد خدایش!
چو دل بر اشم پروا نگي کرد، توکل هم باو بیگانگی کرد.

ملا بقائی.

جوان نو رسیده است، و مدتی با فقیر میبود. و این اشعار ازوست -

* بیت *

تا عشق ز مژگان بتان نیشتر آورد،
خون از رگ و ریشه من جوش بر آورد.
فریاد، که تا چشم زدم، ترک خیالش
در دیده فرو رفت، سر از دل بدر آورد.
بجای اشک از چشمم دل افکار می بارد،
همه خون جگر زین ابر آتش بار می بارد.
مرغ دل با صید چشم او شکار انداز بود،
هر سر مو بر سرم چون مرغ در پرواز بود.

ملا امینی.

او نیز جوانیست نارس. سالهاست که با فقیر میباشد، ازوست -

* بیت *

منم، که غیر غم اندوختن نمیدانم؛
تمام آتشم، و سوختن نمیدانم.
بنور خاطر اگر روشناس خورشیدم،
چراغ بخت خود افروختن نمیدانم.

شریف سودی.

اصفهانیست؛ در سلک خدمتگاران این درگاه انتظام دارد.

ازوست -

خلیفه الهی نشو و نما یافته. و امروز در کابل بوظیفه و ادرار خوش وقت
و آسوده است. فارغی تخلص میکند، و این ابیات ازوست * شعر *
سودای سر زلفش بپا افکند زنجیرم،
درین سودا، بغیر از جان سپردن، نیست تدبیرم.
مرا سودای آن پری دیوانه میدارد،
ز سودای چنین، ای عاقلان! در بند زنجیرم.

نشان علي احمد مهرکن.

بجمیع خطوط مهر را خوب میکند، و شعر نیکو میگوید. و جامع
اقسام فضائل ست. و این ابیات ازوست - * بیت *
مرا هر شب چو دزدان خواب گیرد، چشم تر گردد،
دلّم را با غمت بیدار بیند، باز میگردد.
ز سنگ حادثه دل بشکند سیئه ما،
که ساختند ز الماس آبگینه ما.

هاشم.

قصه خوان، محترم تخلص، مدتی بخانخانان میرزا خان بود.

* شعر *

میان دیده و دل دوش ماجرا میرفت،
که دیده سوی تو میدید، و دل از جا میرفت.

شیخ چشتی دهلوی.

حسن نام داشت. از مریدان شیخ سلیم ست. و در لباس صوفیه میبود. بذوق و شوق میگذرانید *

درویش بهرام سقا.

در لباس صوفیه بودی؛ و سقائی کردی، و آب بمردم دادی. و از ملازمت حضرت بسراندیپ رفت، و آنجا در گذشت. دیوان شعر دارد؛ و این ابیات ازو ست -

* بیت *

اساس پارسائی را شکستم، تا چه پیش آید،
سر بازار رسوائی نشستم، تا چه پیش آید.
به ترسا زاده دل دادم، و سر رشته دین هم،
درین پیرانه سر زنار بستم، تا چه پیش آید.

ملا حیدری.

سه بار از عراق بهند آمده، از خوان احسان این درگاه بهره مند شده
رفت. ازو ست -

* بیت *

چو پاکان، حیدری تا می توانی، کمال کسب کن در عالم خاک.
که ناقص رفتن از عالم چنانست، که بیرون رفتن از حمام ناپاک.

محمد صالح دیوانه.

ملقب بعقل شده است. پدر او بملائئ کتابداری مشهور بود؛ و کتابداری حضرت جنت آشیانی بود. و محمد صالح از صغر سن در ملازمت حضرت

دانستی . تصنیفات در هر فن دارد . ازو ست - * بیت *

بر فلک نیست شفق ، بادۀ گلغام منست ،
اندرو درد کشم ، طاس فلک جام منست .
چو نتوانم که گرد آن نگار تند خو گردم ،
خیالش در نظر آورده ، هودم گرد او گردم .
در تحرک نیست از باد صبا پیراهنش ،
بلکه جانی یافته پیراهن از لطف تنش .

میر حزنی .

از افاضل وقت بود . از عراق بعزم ملازمت حضرت می آمد ، و در راه فوت کرد - * بیت *

مرا بر سادۀ لوحیهای حزنی خندۀ می آید ،
که عاشق گشته ، چشم مرحمت از یار هم دارد .
ز نادانی بر او کرده همدم کار من ضائع ،
عجب تر آنکه بر من منت بسیار هم دارد .

مظہری کشمیری .

از خدمتگاران این درگاه است ، و این اشعار ازو ست - * بیت *

اقبال حسن کار ترا بیش بوده است ؛
ورنه صلاح کار ندانسته ، که چیست .
فدای آیینہ کردم که داستان مرا ،
درون خانہ بگلگشت بوستان دارد .

ز سوز عشق باشد خسروی را دل چنان روشن،
که شمع مرقد او می توان کرد استخوانش را.
نالایند شیران حرم سر پنجه از خونم،
سگان دیر را ای همشپین زین طعمه مهمان کن.

ملا فهمی طهرانی.

با اعظم خان می بود. و این ابیات ازوست - * بیت *

قدر من زان کم شد که من در عشق صابر نیستم،
قدر گو، کم شو، که من بر صبر قادر نیستم.
از بخت خود ایدل گله نتوان کردن،
خود را گله قافله نتوان کردن.
مخروش، منال، از پی هر رفتگی،
خود را جرس قافله نتوان کردن.

ملا سهمی بخاری.

او نیز بخان اعظم میبود، این بیت ازوست - * بیت *

هلال عید نسبت داشتی با طاق ابرویش،
اگر بودی هلال دیگری پیوسته پهلویش.

ملا نیازی سمرقندی.

در خدمت حضرت جنت آشیانی گذرانیده، و ملازمت حضرت
خلیفه الهی را دریانت. اکثر عمر در سند بسر برده. فزون شعر نیکو

ز تار سجدۀ زاهد گره بیصدق نکشاید،
 برو یک چند، این را رشته زنار گبران کن.
 خوش دیار یست سر کوی محبت، که شود،
 همه با مهر بدل کینه افلاک آنجا.
 هلاک آن مژه قاتلم، که خون سرا،
 چنان بریخت، که یکه‌طره بر زمین نچکید.

ملا حیاتی گیلانی.

از یاران اهل درد مندانشست، و در سلک خدمتگاران حضرت خلیفه
 الهی انتظام دارد. ازوست،

* بیت *

بهر سخن که کنی خویش را نگهبان باش،
 ز گفتنی که دلی نشگفتد پشیمان باش.
 چه بال مرغ، که گر شغل روزگار اینست،
 ز مور نیز قدمی وام کن، گریزان باش.
 هرکس که بینی، از رهی ریزد بگریه آب رو،
 زاهد بخلوت میبرد موسی بطور ابراهیم را.

میر خسروی.

خواهرزاده میرزا قاسم گنا باد یست. درینولا بملازمت حضرت رسیده

بمراحم خسروانه ممتاز ست. و این ابیات ازوست -

* بیت *

غبار جسم من و غیر اگر بر آمیزند،
 ز هم بیروی محبت توان جدا کردن.

میر شریف وقوعی نیشاپوری.

جوانی بود، بفضائل آراسته. علم تاریخ را نیکو میدانست، و در انشاء و خط ممتاز بود. و در سلک خدمتگاران حضرت خلیه الهی منظم بود. و باین فقیر نسبت صداقت تمام داشت. و در سنه اثنی و الف در گذشت. و این ابیات ازوست:

* بیت *

باین شوقم بدل گستاخ می آئی، نمی ترسی
که بر پای خیالت روی آه آتشیـن مالم.
همین ذوق ست مقصد در حقیقت عشق و عاشق را،
نه پنداری که جانرا بر تو افشاندم، زیان کردم.

قزازی گیلانی.

برادر حکیم ابو الفتح است. از ملازمت حضرت حسب الحکم به بنگاله رفت. و آنجا در گذشت، و صاحب دیوانست. این رباعی ازوست،

* رباعی *

گر عشق مرا دل خریدار افتد، کاری نکنم که پرده از کار افتد.
سجاده پرهیز چنان افشانم، کز هر تارش هزار زنار افتد.

ملا غیوثی شیوازی.

مدتی در هند بود، باز بشیراز رفت. این ابیات ازوست.

* بیت *

بقتل غیرهم راضی نیـم، زیرا که میدانم،
اجل زهر هلاک از خنجر جلا دهن بوده.

امیر سید علی مصور.

که جدائی تخلص اوست . که مصور بی بدل بود . سالها در خدمت
جنت آشیانی گذرانیده ، بخطاب همایون شاهي سرفراز گشت . ازوست ،

* بیت *

صبحدم خار دم از همدمی گل میزد ؛
ناخنی در دل صد پارۀ بلبل میزد .
نیم بسمل صیدم ، و افتاده ، دور از کوی دوست ؛
میروم افتان و خیزان ، تا به بیزم روی دوست .

ملا قدری شیوازی.

مدتی در هزد گذرانیده ، مراجعت کرد . این ابیات ازوست ؛

* بیت *

چندان امان نمیدهم بیخودی ، که جان
داند ، که چون بر آید و قربان او شود .

تشبیهی کاشی.

تجربۀ پیشه ، و بی قید ست ؛ و در ملازمت حضرت میگذرانید . این

* شعر *

شعر ازوست .

یکی بر خود بزال ، ای خاک کورستان بشادابی ،
که چون من کشته زان دست ، و خنجر در لحد داری .
تو هر رنگی که خواهی جامه میپوش ؛
که من آن جلوۀ قد می شناسم .

* بیت *

محببتی که مرا با تو، در دل تنگست،
گر آشکار کنم در جهان نمی گنجد.

یول قلی بیگ اسی.

از ترکمان شاملو ست؛ شعر خوب میگوید؛ و در خدمت خانخانان

میباشد. این ازو ست. * بیت *

عشق و مقناطیس یک جنس اند، کز دل ناوکش،
تا برون می شد محبت جذب پیکان کرده بود.
چو بینی شعله را مضطرب، آتش پرستی دان،
که جسمش رفته و روحش در آتشیخانه می رقصد.
اتشکده است دل ز جفای تو، برو،
داغ تو همدوی که نگهبان انش است،

جز بی بادشاه قلی.

ولد شاه قلی تاریخی ست، که از امرای قدیم الخدمت این درگاه

است. جوانی بود، شایسته، و مناسبت شعر تمام داشت. ازو ست،

* بیت *

زین چاشنی که چمن ازل بابتان دهد،
جای رسیده عشق، که بیدرد جان دهد.
غایت رشکم نگر، کز بیخودی آیم بهوش،
گر کسی آگه شود، کین گفت و گو، از یار کیست،

نویدی نیشا پوری.

عمری، در درگاه جهان پناه بود، این ابیات ازوست * بیت *
 قضا چو، نامه جرم شراب خواره، نویسد،
 نوید عفو، خداوند بر کناره نویسد.

صلا شکیبی اصفهانی.

کسب کمالات کرده، صاحب اخلاق حمیده است؛ شعر را نیکو
 میگوید؛ و در صحبت خانخانان میرزا خان، ولد محمد پیرامغان میباشد.
 و طالبانی دارد و شگفته طبع است. و این ابیات ازوست. * بیت *

هنوز ناله شبهای من اثر دارد،
 کمان شکسته من، تیر کارگر دارد.
 دلم بهجر در آویخت، رحمت ای بخت.
 که دست عریده، با کوه در کمر دارد،
 تو گل بدامن یاران فشان، که خسته هجر،
 بفروک هر مژه، صد پاره جگر دارد،
 ای خدا جنس مرا بازاری بده،
 می فروشم دل بدیداری، خریداری بده.
 تو کرم مهر من، و من ز بهر دفع گزند،
 بر سر آتش سپند خویشتم نشسته.

میر فارغی.

برادر امیر فتح الله شیرازیست، عمری در ملازمت حضرت بود. و این

بیت ازوست :

رباعی ازوست.

* رباعی *

ای گل که نمی‌رسد بدامان تو دست،
 بر نام تو عاشقیم، و بر بوی تو مست؛
 این طرفه که حاضری، و غائب ز میان؛
 پنهانی، و ظاهر از تو، هر چیز که هست.

ملا لطفی منجم.

بدیده خوب گفتی. تا هزار بیت، در یک مجلس، بزبان او رفتی؛
 ندیم مشرب بود؛ و مقلدی کردی و منجم نیکو دانستی؛ و چند سال،
 باین فقیر مصاحبت داشت. و این ابیات ازوست:

* بیت *

گل گل، از تاب شراب آنروی، چون گلزار شد،
 گل‌فروشان مژده تان بادا که گل بسیار شد.
 بغیر بوی تو، از باغ و بوستان نشنیدم؛
 بهیچ گل نگذشتم، که بوی جان نشنیدم.
 دلم کز شعله دوزخ شود، افسردگی دارد،
 گل از بختم، گر از جنت دمد، پژمردگی دارد.

روغنی.

سالها، در خدمت حضرت خلیفه الہی بود. و زبان هجو او بیشتر

است. ازوست.

* بیت *

قاصد از آمدنش می‌کنند آگاہ مرا،
 تا کشد، جذبۀ شوقش بسر راه مرا؛
 زبانی گوی قاصد، شرح شوقم را،
 که در نامه، ز دست از بیخودی، حرف از قلم بسیار افتاده.

نی نام بمن گذاشتی، و نه نشان،
ای عشق ترا، چنیسی نمی دانستم.

میر محمد معصوم نامی بکری.

از سادات صفویست. جوانیست بصلاح و تقوی آراسته؛ و سالها
بفقیر همدم و مصاحب بود. و دیوان شعر و مثنوی دارد و این ابیات
ازوست.

* بیت *

چه خوش است، آنکه از خود روم و تو حال پرسی،
شرح حال گویم بزبان بی زبانی.
چو گریه من دید تبسم کرد،
پیدا ست که آن گریه من بی اثر نیست.
باز دل وصل او مصلحت جان گذاشت،
آرزوی درد کرد و خواهش درمان گذاشت.
نامی ز اندوه هجر سوی عدم رخت بست،
ولی که جانرا بغم دوست گریبان گذاشت.

ملا هاشم قندهاری.

از مصاحبان خانخانان بیرام خان بود. این ابیات ازوست. * بیت *

روم در باغ، بی روی تو اشک لاله گون ریزم،
به پای هرگلی، به نشینم، و از دیده خون ریزم.

خواجه هجری.

جامی فضائل و کمالات داشت. اکثر عمر، با میرزا همدال میبود،
آخر عمر، در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانید. دیوان شعر دارد؛ این

ملا مدی وازی .

اقسام شعر، از غزل، و قصیده دارد. و چند سال باین بیچاره
مصاحبت داشت. این ابیات از وست *

از خون لبم شکوه اگر تو می شد،
از درد زن دیده دود بیرون می شد؛
اشکم همه، زیر اخگر می ریخت،
آهم همه تاب داده اخگر می شد.

میر مگوی .

دوست آزاده و آراسته است. در گجرات، بخدمت میرزا خان
خانخانان رسیده، بمدد و تربیت ایشان، سفر حجاز اختیار کرد. این ابیات
از وست *

تا زلف بروی همچو مه خواهد بود،
تا خط شه حسن را سپه خواهد بود.
گر خانه ز خشت آفتابم سازند،
روزی من بیچاره سیه خواهد بود.
مگوی که ز کوی عقل بیرون می گشت،
آواره تر از هزار مجنون می گشت.
دور، از تو دور، دیدم آن گم شده را،
در بادیه، که باد در خون می گشت.
من جان و دل حزین نمی دانستم،
من گریه آتشین نمی دانستم.

* شعر *

چو نقد هستی میخون غمخاری بود،
خدا، بنقد بیمارزدش، که یاری بود.

ملا صبوحی کابلی.

عمری در درگاه جهان پناه بود؛ این ابیات ازوست.
حالت خویش چه حاجت، که باو شرح دهم؛
گر مرا سوز دل هست، اثر خواهد کرد.
ضعف غالب شد، و از ناله فروماند دلم؛
دگر از حال من، او را که خبر خواهد کرد.
در افتادگان، مژگان بلا انگیز می باشد؛
بیاض دیده، چون گلگون خونی می باشد.
من شمع، جانگدازم، تو صبح دل کشائی،
سوزم گرت نه بینم، میرم چو رخ نمائی.

ملا حیفی ساوجی.

در گجرات مدتی، باین فقیر مصاحبت داشت. و بدرگاه جهان پناه
چند گاه بوده، همراه ملک الشعرا شیخ فیضی، وقتی که بحجابت بکهن
می رفتند، رفت؛ و سفر حجاز اختیار کرد. ازوست.

* بیت *

ز طوف کعبه، ممنوعم؛ دگر نه می فرستادم،
کف پای حسر خار مغیلا نش؛
کفروش من، که خواهد گل بیزار آورد،
باید، اول، تاب غوغائی خریدار آورد.

* بیت *

دانشته که مهر تو با جان همی‌رود،
 بر خاک کشتگان گزینی، سرگران هفوز.
 چو تار سبزه، ز صد دل گذر کند یک تیر،
 ز بس که حمله او جا کند بر اعدا تنگ.
 چون نظر، در خواب، بر خورشید رخسارش کنم،
 ترسم، از تاب نگاهی گرم، بیدارش کنم،
 تا آنکه بپرسیدن ما آمده، مردیم،
 آیا ز که پرسید ره خانه ما را.
 رفتیم ز مجلس تو و عمری بر گذشت،
 آن ذوق، با خیال توهم صحبتیم هفوز.

ملا طریقی ساوجی .

چند سال، در ملازمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده، در آخر،
 بسفر حجاز رفت، و در گذشت، این ابیات ازوست.

کسی نگفت، و نپرسید، کین چه مرحله بود؛
 که خضر آبکش واپسان قافله بود.
 من سگ آنم که پا در همت دامن کشید؛
 نه یکی منت نهد، نه از کسی منت کشید.

ملا مشفق بخاری .

از ماوراءالنهر، بملازمت حضرت خلیفه الهی رسیده؛ مشمول مراحم
 عالی شده، باز مراجعت کرده، به بخارا رفت. ازوست.

سید صمد ناجفی :

از ولایت، بهند آمده؛ بواسطه ناهمواری طبیعت دو سال در قلعه
گوالیر محبوس ماند. و در آخر مزاحم جبلی حضرت خلیفه الهی رقم
عفو بر جرائم او کشیده. این ابیات ازوست.

* بیت *

در آتش هوس، دل فرزانه سوختیم،

قندیل کعبه، بر در بتخانه سوختیم.

ما رخصت این چون نخل را بتو دادیم،

گفتیم، نوشتیم بحمل را بتو دادیم.

بعشرت تو، که ما بلبلان این چمنم،

که گل شگفت، ندانسته ام، که باغ کجاست.

سنگ تو و بخت من و قندیل همان ست،

پیشانی رسوائی ترا نیل همان ست.

در کشور تو، نام وفا گریه آورد،

قاصد جدا و نامه جدا، گریه آورد.

در ایامی، که در گوالیر محبوس بود، این ابیات گفته بود.

* بیت *

دلی دارم سیه، چندان که آهم،

بصد مشعل، ره روزن ندارد.

صیوza قلمی صیلی :

سالها در خدمت نورنگ خان، که یکی از امرای این دودمان
عالی شان است، می بود؛ و دیوان شعر از غزل و قصیده دارد. و این
ابیات ازوست.

* ایضاً *

در عشق کجا ست هجر و دیدار کجا ست،
 سر گشته کدام، و طالب یار کجا ست.
 او در دل، و روی خلق، در کعبه و دیر،
 بنگر که کجا ست یار، و اغیار کجا ست.

* ایضاً *

فردا که نماند از جهان جز خبری،
 ظاهر شود، از بهار محشر اثری؛
 چون سبزه، ز خاک سر برارند بتان،
 ما نیز بعاشقی براریم سری.

میر حیدر، معنائی رفعی :

کاشی تخلص داشت. فهم عالی، و سلیقه درست دارد. و در فن معما،
 و تاریخ بی بدست؛ و در ملازمت حضرت خلیفه الهی، می گذرانید.
 ازوست.
 * بیت *

من بتابوت رفعی، رشکها بردم که تو،
 بیش گریان تر، از اهل عزا می آمدی.
 نازک دلم، ایشوخ، علاجم چه توانکرد،
 من عاشق معشوق مزاحم چه توانکرد.
 زاهد نکند گنه، که قهراری تو،
 ما غرق گناهیم، که غفاری تو.
 او قهارت خواند، و ما غفارت؛
 یارب، بکدام نام خوش داری تو.

شیخ رهائی .

از نسل شیخ زین الدین خافی است . دیوان شعر دارد . و خمسة را تقلید کرده . همه عمر در درگاه گذرانید . ازو ست . * شعر *

ز تاب قهر نشان مرا میانه آتش ،
بنفاز گرم کنی از کرانه آتش .
بفکر آن دهن تنگ ، و ابرو چو هلال ،
همان شدم ، که نیارد مرا کسی بخيال .

میر دوری .

خوشنویس ، که حضرت اورا خطاب کاتب الملک داده بودند ؛ صاحب دیوانست ؛ این بیت ازو ست . * شعر *

که در درون دیده ، و گه در دل حزینی ،
از شوخی که داری ، یکجا نمی نشینی ،

فکری سید محمد جامه باف .

سالها در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده . در رباعی امتیاز دارد . چون همه وقت ، رباعی گفتی ، بمیر رباعی مشهور ست ؛ ازو ست . * رباعی *

آن روز ، که آتش محبت افروخت ،
عاشق روش عشق ز معشوق آموخت .
از جانب دوست ، سرزد این سوز و گداز ؛
تا سر بگرفت شمع ، پروانه بسوخت .

* بیت *

چنان بهانه طلب کشته در جفا، که اگر،
 بخاطرش رسم، این هم غذا می باشد.
 ترسم رسم بکعبه مقصود، بگذرم،
 از دست این شتاب، که در طینت منست.

انقاما با زینخان.

کوکه میداشد. ازو ست.

صد نامه درد کلک شوقم پرداخت،
 در راه نسیم نوبهاری انداخت.
 از بخت بدم، یکی بجایان فرسید،
 گویا که، نسیم نیز با بختم ساخت.

میوزا حسن.

جوانیست، از علم تاریخ بهره مند، و در ملازمت حضرت شاهزاده
 سلطان سلیم می گذرد.

ملک محمود پیاره گجراتی.

بغضایل و کمالات آراسته بود. و از زوق و حال چاشنی تمام داشت.
 این مطلع ازو ست * مطلع *
 دارم دل گردان، که من قبله نما می خوانمش؛
 او سوی ابرویش کشد، هر چند می گردانمش.

یادگار حالتی .

از طائفه چغتاییست ، در سلک سپاهیان حضرت خلیفه الهی ،
انتظام داشت ، و این ابیات ازوست .
* بیت *

نماند ، آنقدر از گریه آب در جگرم ؛
که مرغ تیر تو منقار تر تواند کرد .
بجای رشته پیراهنت ، ای کاش من باشم ،
باین تقریب شاید ، با تو در یک پیرهن باشم .

قاسم ارسلان .

مشهدیست ، در ماراء الفهر نشو و نما یافته ، سالها در خدمت حضرت
خلیفه الهی گذرانیده ؛ خط نستعلیق خوب مینوشت ، وسعت مشرب
داشت ؛ و دیوان شعر دارد ؛ ازوست -
* بیت *

ای نیمجان آمده بر لب ، ترا چه قدر ؛
جائیکه یک نگاه بصد جان برابر ست .
لفظ و معنی بحال من گیرند ،
بی تو چون روی در کتاب کنم .
گریان چو بسر منزل احباب گذشتیم ؛
صد مرتبه ، در قدم از آب گذشتیم .

محمّد مومن کنک .

با خانخانان می باشد ؛ و شعر نیکو میگوید ؛ و این اشعار ازوست .

و در مدح نیر اعظم هزار بیت گفته ؛ و آنرا شمع جهان افروز، نام کرده، تمام آن مقطعات ست، از آن جمله این قطعه نوشته . * قطعه *

در عشق کسان اسیر محنت ،
بسیار شنیده ام، کسان را .
معشوق دل آفتاب باید ،
امید بارزو رسان را .
چرا ای اشک، در چشم از وداع یار میگری ،
کجا بودی که اکنون مانع دیدار میگردی ؛
سرایا جانی، ای باد صبا در قلب شوقم ،
سرت کردم مگر در کوی او بسیار میگردی .

ملا قیدی شیوازی .

از مکه ، بملازمیت حضرت خلیفه الهی رسیده ، بعنایات بادشاهانه سرفراز گشت . و در فتح پور سیکری ، در گذشت . و در سفر کابل ، باین فقیر همخانه بود . این ابیات ازو ست . * بیت *

متاع شکوه بسیار ست ، عاشق را همان بهتر ؛
که جز در روزِ بازار قیامت بار نکشاید .
گو بمیـرم من ، و غیری بوداعش نرسد ،
ساربان کرم حدی باش که محمل برود .
کدام مرهم لطف از تو بر دلست مرا ،
که جان گداز تر از داغهای حسرت نیست .
ای قدم نهاده هرگز از دل تنگم برون ،
حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کرده .

شعر، و مثنوی دارد . بر سبیل یادگار، این چند بیت از و تحریر یافت .

* بیت *

فردا، که معامان هر فن طلبند،
حسن عمل، از شیخ و برهمن طلبند .
ز آنها که درود، جوئی نستانند،
ز آنها که نکشته، بخورمن طلبند .
کسی که تشنه لب ناز ست، میداند،
که موج آب حیاتست جبین پیشانی .
ای مسیحا اثری با نفست نیست، ملوف،
امتحانی بکن انیک دل بیماری نیست .
قابل درد محنت کس نباید در وجود،
رنگ و روی خویش را هرکس بدستانی شکست .
عشق میگویم و میگویم زار،
طفل نادانم و اول سبق است .

ملا شیروی لاهوری .

اگرچه عامی بود و کسب فضایل نذموده، اما در شعر مناسبتی
تمام داشت . وجودت فهم وحدت طبعش، بحدی بود، که در اندک
زمانی، قصیده ترتیب داد؛ و این چند بیت ازوست . * بیت *

چنان فریفته شد دل جمال سلمی را،
که با دلست بدر کشتگی تسلی را .
هجوم ناز، چنان کرد، و پیش بار گرفت،
که راه نیست داران تنگنا تمنی را .

خواجه حسین ثنای، مشهدی.

از مشهد طوس، بخدمت حضرت خلیفه الهی رسیده، مشمول مراسم خسروانه شد. و دیوان شعر و کتاب مثنوی دارد. و اقسام شعر را، خوب، و استادانه، می گفت؛ و از شعرای وقت امتیاز داشت. * رباعی *

ترک مستم چو کله گوشه یغما شکند،
فقد دلها برد از طره و دریا شکند.
هرگز تندی خوی تو بخاطر نرسد،
که نه بر عارض دل رنگ تمنا شکند.

* بیت *

چنان ناز ریزد ز پا تا سرش، که رفتن توان باز از بسترش.
در تعریف سرما گفته - * قطعه *

شوی ز اضطراب دلم آه اندم،
که بر دل زنی زخم، و خنجر بلرزد.
سخن در عبارت مکرر نماند،
ز بس شخص از پای تا سر بلرزد.
بدن را چنان لرزه کردند عادت،
که ترسم مگر پای معشور بلرزد.

ملا عرفی شیوازی.

جوانی بود، صاحب فطرت، و فهم عالی داشت؛ و اقسام شعر نیکو گفتی، اما از بس عجب، و نخوت پیدا کرده بود، تا از دلها افتاد، و به پیری فرسید. و در عنفوان جوانی بمرض اسهال در گذشت؛ و دیوان

* رباعی *

تا چند دل بعشوۀ خوبان گرو کنم ،
 این دل بسوزم ، و دل و دیگر ز نو کنم .
 سر بر نزد ز باغ امیدم گلی نشاط ،
 تاکی هوس بکارم و حسرت در و کنم .
 فیضی کفم تهی ، و رة عاشقی به پیش ،
 دیوان خود مگر ، بدر عالم گرو کنم .

* رباعی *

معراج سعود خویشتن باید بود ،
 محراب سجود خویشتن ، باید بود .
 ابواب حریم خویشتن باید بود ،
 فراش وجود خویشتن باید بود .

* رباعی *

فیضی قدم چند ، ز خود برتر نه ،
 از خود بدر او رخت بر در نه .
 بر خویشتن در دو لخته دیده به بند ،
 و انگاه دو صد قفل ز مژگان بر نه .

و از مثنوی اوست .

تا بجه در یوزه این در شدم ،
 تا بدل دوست ، تونگو شدم .
 کم طلبیدم ، گهرم پیش رفت ؛
 بس بنشستم قدم پیش رفت .

کتابی، در اخلاق نوشته؛ که حروف منقوط ندارد؛ و تفسیر کلام الله، نیز بی نقط تمام کرده، موسوم بسواطع الالهام؛ و دیوان شعر، پانزده هزار بیت زیاده است؛ و چند مثنوی دارد. و بموجب حکم شاهنشاهی سی خمره را میگوید. و در شعر سرآمد شعرای وقت است. و در انشاء مفرد، و یگانه است. علم غریبه، و حکمت، و طب، و دیگر علوم ورزیده، از روی جامعیت، نظیر خود ندارد. و این فقیر را، از صغر سن، بآن یگانه عصر، نسبت صداقت ست. و در مکارم اخلاق، و انبساط طبع، بی همتا ست. ذات ملکی صفات او را، بروزگار منت ست؛ این چند بیت از آن پاک نهاد، بر سبیل یادگار قلمی شد.

* ابیات *

مژگان میند، چون قدم از دیده میکنی؛
مردان را، برهنه نهادند پای را.
چه دست میبری، ای تیغ عشق، اگر داک ست،
ببر زبان ملامتگر زلیخا را.
نظر فیض چو بر خاک نشینان فگنم،
مور را مغز سلیمان رسد از قسمت ما.
مشکل، که سیل دیده بگردش در اوردت؛
طوفان نوح می طلبد آسیای تو.
ای عشق رخصت ست، که از دوش آسمان،
بر دوش خود نهم علم کبریلی تو.
کعبه را ویرانه کن، ای عشق، کانجا یک نفس،
که گهی پس ماندگان راه منزل می گذند.
در خود، فرو رو از طلبی آرزوی جان،
با کاروان بگویی، که یوسف بچاه نیست.

خواجۀ حسین مروی.

در اصل وزیر زاده است. کسب علوم نموده، بادراک عالی، وحدت فهم، از اقران امتیاز داشت. سالها، در خدمت جنت آشیانی، همایون بادشاه بود؛ و قرب تمام داشت. از مجلسیان بهشت آئین بود؛ ازوست - * بیت *

آنم که ممالک سخن ملک منست،

صراف خرد صیر فی ملک منست.

دیباجۀ کن، ز دفتر من، ورقی ست؛

اسرار دو کون، بر سر کلک منست.

محببتی که مرا با تو هست، میخوام،

همی تودانی؛ و من دانم، و خدا داند.

قصیده گفته، که مصرعۀ اول، جلوس حضرت خلیفه آلهی، و مصرع ثانی تاریخ ولادت با سعادت، شاهزادۀ سلطان سلیم میشود. این مطلع از انست.

لله الحمد، از پی جاه، و جلال شهریار،

گوهر مجد از محیط عدل آمد آشکار.

در آخر عمر خست وطن گرفته، بکابل در گذشت.

شیخ ابوالفیض فیضی.

ولد شیخ مبارک ناگوری ست. که از علمای کبار، و مشائخ بزرگوار بوده، در توکل، و تجرید، شانی عظیم داشت. شیخ فیضی، در خدمت حضرت خلیفه آلهی، نشو و نما کرد؛ و بخطاب ملک الشعرائی، شرف امتیاز یافته؛ و در فنون، شعر ید بیضا دارد. و موارد الکلام، نام

ما ز مرگ خود نمی ترسیم، اما این بلاست؛
 کز تماشای بتان، محروم میباید شدن.
 چرخ فانوس خیال، و عالمی حیران درو؛
 مردمان، چون صورت فانوس سرگردان درو.
 خفتگان خاک یکسر کشته تیغ تو اند؛
 هیچ دخلی نیست، شمشیر اجل را درمیان.
 بگریست ضمیر من که گوهر دارد،
 تیغست زبان من که آذر دارد؛
 مور قلم نفقه محشر دارد،
 مرغ ملکوت من سخنم پر دارد.

ملا قاسم کاهی.

بفضائل، و کمالات موصوف بود؛ و در علم موسیقی تصنیفات
 دارد، و صوت و عمل بسیار بسته. و در کمال بی تعلقی، و آزادگی
 میگذرانید. مدت صد و بیست سال عمر یافت؛ و جواب بوستان گفته؛
 و دیوان اشعار دارد؛ و از انجمله است؛
 * شعر *

چون سایه همرویم، بهر سو روان شوی،
 باشد که رفته رفته، بما مهربان شوی.
 چون ز عکس عارضش آئینه برگ گل شود،
 گر دران آئینه طوطی بنگرد، بلبل شود.
 مرغ تا بر فرق مجنون پر زدن آغاز کرد،
 آتش سودای لیلی بر سر او تیز کرد.

ملا قطب الدین .

کمال، در جراحی دستگاه عظیم داشت .

بیارچو .

امروز، در جراحی و کمالی ممتاز است .

بمپرو هندوی .

جراح در وادی خود امتیاز داشت .

چندر سین .

هندوی جراح، نیز باو قریب بود .

ذکتر شعرائیکه در ایام سلطنت خلیفه الهی .

در هندوستان صاحب تخلص دیوان بودند و نیز هستند .

ملا غزالی .

مشهدی، چند سال، در پیش خانزمان بود . و چون خانزمان بقتل رسید، در خدمت حضرت خلیفه الهی میگذرانید . چند کتاب مثنوی، و دیوان شعر دارد و کلیات او قریب صد هزار بیت میگویند . در زبان تصوف، مناسبت تمام داشت .
* شعر *

شوری شد . و از خواب عدم دیده کشودیم :

دیدیم که باقیست شب فتنه، غفودیم .

حکیم فتح الله شیوازی .

مهارت در طب علمی و عملی دارد .

حکیم لطف الله گیلانی .

بعداقت اتصاف داشت ؛ در ملازمت مریض مکنای بود .

ملا میر طبیب .

هروی بود . نبیره عبد الحی هروی متبرک بود .

مهادیو طبیب .

هندوستانی .

ملا شهاب الدین . /

حکیم گجراتی ، خالی ارضیلت نبود .

شیخ بهینا .

بن شیخ حسن پانی پتی . در جراحت دستی تمام دارد ، و در
معالجات فیل از غرائب است .

درکه بل طبیب .

ابی طبیب .

حکیم احمد گیلانی .

شاگرد حکیم الملک .

حکیم علی .

خواهرزاده، حکیم الملک . بفضائل مکتسبه، موصوفست؛ و بمعالجه
مرضی مشغول بود؛ و از مقربان درگاه عالیست .

حکیم ابو الفتح گیلانی .

که در خدمت حضرت خلیفه الهی، تقرب تمام یافته بود، بحدت
فهم وجودت طبع، و دیگر کمالات انسانی امتیاز داشت . و در سنه نهصد
و نود و شش، در گذشت .

ملا میروم سلیمان .

از ما وراء النهر بود . بحدائق و سلامت نفس، موصوف بود .

حکیم جلال الدین مظفر اردستانی .

الحال در خدمت حضرتست .

حکیم احمد تنوی .

جامع فضائل بود . در عرب، و عجم، سیر کرده بود، و انبساط طبع
داشت .

حکیم حسن گیلانی .

صاحب اخلاق حمیده است .

حکیم همام .

برادر حکیم ابوالفتح است؛ بفضائل، و کمالات آراسته ست .

ذکر حکما.

حکیم الملک.

علم حکمت، و دیگر علوم، و طب دانستی. نام او شمس الدین محمد ست. حضرت خلیفه الهی خطاب حکیم الملکی دادند. در آخر، عمر بزیارت حرمین رفت؛ و آنجا فوت شد.

حکیم سیف الدین.

شجاعی. چندی سال در همد بود، باز بولایت رفت.

حکیم زنبیل شیوازی.

از مقربان درگاه عالی بود.

حکیم مصری عرب.

صاحب علم و عمل طبابت ست؛ و عمریست که طبابت میکند. و درین فن رتبه عالی دارد؛ و صاحب مکارم اخلاق، و مکارم اوصافست.

حکیم عین الملک شیوازی.

در علم کحل، رتبه عالی دارد. و صاحب مکارم اخلاقیست.

حکیم مسیح الملک شیوازی.

تربیت یافته حکیم نجم الدین عبد الله بن شرف الدین حسین بود. و صاحب مکارم اوصاف بود.

شیخ ابوالفتح گجراتی .

شیخ بهاء الدین مجذوب ، سنبلی .

شیخ برهان الدین کالی وال .

از مشائخ وقت ، بوجد ، و حال ، و زهد ، و تقوی یگانه وقت بود .

شیخ محمد بهکری .

در اصل ، از ولایت بهار است . پدر او از امرا بوده . در عنفوان جوانی ، او را وسوسه شده ، و سیر بلاد ایران کرده ، در بغداد طالب علمی نموده ، در مکه حدیث خوانده ، مدت چهل سال ، در پتن نهرواله ارشاد طالبان نمود . در تصوف تصانیف دارد .

شیخ وجیه الدین گجراتی .

معاصر میان وجیه الدین ست . در توکل ، و فقر شانی عظیم داشت ؛ و اهل آندیار ، باو اعتقاد ولایت دارند . در سنه نهصد و نود و پنج ، در گذشت .

پوشیده نماند ، که در ایام دولت ، این بادشاه ، حقائق آگاه ، ازین طایفه در بلاد هند ، بسیار بودند ، و هستند . که این کتاب تفصیل اسامی ایشان را بر نیاید . و تبرگا ، جمعی را ، که اکثر اهل روزگار ، بر بزرگی ایشان اعتقاد دارند ؛ و این بیچاره ، خدمت اکثر ایشانرا دریافته و به بزرگی عقیده دارد ، یاد کرده شد .

- شیخ ابن ابروہہ .
 شیخ قیس خضر ابادی .
 شیخ عبد الکریم سہار موسی .
 شیخ رکن الدین .
 ولد شیخ عبد القدوس ، گنگوہ .

- شیخ حبیب لاهوری .
 شیخ سعدی کاکوری .
 شیخ حامد ملتانی گیلانی .
 شیخ پیارہ کوریہ .
 شیخ محمد جبیہ .
 ملا طاہر سی .

ہستی ؟

محدث ، گجراتی .

- شیخ نصیر کیماگر ہندوی .
 شیخ ذکریا اجودھی دہلوی .
 شیخ عبد الکریم پانی پتی .
 شیخ تاج الدین لکھنوی .

شیخ منور آگره .

مجدوب، سالک بود؛ و بفقر، و توکل گذرانیدنی؛ و امرارا مرید
گرفتگی .

شیخ حسین .

خلیفه شیخ خوارزمی . درویش صفا کیش، و صاحب وجد، و حال
بود . سالها در آگره گذرانید .

شیخ حاجی احمد لاهوری .

شیخ احمد حاجی پولادی .

مجدوب سندی .

شیخ جلال حجام سندی .

شیخ بهنک کاکوری .

شیخ محمد عاشق سنبلی .

شیخ عبد العزیز دهلوی .

صاحب مکارم اخلاق بود .

شیخ مصطفی دریا بادی .

شیخ حسین اودهه .

شیخ حمزه مجدوب .

شیخ ماکهو آگوه .

مجدوب بود ؛ و سخنان غریب ، که انکشاف باطن ازان شدی ، از و بسیار واقع میشد .

شیخ علاء الدین آگوه .

او نیز مجدوب ، و صاحب کمال بود .

سید مبارک گوالیری .

از نشاء جذبه بهره مند بود . روزی شخصی در حالت غلبان حال ، ازو پرسید ، که چه حال دارید؟ بزبان هندی گفت ؛ که جی سی لاگی هی یعنی جانور ، نو آمده را ، که چشم دوخته می آورند ، و چون دوسه روز میگذرد ، و او را ، اندکی انسی بهم میپرسد ، اندکی از چشم او را کند ، و آهسته آهسته ، اندک اندک ، چشم او را ، و ساخته ، آشنائی سازند . انکه اندکی از چشم او را ساخته باشد ، باین عبارت اطلاق کنند .

شیخ خلیل افغان .

شیخ خواجه خضر بختیار .

سالها ، در آگوه بود . و باز ، و جره ، بسیار داشت . و اسباب نداشت . اکثر اوقات شکار کردی ، و طعام همه وقت در مطبخ او موجود بودی ؛ و اگر در روزی ، چند کس می آمدند ؛ و هریک جدا جدا می آمدی ، بهرکس طعام تازه آوردی ؛ و بفقرا ، و مساکین خیرات کردی ؛ بعضی گمان کیمیا ، باو داشتند ، اما نه چنان بود .

سید احمد مجذوب عیدروسی .

که امروز، در بروج است؛ و خوارق بسیار ازو دیده شده؛ و صاحب
مکاشفه است.

سید جلال قادری اگروی .

از بزرگان وقت بود؛ این فقیر، چند سال، بایشان همسایگی داشت.

شیخ کبیر ملتانی .

از فدایر قطب الواصلین، شیخ بهاء الدین ذکر یا. در ابتدای حال،
شرب خمر نمودی، و ارتکاب اقسام ملامهی کردی. چون بخدمت حضرت
خلیفه رسید، تربیت یافته، تارک شد و روش آبلای کرام گرفت.

شیخ حبیب الله صوفی .

صاحب حال بود.

شیخ ابواسحاق مهننگ لاهوری .

اهل لاهور را، باو عقیده کشف و مشاهده است.

سید مبارک الوری .

خالی از جذبه نیست، و از ارباب ریاضت است.

شیخ کمال الوری .

خلیفه و خویش شیخ سلیم است.

شیخ طاهّا.

از خلفای شیخ سلیم است، و در گجرات میبود.

شیخ صلا.

از خلفای شیخ ادهن است، و سالها در گجرات بود؛ و همانجا در سنه نهصد و نود و چهار، فوت کرد.

شیخ عبد الله سهروردی.

در گجرات بود.

شیخ کپور.

مجنذب، در گوالیار میبود. و عوام هند را، عقیده طرفه است، در باب او.

میر سید علاء الدین اودهنی.

از بزرگان وقت بود؛ بکمالات انسانی اتصاف داشت؛ این بیت بخاطر ایشان رسید.

* بیت *

ندانم اذگل خود رو چه رنگ و بو دارد؛
که مرغ هر چمنی، گفت و گوی او دارد.

شیخ اله بخش گده مکتسو.

خالی از جذبه نبود.

سید صالح فتح پوری.

که بفتح پور میوه، اشتها دارد و نیز خالی از جذبه نبود.

شیخ موسی آهنگر.

که بکشف، و کرامات اشتهار دارد؛ در اوائل سلطنت حضرت خلیفه
الاهی در گذشت؛ و در لاهور مدفونست.

شیخ نعمت الله گجراتی.

صوفی مشرب، و حلیم طبیعت بود.

شیخ عبد الغفور اعظم پوری.

سالها، در پرگنه اعظم پور، بارشاد طالبان گذرانید.

شیخ یوسف هرکن.

مجدوب لاهوری، که بمکاشفه مشهور و معروف بود.

شیخ رحمت الله.

برادر شیخ حمید محدث صاحب حالات صوری، و معنوی بود.
و چون در گجرات بیمار شد، در سنه نهصد و نود و پنج، عزیمت مکه
نموده، آنجا فوت شد.

شیخ عبد الله بداونی.

که در اصل هندو بوده است؛ و در وقت خواندن گلستان، چون بغام
پیغمبر رسیده، از اوستاد پرسید، که این چه کس است، و اوستاد پارهٔ بیان
از مناقب آنحضرت نموده و بشرف اسلام مشرف گشته؛ بعلم و فضل،
موصوفست؛ و بورع، و تقوی، معروف.

شیخ ادھن جونپوری .

صاحب کمالات معنوی بود؛ و سالها ارشاد طالبان نمود.

شیخ بیخودی سنبلی .

بصفای باطن، و کمال معنوی اشتهار داشت .

✓ میان وجیه الدین گجراتی .

مدت پنجاه سال، بر جاده ارشاد، و هدایت متمکن بود. بفقر، و فاقه و توکل گذرانیدی؛ و همه وقت، درس گفتی؛ و علوم نقلی و عقلی، خوب دانستی. صاحب تصانیف شریفه است. بر اکثر کتب علمی، شرح و حاشیه نوشته.

شیخ الہداد خیر آبادی .

صاحب ارادات، و حالات بود. سالها، ارشاد طالبان نمود.

شیخ نظام نارنولی .

سالها بر جاده مشیخت ارشاد طالبان نمود.

شیخ جلال تانیسری .

صاحب معارف، و حالات، و مورد کمالات صری، و معنوی بود، و سالها بارشاد طالبان، اشتغال داشت.

شیخ داؤد جہنی وال .

صاحب ذوق، و سماع، و وجد و ذکر بود. سالها بر مسند ارشاد، هدایت طالبان نمود.

شیخ محمد غوث.

برادر شیخ بهلولست؛ دعوت اسما دانستی؛ در لباس شیخی، کمال جاه، و مرتبه داشت. حضرت خلیفه الهی را با و حسن ظن بسیار بود؛ چنانچه یک کرور وظیفه، بشیخ داده بودند.

خواجه عبد الشهید.

نبیره خواجه ناصر الدین عبید الله احرارست؛ بغایت بزرگ، و صاحب کمالات انسانی بود. مدت بیست سال، در هندوستان بود. و حضرت خلیفه الهی، برگذنه جماری را، در وجه وظیفه او مقرر داشته بودند. قریب دو هزار کس، فقرا و مستحقین، بوسیله خواجه اوقات میگذرانیدند. چون وقت ارتحال قریب رسید، عازم سمرقند شدند؛ و میگفتند که استخوان خود را، میبریم؛ و بعد از رسیدن بشش روز در سمرقند رحلت نمودند.

شیخ مبارک ناگوری.

از فحول علمای روزگار، و مشائخ کرام بود. در توکل شانی عظیم داشت. در مبادی احوال، پیش خطیب ابوالفضل کازرونی، و مولانا عماد طارمی، در گجرات، کسب علوم نموده بود. و در آخر عمر، تفسیری نوشته عربی مشتمل بر چهار مجلد، موسوم بمنبع العیون، قریب تفسیر کبیر، و بغیر آن نیز، مولفان شریفه دارد. قریب به پنجاه سال، در دارالخلافت آگره، بافاده، و افاقه، گذرانیده، و از ایات کمالات او، فرزندان صاحب کمال اند، که فخر روزگار توانند بود. مثل علامی شیخ ابوالفضل، و ملک الشعرا شیخ ابوالغیض فیضی، و شیخ ابوالخیر و غیرهم. میفرمودند، که اسمای فرزندان را، برونق مسمیات داشته‌ام. و در شهر ذیقعد، سنه احدی و الف، در لاهور برحمت حق در پیوست. و شیخ کامل و فخر المکمل تاریخ اوست.

ملا تقی الدین ششتوی .

علوم عقلی و نقلی نیکو میداند؛ و در ملازمت حضرت خلیفه الهی،
مرور مراجع شاهدشاهیست .

شیخ فرید بنگالی .

دانشمند، متبحر، و متقی، و محدث، و از اهل وجد، و ذوق بود .

شیخ تاج الدین دهلوی .

از مریدان شیخ مان پانی پتی، و متصوف بود .

ذکر مشائخ هندوستان .

که این فقیر، اکثر ایشانرا ملازمت نموده، و زمان حضرت خلیفه
الهی را دریافته افند .

شیخ سلیم سیکری وال .

از مشائخ وقت؛ بر ریاضت، و مجاهده، امتیاز داشت . و صاحب
کرامت، و خوارق و عادات جلیله بود . و بست و چهار حج بجا آورده؛ و باز
سفر حجاز نموده یکبار پانزده سال در مکه اقامت داشت . حضرت
خلیفه الهی شهر فتحپور را، بتقرب آن بزرگوار، چند سال تختهگاه
ساختمند . در نهصد و هفتاد و نه، برحمت حق پیوست .

شیخ نظام الدین امیثمی وال .

صاحب کمالات صوری و معنوی بود . و در ریاضت، و مجاهدات
رتبه عالی داشت . و بر سجاده مشیخت، و ارشاد متمکن بوده،
هدایت طالبان مینمود . بعالم بقا خرامید .

سید محمد کوپامو .

قاضي عثمان بنالي سندی .

از فحول علماء ، بزهد و تقوی ممتاز است ، و در دهلي ميپاشد .

مخدوم جهان سندهي .

در سرپستان است . از فحول علماء ، و بزهد و تقوی ممتاز است .

شيخ بهلول دهلوی .

شيخ تاج الدين دهلوی .

مير عبد الاول دكهنی .

جامع جميع علوم بود .

ملا جمال مدرس ، ملتانى .

ملا عثمان بنگالي .

مير صنيير .

در سلک سپاهيان انتظام درد .

مير عبد الحى صدر .

خراسانى بود ، و حضرت جنت آشياني اورا ، صدر الافاضل ساخته

بودند . سالها ، در خدمت حضرت خليفه الهى بود .

ملا عثمان قاری .

بزهد ، و مجاهده ممتاز بود . سالها ، در گجرات ، بافاده اشتغال / داشت .

سید یاسین سوهندی .

از شاگردان میان وجیه الدین است .

ملا قاسم واحد العین قندهاری .

در علوم عقلی ، و نقلی ، درس گفتی .

ملا عبد السلام لاهوری .

فحول علماء لاهور بود .

ملا بده لنکاه .

دانش مند منیجر و زاهد وقت بود .

ملا حسام الدین سرخ لاهوری .

بر خلاف علماء لاهور ، علوم عقلی را نیز نیکو دانسی ، و بسیار متقی بود .

ملا اسمعیل اوده .

از فحول علماء ، و مفتی ، و محدث بود .

ملا الهداد لکهنوی .

بزهد و تقوی اشتهار دارد .

شیخ معین .

نبیره ملا معین واعظ سالها در لاهور گذرانیده، ودیعت حیات سپرد .

قاسم بیگ تبریزی .

در عقل امتیاز دارد، و در سلک امرا منتظم است .

سید نعمت الله لاهوری .

شیخ نورالدین کنبولاهوری .

ملا عبد القادر بداونی .

همه عمر در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده، متصف بفضائل و کمالاتست . در علم صوفیه، و تاریخ، و فنون اشعار مهارت تمام دارد . و چند کتاب تصنیف کرده . بعضی کتب هندی را به فرموده حضرت خلیفه الهی ترجمه کرده، فارسی ساخته .

شمس خان کنبولاهوری .

ملا هاشم کنبو .

علم عقلی، و نقلی میداند .

قاصی نور الله ششتوری .

امروز، بقضای لاهور مشغولست . وبدیانت، و امانت، و فضائل، و کمالات اتصاف دارد .

ملا حبیب .

دانشمند مدرس است ، و سر آمد شوریدها و اراستهاست .

ملا اسمعیل صفتی .

لاهوری بود .

ملا ابو الفتح لاهوری .

در ورع و تقوی ممتاز بود .

ملا عبد الرحمن لاهوری .

ملا عبد الجلیل لاهوری .

برادر ملا ابو الفتح است . و از مفتیان روزگار بود .

ملا علی کرد .

از علوم عقلی بهره تمام داشت ؛ و از ولایت کردستان ، بهند آمده ،
در گذشت .

ملا عثمان سمانه .

الکال در سلک سپاهیان انتظام یافته ، بعمل پرگذاشت مشغولست .

ملا سلطان تانیسوری .

سالها بافاده گذرانیده .

ملا امام الدین .

مدرس لاهوری .

صیر صدر جهان .

از علما ست ، و مدتی مدید مفتی بوده ؛ و حالا صدر الصدور ست .
طبع نظم هم دارد .

ملا بایزید .

مفتی لاهور است .

ملا عبد الشکور .

لاهوریست .

صیر عبد اللطیف قزوینی .

که سید ، و فاضل ، و مورخ ، و صاحب صلاح ، و تقوی بود .

ملا صیر کلان هروی .

دانشمند تبکو ، و از اهل صلاح . و عمر او بهشتاد رسید ، که خدا نشد .
چون از و پرسیدند ؛ گفت از ملاحظه آنکه ، شاید برضای والدہ سلوک ننماید
که خدا نشدم . سالها در آگرہ بافادہ مشغول بود .

ملا عبد القادر .

اخذ حضرت خلیفہ الہی . سالها بافادہ گذرانیدہ ، در آخر سفر
حجاز اختیار کرد .

قاضی حسن قزوینی .

بفضائل صوری آراستہ است .

شیخ حمید .

محدث، از اهل صلاح و تقوی ست . و در احمد آباد میباشد .

ملا موسی سندی .

در احمد آباد بود، و بتقوی و ریاضت، اقصاف داشت .

ملا عبد الرحمن بوهرة .

در احمد آباد میباشد .

ملا الهداد امروده .

مرد خوش فهم ملامیة میر مشرب بود .

ملا الهداد سلطانپوری .

از شاگردان مخدوم الملك است .

ملا عالم گل بهاری کابلی .

خوشطبع، و شگفته، و بی قید بود، و شعر میگفت . کتابی در تاریخ، مشتمل بر احوال حکام، و علماء، و شعرا، نوشته، و فواید لاولایه نام کرده است .

قاضی خان بدخشی .

در سلک امرا انتظام یافت . علوم عقلی و نقلی نیکو میدانست، و در زبان تصوف ممتاز بود .

ملا حاجی کشمیری .

که امروز در دهلی ، بافاده مشغولست ؛ و علوم نقلی ، و عقایی ،
میداند .

ملا یعقوب کشمیری .

مولویست ، شعر نیز میگوید ، و معما و فنون شعر میداند .

حاجی ابراهیم آگوه .

عالم و عابد و متقی بود .

حاجی ابراهیم سوهندی .

علوم نقلی میدانست .

ملا ویش گوالیاری .

در علوم حکمت و ریاضی و نجوم ممتاز بود .

ملا شاه محمد شاه آبادی .

که علوم عقلی ، و نقلی ورزیده ؛ در ریاضی ، و نجوم ، مناسبت
تمام دارد .

ملا عبد الحق حقی .

که امروز در دهلیست ، و اقسام علوم ورزیده ؛ و زبان شعر دارد .
و در لباس صوفیه میگذراند .

ملا اسمعیل عرب .

دانشمند . محدث و مفسر بود .

ملا مقیم .

مدرس ، چند سال در دهلی بافاده مشغول بود .

ملا غلام علی کور .

ملا خواجه علی ما وراء النهری .

ملا حسن علی موصلی .

در معقول ، و حکمت و ریاضی صاحب فن بود . از هند بدیار موصل رفت .

ملا جمال لاهوری .

که امروز بافاده اشتغال دارد .

قاضي غزنفر سمرقندی .

سید ، دانشمند ، و بانواع فضائل آراسته بود . چند سال اقضى القضاة ولایت گجرات بود ، و از آنجا بمکه رفت .

قاضي بابا خواجه .

که الحال قاضي اجین ست ، و علوم عقلی و نقلی میداند .

ملا حمید مفسر سنبلی .

صوفی مشربست . و تفسیر نیکو میداند .

ملا با یزید .

دانشمند دهلوی بود .

قاضی یعقوب مانکیپوری .

سالها اقصی القضاة بود ، و بقاضی فضايلت خویشی داشت .

شیخ بهاء الدین .

مفتی آگره ، از علمای وقت ، بصلاح و تقوی ، امتیاز داشت .

شیخ ابو الفتح .

مفتی آگره بود .

قاضی ناصر .

قاضی آگره بود .

قاضی صوفی .

از قضایات لاهور ، بدیانت ، و تقوی ممتاز بود .

ملا الہداد لنگر خانی لاهوری .

همه وقت درس میگفت .

سید : محمد میر عدل .

از پرگنه امرویه بود و بمرتبه امارت ، و حکومت رسید . و مدتها ، میر عدل بود . و چند سال ولایت بکمر ، در جاگیر او بود ، او انجا : در گذشت :

میان حاتم سنبلی .

از فحول علمای وقت بود . سالها بافاده اشتغال می نمود ، و اکثر کتب متداوله را یاد داشت .

میان احمدی .

دانشمند امیتیهی وال ، عمرها بافاده اشتغال می نمود ، و اکثر کتب متداوله از یاد درس گفتی . صاحب صلاح ، و تقوی ، و ریاضت بود .

ملا سعد الله لاهوری .

از کبار علمای وقت بود ، و پرورش ملائیه سلوک می نمود .

ملا منور .

از دانشمندان وقتست . و سالها بافاده اشتغال نموده .

ملا شیخ حسین بغدادی .

بعلم عقلي و فقلي ، و اقسام حکمت ، از ریاضی ، و طبیعی ، و الهی آراسته . سالها از دهلی درس گفت . و سفر حجاز را اختیار کرد .

ملا شیخ حسن تبریزی .

دانشمند بود ، و سالها درس گفت .

سید ولی .

از علمای دهلی بود .

قاضي جلال الدين سندی .

که بمنصب اقضي القضاة، عروج نموده بود . علم نقلی خوب دانستی، و عقلیات را فی الجمله میدانست . بدیانت و امانت اتصاف داشت .

قاضي صدرالدين لاهوري .

علوم نقلی و عقلی، نیکو دانستی، و چند سال قضای لاهور داشت،

قاضي طواسی .

از علمای وقت، خصوصاً از قضاة عصر، بدیانت و صلاح ضرب المثل بود . و مدت‌ها اقضي القضاة درگاه خلایق پناه بود .

ملا محمد یزدی .

از شاگردان رشید ملا میرزا جان بود . و در علوم عقلی از اقران خود ممتاز بود . علم تاریخ نیکو دانستی در نهمصد و هشتاد و چهار، از شیراز آمده، بعنایت بادشاهانه اختصاص یافت، و در سده نهمصد و نود و هشت فوت کرد .

ملا اسحاق کاکولاهوری .

از فحول علمای همدست . و بفقر، و قضاة، و توکل، از امثال و اقران ممتاز بوده . عمر او بصد رسیده بود .

ملا جمال خان مفتي دهلوی .

از دانشمندان وقت بود . در معقول متبحر داشت . و بقدری، در معقول نیز غور نموده . عمرهای بدرس مشغول بود .

صیورزاده صفلس سمرقندی .

از دانشمندان ماوراءالنهر بود . در سنه نهصد و هفتاد و نه ، بهندوستان آمده ، سه سال در مدرسه خواجه معین الدین درس میگفت ، و بمکه رفته مدفون شد .

حافظ تاش کندی .

که در ماوراءالنهر ، بحافظ کومکی اشتہار دارد . و از کبار علماء ماوراءالنهر ست . از علوم عقلی ، و نقلی ، از اقراں امتیاز داشت . در سنه نهصد و هفتاد و هفت ، بهندوستان آمده ، بعزایات خسروانی ، مباهی گشت . و خرج راه مکہ گرفته ، سفر حجاز اختیار کرد .

ملا عبد الله سلطانپوری .

که حضرت جنت آشیانی ، اورا بخطاب مخدوم الملک ، از دیگر علما امتیاز داده بودند . در علم فقه و فتلیات ، گوی سبقت ربوده . و از دولت حضرت خلیفه الہی ، صاحب جمعیت و مال شد . چنانچہ بعد از فوت او ، سه کرور زر ، از خزانه او برآمده . در وقت مراجعت از مکہ ، در احمد آباد گجرات فوت کرد .

شیخ عبد النبی .

دہلوی بود ، از نبایر شیخ عبد القدوس . حضرت خلیفه الہی اورا نوازش کرده ، صدر الصدور ساختند . و مدت ده سال واثق و فائق مہمات صدارت کل ممالک محروسہ بود .

ملا سعید سمرقندی .

در نهمصد و هفتاد ، بهندوستان آمده ، بمیراحم بادشاهانه ممتاز گشت
از فکول دانشمندان عصر خود بود .

شیخ ابو الفضل .

خلف صدق شیخ مبارکست . در جمیع علوم ، متبحر عظیم دارد .
و مظهر جلائل اخلاق ، و شرائف اوصاف است و کمالات کسبی ، و وهبی ،
او از سرحد و حصر برونست . امروز ، روزگار را باو افتخارست . قدوة مقربان
حضرت خلیفه الهی ، و اعتماد دولت ، رکن سلطنت ، و صاحب نفس
قدسی ، و ملکات ملکی ست . تصنیفات شریفه دارد ، و کتاب اکبر نامه ،
که وقائع و فتوحات حضرت خلیفه الهی را بعبارت نثر فارسی ، که کار نامه
معانی تواند بود ، با تمام رسانیده . دیگر تصنیفات ، مثل عیار دانش ،
و رساله اخلاق ، و غیره دارد .

ملا علاء الدین .

مدتی ، بتعلیم حضرت خلیفه الهی اختصاص داشت . از علمای
کبار وقت خود بود .

ملا صادق حلوائی سمرقندی .

از مکه بملازمست رسیده ، چند سال ، در هندوستان بوده ، بکابل رفت
و چند سال ، در کابل ، بافاده اشتغال داشت . و میرزا محمد حکیم را درس
میگفت . و الحال در سمرقند ست .

ذکر علما و فضلا که در ایام سلطنت حضرت خلیفه الهی

در سواد اعظم هند بوده اند، و از دیگر بلاد بدرگاه خلایق پناه
آمده اند.

امیر فتح الله شیوازی .

در سنه نهصد و نود، موافق بیست و شش الهی، از دکن بمالومت
رسیده، مشمول مواحم خسروانه گشت، و حسب الحکم، مامور شد،
تا آنکه باتفاق وزرا، به تفتیح مهمات عمال و اشتغال دیوانی بپردازد، و چند
سال، باین خدمت، سرفراز بوده بخطاب عضد الدوله شرف اختصاص
یافت. دانشمند متبحر بود، و در فنون علم عقلی، و نقلی از علمای
خراسان، و عراق، و هندوستان امتیاز داشت. و در زمان خود در کل
عرضه عالم، مثل و قویں خود نداشت. و در علوم غریبه، از فیرونیجات،
و طلسمات نیز، بهره مند بود، چنانچه اسبابی بر آرایه ساخت، که خود
حرکت میکرد، و آرد میشد؛ و آئینه ساخت، که از دور و نزدیک، اشکال
غریبه مرئی میگشت. و بیک چرخ دوازده بندوق سر میشد. و در سنه
سبع و تسعین و تسعمائة، در کشمیر بعالم بقا خرامید.

امیر مرتضی شریفی .

که از نبایر امیر سید شریف جرجانی بود، و در سنه نهصد و هفتاد،
موافق هشتم سال الهی، بهندوستان آمده، از عطایات خسروانی بهره مند
گشت؛ و در دهلی مدفون گشت. علوم عقلی خوب دانستی و اقسام
ویاضیات، و حکمت درس گفتی، و تاربخ فوت او، علامه ز عالم رفت،
یافته بودند.

حسین بیگ .

شیخ عمریست، و در سلک امرا انتظام دارد، و مورد مراجع شاهنشاهیست .

شادمان .

پسر اعظم خان، در پله امارت رسیده .

واجه مکتمن .

بهادریه، در سلک امراست .

باقی سفر چی .

پسر طاهر خان، میر فراغتست . در سلک امرا انتظام دارد .

فریدون برلاس .

پسر میر محمد قلی خان برلاس، در زمره امرا منتظم است .

بهادر خان قوردار .

از افغانان تریس . و بشجاعت موصوف است، و بامارت رسیده .

شیخ بایزید چشتی .

نبیره شیخ سلیم چشتی است . جوان سلیم الغفس و پسندیده اطوارست، و در پله امارت رسیده .

پوشیده نمازد، که هرکس از ملازمان درگاه، که پافصد نوکر دارد، اطلاق امارت، و امرائی برو فرموده، و هرکس که مذکور شد، مرتبه او از پله امارت بالا ست .

محمد قلی ترکمان .

بمرتبه امارت رسیده . باحمد بیگ هم جرگه است .

نوخته بیگ کابلی .

جوان مردانه است ، و باحمد بیگ هم جرگه است .

میرزا علی علم شاهی .

برادر علم شاه ست ، جوان مردانه ، و صاحب شمشیر است .

وزیر جیمل .

از امرای قدیم الخدمت است .

بهوج ، ولد رای سرجن .

در پله امرای هزارست .

میر ابو القاسم نمکی .

در زمره امرا است ، و حکومت بهکراود .

بختیار بیگ ترکمان .

حکومت سویستان دارد ، و در سلک امرا منظم ست .

امیر صدر جهان .

از سادات قنوج است . و صدر الصدور هندوستانست ، و بفضائل و کمالات موصوفست .

سید راجو بارهه .

از جمله امرای هزاربست .

میدنی رای چوهان .

در شجاعت ، و سخا ، از اقوان خود امتیاز دارد ؛ و در سلک امرای
هزاری منتظم است .

میر طاهر رضوی .

برادر میرزا یوسف خان ست ، و بشجاعت اتصاف دارد .

تاش بیگ کابلی .

در زمرهٔ امرا انتظام دارد ، و او هم در جرگهٔ شاه بیگ است .

احمد بیگ کابلی .

جوان فاضل ، و مردانه است . و هفت صد سوار دارد .

شیر خواجه .

بشجاعت ، و شهامت اتصاف دارد . و از جمله امراست .

طاهر سیف الملوک .

پسر شاه محمد سیف الملوک است ، که حکومت غرجهستان ، از
بلاد خراسان داشت . و بحکم شاه طهماسب ، بقتل رسید . الحال بمرتبه
امارت رسیده ، در بنگاله است .

رامداس کچواشه.

از مقربان بارگاه و استادهای درگاه است. همه وقت خدمت حضور دارد.

میر ابو القاسم.

ولد سید محمود، میر عدل، بمرتبه امارت رسیده.

خواجه عبد الحی.

میر عدلست، و بامارت رسیده.

شمس الدین حسین.

پسر اعظم خان کوکلتاش است. جوان قابل است، در سلک امرای هزاری انتظام دارد.

خواجه شمس الدین خافی انجو.

که الان بمنصت دیوانی سرفراز ست. بدیانت، و شجاعت، و کاردانی اشتها دارد.

میر جمال الدین حسین.

از سادات شیراز ست. در جرگه امرای هزاریست.

شیخ عبد الله خان.

پسر شیخ محمد غوث ست. در سلک امرای هزاری انتظام دارد.

رای منوهر.

بن رای لون کرن. از صغر سن در حجره شفقت حضرت خلیفه الهی نشو و نما یافته، در خدمت شاهزاده کامگار سلطان سلیم بزرگ شد. خط سواد پیدا کرده، سلیقه شعر بهم رسانیده، میگوید: و توسنی تخلص دارد.

شیخ عبد الرحیم لکهنوتی.

از بندهای قدیم الخدمت این درگاه است. در سلک امرا انتظام دارد.

میر ابو المظفر.

پسر اشرف خانست، و الحال بحکومت ولایت اوده، سرفراز ست.

رام سنگه.

پسر راجه اسکر ست، و در سلک امرا منتظم ست.

رای پیتو داس.

نویسنده هندی، و از طائفه کهتری است؛ و به پله امرائی رسیده؛ و امروز حکومت بلاد تهته دارد.

جانش بهادر.

در سلک امرائی ست.

ماحمد خان نیازی.

از طائفه افغانست؛ و به پله امرائی رسیده.

صیر زاده علیخان .

پسر محترم بیگ . جوان مردانه ، صاحب سلیقه بود . و در کشمیر
بشهادت رسید .

سید عبد الله خان .

از صغیر سن ، در خدمت حضرت بود . و بمرتبه امرای هزاری رسیده ،
در کشمیر در گذشت .

صیر شریف آملی .

که از موحدین وقتست ؛ و در تصوف سلیقه درست دارد . و در زمره
امرای هزاری انتظام یافته ، امروز در ولایت بهار است .

فروخ خان ولد خان کلان .

از خاندان دودمان عالیشان است ، و الحال در ولایت بنگاله است .

دولت خان سهاری نیازی .

در سلک امرای هزاری انتظام داشت . و در گذشت .

جعفر خان ترکمان .

بن قزاق خان . در وقتیکه قزاق خان ، حاکم خراسان ، بحضرت شاه
طهماسب باغی شده ، بقتل رسید ، او روی التجا ، بدرگاه سلاطین پناه آورده ،
در زمره هزاری انتظام یافته ، بعد از چند گاه باجل طبعی در گذشت .

شیرویه خان .

پسر شیر افکن بیگ ست ، که از امرای کبار جنت آشیانی بود ؛
و الحال ، در سلک امرای هزاره ای انتظام دارد .

کا کر علیخان .

در جرگه امرای هزاره ای بود .

نقیب خان .

پسر میر عبد اللطیف قزوینی . در علم تاریخ یگانه است ؛ و در زمره
ندمای مجلس ست ؛ و در سلک امرای هزاره ایست .

بیگ نورین خان .

در سلک امرای هزاره ای بود ، در گذشت .

قتلو قدماخان .

در سلک امرای هزاره ای بود .

جلال خان قورجی .

ندیم پیشه بود . همه وقت ، سخنان شیرین او ، باعث انتعاش خاطر
حضرت خلیفه الهی می شد . و در جرگه امرای هزاره ای ، انتظام داشت .
و در ایامی ، که قلعه سواد محاصره بود ، بشهادت رسید .

شمال خان قورجی .

غلام حضرت خلیفه الهی بود ندیم . مشرب بود ، و در زمره امرای
هزاره ای بود . در گذشت .

حاجي محمد سيستاني.

در ابتدای، نوکر بیرام خان بود؛ و در آخر در سلک امرای منتظم گشت.

محمد زمان.

برادر مرزا یوسف. در سلک امرای هزاری افتظام داشت. و در ولایت گرهبه بشهادت رسید.

خرم خان.

از امرای دو هزاری بود. و در گذشت.

محمد قلی توقبائی.

در زمره امرای هزاری منتظم بود.

مجاهد خان.

ولد مصاحب خان. جوانی بود در نهایت شجاعت، و شهامت، و در پله امرای هزاری رسیده، در ولایت کونبلمیر بشهادت رسید.

سلطان ابواهیم اوبهی.

خال مؤلف کتاب، نظام الدین احمد؛ بزرگ شمشیر ولایت دامن کوه کمایون را، بتصرف در آورده، مصدر خدمات شایسته شده، بشجاعت و مردانگی، از امثال و اقران امتیاز داشت.

شاه غازی خان ترکمان.

در سلک امرای کبار بود.

مرزا نجاتخان.

برادر مرزا حسين خان، بمرتبه امارت رسیده، سپری شد.

علي دوست خان بار بیگی.

از خدمتگاران جنت آشیانی بود، و در ملازمت حضرت خلیفه الهی، بمرتبه امرای یکهزاری رسیده، در لاهور فوت کرد.

سلطان حسین خان.

از امرای عالیمقدار بود.

خواجه شاه منصور شیروازی.

نویسنده، صاحب وقوف، کفایت شعار، معامله دان بود. و از بس وقت او، تمام امراء باو ناخوش شدند. و خطی از زبان او، بجانب میرزا حکیم ساختند، و آن بیچاره بقتل رسید؛ چنانچه بمحل خود مذکور ست. چهار سال بمنصب وزارت، از روی استحقاق، اشتغال داشت.

سلیم خان.

سرور افغان در سلک امرا هزاري انتظام داشت.

سید جهجو بارهه.

برادر سید محمود بارهه بود؛ و بشجاعت، و شهامت، از اقران امتیاز داشت.

دربار خان.

او پسر تكلو خان، قصه خوان شاه طهماسب است. او نیز قصه خوان حضرت خلیفه الهی بود. در کمال تقرب داشت، و در جرگه امرای هزاري بود.

شاه قلبي نارنجي.

در سلک امرای هزاربست.

شیخ محمد بخاري.

در سلک امرای دو هزارمی رسیده بود، و در سنه نهصد و هشتاد و یک، در جنگ شیرخان فولادی، شهید شد.

لعل خان بدخشي.

از امرای کبار بود.

خناجر بیگ چغتای.

از امرای قدیم این سلسله است. و در فنون جزئیات علم و حکمت، خصوصاً در موسیقی ممتاز بود. و طبع نظمی داشت. و در باب اکهاره مثنوی مشهور دارد.

مخصوص خان.

برادر سعید خانست، و در سلک امرای دو هزار و پانصدی انتظام دارد.

ثانی خان.

از طائفه اربال ست؛ اول قلندر بود، آخر بمرتبه امارت رسیده، طبع نظم داشت، و کافیه را نظم کرده است.

میرزا حسن خان.

برادر سید برکه، در سلک امرای کبار انتظام داشت.

جگت سنگه.

ولد راجه مانسنگه، در سلک امرای یک هزار و پانصدی منتظم ست.

رضوی خان.

مدتی بخدمت بخشگیری منصوب بود؛ بمرتبه امرائی هزارى رسیده، در گذشت.

راجه بیرو.

در سلک امرای دو هزارى بود؛ و در حادثه افغانان سواد، غائب شد.

شیخ فرید.

بخشی ست، و در زمره امرای هزار و پانصدیست.

راجه سوجن.

راجه قلعه رفتهنبور بود. قلعه را بعد از محاصره تسلیم دولتمخواهان نموده، در سلک بندگان درگاه منتظم گشت. و از جمله امرای دو هزارى بود.

جعفر بیگ.

برادر زاده غیاث الدین علی آصف خانست و مخاطب بآصف خان شده، داخل بخشیان دو هزاریست.

راجه روسی سواکی.

در پله امرای هزار و پانصدی بود.

فاضل محمد خان.

پسر میر محمد خان اتکه، در سلک امرای هزار و پانصدی بود. و در ایام محاصره قلعه احمدآباد گجرات، که مخالفان گجراتی اعظم خانرا نموده بودند، روزی، از قلعه برآمده، با مخالفان جنگ کرده، بشهادت رسید.

مهر علیخان سولدوز.

اولاً در سلک نوکران بیرامخان بود. بملازمت حضرت سرفراز شده، مرتبه امرای هزار و پانصدی رسیده، در گذشت.

خداوند خان دکهنی.

در زمرهٔ امرای هزار و پانصد انتظام داشت. و در سنهٔ نهصد و نود و پنج، در گجرات رحلت نمود.

میر مرتضی دکهنی.

در سلک امرای هزارست.

حسن بییتی افغان.

در زمرهٔ امرای هزاری انتظام داشت؛ و در حادثهٔ افغان سواد بچور رخت هستی بر بست.

نظر بیگ، ولد سعید خان کهکهو.

در پلهٔ امرای یکهزاری انتظام دارد.

واجه گوپال.

در زمرهٔ امرای دو هزاره بود.

قیما خان صاحب حسن.

نیز بمرتبهٔ امرای هزار و پانصدی رسیده رحلت نمود.

سید هاشم بارهه.

ولد سید محمود خان بارهه، در سلک امرائی رسیده، هزاری

شده و در نهصد و نود و یک، در جنگ سرکهچ که خانخانان میرزا خانرا با سلطان مظفر گجراتی واقع شد، شهادت یافت.

موتہ راجہ.

از امرای هزار پانصدی ست : حکومت جودهپور دارد.

مہتر خان خاصہ خیل.

از امرای یکہزار و پانصدیست.

فرحت خان خاصہ خیل.

از امرای دو ہزاری بود.

صفدر خان خاصہ خیل.

از امرای دو ہزاری بود.

بہار خان خاصہ خیل.

او نیز بر جرگہ اینہا بود،

رایسال کچہواہہ.

در سلک امرای دو ہزاری انتظام دارد.

رای دوکہ.

از امرای یکہزار و پانصدیست.

مقصود علی کور.

او نیز از نوکران بیرامخان بود : و درین درگاہ، بمرتبہ امیری رسیدہ

سپری شد.

اخلاصخان خواجہ سرا.

در سلک امرای ہزاری انتظام داشت : و در حکومت دہلی،

و دیعت حیات سپرد.

راجہ کھنگار .

نیز در زمره امرای دو هزارى بود .

ماکد حسین .

مخاطب بلشکر خان . سالها بخشي درگاه جهان پناه بود ، و بمرتبه امارت رسیده ، هزار نوکر داشت . و در سال نهصد و هشتاد و سه ، در جنگ داور افغان ، که بخانکزان منعم خان واقع شد ، زخمی شده ، چند روز ، بر بستر ناتوانی افتاده ، از وجع و الم همان زخم در گذشت .

حسن خان تکریمه .

و او را تکریمه ، ازان سبب گویند ، که دران ایام ، که حکومت و حراست لاهور باو تعلق داشت ، حکم کرده بود ، که هندوان بر جامه خود ، نزدیک بدوش ، پیوند بدوزند ، و چون بزبان هندی پیوند را تکریم میگویند ، مشهور به تکریمه گشت . داماد مهدی قاسم خان بود ؛ و در سلک امرای دو هزارى انتظام داشت ؛ و در سال نهصد و هشتاد و سه در گذشت .

جلال خان و سعید خان کهکمر .

الحال ، هر کدام یکهزار و پانصدیست .

اعتبار خان خواجه سوای .

از خدمتگاران قدیم جنت آشیانی بود . و در پله امرای دو هزارى رسیده ، در حکومت دهلی در گذشت .

خواجه طاهر محمد .

ملقب بتاتار خان ؛ مدتی ، در سلک وزرا انتظام داشت . و بمرتبه امارت رسیده ، در نهصد و هفتاد و پنج ، در حکومت دهلی و دیعت حیات سپرد .

مادهو سنگه .

برادر راجه مانسنگه ست ، در پله امرای دو هزاریست .

غیاث الدین علی ، آصف خان .

قزوینی بود ، و چند سال منصب بخشگیری داشت . در گجرات ، در سنه نهصد و هشتاد و نه در گذشت .

پاینده خان مغول .

در سلک امرای دو هزاریست . و حکومت بلاد کهوره گهاٹ دارد .

مبارک خان .

ولد کمال خان کهکهر ، در سلک امرای یکهزاری انتظام دارد .

باز بهادر افغان .

که مدت چهار سال ، در حکومت مالوه ، اسم سلطنت بر خود رانده ، و خطبه و سکه بنام خود کرد ، آخر بملازمت این درگاه رسید ؛ در سلک امرای دو هزاره شده در گذشت .

صیوک خان جنگجنگ .

از امرای قدیم بود ، و در سنه نهصد و هفتاد و پنج در گذشت .

تردی خان .

ولد قیا خان گنگ . از جمله امرای دو هزاریست .

سید قاسم .

ولد سید محمود خان بارهه ، از امرای دو هزاریست . و بشجاعت و مردانگی موصوفست ؛ و مصدر خدمات شایسته است . بحکومت پٹن گجرات اشتغال دارد .

خواجه جهان.

میرالدین محمد نام داشت؛ خراسانی بود. چند سال وکالت باستقلال داشت. و مصدر امور عظیم شد. و در سنه نهصد و هشتاد و سه در گذشت.

ماجنون خان قاقشال.

از امرای کبار بود، و پنج هزار نوکر داشت.

محمد قاسم خان میر بکرو.

از امرای قدیم این سلسله عالیشانست؛ و امروز، در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد؛ و حکومت کابل متعلق باوست.

مظفر حسین میروزا.

بن ابراهیم حسین میروزا، دختر زاده کامران میرزااست. وقائع او مذکور شده. و بعد از آنکه گرفتار شد، مدتی در قید ماند؛ و در آخر، شفقت جبلی حضرت او را نوازش کرده، بفرزندی سرفراز ساخته، بسبب وصلت سر او را بفیلک الافلاک رسانیدند. و الحال در زمره امرای هزاروی انتظام دارد. و مورد شفقت اثرست.

راجه جگناته.

پسرای بهاریست، و از امرای سه هزاریست.

راجه اسکون.

از امرای سه هزاریست.

رای لونکون.

از امرای دو هزاری بوده، در سنه نهصد و نود و یک، در گذشت.

شاه بیگ خان کابلی.

سابقاً، نوکر میرزا محمد حکیم بود. و بعد از فوت میرزا محمد حکیم، بملازمت حضرت رسیده، خدمات شایسته از و بوقوع آمده. و الحال در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد.

فتو افغان.

از امرای سلیم خان بود، و در ملازمت حضرت رسیده، از امرای دو هزاری شده، در گذشت.

بابو منکی.

از طایفه افغانانست؛ و در سلک امرای هزاریست.

فتح خان فیلبان.

در صغر سن، فیلبانی حضرت میکرد؛ و آخر بمرتبه امارت رسیده، در سلک امرای دو هزاری انتظام یافت؛ و در سنه نهصد و نود در گذشت.

سماجی خان مغول.

در سلک امرای دو هزاریست.

درویش محمد اوزبک.

در ابتدای حال نوکر بیرام خان بود؛ و در سلک امرای دو هزاری رسیده، در گذشت.

شهباز خان کنبو.

از امرای دو هزاریست، و امروز حکومت و بخشگیری مالوه دارد.

معصوم خان فرنخودی.

پسر معین الدین احمد خانست. از امرای دو هزاره بود، و احوال او در محالش مذکور است.

نورنگ خان.

پسر قطب الدین خان اتکه است، و در سلک امرای چهار هزاره منتظم است. و امروز حکومت ولایت جوته گده دارد.

شاه محمد خان اتکه.

برادر خود، خان اعظم شمس الدین محمد اتکه بود، در سلک امرای دو هزاره منتظم بود. در سنه نهصد و نود و هفت در گذشت.

مطلب خان.

پسر شاه بدافع خان بود، و در سلک امرای دو هزاره منتظم بود، و در سنه نه صد و نود و هفت در گذشت.

شیخ ابوالهیثم.

داماد و خواهر زاده شیخ سلیم سیکری والست، و در سلک امرای دو هزاره انتظام داشت.

علی قلیخان اندرائی.

بمرتبه امرای دو هزاره رسیده، فوت کرد.

تولک خان قوچین.

از امرای قدیم الخدمت است. و در زمرة دو هزاره منتظم است.

سید حامد بخاری .

در گجرات داخل دولتخواهان شد، و بمرتبہ امرای دوهزاری رسیده، در پرشور، با افغانان جنگ کرده، شهادت یافت .

سید محمود خان بارهه .

بارهه عبارتست از دوازده موضعی که درمیان در آب جون و گنگ قریب پرگنه سنبل واقعست . صاحب قبیله و جمعیت بود . و بشجاعت و شهامت درمیان اهل هند شهرت تمام داشت . بملازمت حضرت رسیده، بمرتبہ امرای چهار هزار رسیده، در نهصد و هشتاد و دو درگذشت .

سید احمد خان .

برادر سید محمود بارهه است؛ و در سلک امرای منتظم ست، و بشجاعت متصف بود . و در سده نهصد و هشتاد و پنج درگذشت .

قرا بهادر خان .

از امرای عظیم الشان بود . و به پلغ امرائی چهار هزار رسیده بود .

باقی محمد خان کوهه .

برادر ادهم خان بود . و در سلک امرای چهار هزار انتظام داشت؛ و در سده نهصد و نود و دو فوت کرد .

سید محمد میر عدل .

از فحول علمای هند ست؛ و در قصبه امروزه توطن داشت . بمنصب میر عدل رسیده، بحکومت بهکر سرفراز شده، آنجا ودیعت حیات سپرد .

صاحب علی خان رهناسی.

چون سالها حکومت رهناس داشت، برهناسی منسوب شد. از امرای چهارهزاری بود، و بشجاعت و مردانگی متصف. و در سنه نهصد و نود و شش در گذشت.

معین الدین احمد خان.

خراسانی است. چند سال میر سامان بود.

اعتماد خان خواجه سرای.

از امرای سلیم خان بود. چون داخل دولتخواهان شد، بمرتبه امارت رسیده، حاکم بهکر شده، در سنه نهصد و هشتاد و پنج، بدست نوکران خود بقتل رسید.

رستم خان.

از صغرسن، در خدمت حضرت خلیفه اگهی نشو و نما یافته، در سنه نهصد و نود، با جمعی از راجپوتان نواحی رنتمبور، که از درگاه گریخته باغی شده بودند، جنگ کرده کشته شد.

کمال خان ککهر.

پسر سلطان سازنگ، برادر سلطان آدم ککهر، در سلک امرای پنجهزاری انتظام داشت. در شجاعت و سخاوت از ابتدای روزگار ممتاز بود. و در سنه نهصد و هفتاد و دو در گذشت.

طاهر خان میر فراغت.

از امرای جنت آشیانی بود، و درین درگاه نیز بمرتبه امرای دوهزاری رسیده در گذشت.

اعتماد خان گجراتی .

از امرای عظیم الشان سلطان بهادر و سلطان محمود گجراتی بود .
و بعد از فتح گجرات داخل دولت خواهان این درگاه شده ؛ محل اعتماد
شد ، و از امرای چهار هزاری شده ، در سنه نهصد و نود و پنج در گذشت .

رای رایسنگه .

راجه ولایت بیکانیر و ناگور ست . و از امرای چهار هزارست .

شریف محمد خان .

برادر خان اعظم آنکه است . و امروز در سلک امرای منتظم شده ،
به حکومت غزنین ، که وطن اوست ، سرفرازست .

فخر الدین .

ملقب بنقابت خان . از امرای سه هزارست ، و در سنه نهصد
و هشتاد و شش ، در گجرات رحلت نمود .

حبیب علی خان .

سابقاً نوکر بیرام خان بود . در نهصد و هفتاد در گذشت .

شاه قلی خان محرم .

سابقاً نوکر بیرام خان بود ، و در سلک بندهای درگاه منتظم گردید ،
و به مرتبه امرای رسید . مدت سی سال است که در سلک امرای سه هزاری
رسیده ، منتظم است . و بشجاعت و مردانگی انصاف دارد ؛ و درین درگاه
امروز به حکومت دار الخلافت آگوه سرفراز ست .

میرزا یوسف خان .

از سادات رضوی، و در سلک امرای چهار هزاری منتظم است .
و امروز حکومت کشمیر بدو مفوض است .

محب علی خان .

پسر میر خلیفه، وکیل السلطنت بابر بادشاه بود . بفضائل و کمالات
ممتاز بود . و بهکرا او مسخر نمود . و در سلک امرای چهار هزاری منتظم
بود . و در سنه تسع و ثمانین و تسعمائة، در ایام حکومت دهلی، و دیعت
حیات سپرد .

قلیچ خان .

از امرای قدیم الخدمت این دولست، و امروز بمنصب وزارت
منسوبست . و چهار هزار سوار دارد .

محمد صادق خان .

از صغرسن، در خدمت حضرت خلیفه الهی بود . و از امرای چهار
هزار بست . و مصدر خدمات شایسته شده، بوکالت شاهزاده شاه مراد
سرفراز است .

میرزا جانی بیگ تر خان .

حاکم تهته است، در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد . و احوال
او در محالش گذشت .

اسمعیل قلی خان .

برادر خانجهانست و در سلک امرای سه هزار است .

حیدر محمد خان .

از امرای جنت آشیانی بود . در ملازمت حضرت خلیه الاهی نیز ،
در سلک امرای کبار انتظام داشت .

شاهم خان جلائر .

از امرای قدیم این دودمان ست . و در سلک امرای دوهزاری
انتظام دارد .

اسمعیل سلطان دولدی .

از امرای جنت آشیانی بود . و درین دولت نیز ، بمرتبه امارت
رسیده بود .

محمد خان جلاویر .

از امرای قدیم است ؛ و چند سال ست ، که خلل دماغ بهمرسانیده
دیوانه است .

خان عالم .

پسر همدم کوکه است . در سلک امرای دوهزاری انتظام داشت .
در فهم و ادراک ، و شعر گفتن ، از اقوان خود ممتاز بود . و در جنگ
داؤد افغان ، در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائیه ، شهادت یافت .

قطب الدین محمد خان .

برادر خان اعظم اتکه خان بود . بمنصب بیگ لار بیگی و
امیر الامرای رسیده ، و پنجهزار نوکر داشت . در بروده ، گجرات
بدست سلطان مظفر گجراتی بشهادت رسید . چنانچه در محالش
مذکور است .

قاسم نیشا پوری .

از سادات صحیح النصب دار الملک نیشا پور ست ، وهم در نیشا پور ،
مرتبه امرای داشت ؛ و از انجا بواسطه حادثه اوزبک فرار نموده ، بهندوستان
آمد ، و چند گاه ، بحکومت ملتان ، و مدتی بحکومت مالوه ، سرفراز
بود . و همانجا ، و دیعت حیات سپرد .

خواجه سلطانعلی .

ملقب بانضال خان ، از وزرای جنت آشیانی بود . و حضرت خلیفه
الهی بخطاب افضل خانی سرفراز نمودند .

راجه تودرمل .

از طائفه کهتری ، و نویسنده بود . و بوسیله مظفر خان ، بمرتبه
وزارت رسیده مدت هفده سال ، وزیر باستقلال بود ؛ و چهار هزار سوار داشت ،
و در سنه سته و تسعین و تسعمائة در گذشت .

میرزا قلیخان .

برادر حیدر محمد خان ، از امرای کبار بود .

مظفر خان .

مظفر علی نام داشت ، از نویسندگانی تربت ست . هفت سال ،
وزارت باستقلال داشت . بعد ازان بامیر الامرائی رسید . در بنگاله ،
در حادثه بغی قاقشالان ، بشهادت رسید ؛ چنانچه در موقعش
مذکور ست .

ابراهیم خان اوزبک .

در پله امرای چهار هزار بود ؛ و در گذشت .

توسون محمد خان .

سابق نوکر بیرام خان بود ؛ و بعد ازان ، بمرتبه پنجهزاری رسید . در
سنه اثني و تسعمائة در بنگاله در گذشت .

وزیر خان .

برادر خواجه عبد المجید آصف خانست ، بخطاب وزیر خانی ،
و بمنصب وزارت ، و بمرتبه امرای پنجهزاری رسیده ، در سنه خمس و
تسعين و تسعمائة ، باجل طبعی در گذشت .

محمد مراد خان .

از امرای کبار بود ، و مصدر کارهای بزرگ شده ، فوت
کرد .

اشوف خان .

میر منشی ، از افاضل وقت بود . نام آن یگانه عصر محمد اصغرست ،
و از سادات عربشاهی بود . و هفت خط را خوب مینوشت . در زمرة
امرای کبار انتظام داشت .

مهدی قاسم خان .

در سلک امرای کبار انتظام یافته ، در جرگه امرای پنجهزاری بود .
و مصدر خدمات شایسته شده در گذشت .

یوسف محمد خان کوکه.

برادر بزرگ اعظم خان میرزا کوکه، و پسر خان اعظم است. و در عنفوان جوانی، از غلبه شرب خمر در گذشت.

زین خان کوکه.

از امرای پنجزاری ست. و در شجاعت، و دیگر صفات حمیده، سرآمد ابنای روزگار ست. و در فهم، و عقل، و دانش، و سائر کمالات ممتاز ست. و در او آخر حیات خود، بفرمان خلیفه الهی امرای پنجزاری و حاکم ولایت کابل و غزنین گشته با افغانه ان فواحی مبارکات عظیم کرد؛ و جمله را مامور و منقاد ساخته، بعد از چند گاه بموجب حکم شهریاری متوجه تقبیل استان خلافت نشان شد. چون بان سعادت عظمی فایز شد، در سرچند روز بیمار بوده در گذشت. و نه کرور مقدار متروکات، که بخط خود نوشته حواله فرزندان نموده بود، که بظفر عالی خلیفه الهی گذرانند، و ان داخل خزانه بزرگ شد. و بقیه متروکات بفرزند رشید او مرحمت رفت.

شجاعت خان.

خواهرزاده تردی بیگ خانست. در سلک امرای پنجزاری بود. و حکومت مالوه داشت. و در سده سته و تسعین و تسعمائه، از دست نوکران خود، بسهادت رسید.

شاه بداغ خان.

از امرای جنت آشیانی بود؛ و درین درگاه، نیز بمرتبه امیر الامرائی رسیده، حکومت مالوه یافت. و آنجا در گذشت.

راجہ بهگوانداس .

ولد راجہ بہارہ مل مذکور . در سلک امرای پنجہزاری انتظام داشت ؛
و در سنہ ستہ و تسعین و تسعمائے ، در گذشت .

راجہ مانسنگہ .

ولد راجہ بهگوانداس ست . کارهای بزرگ از دست او برآمده ،
چنانچہ بموقع خود ، مرقوم گشته . الحال از امرای پنج ہزاری است ،
و حکومت ولایت بہار دارد .

عبد المجید آصف خان .

نویسنده و اہل قلم بود . امروز بمرتبہ امارت رسیدہ ، مصدر خدمات
عالی شدہ ، کار او بجائی رسید ، کہ بست ہزار سوار نوکر داشت . احوال
او بموقعش مذکور ست .

سکندر خان اوزبک .

از امرای کبار بود ؛ و در بغی بخان زمان موافقت نمود ، و در آخر
توبہ و باز گشت نمودہ ، در سلک دولتمخواہان برآمده ، در سنہ ثمانین
و تسعمائے در گذشت .

عبد اللہ خان اوزبک .

از امرای عالیشان بود . بواسطہ واہمہ ، کہ او را روی داد ، از
حکومت مالوہ ، بگجرات رفت و در سلک اہل بغی ، درآمده ، درگذشت .

قیما خان گنگ .

از امرای کبار بود . و در سنہ اربع و ثمانین و تسعمائے ، در بلاد بنگالہ
در گذشت .

خدمات عظمی شد. و در سلک امرای پنجهزاری انتظام یافت. در سنه
سنه و ثمانین و تسعمائة، در بنگاله، باجل طبعی، در گذشت.

شهاب الدین احمد خان.

در زمره امرای پنجهزاری بود؛ و درین دولت از و مائر جلیله
بظهور رسیده؛ و سالها، حکومت گجرات، و مدتها حکومت مالوه داشت.
و در سنه نهصد و نود و نه، در اجین ودیعت حیات سپرد.

سعید خان.

برادرزاده جهانگیر قلیخان بیگ است. در زمان جنت آشیانی،
بحکومت بنگاله سرفراز بود؛ و سعید خان، امروز، بحکومت بنگاله،
سرفراز است؛ و در سلک امرای پنجهزاری انتظام دارد.

پیر محمد خان.

در ابتدای حال، طالب علم بود. بوسیله تربیت بیرامخان، به مرتبه
امارت رسیده، بعد از فوت خان مشارالیه در سلک امرای کبار منتظم
گردید؛ و در ایامی، که حکومت مالوه داشت، بر سر برهان پور رفته،
اکثر بلاد و عباد آندیار را، خراب ساخته، در مقام جنگ و جدال بحاکم
انولایت بود؛ که بنگاله شکست بر و افتاد؛ و همچنان در حال گریختن خود را
در آب نریده زده، غریق بحر فنا گردید. و در محالش مذکور گشت.

راجه بهاره مل.

راجه ولایت انبیر است؛ در ابتدای دولت روز افزون، در سلک
دولتخواهان منتظم گشته از امرای کبار شد؛ و در آگره گذشت.

بمرتبه امارت و وکالت رسیده بود، از دست ادهم خان، جام
شهادت چشید.

محمد عزیز کوکلتاش ملقب اعظم خان.

پسر شمس الدین محمد اتکه خان اعظم است، و بعد از پدر، باین
خطاب عالی شرف امتیاز یافته، و پنجهزاری شده، و مصدر فتوحات عظمی
و خدمات بزرگ گشته. و بچودت فهم، وحدت طبع و وقوف در علم تاریخ،
عدیل ندارد. و از گجرات سفر حجاز اختیار نموده، امروز در مکه است.

خضر خواجه خان.

از سلاطین کاشغر ست. همشیره جنت آشیانی در حباله او بود.
بمرتبه امیر الامرائی رسیده گذشت.

بهادر خان.

برادر خانزمان. بشجاعت و مردانگی امتیاز داشت، و بر پله امرای
پنجهزاری رسیده بود. در بغی کشته شد.

پیر محمد خان اتکه.

که بخان کلان اشتها دارد؛ برادر بزرگ خان اعظم بود. مصدر کارهای
بزرگ شد، و در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة در پتن گجرات باجل طبعی
در گذشت.

محمد قلی خان بولاس.

از امرای کبار بود. در بنگاله در گذشت.

خانجهان.

خواهر زاده پیرامخانست. خطاب خانجهانی یافته، چند سال
بعکومت پنجاب و چند سال بعکومت بنگاله سرفراز بود، و مصدر

هرچه نویسد از صدیکی، و از بسیار اندکی است. شفقت عامه، تربیت فضلا، و علما، و محبت فقرا، و طبع نظم، اورا موروثی ست. و امروز، بفضائل و کمالات انسانی، از ارباب دولت قرین خود ندارد.

علی قلیخان، خانزمان.

از طائفه شییبانی است، در ملازمت جنت آشیانی، همایون بادشاه، بمرتبه امیر الامرائی رسیده بود. و در ایام سلطنت، خلیفه الهی کار او ترقی کرد. و مصدر فتوحات عظمی شد. چنانچه در محفل خودش مذکور ست. و در آخر، به بغی و حرام نمکی، بقتل رسید.

ادهم خان.

نسبت رضاع بحضرت خلیفه الهی داشت. بمرتبه امیر الامرائی رسید. و چون مصدر قتل اتکه خان شد، در عوض بقصاص رسید. چنانچه به موقعش مذکور ست.

میر شرف الدین حسین.

پسر خواجه معین، از نسل خواجه ناصرالدین احرارست. در خدمت حضرت خلیفه الهی، بمرتبه امارت، و در سلک امرای کبار منسلک شد؛ و بواسطه اغواى اهل فساد، فرار نموده بگجرات رفت. و در سنه نهصد و هشتاد، که حضرت خلیفه الهی مرتبه اول فتح گجرات نمودند، راجه بهار جی راجه بگلانه اورا گرفته بدرگاه جهان پناه آورد. و مدتها در حبس ماند. و باز موافق خسروانه، رقم عفو بر جرائم او کشیده، به بنگاله فرستاد. آنجا بحرامخواران موافقت نموده، قوت کرد.

شمس الدین محمد خان اتکه.

که خطاب خان اعظمی داشت، اتکه حضرت خلیفه الهی بود،

میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم بن سلیمان میرزا.

چون بدخشان بدست اوزبک در آمد، التجا بدرگاه جهان پناه آورده، در سلک امرای پنجهزاری منظم است، و حکومت مالوه دارد.

تودي بیگ خان.

از امرای کبار جغت آشیانی بود. در سال اول، جلوس خلیفه الهی، بواسطه مصلحت ملکی، بسعی بیرام خان بقتل رسید.

منعم خان خانخانان.

از امرای کبار جغت آشیانی بود، و حکومت کابل داشت. بعد از بیرام خان، بمنصب خانخانان رسیده، مدت چهارده سال بخدمت سپه سالاری، و امیر الامرایی امتیاز داشت. و در سنه اثني و ثمانین و تسعمائة، باجل طبعی در گذشت.

میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا، بن بهرام میرزا، بن شاه اسمعیل صفوی.

چون از مخالفت برادر، و غلبه اوزبک، در قندهار نتوانست بود، پناه بدرگاه جهان پناه آورده، در سلک امرای پنجهزاری انتظام یافت، و بحکومت ملتان سرفراز ست.

میرزا خان، خانخانان.

خلف صدق بیرام خان ست. بعد از فتح گجرات، که بموقعش مذکور است، بمنصب خانخانانی و سپهسالاری رسیده، امروز، ده سال است، که باین مرتبه عالی ترقی کرده است. و مصدر خدمات عالی، فتوحات عظیم شده. از فهم، و دانش، و علم، و کمالات آن بزرگ نهاد،

پوشیده نماید، که چون از احوال، خیر مال،
سعادت منوال، حضرت خلیفه الهی فارغ
شد؛ اکنو شروع در ذکر، اسامی امرای
عالی مقدار، که درین دودمان عالیشان
مصدر خدمات شده اند، میکند.

و چون تفصیل اسامی امرای حضرت خلیفه الهی، زیاده برانست
که درین مختصر بگنجد، و تفصیل اسامی هریک را افضل پناه علامی
شیخ ابو الفضل، در کتاب اکبرنامه، مرقوم قلم بدایع رقم گردانیده اند،
درین مختصر، بذکر اسامی امرای کبار اختصار افتاد.

خانخانان بیرومخان، سپه سالار.

از طائفه بهار لوی ترکمان ست، و نسبت او به میرزا جهان شاه،
ترکمان میرسد. و در ملازمت حضرت جنت آشیانی، بمرتبہ خان
خانی، و امیر الامرایی رسیده، بمنصب اتالیقی شاهزاده عالیمقدار
اکبرشاه، امتیاز یافته بود. و بسعی آن صاحب اقبال، بنیان سلطنت
ایندولت استحکام پذیرفت. و فتح هندوستان، از رای جهانکشی خان
خانان شد. و تربیت علماء و فضلا، جبلی و طبعی آن بزرگ نهاد بود.
در فن شعر، سلیقه تمام داشت؛ و دیوان اشعار ترکی، و فارسی دارد.
و بعد از ظهور دولت ابد پیوند حضرت خلیفه الهی، بچهار سال عزیمت
مکه نموده، در گجرات پٹن، از دست فدائی افغان، بشهادت رسید.
و تاریخ آن واقعه را، شهید شد محمد بیرام، یافته اند.

ان ولایت تعیین فرمودند. و خانخانان، و رای رایسنگه، و رای دهلی و حکیم عین الملک، و امرای مالوه، و جاگیرداران صوبه اجمیر، و دهلی نیز، بملازمت شاهزاده رخصت شدند. بالجملة هفتاد هزار سوار، باینخدمت نامزد شدند. و خود بدولت و اقبال، بعزیمت شکار، بیرون آمده، تا کنار آب دریای سلطانیور، که سی و پنج کروهی لاهور ست رسیدند؛ و خانخانانرا، که در ملازمت شاهزاده دانیال، بسرهند رسیده بودند، بجهت بعضی کنکاش، بعضور طلبیدند. و خانخانان در نواحی شیخ پور، بملازمت رسید. و مجدداً، در باب تسخیر دکن، سخن گذشت. و خانخانان، بی آنکه شاهزاده دانیال، تصدیع کشند، تنها تعهد آن خدمت نمود. بنابراین حکم شد، که لشکری که بخدمت دکن نامزد گشته، بهمرای خانخانان برود. و شاهزاده دانیال را طلبداشتند، و در دو روز شاهزاده آمده ملازمت نمود؛ و خانخانان، بانواع مراسم خسروانه سرفرازی یافت؛ و متوجه تسخیر دکن شده، بجانب آگره متوجه گشت. و حضرت خلیفه الهی شکار کنان، مراجعت فرمود. و دار الخلافت لاهور را مستقرایات جلال ساختند.

برضمیر ارباب الباب مخفی نبوده باشد، که احوال حضرت خلیفه الله بر سبیل اجمال، مرقوم قلم شکسته رقم شده، با آنکه، نظر بتفصیل آن قطره ایست از دریا، و ذره از بیضا. اما اکثری از معظمت امور را، استقبال نموده، تا آخر سال سی و هشتم، از جلوس خلیفه الهی، بر مسند سلطنت و بادشاهی، موافق سنه اثنی و الف هجری بتحریر آمده. اگر عمر مساعدت نماید، و توفیق یاروی کند، انشاء الله العزیز، وقائع ایام استقبال را نیز ثبت نموده، جزو این کتاب مستطاب خواهد ساخت. و الا هر کس را توفیق رهبری کند، بتسوید آن پرداخته، استسعاد خواهد یافت.

سه سال در قید بود، خلاص کرده، بجهت سرانجام مهمات مالوه و وکالت میرزا شاه رخ تعیین فرمودند.

و بتاریخ دوازدهم مهر ماه الهی سنه سی و هشتم موافق محرم سنه اثنی و الف، میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی، که حکومت زمین داور داشت، التجا بدرگاه جهان پناه آورده، با برادر، و فرزندان، و عیال بملازمت رسید. چون بکنار آب چناب رسید، بندگان حضرت، دفعه اول سراپرده، و بارگاه و قنات و دیگر اسباب فراشخانه، از دست قرا بیگ ترکمان، باستقبال فرستادند. و از پی آن، کمر و خنجر مرصع، از دست حکیم عین الملک، روانه داشتند. و چون بچهار گروهی لاهور رسید، خانخانان و زین خان کوکه و دیگر امرای کبار را، پیشوار فرستادند. چون بشرف ملازمت رسید، انواع الطاف و اشفاق و عطوفت بادشاهانه، بظهور آورده، یک کرور تنگه مرادی انعام فرمودند. و در سلک امرای پنجهازاری انتظام داده، ملتانرا بجایگزین میرزا لطف فرمودند.

و همدین ایام، ملک الشعرا شیخ فیضی، که برسالت نزد راجه علی خان، و برهان الملک دکنی رفته بود، آمده مورد مرام خسروانه شده و میر محمد امین، و میر منیر، و امین الدین، که هر یک نزد حکام دکن رفته بودند، نیز آمده، ملازمت نمودند. و چون برهان الملک، که نوازش یافته، و برداشته ایندرگاه بود، پیشکش لائق ایندرگاه نفرستاد و در سلوک روش اخلاص و دولتنخواهی، که از و لائق باشد، بقیل نیامد؛ بنابراین بندگان حضرت خلیفه الهی، توجه عالی بتسخیر ولایت دکن گماشته، شاهزاده دانیال را، بتاریخ بست و پنجم مهر ماه، سنه سی و هشت الهی موافق بست و یکم، محرم اینسال، جهت تسخیر

مانسنگه افتاد، و او بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته بود، بنظر اشرف گذشت.

و چون مدت دو سال بود، که اعظم خان، از ملازمت دور افتاده بود، فرمان بطلب او رفت. که چون خدمات شایسته بتقدیم رسانید، وقت آذست، که شرف ملازمت دریافته، مورد مراجع شاهنشاهی شود. اما چون همه وقت، زیارت حرمین در خاطر داشت، درین ایام، بعضی از اهل نفاق، از جانب حضرت خلیفه الهی، نسبت باو سخنان بی نطفانه رسانیده، او را از راه بردند؛ و او با فرزندان، و عیال، و خزانه خود را، در کشتی انداخته، در غره رجب، سال مذکور، عزیمت سفر حجاز نمود. چون اینخبر بعرض رسید، حضرت خلیفه الهی، حکومت بلاد گجرات را، بشاهزاده شاه مراد تفویض نموده، فرمان فرستادند؛ که از مالوه بگجرات رود. و محمد صادق خان، که از امرای کبارست، بوکالت شاهزاده رخصت شده، سرکار سورت، و بروچ، و بروده، بجایگیر او مقرر گشت.

و در تاریخ بست و یکم امرداد، سنه سی و هشت الهی، موافق چهاردهم ذیقعده، سنه احدی و الف، زینخان کوکه، و آصف خان، که بجهت تادیب، و تنبیه افغانه سواد و بجزور، و استیصال جلاله تاریکی رفته بودند، اکثر آنها را، نابود ساخته، اهل و عیال جلاله، و وحدت علی، برادر او را، و خویشان، و یکجهت او قریب بچهار صد کس دستگیر نموده، بدرگاه جهان پناه آوردند.

بتاریخ چهارم شهریور ماه الهی، سنه مذکور، و بیست و نهم ذیقعده، حکومت مالوه را، بمیرزا شاه رخ لطف فرموده، شهباز خان کنبور، که

ذکر وقائع سال سی و هشتم الهی .

بتاریخ هفدهم جمید الثانی ، سنه احدی و الف ، تحویل نیراعظم از حوت بحمل و بنیاد نو روز سلطانی ، و آغاز سال سی و هشتم الهی شد . و بدستور هر ساله ، ائین بندگی ، و جشنها ، و بزمها ترتیب یافت . در اثنای این جشنها نهم فروردی مآه الهی سنه سی و هشتم موافق بیست و چهارم جمادی الثانی ، سنه مذکور ، خانخانان ، و جانی بیگ حاکم تهته ، آمده ، بشرف عتبه بوسی معزز گشته ، مورد اصناف عنایات بادشاهانه ، و مراحم خسروانه گشتند . و شاه بیگ خان ، و فریدون برلاس ، و بختیار بیگ ، و دیگر امرا ، که کومک لشکر بودند ، همراه آمده ، بملازمت رسیده ، فراخور حال ، بزیادتی علوفه و جاگیر ممتاز و سرفراز گشتند .

درین وقت که قلعه جونہ گڑہ ، و ولایت سورت ، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد ؛ و سلطان مظفر گجراتی ، که دران نواحی میبود ، فرار نموده ، بجانب کهنکار ، که زمیندار ولایت کچھہ است ، رفته ، در پناه او می بود ، اعظم خان بر سر کهنکار آمده ، اکثر ولایت او را خراب ساخت . و او را راه اخلاص ، و دولتخواهی در آمده ، در ان مقام شد ، که مظفر گجراتی دستگیر دولتخواهان شود . بنابرین ، پسر اعظم خان را ، بجای که مظفر بود ، سر کرده برده ، غافل او را گرفتار ساختند . در اثنای راه مظفر گجراتی ، به بهانه وضو ساختن ، بگوشه نشسته ، باستره که با خود داشت ، گلولی خود را بریده ، خود را هلاک ساخت . بناچار ، سرش را پیش اعظم خان آوردند . و اعظم خان ، سر او را بدرگاه عالم پناه فرستاد . و همدرین ایام یکصد و بیست و پنج فیل که در فتنه اودیسہ ، بدست راجہ

در آمده، میگذرد؛ و آبش، در نهایت صفا؛ و در میان حوض، سلطان
زین العابدین، مقدار یکجریب را، سنگ انداخته، از آب بلند کرده،
عمارت عالی ساخته است. الحق، که نظیر این حوض و عمارت در بلاد
هند بنظر در نیامده.

و بالجمله، بعد از سیر و تماشای آن عمارت، باره موله رسیده،
انجا از کشتی برآمده، برآه متوجه پکهلی شدند؛ و چون به پکهلی
رسیدند، برفی عظیم و باران سخت بارید؛ و حضرت از انجا بایلغار متوجه
رهتاس شدند. و کمترین بندهای، نظام الدین احمد، مولف تاریخ را
و خواجه نظر دولت و خواجگی فتح الله را حکم فرمودند، که باهل
محل، آهسته از عقب می آمده باشند. و از غرائب واقعات آنکه،
وقتی که حضرت خلیفه الهی، از کشمیر معاودت فرمودند، می گفتند،
که چون چهل سالست، که باریدن برف ندیده بودیم، و اکثر مردم همراة،
که در هند نشو نما یافته اند، هم ندیده اند، اگر یک برف را در نواحی
پکهلی، که از تنگیها بر آمده باشیم به بینم، از الطاف الهی بعید نیست.
و آنچنان شد، که فرموده بودند. و بتاریخ غرة ربیع الاول، سنه مذکوره، لوای
مراجعت، بجانب دارالخلافه لاهور، برافراشته، در بیست روز، سیر و
شکار کزان، بتاریخ ششم ربیع الثانی سنه مذکور، لاهور مستقر رأیات
جلالی شد.

درین اثنا خبر رسید، که راجه مانسنگه را، با پسر و برادران قتلو
افغان، که بعد از فوت قتلو، ولایت اودیسه، در تصرف ایشان بود، جنگ
عظیم دست داده، فتح و ظفر نصیب دولتخواهان شده. ولایت اودیسه،
که مملکت وسیع، در اقصای بنگاله است، بتصرف اولیای دولت
قاهره در آمد.

کلاه خسروی، و تاج شاهی،

بهر کل کی رسد، حاشا و کلاه

وارد شده بود. و چون یادگار کل بود، اینچنین امر نیز از صادر شده همانا که باطن حضرت، از احوال او خبر داد، و از غرائب امور آنکه، همانروزیکه، خبر بعی او بحضرت رسید، فرمودند، که انشاء الله تعالی معامله یادگار، بچهل روز نمیرسد. اتفاقاً روز چهل همان بود، که او بقتل رسید.

و بعد از سه روز، دیگر، بتاریخ بست و هشتم ذیحجه، سنه الف، شاهزاده دانیال را، بجهت آنکه، شاهزاده خسرو بقدر ضعف داشت، باتمام اهل محل گذاشته، خود بطریق ایلغار، متوجه کشمیر شدند. و بنده درگاه، مولف تاریخ، نظام الدین احمد را برکاب سعادت انتساب گرفتند. و شاهزاده را، باهل محل حکم شد، که در قلعه رهناس رفته، میبوده باشند، و بتاریخ هشتم محرم، سنه احدی و الف، کشمیر را، از فر قدوم میمنت لزوم، رشک فردوس برین ساختند؛ و بست و هشت روز، در کشمیر، استقرار داشته، هر روز بسیر کشتی؛ و شکار مرغابی خاطر قدسی ماثراً خوشحال میساختند. و حکومت کشمیر را، باز، بمیرزا یوسف خان رضوی مرحمت فرموده، جمعی دیگر را، مانند خواجه اشرف، ولد میر مراد دکنی، و پسر فتح الله خان، و پسر شیخ ابراهیم، در کشمیر گذاشته، بتاریخ هشتم صفر، سنه مذکور، عزیمت مراجعت فرموده، در کشتی در آمده، متوجه باره سوله، که سرحد کشمیر، و بر راه پگهلی است، شدند. و در راه، بحوضی، که بزین لنگه مشهور است، سیر کردند. و این حوضیست که جانب غربی، و جنوبی، و شمالی او، کوه است و سی کوه دور اوست. و دریا بهت از میان این حوض

و مهلت سه ماه بجهت سامان راه، التماس نموده، قرار یافت، که چون ایام برسات است، خانخانان، در مرض سن، که در مکه‌ای سہوان واقعست، این مدت را بگذرانند؛ و قلعه سہوان را بدولتخواهان سپرد، و صبیہ خود را، بمیرزا ایرج، فرزند رشید خانخانان، نسبت کرده، بست غراب نیز داد.

بندگان حضرت، این فتح را، شگون فتح کشمیر گرفته، خوشحالی کردند. و کوچ بکوچ، متوجه کشمیر گشتند. و چون رایات ظفر آیات، قریب بهنبر، که ابتدای کوتل، و کوهستان است، رسیدند، خبر آمد که لشکر ظفر اثر، چون پنج و شش منزل، از منازل تنگهای کوهستان را طی کردند، جمعی از مردم یادگار و کشمیر یان در کوتل کرتل راه بریشان گرفته، جنگ کردند؛ و تاب صدمه هزبران سپاه ظفر پناه نیاورده، فرار نمودند. و از اینجانب یادگار نیز تا هیراپور رسیده، با جمعیت عظیم روی بمقابلہ لشکر ظفر اثر داشت. که بناگاه، بعد از گذشتن پاره از شب، جمعی از نوکران میرزا یوسف خان، که بعضی افغان و بعضی ترکمان بودند، بر سر یادگار ریخته، او را بقتل رسانیدند؛ و بعد از سه روز، سر او را، بدرگاه خلایق پناه آورده، عبرت عالم و عالمیان ساختند. و این فتح عظیم باینچنین آسانی، از اقبال دولت ابد پیوند، حضرت خلیفه آلهی دست داد.

و از غرائب امور آنکه، همانروز، که حضرت بارادۀ سیر کشمیر از آب لاهور عبور فرمودند، یادگار در کشمیر خیال فاسد بغی را در سر کرده خطبه بنام خود خوانده بود، و چون حضرت در باغ رامداس، که منزل اول از لاهور شده بود رسیده بودند، بر زبان غیب بیان این بیت؛ که

ترکمان، و میسر محمد معصوم بکهری، و حسن علي عرب، و جمعی از نوکران خود را بمحاصره سیهوان فرستاد. جانی بیگ، مردم سیهوانرا کم جمعیت خیال کرده، بر سر ایشان رفت. و چون این خبر، بخانخانان رسید، بسرعت هرچه تمامتر، دولت خان لودی را، که سپهبد ایشانست، و خواجه محمد مقیم بخشی، و دهاروی، پسر راجه تودرمل، و دلیپ، پسر رای رایسنگه، و بهادر خان ترین، و محمد خان نیازی، را بکومک مردم سیهوان فرستاد. و اینمردم، در دودروز، هشتاد گروه راه طی کرده، خود را بسیهوان رسانیدند. و روز دیگر، جانی بیگ، فوجها راست کرده، رسید. و دولتخواهان نیز، صف آراستند. و باوجود آنکه، این لشکر، بدو هزار سوار نمیرسید، و جمعیت او، از پنج هزار زیاده بود، جنگ صعب اتفاق افتاد. و دهاروی، ولد راجه تودرمل، تردهای مردانه، بظهور رسانیده، بقتل رسید. و نسیم ظفر، به پرچم اولیای دولت ابد پیوند وزیده، بفتح و فیروزی اختصاص یافتند.

و جانی بیگ هزیمت خورده، پایان آب رفت. و در موضع امیرپور، مرتبه دیگر، بر گرد خود، قلعه ساخته، در کنار دریا نشست. و خانخانان، از انجانب، و این لشکر، ازین طرف گرد او را گرفته، محاصره نمودند. و هر روز، جنگ و جدل میشد، تا آنکه کار بر جانی بیگ بنوعی تنگ شد، که مردم او، هر روز اسپ و شتر، خود را کشته میخوردند، و هر روز، از ضرب توپ و تفنگ، خلق کثیر، از ایشان هلاک میگشتند. و در آخر جانی بیگ از راه عجز و اضطرار، در صلح زده، قرار داد، که خود را، بنده وار، بملازمت بندگان حضرت رساند. * بیت *

چو این طاعت نمود، آن گردن افراز،
سرش ایمن شد، از تیغ سر انداز.

باهل شکار، متوجه آب چناب شدند. و چون بکنار آب رسیدند، خبر رسید، که یادگار، برادر زاده میرزا یوسف خان رضوی، که او را، میرزا یوسف خان به نیابت نموده، در کشمیر گذاشته بود، باتفاق بعضی از کشمیریان، علم بغی برافراشته، نام سلطنت بر خود گذاشته است؛ و قاضی علی، که منصب دیوان کشمیر داشت، و حسن بیگ شیخ عمری، که تحصیلدار خراج کشمیر بود، با جمعیت خود، با یادگار جنگ کرده، بحسب تقدیر، قاضی علی بقتل رسید؛ و حسن بیگ، هزیمت را غنیمت دانسته، نیمجانی از کوتلهای کشمیر بر آورده، تا راجوری رسید. حضرت خلیفه الهی شیخ فرید بخشی را، با جمعه از امراء، مثل شیخ عبد الرحیم لکهنوی، و میر مراد، و خواجگی فتح الله بخشی احدیان، با هفصد احدی، و شیخ کبیر، و پسران شیخ ابراهیم، و نصیب خان ترکمان و رحمتخان پسر ابو زید، و دیگر امرای و جماعت ایماق بدخشانی، که یکهزار سوار بودند، تعیین فرمودند. و خود از آب چناب عبور نموده، بشکار مشغول بودند. که شاهزاده باردوی معلی آمده، بملازمت رسید.

و در همین ایام، خبر رسید، که خانخانان مدت دو ماه، جانی بیگ را، در محاصره داشت. و هرروز، جنگ و مقابله میشد. و از طرفین، مردم بقتل رسیدند. و سندیان، از اطراف، راه آمد و شد غله را، بر لشکر خانخانان بستند. و غله بحدی نایاب گشت، که نانی بجایی ارزان بود.

گشته زان تنگی، جهانی تنگدل؛ گرسنه نالان، و سیران سنگدل.
هرکرا، دیدار نان، بودی هوس؛ قرص خور، در آسمان دیدی، و بس.
خانخانان، بی علاج، از انجا کوچ کرده، بجانب پرگنه جون، که قریب تهته است، روان شد. و سید بهار الدین بخاری، و بختیار بیگ، و قرا بیگ

و دفع دیگر، یک لک روپیه، و مرتبه دیگر، یک لک من غله، با چند توپ بزرگ، و توپچی بسیار، بمدد خرج، و کومک لشکر، فرستادند. و رای رایسنکه را، که از امرای چهار هزارست، از راه جیسلمیر، بکومک خانخانان رخصت کردند.

ذکر وقائع سال سی و هفتم الهی.

ابتدای اینسال، روز شنبه، ششم جمادی الآخر، سنه الف بود، چون خبر رسیده بود، که جلال تاریکی، که گریخه نزد عبد الله خان رفته بود، باز آمده، بنیدک فتنه و فساد، و راهزنی نموده؛ در روز نوروز، جعفر بیگ آصف خانرا، که بخشی بود، بجهت استیصال جلاله تعین فرموده، رخصت کردند، که باتفاق محمد قاسم خان، حاکم کابل، دفع آن رهنز، مفسد، نمایند، و مؤلف تاریخ، نظام الدین احمد را، بمنصب بخشیکری، سرفراز فرمودند. و در اواخر شعبان، سنه مذکور، زین خان کوکه را بجهت آبادان ساختن ولایت سواد و بجور، و استیصال طائفه افغانه، و نابود ساختن جلاله تاریکی رخصت کردند.

و در تاریخ بیست و چهارم شوال، سنه مذکوره، که دوازدهم ماه امر داد، سنه سی و هفت الهی باشد، خاطر اقدس اثر، حضرت خلیفه الهی، متوجه شکار نواحی دریای چناب، که مفتی بسیر کشمیر بود، شده، از آب راوی عبور نموده، در باغ رامداس، پنج روز به سیر و انبساط خاطر گذرانیدند. و از انجا، کوچ کرده، در سه کوهی، منزل نموده، قلیچ خان و موده راجه را، بجهت سرانجام مهمات لاهور گذاشته؛ چون ایام برسات، و کثرت سیل، و باران بود، شاهزاده بزرگ، سلطان سلیم را، در اردوی محلا گذاشتند، که آهسته آهسته می آمده باشد؛ و خود جریده

خان، که بعد از پدر، والی آنجا بود، و در جنگ جام زخمی رفته بود، وفات یافت. اعظم خان را عزیمت تسخیر جوته گره مصمم شد؛ و کوچ بکوچ، متوجه آنولایت گشت. پسر دولت خان، با وزرای پدر، متعصن شده، چندگاه، دفع الوقت کرد؛ و چون بر هیچ حیلۀ شان، دست نماند وزرای امین خان، امان طلبیده، پسرزاده او را برداشته، بخدمت اعظم خان آوردند. و کلایدهای قاعه جوته گره، را تسلیم دولت خواهان کردند. و این فتح در پنجم ذیقعده، سال مذکور، دست داد.

و خانخانان که متوجه تسخیر تهته شده بود، بقاعه سهوان رسیده، محاصره نمود. و چون معلوم کرد، که جانی بیگ، با کل زمینداران آنولایت، با غراب، و کشتی بسیار، و توبخانه آراسته، بعزیمت می آید، خانخانان ترک محاصره نموده، پیشتر روان شد. و چون بنواحی نصرپور رسید، و فاصله فریقین هفت کروزه ماند؛ جانی بیگ تمامی غرابها را، که از صد غراب متجاوز بود، با دیوستان کشتی، مشحون تیر انداز، توپچی، و توپهای بزرگ، بجنگ فرستاد. خانخانان با آنکه زیاده از بیست و پنج غراب نداشت، مقابله نموده، جنگ انداخت؛ و یکشب و یکروز متصل جنگ قائم بود؛ تا آنکه عنایت الهی، تائید بخش دلیران لشکر بادشاهی شده، از اهل غراب جانی بیگ، قریب بدویست کس، بقتل رسیدند. و هفت غراب بدست لشکر ظفر اثر در آمد. بقیه بهزیمت رفتند. و این جنگ در بیست و ششم، محرم سنه الف، واقع شد. بعد ازین فتح، جانی بیگ، در کنار دریای سند، در زمینی که اطراف آن آب و چهلۀ بود، گرد لشکر خود، قلعه ساخته، نشست. و خانخانان در برابر فرود آمده، سرچلها ساخته، او را قبل کردند. و مدت دو ماه ایام، محاصره و مجادله بود. و درین ایام، بندگان حضرت او را یک لکبه و پنجاه هزار روپیه،

الملک، حاکم گول کذده فرستادند. و حکم شد، که شیخ فیضی رسالت راجه علیخان را، بجا ورده، نزد برهان الملک نیز، خواهد رفت.

و بتاریخ هشتم شهر ذیحجه اینسال، شاهزاده جوانبخت شاه مراد را، که مشهور و ملقب به بهاری چپواست حکومت ولایت مالوه، و نواحی آن، مرحمت فرموده، بعلم و نقاره و نویت و تمن توق، و لوازم، و ادوات امارات، و سلطنت، و چهار قب شاهی، که مخصوص شاهزاده هاست، عذایت کردند. و اسمعیل قلیخان را، بوکالت شاهزاده سرفراز ساخته، حاجی سوندک و شیخ عبد الله خان، و جنگناهی، و رای درگاه، و دیگر امرا را بملازمت شاهزاده رخصت فرمودند. و چون شاهزاده بذواحي گوالیار رسیدند، و معلوم نمودند، که مدهکر از زمینداران اوندجهه دران حوالی است، و بکثرت جمعیت، از راجهای هند امتیاز دارد، و درین ایام دست تصرف، در پرگنات گوالیار دراز کرده است، بذابان متوجه گوشمال او شدند. و مدهکر نیز، بالشکر بسیار، بعزیمت جنگ، در برابر آمده، بعد از مقابله، راه فرار پیش گرفته، در جنگل و کوهستان پناه برد. و تمام ولایت او، بغارت و تاراج رفت. و در همین ایام، مدهکر، بمرگ طبعی بجهنم رفته، رامچند، که پسر بزرگ اوست، قائم مقام او شد. و از راه عجز و انکسار، طریق دولتخواهی، اختیار کرده، شاهزاده شاه مراد را، ملازمت نموده، پیشکش بسیار گذرانید. و شاهزاده او را، بهمراهی محمد یار، ولد صادق خان، بدرگاه جهان پناه فرستاده، خود ببلده اجین قرار گرفتند. و او بملازمت رسید، و باوجود آنکه قبل ازین، از ملازمت حضرت گریخته، رفته بود، گناهان او بعفو مقرون گشته، مورد مراحم شد.

و اعظم خان، بعد از فتح جام، چندگاه در احمدآباد بسر برده، همت بر تسخیر ولایت سورت، و قلعه جونه گره گماشت. و خبر رسید، که دولت

بعراض نیاز، و ارسال پیشکش، خود را در زمرة دولتمخواهان میگرفت؛ اما چون بملازمت نرسیده بود، در همین ایام، حکومت ولایت ملتان و بهکر، بخانخانان عنایت شده، حکم شد، که بتمسخر ولایت سند، و بلوچان، پردازد. و در ماه ربیع الثانی، سده تسع و تسعین و تسعمائة، خانخانان را، با جمعی از امرای نامدار، مثل شاه بیگ خان کابلی و فریدون بولاس، و سید بهاء الدین بخاری، و شیر خان، و جانش بهادر، و بختیار بیگ، و قرا بیگ، و محمد خان نیازی، و میر محمد معصوم بهکری و مردم دیگر که تفصیل ایشان باطناب میکشد، رخصت کردند. و صد زنجیر فیل، و توبخانه همراه ساخته، خواجه محمد مقیم را، که از خاندان، و تربیت کردهای این درگاه است، بخدمت بخشیدگی این لشکر تعیین نمودند. و تاریخ این عزیمت را، قدوة الفضل، و ملک الشعراء شیخ ابو الفیض فیضی، قصد تهته یافتند.

ذکر وقائع سال سی و ششم الهی .

ابتدای اینسال، روز پنجشنبه بیست و چهاره جمادی الاول، سده تسع و تسعین و تسعمائة بود .

در شوال اینسال چهار کس را، از ملازمان و مخصوصان درگاه، بجهت رسالت بچهار حاکم دکن انتخاب کردند. از انجمله، ملک الشعراء شیخ فیضی را نزد علی خان، حاکم اسیر و برهانپور، و خواجه امین الدین را نزد برهان الملک، که بنصرت اولیای ایندولت، بحکومت احمد نگر، که جلی آبا و اجداد او بود، رسیده بود، و میر محمد امین را نزد عادل خان، حاکم بیجاپور، و میر منیرا نزد قطب

ذکر مکاربه اعظم خان با جام و پسران امین خان و اکثر زمین داران و نصرت یافتن اعظم خان.

و چون اعظم خان، بگجرات رسیده، متوجه تسخیر ولایت جام، که از زمینداران نواحی، بکثرت حشم و جمعیت امتیاز دارد، شد. جام، بانفاق دولت خان، پسر امین خان غوری، حاکم قلعه جونه گره، که قائم مقام پدر شده بود، و دیگر زمینداران قریب بیست هزار سوار، یکجا ساخته، در برابر آمد -

* بیت *

گرچه مور و ملخ است، آن سپاه، مور شود کشته، چو افتد براه،
اعظم خان لشکر خود را، هفت فوج ساخته، مکاربه نمود؛ و جنگ
صعب اتفاق افتاد. و سید قاسم بارهه، که هراول لشکر فیروزی اثر بود، داد
مردمی و مردانگی داده، ثبات قدم نمود، و خواجه محمد رفیع بدخشی،
که سردار فوج جرافغار بود، با محمد حسین شیخ، که از امرای قدیم این
دودمان عالیشان بود، بشهادت رسید. و از فوج هراول، میر شرف الدین،
برادرزاده میر ابوتراب، بشهادت فایز آمد. چهار هزار راجپوت، درین
معرکه، بقتل آمد، و پسر کلان جام، که قائم مقام او بود، با وزیرش، از جمله
مقتولان بودند. نسیم فتح و فیروزی بر رأیت اولیای دولت قاهره وزیده
شکست بر اعدا افتاد؛ و اعظم خان بفتح و فیروزی اختصاص یافت. و این
فتح، در روز یکشنبه، ششم شوال سنه ثمان و تسعین و تسعمائة، دست داد.
و چون چند سال، بلده لاهور، مستقر رأیات جلال شده بود؛ و اکثر
حکام این سرحد بملازمت رسیده بودند؛ و جانی بیگ، حاکم تهته، اگرچه

و در بیستم محرم، سنه ثمان و تسعین و تسعمائة، رایات عالیات، بعزیمت همدوستان در حرکت آمد، و حکومت کابل، بمحمد قاسم خان، میور بکر و بر عنایت فرموده، توخته بیگ کابلی، و محمد قلی، و حمزه بیگ ترکمان، و جمعی کثیر از امرا را، بکومک او گذاشتند. و حکومت گجرات را، بمیرزا عزیز محمد کولتاش، مخاطب باعظم خان، که حکومت مالوه داشت، عنایت کرده، مؤلف تاریخ نظام الدین احمد را، بملازمت طلبداشتند. و در عوض جاگیر خانخانان، که در گجرات داشت، جونپور لطف نمودند. و چون رایات جهانکشا در دارالخلافه لاهور رسیدند، بنیاد نوروز سلطانی، و آغاز سال سی و پنجم الهی شد.

ذکر وقائع سال سی و پنجم الهی .

ابتدای اینسال روز چهار شنبه، چهاردهم جمادی الاول، سنه ثمان و تسعین و تسعمائة بود. مجلس نوروزی، بروش معهود، آراسته شد. و حضرت خلیفه الهی، روز اول نوروز، در اردوی معلی، که در کنار اب لاهور نزول داشت، بر تخت عزت جلوس فرمودند. در روز دوم نوروز بلده لاهور را از فرودوم مسرت لزوم رشک فردوس برین ساختند. و روز سیوم نوروز مؤلف تاریخ با جمعی شترسوار بطریق ایلغار، ششصد گروه راه را، در دوازده روز طی کرده، شرف زمین بوس دریافته، مورد مراسم خسروانه شد. و چون راجه بهگوانداس فوت شده بود، کذور مانسنگه را، که خلف صدق او، و از امرای عظیم الشان ست، و حکومت بهار و بنگاله داشت، خطاب راجگی داده، بفرمان نوازش، و خلعت خاصه، و اسبی، سرفرازی بخشیده مصحوب یکی از احدیان معتمدان درگاه والا جهت او فرستادند.

مباهات از وجود کامل او بود، دوران را:
بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی.
شهباشاه جهانرا، از وفاتش دیده پر دم شد،
سکندر اشک حسرت ریخت، کافلاطون ز عالم شد.

و بتاریخ بست و هفتم رمضان، عازم شهر کابل شده، از راه پکه‌لی،
بجانب قلعه آتک، عذرا عزیمت انعطاف یافت. و حکیم ابو الفتح،
که از هم‌زمانان، و مقربان بحسن فهم، و علوفطرت، و زکای طبع، و کمال
دانش، ممتاز بود، در منزل دهنبور سفر آخرت اختیار کرده، در حسن
ابدال مدفون گشت.

و شاهزاده، با اهل محل، و اردوی معلی، حسب الحکم، از
رهتاس متوجه اتکه شده در ظاهر اتکه که معسکر جاء و جلال بود رسیده
ملازمت نمودند. و از همان منزل، شهباز خان کذبو، بجهت دفع بقیه
افغانان یوسف زئی، تعیین شده رخصت یافت. و رایات جهانکشی، از
آب نیلاب گذشته، متوجه کابل گشت. و بیست دویم ذی‌قعدة، سنه سبع
و تسعین و تسعمائة، کابل محل نزول رایات جلال گشت. و حکیم همان،
و میر صدر جهان که با یلچی گری بماوراءالنهر رفته بود، با ایلچی عبدالله
خان آمده، بسعادت زمین بوس سرفرازی یافتند. و کتابت عبد الله خان
که مشعر اتحاد، و یگانگی بود، با تکلف، و هدایا، بنظر حضرت در
آوردند. و مدت دو ماه، در کابل تشریف داشته، اکثر اوقات، بسیر باغات،
و گل گشت، و تشخیص خاطر صرف میفرمودند. و ساکنان کابل، از وضع
و شریف، از خوان احسان آنحضرت، بهره مند، و شاداب گشتند. و در
همین ایام خبر رسید که راجه تودرمل، که وکیل الساطنت و مشرف دیوان
بود و راجه بهگوانداس، که امیر الامرا بود، در لاهور و دیعت حیات سپردند.

وقوع یافت. و چون روزی چند، خاطر اشرف را، از تماشا و میران
ولایت فراغ دست داد؛ و ایام بوسات در آمد، فرمان آمد، که شاهزاده
با دیگر اهل محل رهناس را مستقر ساخته، انتظار قدوم می برده باشد.
و علامه العصر، امیر فتح الله شیرازی، در کشمیر، بعالم بقا خرامید.
مفارقت آن یگانه دهر، بر خاطر اقدس حضرت خلیفه الهی گران آمده،
تاسف بسیار خوردند. و ملک الشعرا شیخ فیضی، در مرثیه امیر فتح الله
ترکیب بندی گفته، که این چند بیت از انست. * بیت *

دگر هنگام آن آمد، که عالم از نظام افتد،
جهان عقل را، در نیم روز عالم شام افتد.
همه گنجینه اقبال، در دست لیام افتد،
همه خونابه ادبار در کاس کرام افتد.
گم کند سر رشته تحقیق مقصد را،
معانی از بیان ماند، روابط از کلام افتد.
زبان چهل جنبد بیمه با در سخندانی،
مطالب فا درست آید، دلائل نا تمام افتد.
دل مستکملان دهر، در نقص ابد ماند،
چو نارس میوه کز شاخ ناگه نیم خام افتد.
گرامی امهات فضل را، فرزند روحانی،
ابو الابی معنی، شاه فتح الله شیرازی.
دو صد بو نصر رفت، و بو علی تا او پدید آمد،
بسی دارن قضا، در ته دکان زین گونه بزازی.
گاهی با محمل مشایان کردی زمین گردی،
گاهی با موکب اشراقیان کردی، فلک تازی.

صادق خان از بکر آمده، شرف ملازمت دریافت. و در اواخر شعبان، سال مذکور، مانسنگه بدرگاه جهان پناه آمده، او آخر این سال، بحکومت ولایت بهار، و حاجی پور پتله، سرفرازی یافته، رخصت شد. و همدین ایام، حکومت کشمیر را، بمیرزا یوسف خان رضوی مقرر فرموده، محمد قاسم خان، میر بکرو بر را، از کشمیر طلبداشتند. و محمد صادق خان را، بدفع یوسف زئی، بسواد و بچور رخصت فرموده، جاگیرهای مانسنگه از سیالکوٹ وغیره، باو مرحمت شد. و اسمعیل قلی خان را از سواد و بچور طلب فرموده، بجای قلیچ خان، بگجرات فرستاده، فلیچ خان را، بدرگاه طلب داشتند. و حکومت ولایت بهار و بنگاله، بکنور مان سنگه مفوض داشته، رخصت دادند.

ذکر وقائع سال سی و چهارم الهی.

ابتدای این سال روز سه شنبه چهارم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمائة بود. درینسال، قلیچ خان از گجرات آمده، شرف ملازمت دریافت، و حکم شد، که باتفاق راجه تودرمل بمهمات مالی و ملکی بپردازد. و حکیم عین الملک که به تهته رفته بود، با ایلچیان جانی بیگ ترخان آمده، شرف خدمت دریافت. و پیشکش جانی بیگ را با عرضداشت او گذرانیده، مورد مرام شاهنشاهی شد. و بتاریخ بست و دویم جمادی الثانی، سنه سبع و تسعین و تسعمائة، حضرت خلیه الهی بعزم سیر کشمیر و کابل روان شدند. و به بهنبر که از آنجا، شروع در کوهستان کشمیر می شود، رسیده. اهل محل را با شاهزاده شاه مراد، در همان جا گذاشته، خود بطریق یلغار، متوجه سیر کشمیر شدند. و در روز پنجشنبه، غره شعبان، سنه مذکور، نزول ریات جهانکشی، در شهر سری نگر

و درین سال فرخنده فال، ولادت سلطان خسرو، ولد شاهزاده جوان
بخت سلطان سلیم از مهد عصمت دختر راجه بهگوانداس، روی نمود.
و از آرایش جشن طوی ولادت، این شاهزاده، که طلوع اولین کواکب
سعادت بود، زمین و زمان، بجهانیان صلی عیش و کامرانی در داد.

ذکر رفتن صادق خان بر سر سهوان و صلح کردن او بحاکم تهته.

در همین ایام، محمد صادق خان، حاکم بکر حسب الحکم، بر سر
ولایت تهته روان شده، قلعه سهوان را محاصره نموده بود. جانی بیگ،
حاکم تهته که پسرزاده محمد باقی ترخان، بن میرزا علی است، از راه
عجز در آمده، بدستور آبی خود، ایلچیان با تکف، و هدایا لائق،
روانه درگاه خلایق پناه ساخت. و مراحم پادشاهی شامل حال او شده،
فرمان بمحمد صادق خان نفاذ یافت؛ که ولایت جانی بیگ را، باو
بخشیدم؛ دست تصرف خود را از آن ولایت کوتاه سازد. و بتاریخ بست و
پنجم ذیقعده سال مذکور، ایلچیان جانی بیگ را، رخصت فرموده،
حکیم عین الملک را بجهت زیادتین سرفرازی او، همراه ساخته، بانواع
تفقدات، و مراحم خسروانه ممتاز ساختند.

و در اوائل ربیع الثانی، این سال حکومت کابل، بزدن خان کوکه،
مغضوب شده، مانسنگه را، بدرگاه خلایق پناه طلبیدند. و در آخر ربیع
الثانی، خانخانان میرزا خان، باعلامه الزمانی، میرفتح الله شیرازی،
مخاطب بعهد الدوله، از گجرات بطریق یلغار بدرگاه آسمان جا رسیده،
مشمول عواطف خسروانه گشت. و بتاریخ بست و هفتم رجب، محمد

و فیروزی اختصاص یافته، خلق کثیر بقتل آورده، و یک شبانروز در خیبر قرار گرفته، استقامت نمود. تاریکیان و افغانان کابل هجوم آورده تمام روز و شب از اطراف جنگ می آوردند. و درین وقت مادهو سنگه برادر مان سنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهانه اوهند می بود، بافواج آراسته بکومک مانسنگه رسید، و افافه راه فرار گرفتند، و قریب دو هزار کس بقتل رسید. بعد از آن مان سنگه در جمود آشفته، در کوه خیبر تهانه گذاشت.

و در همین ایام میرزا سلیمان که از مکه معظمه بدخشان آمده، باز استیلا گرفته بود، بسبب غلبه اوزبک، فرار نموده، بکابل آمد، و از کابل متوجه هندوستان شده، بملازمت حضرت خلیفه الهی رسیده، مورد افضال شاهنشاهی شد.

ذکر وقائع سال سی و سیوم الهی.

ابتدای این سال، روز دوشنبه، بیست و سیوم ربیع الآخر، سنه سته و تسعین و تسعمائة بود. مجلس نو روزی، بدستور سنوات سابق آراسته شد. چون بعرض رسید، که جلالت تاریکی را، کنور مانسنگه زبون ساخته، چنانکه تاب بودن قرارگاه خود نیاورده، فرار نموده، بجانب بنگش رفته، خلیفه الهی عبد المطلب خان را، که از امرای کبار بود، با جمعی، مثل محمد قلی بیگ ترکمان، و حمزه بیگ ترکمان، و احمد بیگ کابلی، و غیر ایشان، بجهت استیصال جلالت بدنگش تعیین فرمودند، و چون لشکر فیروزی اثر بدنگش رسید، جلالت لشکر فیروزی اثر را غافل ساخته، با سوار و پیاده، از مور و ملخ زیاده، بجنگ آمد، و حرب صعب دست داده، محاذیل شکست یافته، راه فرار پیش گرفت، و خلق کثیر از تاریکیان بدار البوار شتافتند.

آورده، کاری نساخت. و لشکر ظفر اثر او را تعاقب کرده، در کوه‌های پر درخت، و درهای تنگ، پیش انداخته و مغلوب و مذکوب ساخته. نزدیک بآن رسانیدند؛ که دستگیر سازند. عاقبت، از راه عجز، و انکسار پیش آمده، محمد قاسم را دید؛ و در سلک دولتمخواهان منسلک شد. و ملک کشمیر صافی گشت.

و در نوزدهم رمضان، سنه مذکور، ایلچی عبد الله خان را رخصت کرده، حکیم همان برادر حکیم ابو الفتح، که بفضائل و کمالات، صوری و معنوی آراسته است، برسالت همراه او کردند. و میر صدر جهان را، که از سادات حسینی ولایت قنوج، بکمالات انسانی امتیاز دارد، جهت عزایرسی اسکندر خان، پدر عبد الله خان، تعیین فرمودند. و بمحمد علی خزانچی قریب یک لک و نیم روپیه، که سه هزار و هفت صد تومان عراق باشد، و از اسباب هندوستان، و تحفه‌های نفیس تحویل کرده، بعبد الله خان، سوغات فرستادند.

و درین ایام، خبر رسید، که سید حامد بخاری، که از امرای کبار سلاطین گجرات بود، و در سلک دولت خواهان انتظام یافته بود، و در پشاور بدفع و رفع تاریکیان قیام داشت، روزی، تاریکیان قریب بست هزار پیاده و پنج هزار سوار، جمع کرده، بر سر او آمدند، و او، با چند کس، که در آن وقت همراه داشت، برآمده، جنگ کرده، شهادت یافت. حضرت خلیفه الاهی زین خان کوکه، و شاه قالی خان محرم، و شیخ فرید بخشی، و جمعی کثیر، از امراء و ملازمان را، بجهت تدارک این امر، و استیصال تاریکیان، رخصت فرمودند. چون تاریکیان در کوتل خیبر اجتماع نموده، راه کابل و هندوستان را مسدود ساخته بودند، گذر مانسنگه از کابل بجمیعت تمام بخیر آمد، و جنگ صعب اتفاق افتاد، و مانسنگه بفتح

و در نوزدهم شهر رجب مذکور، کدخدائی شاهزاده جوان بخت، بدختر رایسنگه، که از امرای کبار ست، وقوع یافت. رای رایسنگه پیشکش بسیار، و یراق و اسباب بیشمار گذرانیده، سر مغاخرت بارج عزت رسانید.

و در اوائل شعبان، سنه مذکور، محمد قاسم خان میر بحر و بر، و فتح خان، فوجدار، و گوچر خان، و میرزا علی اکبر شاهي، و میرزا علی خان، و سید عبد الله علم شاهي، و خنجرى، و شیخ دولت بختیار و جماعت کثیر از دولت خواهان، بتسخیر ولایت کشمیر رخصت شدند. و چون لشکر فیروزی اثر هفت منزل، در کوه و تنگی در آمد، در کوتل کوتل یعقوب، پسر یوسف خان، که خود را حاکم کشمیر پنداشته بود، با جمیعت تمام، در مقابل آمده، تنگی کوه را محکم کرده، نشست. اقبال دولت روز افزون حضرت خلیفه الهی کار خود کرده، سنگ تفرقه در میان کشمیریان انداخت. و تفصیل این اجمال آنکه، چون سرداران کشمیر، از سری و سرداری یعقوب، دلتنگ بودند، چندی از او جدا شده، پیش محمد قاسم خان آمدند. و جماعت دیگر، در شهر سری نگر، که جای حاکم نشین ولایت کشمیر ست، لوای مخالفت بر افراختند؛ و یعقوب تسکین فتنه درون خانه را اهم دانسته، برگشته، متوجه شهر شد؛ و افواج قاهره، بی مانعی، بولایت کشمیر در آمد، و یعقوب تاب نیارده، فرار نموده، بکوهستان رفت. و افواج بادشاهی شهر سری نگر را، متصرف شد. و در پرگنات عمال فرستادند.

و چون حقیقت حال، بعرض اشرف حضرت خلیفه الهی رسید، بمحمد قاسم خان، و دیگر امرا، فرامین عنایت و الطاف صادر فرموده؛ هریک را ممتاز و سرفراز فرمودند. و یعقوب کشمیری، باز جمیعت کرده آمده، بمحمد قاسم خان جنگ کرده، شکست یافت. و مرتبه دیگر، شبا خون

نیز درین روز، کلانتران و سرداران بلوچانرا آورده، بعتبه بوسی معزز شدند. و چهار لکبه تنگه مرادی، که پانصد تومان عراق باشد، به نظری و فرزندانیش انعام شد. و بعد از تمام مجلس نوروزی، کنور مانسنگه، که بجهت زیادتى تاکید راجه تودر مل، که باستیصال افغانان یوسف زئی وغیرهم تعیین شده بود، رخصت یافتند.

و چون خاطر اشرف، از مهم افغانان و نواحی آنکه بنارس، و کابل فراغت یافت، رایات عالیات، بعزم استقرار دار الخلافت لاهور، در حرکت آمده، بیست و چهارم ربیع الثانی، سال مذکور، پالی دولت در رکاب سعادت نهادند. و چون کنور مانسنگه را، درینولا، بحکومت کابل نامزد کرده بودند، از گذار آب بهت، اسمعیل قلی خان را، بالشکر عظیم، بر سر افغانان تعیین فرموده، حکم جهانمطاع، باسم کنور مانسنگه صادر شد، که چون اسمعیل قلی خان بآنجا رسد، او متوجه کابل گردد. و سید حامد بخاری نیز، بکومک اسمعیل قلی خان، و دفع راهزنان و متمردان افغانان تعیین شد، و حکم شد، که در پشاور بوده باشد. و رایات عالیات، سیر کنان و شکار افغان بنواحی لاهور رسید. و در شب جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی، سنه مذکور، نزول اجلال ارزانی داشتند. و مقارن اینکال، سر عرب بهادر را، که بکوهستان کامیون پناه برده، ولایت دامن کوه را مزاحمت میداد، و بدست نوکران حکیم ابو الغتج، در پرگنه شیر کوت بقتل رسیده بود، آوردند.

در پنجم ماه رجب، اینسال، مجلس وزن اقدس، حضرت خلیفه الهی منعقد شد، و جشن عالی ترتیب یافت. و چون تفصیل خصوصیات این مجلس، مکرراً مذکور گشت، تکرار نمی نماید.

و بنیاد نو روز سلطانی، و ابتدای سال سی و دویم الهی شد. دولت خانه خاص را، که در قلعه آنکه واقعست، بدستور هر سال، بقماشهای و پرده‌های مصور آراسته، جشن خسروانه منعقد ساختند؛ و کف‌ور مان سنگه بملازمت رسید.

ذکر رفتن میرزا شاه رخ بکشمیر و صلح نمودن او بحاکم کشمیر و رسیدن امرا بملازمت.

میرزا شاه رخ و راجه بهگوان داس، و شاه قلی خان محرم، چون بکوتل بهولیس، که سرحد کشمیر است رسیدند؛ یوسف خان، حاکم کشمیر، بان کوتل رسیده، سر راه بر ایشان گرفته، راه را مسدود ساخت، و چند روز، افواج قاهره معطل شد. و برف و باران باریدن گرفت. و رسیدن غله، از اطراف انقطاع یافت. و خبر شکست زمین خان نیز رسیده، علاوه آنهمه، اسباب محنت گشت. امرا قرار بصلح داده، زعفران زار، و دارالضرب، را بخالصه شریفه منسوب ساخته، عمال تعیین نمودند؛ و یوسف این مصالحه را غنیمت دانسته آمده، امرا را دید، و لشکر فیروزی اثر، یوسف را همراه گرفته، بملازمت روانه گشتند. چون بدرگاه معلی رسیدند، اینمخالصه پسند خاطر اشرف نیفتاد؛ و امرا از کورنش ممنوع گشتند. و بعد از روزی چند، در روز شرف آفتاب بکورنش، و خاکبوس سرفرازی یافتند.

* بیت *

خشم کریم ارچه گدازش کند، از پس آزار نوازش کند.

و همدین روز شرف، ایلچی عبد الله خان، و نظربی با فرزندان، بشرف ملازمت، و کورنش رسیدند. و اسمعیل قلی خان، و رایسنگه،

و زین خان کوکه، و حکیم ابو الفتح، در پنجم ربیع الاول، سال مذکور، شکست یافته، بمحکمت بسیار، بقلعه آتکه رسیدند. و اینمعنی بر خاطر اشرف گران آمده، ایشان را از شرف خدمت محروم داشتند، و راجه تودرمل را با لشکر عظیم، بتدارک این امر، تعیین فرمودند. و راجه ازروی کاردانی، در کوهستان در آمده، جند جا قلعه ساخته، از غارت و تاراج دقیقه فرو نگذاشتند؛ و جهانرا برافاغه تنگ ساخته. و کفور مان سنگه که بر سر تاریکیان رفته بود، در کوتل خیبر، بانطافه مقابله نموده، خلق کثیر تاریکیان را بقتل رسانید، و بفتح و ظفر اختصاص یافت.

و در همین ایام خبر رسید، که میر قریش ایلچی عبد الله خان، بادشاه ملوراء الفهر، با تحف، و هدایا، بملازمت می آید. و نظر بی اوزنک، که از کبار امرای عبد الله خان بوده، از خان رنجیده، با پسران خود قنبر بی، و شادی بی، و باقی بی، که هر کدام بموتبه امارت رسیده اند، روی التجا بدرگاه سلاطین پناه آوردند. حضرت خلیفه الهی شینخ فرید بخشی، و احمد بیک کبلی، و جمعی از احدیان را، رخصت فرمودند؛ که باستقبال کاروان شتافته، از کوتل خیبر بگذرانند. اینجماعت، بمدد و معاونت کفور مانسنگه، قافله را، از کوتل گذرانیدند. و تاریکیان سر راه گرفته جنگ کرده، شکست یافتند. و بسیار از آن ملاعین بقتل رسیدند.

ذکر وقائع سال سی و دوم الهی.

ابتدای این سال روز شنبه یازدهم ربیع الآخر، سنه خمس و تسعین و تسعمائة بود. تحویل نیر اعظم، و عطیه بخش عالم، از حوت بحمل درآمد؛

حضرت خلیفه الهی، جهت دفع و رفع طائفه روشنائی، که در حقیقت عین تاریکیست، و من بعد بتاریکی بزبان قلم خواهد رفت، کذور مانسنگه را تعیین فرموده، کابل را در جاگیر او عنایت کردند. و چون اینخبر رسید، که زین خان کوکه، در ولایت سواد، در آمده، باطائفه افغانان که از سرور و ملج زیادۀ اند، در افتاده است؛ دویم ماه صفر سنه مذکور، سعید خان ککهر، و راجه بیربر، و شیخ فیضی، و فتح الله شربتئی و تاش بیگ، و صالح عاقل، و جمعی را، بکومک و مدد زین خان کوکه، رخصت کردند. بعد از چند روز، حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر از امرا، و بندهای درگاه را، از پی این جماعت روان ساختند. و چون لشکرها، بزین خان کوکه ملحق شدند، دست بتاخت و تاراج افغانه برآورده، برده، و غنیمت بسیار گرفتند؛ و چون بکوتل کراکر رسیدند، شخصی بر راجه بیربر گفت، که افغانه امشب داعیه شباخون دارند. و عرض کوه و تنگی از سه چهار کوه بیش نیست. اگر ازین تنگی عبور شود، از دغدغه شباخون، جمیعت خاطر خواهد شد. راجه بیربر، بی آنکه بزین خان اتفاق نماید، کوچ کرده، اراده گذشتن کوتل کرد. و تمام لشکر از عقب او کوچ کرده، در آخر آن روز، که قریب مغرب بود، متوجه تنگی شد. افغانان از اطراف، بر بالای کوه رسیده، بتیر و سنگ گرفتند. و از تنگی راه و تاریکی شب، خلایق راه گم کرده در مغاکهای، راه هلاک پیش گرفتند؛ و شکست عظیم واقع شد، و چشم زخم طرفه رسید. قریب هشت هزار آدمی بغنا رفت، و راجه بیربر، که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود، بقتل رسید. و حسن بهتی و راجه دهر مکند، و خواجه عرب، که بخشی آن لشکر بود، و ملا شیرین شاعر، و جمعی کثیر، از مردم اعیان، در انشب هلاک شدند.

و چون رایات عالیات بنواحی اتکه بفارس رسید، میرزا شاه رخ، و راجه بهگوانداس، و شاه قلی محرم، و دیگر امرای فامدار را، که قریب پنج هزار سوار بودند، به تسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند. و همدین زور اسمعیل قلیخان، و رای رایسنکه را، بر سر بلوچان تعیین فرمودند. و در روز دیگر، زین خان کوکه را، با فواجی آراسته، بر سر افغانان سواد و باجور و استیصال آنطائفه مفسدان روان ساختند؛ و حضرت خلیفه الهی در روز پنجشنبه، پانزدهم ماه محرم سنه خمس و تسعین و تسعمائة بقلعه اتکه بفارس، که از محدثات آنحضرتست، فزول اجلال ارزانی داشتند.

ذکر قصیه تاریکی.

در زمان سابق، شخصی هندوستانی، درمیان طائفه از افغانان در آمده، مذهب زندقه و الحاک را رواج داده، اکثر احمقان را، مرید خود ساخته، خود را پیر روشنائی نام کرده بود. و کتابی تصنیف کرده خیر البیان نام نهاده، بیان عقاید فاسد خود نمود. چون او بجهم رفت، پسر او جلالت نام، که در سن چهارده سالگی بود، در سنه تسع و ثمانین، و تسعمائة، که رایات عالی از کابل معاودت نموده بود، بملازمت حضرت خلیفه الهی آمده، مورد مرام شاهنشاهی شد. و از شقاوت جبلی، روزی چند در ملازمت بوده، فرار نموده، درمیان افغانان رفته، مایه فتنه و فساد شد. و خلق کثیر را، با خود متفق ساخته، راه هندوستان و کابل مسدود ساخت.

* شعر *

درختی که تلخست و پرا سرشت، گرش در فشانی بباغ بهشت؛
و از جوی خلدش بهنگام آب، به بینج انگبین ریزی، و شهد ناب،
سر انجم گوهر بکار آورد، هما میوه تلخ بار آورد.

سیزدهم ذیقعدة، گذار آب چذاب، مخیم سرادقات اردوی معلا شد. و در همین منزل، شیخ عبد الرحیم، ساکن لکهنؤ، که در زمرة امرا انتظام دارد، خبط دماغ پیدا کرده، خود را بخنجر زد، و آنحضرت بدست حق پرست، زخم او را دوختند، و صکت یافت. و بیست و هشتم، ماه ذیقعدة، گذار آب بهت رسیده، عبور فرمودند.

درین منزل عرضداشت کنور مانسنگه، که متضمن کیفیت اخلاص و اطاعت مردم کابل، و فتح آن حدود بود، بعرض اشرف رسید؛ و محمد علی خزانچی که پیش ازین بکابل، تعیین شده بود، آمده بعرض رسانید، که چون واقعه میرزا محمد حکیم روی داد، و کیقباد و افراسیاب فرزندان میرزا، بواسطه صغر سن، در امور ملک و مال دخل نداشتند؛ و اختیار انجا بدست امرای کابل بود؛ و امرای کابل در اخلاص و دولتخواهی استان رفیع الازکان راسخ بودند؛ الا فریدون خان، که خال میرزا محمد حکیم بود. چون افواج قاهره و کنور مانسنگه جلوریز در کابل در آمدند، فریدون خان بیچاره شده، فرزندان میرزا را همراه گرفته، باتمام امرا، بدیدن کنور مانسنگه آمد. کنور مانسنگه مجموع آنمردم را، بعنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته، پسر خود را، با خواجه شمس الدین خافی، در کابل گذاشته، با پسران و امراء میرزا حکیم، متوجه پایه سریر خلافت مصیر گشت؛ و بتاریخ بیست و پنجم ماه ذیحجه، در قصبه راول پندی، که مابین رهاٹاس، و آٹک واقعست، کنور مانسنگه، پسران میرزا محمد حکیم، و امرای او را، آورده، شرف زمین بوس دریافت. و پسران، و نوکران میرزا محمد حکیم مورد عنایت خسروانه شدند. و بهر یک، از مردم اعیان، پنجہزار و ششہزار روپیہ، انعام فرموده، علوفه لائق، و جاگیر مناسب، مرحمت فرمودند.

القصة بعد از شنیدن اینخبر، ملالت اثر، بمراسم تعزیت پرداخته، فکرمحافظت کابل، و غزنی نمودند؛ و میخواستند، که ولایت کابل را، بدستور سابق، بفروزدان میرزا محمد حکیم مقرر داشتند. امرای کبار، بعرض رسانیدند، که فروزدان میرزا محمد حکیم خورد سالد. از عهده ملک داری، بیرون نمی توانند آمد.

* بیت *

بخوردان مفرمای، کاری درشت. که سزدان، نشاید شکستن، بمشت.
رعیت نوازی و سر لشکری، نه کاریست، باز بچه، و سر سری.
و لشکر اوزبک، بدخشان را گرفته، و در کمینگاه ست. بفابران، رای ممالک آرای، بنهضت سرکار پنجاب قرار گرفته، دهم ماه رمضان، اینسال، پای دولت، در رکاب سعادت آورده، بطرف پنجاب روان شدند. و خانخانان را، بخلاع فاخره ممتاز گردانیده، رخصت گجرات فرمودند. و چون اعظم خان، بتسخیر بلاد دکن، نامزد شده بود، غضد الدوله امیر فتح الله را، بجهت اتمام مهم دکن رخصت فرمودند. و چون این وقائع در ضمن واقعات گجرات مذکور ست، بتکرار جرأت نمی نماید.

و خود بدولت، کوچ بکوچ، تا دهلی در هیچ جا مقام فرمودند. و طواف مزار فائض الانوار، پدر بزرگوار نموده، تمامی مزارات بزرگانرا نیز زیارت فرموده، فقرا و مساکین دهلی را، بانعام عام، سر سبز و شاداب ساختند. و هم در دهلی، هلال شوال نمایان گشته، صباح پنجشنبه لوازم عید بجا آورده، از دهلی کوچ فرمودند. نوزدهم شوال، موکب اقبال، بر لب آب ستلج نزول فرمود. و درین منزل خبر رسید، که کفور مانسنگه جمعی از مردم خود را، از نیلاب گذرانیده، بهشاور فرستاده؛ و شاه بیگ، نوکر میرزا محمد حکیم، بشنیدن این خبر فرار نموده، بکابل رفت. و هم، از نواحی لاهور، صادق خان را، بحکومت بکر فرستادند. و روز چهارشنبه،

افتاده و فریدون از پشاور کاروانی را همراه کرده، متوجه کابل شده بود، در کوتل خیبر بافغانان جنگ کرده، هزیمت یافته باز برگشته، به پشاور در آمد. و اتفاقاً، آتش در اندرون قلعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخته و فریدون از آن واقعه خلاص شده، از راه دیگر متوجه کابل شد. در اثنای راه، تا هفتاد کس، از بی آبی و تشنگی، هلاک شدند. در خلال این احوال، چون غلبه استیلای میرزا سلیمان در بدخشان بعد از الله خان رسید، لشکر بسیار بر سر میرزا تعیین کرده، میرزا سلیمان تاب مقابله نیاورده بجانب کابل آمد و تمامی ولایت بدخشان بتصرف اوزبک در آمد.

و همدین ایام، خبر فوت میرزا محمد حکیم بعرض رسید. میرزا محمد حکیم، اگرچه برادر اعیانی آنحضرت نبود، اما عنایت و شفقت در باره او از برادر اعیان زیاده بود. باوجودیکه، اکثر اوقات، قدم از حد و اندازه بیرون می نهاد، آنحضرت گستاخیهای او را نابود انگاشته مراعات صله رحم فرموده، عنایات بادشاهانه در باره او مبذول میداشتند و چند مرتبه امرای کبار را با لشکر بسیار بکومک و مدد او فرستاده، کابل باو ارزانی داشتند؛ چنانچه سابقاً گذشته. میرزا محمد حکیم چون بشرب خمر عادت کرده بود، بواسطه ادمان خمر امراض متضاده بهم رسانیده، بر بستر ناتوانی افتاده، در روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمانه، موافق سال سی و یکم الهی، در خطه کابل از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور رحلت نمود.

* بیت *

نگر، تا چند گردد دور افلاک،
که یک نو باده بیرون ارد از خاک،
چو گشت آن سرو تن در زینور و زنب،
بخاک اندازدش باز از یک اسیب.

پسر خود، بدرگاه جهان پناه فرستاد. در روز نوروز سلطانی، و جشن خاقانی، امرای دکن، بدولت عتبه بوسی، سرفراز گشتند؛ و پیشکشهای لائق گذرانیده، مورد مرحام خسروانه شدند.

و همدین ایام، امیر فتح الله شیرازی را، بخطاب عضد الدوله، و صادرات کل بلاد هندوستان سرفراز ساختند؛ و پنج هزار روپیه و اسپی، و خلعت خاصه، انعام کردند.

و در ماه رجب همین سال عرضداشت بعضی دولت خواهان از کابل آمد، که میرزا سلیمان نوبتی دیگر بر بدخشان دست یافته، متصرف گشت؛ و حقیقت این قضیه برین نهج است، که عبد الله خان اوزبک، وقتی که بر سر بدخشان آمده، میرزا سلیمان و میرزا شاه رخ تاب مقاومت نیاورده، بدخشان را گذاشته بودند، و میرزا حکیم موضع استالف را بوجه مدد خرج میرزا مقرر نموده، میرزا انجای می گذرانید. و عبد الله خان بعد از فتح، امرای خود را در بدخشان گذاشته به بخارا مراجعت نمود، میرزا سلیمان فرصت غنیمت دانسته، باتفاق اویماقات بدخشان بدخشان در آمد؛ و بامرای عبد الله خان جنگ کرده، بفتح و فیروزی اختلاص یافت، و بسیار از طائفه اوزبک را از تیغ گذرانیده، بعضی که دستگیر بودند، خلعت پوشانیده رخصت داد.

و همدین ایام، خانخانان از گجرات آمده، پیشکش بسیار، از هر قسم در نظر اشرف گذرانید، چنانچه بالا گذشت.

و همدین ماه، عرضداشت کنور مان سنگه و خواجه شمس الدین محمد از آنگه بنارس رسید، که میرزا محمد حکیم بر بستر مرض و ناتوانی

آفتاب عنایت بادشاهانه، بحال راجه بهگوان داس تافت. صبیله، او را لائق و مناسب این رابطه عظیم دانستند؛ و حسب الحکم، جشن نشان بهشت برین آرایش یافت؛ و جهت اهدام این کار آنحضرت، خود بنفس نفیس، در منزل راجه بهگوان داس تشریف قدوم ارزانی داشتند؛ و مجلس عقد در همانخانه، بحضور قضات، و اشراف منعقد گردید. و مبلغ دو کروڑ تنگه مهر صبیله راجه مقرر شد؛ و از خانه راجه بهگوان داس تا بدرگاه تمام راه در و گوهر افشاندن، نثار می کردند.

* بیت *

ز بس گوهر و زر که افشاندن شد، ز بر چیدنش دستها ماندن شد.

و راجه بهگوان داس، از اقسام جهیزه، از طلا آلات، و پارچه‌های نفیس و اقمشه، و طوایل اسپان، و یکصد زنجیر فیل، و غلامان، و کنیزگان حبشی و چوکس و هندوستانی چندان بذخر اشراف گذرانید؛ که محاسبان و هم و اندیشه از احصار آن عاجز آمدند. مجلس بزرگانه و جشن خسروانه آراسته شد.

ذکر وقائع سال سی و یکم الهی.

ابتدای، اینسال روز جمعه بست و نهم ربیع الاول سنه اربع و تسعین و تسعمائة بود؛ و در ایام نوروزی مجلس نوروزی بطریق معهود منعقد گشت.

و در افتتاح اینسال فرخنده فال، میر مرتضی، و خداوند خان، امرای دکن، روی امید بدرگاه بادشاه جهان پناه آوردند. و شرح اینحال برسبیل اجمال بتقریب وقائع گجرات، در بالا گذشت. چون اینجماعت، از صلابت خان شکست یافته، به برهانپور آمدند، فیلان ایشانرا راجه علی خان، حاکم برهانپور، متصرف شده، از انجمله، یکصد و پنجاه فیل را همراه

و درینسال، قاضی خان بدخشی، و سلطان خواجه صدر، و باقی محمد خان پسر ماهم ائکه، که احوال هریکی، درین کتاب مذکور شده بود، و دیعت حیات خود سپردند.

در اوائل ماه ذی‌عده اینسال، عرضداشت کنور مانسنگه از اطراف نیلاب رسید؛ که چون بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبک در آمد، میرزا شاه رخ بعزیمت درگاه جهان پناه، بکنار نیلاب آمده؛ و بنده برسم استقبال رفته، مبلغ پنج هزار و پانصد عدد رویه، نقد، واقمشه بسیار، و هشت راس اسپ، و پنج زنجیر فیل گذرانیده، از آب گذرانیده، متوجه پایه سریر خلافت ساخت. عرضداشت کنور مانسنگه پسندیده افتاد. و فرمان عالیشان، مشتملبر انواع عنایات، صادر شد. در تاریخ عشر، آخر همین ماه عرضداشت به‌گوان داس رسید، که همراه میرزا شاه رخ، بقصبه سر هند رسید، متعاقب بشرف عنبه بوسی می‌رسند. حکم همایون صادر شد، که خلعت‌های فاخره بادشاهانه مصحوب قاضی علی بخشش با استقبال میرزا شاه رخ فرستادند. در آخر سال سی ام الهی میرزا شاه رخ بدرگاه جهان پناه رسید؛ و جمعی از امرای کبار باستقبال رفته، او را آورده بشرف پای بوس مشرف ساختند؛ و مبلغ یک لکبه رویه نقد، و اسباب فراشخانه، و نه اسپ عراقی، و پنج زنجیر فیل، و چند قطار اشر، و چند خدمتگار مرحمت فرمودند.

ذکر طوی شاهزاده سلطان سلیم.

درین اثناء اراده جشن طوی حضرت شاهزاده سلطان سلیم از خاطر عاطر حضرت بادشاه جهان پناه سرزد؛ و جهت این نسبت عظیم، پرتو

خسروانه گشت. هفت ساله احوال گجرات را که فقیر در آن میان بوده یکجا نوشته. و اکنون شروع در وقائعی که در ملازمت حضرت گذشت می نماید.

ذکر بقیه احوال که در اثناء راه اله باس و نمود.

چون در اثناء راه، خبر گجرات بمسامع علیه رسید، آنحضرت بلوازم شکر گذاری ایزد متعال اقدام نموده، منزل بمنزل، در عین فرح و انبساط، سیر می نمود. در همین ایام زین خان کوکه راجه رامچندر که راجه ولایت پتینه بود و بکمال حسب و نسب از راجه‌های هندوستان اعتبار داشت، و هرگز اطاعت سلاطین هند ننموده بود، بداعثیه آستان بوسی آورده، در فتنپور، بملازمت رسیده، بنوازشات خسروانه مباهیه گشت؛ و یکصد و بست زنجیر فیل پیشکش گذرانید؛ و یک لعل آبدار که پنجاه هزار روپیه بها داشت داخل پیشکش او بود.

ذکر وقائع سال سی ام الهی.

ابتدای اینسال روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین و تسعمایه بود. مجلس نوروز بدستور سنوات سابق منعقد گشت. و همدرین ایام نوروز، اعظم خان از پتینه و حاجی پور بملازمت رسیده، بمراحم شاهنشاهی سرفراز گشت.

و در همین ایام، عرائض میرزا محمد حکیم رسید، که عبد الله خان اوزبک، بدخشان را متصرف شده؛ و میرزا شاهرخ و میرزا سلیمان بهندوستان می آیند. و قصه آمدن عبد الله خان و پسرش و قصه که درمیان میرزا سلیمان، و شاه رخ گذشته، در محل خود ایراد خواهد یافت.

و در سنه خمس و تسعین و تسعمائنه، پسر خورد امین خان، از پدر باغی شد، و پیش مظفر رفته، او را برداشته، بر سر پدر آورد. و چون خبر تازگی فتنه رسید، فقیر باتفاق نورنگ خان، و دولتخواهان، و دگر مردم، که همه وقت همراه می بودند، بر سر مظفر رفت؛ و چون براجکوت که از احمد آباد، هشتاد کروزه، و از جونه گده سی کروزه است، رسیده شد، مظفر فرار نموده، جانب رن رفت؛ و سیدی ربکان که وکیل امین خان و سر فتنه بود، با لوکهن کوهل، و دگر زمینداران، و پیر خان سکنه و ملک راجن، و دگر مردم اعیان، انجا تا قریب پانصد سوار از مخالفان، جدا شده، از دولت خواهان تسلی گرفته، آمده، همراه شدند. هریک را از عنایات بادشاهی امیدوار ساخته شد. و لوازم مهمانی بعمل آمد. جام، و امین خان، نیز پسران خود را فرستاده، بتازگی اختیار دولت خواهی کردند. و خیلی از قبائل کانهیان را تاخته شد.

و چون باحمد آباد آمدیم، بعزم دفع گراس، بعد از دو ماه، لشکر کرده، بجانب اوتهنیه و احمدنگر رفته، قریب پنجاه موضع کولی و گراس که نهایت استحکام داشتند، تاخته و خراب کرده، هفت جا قلعه ساخته، تهاغه گذاشته، استیصال آن طائفه نموده شد. و بعد از پنجمه، باز باتفاق دولت خان، لشکر کرده، بجانب بانکانیر و سرنال رفته دفع فتنه و فساد گراس نموده، چیت راوت را بقتل آورده، کرمی کولی و کشنه کولی و لکهنه راجپوت را، که عمده متمردان آن نواحی بودند، اخراج کرده، بجاهای آنها قلعه ساخته، تهاجمات گذاشته شد.

در سنه سته و تسعین و تسعمائنه، حضرت خلیفه الهی، گجرات را باعظم خان داده، بنده را بملازمت طلبداشتند؛ و دو چهار ده روز از گجرات شتر سوار، بیلغار خود را بلاهور رسانیده، شرف پایبوس دریافته، مورد مراحم

و بعد از چهار ماه، کل زمینداران کچه، قریب هفت هزار سوار، و ده هزار پیاده جمع شده، بسرداری جیسا و بجاین که برادر زادهای کهنکار اند، بر سر قصبه رادهن پور از توابع پثن آمده، قلعه را محاصره نمودند. و مدت ده روز، آنجا بوده، شهر بیرونی را بخاک برابر ساخت، و تابیست گروهی، مواضع نواحی را نابود و خراب کردند. چون اینخبر باحمد آباد رسید، فقیر باتفاق سید قاسم، و دوات خان لودی و میر معصوم، و حسین خان، و دیگر مردم بکومک رفتند؛ و مخالفان خبر کومک شنیده، فرار نموده، از آب رن گذشته، بولایت خود رفتند. و چون تدارک اینکار، و سد این باب نمودن، لازم بود، در جای که عرض آب سه گروهی زیاده نبود گذشته، در ولایت کچه در آمدیم؛ و داد غارت و تاراج داده، قصبه کبی، و کتاریه، که از جاهای نامی کچه ست، سوخته، و خراب ساختیم، و غنیمت بسیار، بتصرف لشکر در آمد. قریب سیصد مواضع از ولایت کچه درین سه روز خراب و نابود گشت. در برابر مالیه و موربی باز از رن عبور نمودیم. و اینجا، عرض آن آب دوازده کوره بود. از صبح، که بنیاد گذشتن کردیم، تا وقت غروب عبور نمودیم. و عمق اب تا ناف ادمی بود. از آن گذشته پرگنه مالیه و مورلی را که معموره ولایت کهنکار بود غارت و تاراج نموده خراب کرده شد؛ و در موربی سه روز توقف کرده بکهنکار نوشته شد، که چون شنیده شد، که این عمل را جیسا و بجاین بی رضا او کرده بودند، گوشمال فی الجملة داده شد. والا، بر سر بهج نگر، که محل بودن اوست می رفتیم تا بجزای اعمال خود می رسید؛ و اگر او من بعد در مقام دولتخواهی و تلافی نباشد، خواهد دید آنچه خواهد دید. کهنکار وکلای خود فرستاده، عذرهای خواست، و من بعد سد باب حاصل گشت.

بعد از آمدن فقیر باحمد آباد قلیچ خان متوجه سورت شده، بیرون شهر منزل کرد. مظفر را بخاطر رسید، که چون لشکر مراجعت کرد، و هر کس بجانب جاگیر خود رفته، اگر من، بسرعت خود را بدولقه و کفایت میوسانم، تا رسیدن لشکر، شاید صاحب جمعیت شوم. دو هزار سوار کاتهی و چهاربچه همراه گرفته، بسرعت تمام متوجه دولقه شد. چون کتابت میدنی رای از دولقه رسید، فقیر در ساعت سوار شده، متوجه دولقه شد، و تا شام در سرکیچ توقف کرد. قلیچ خان نیز، آنجا آمد؛ و از امراء و مردم اعیان، هر کس که در شهر بود، مثل میر معصوم، و خواجه محمدرافع و دولت خان لودی، آمده رسیدند؛ و صبح بدولقه رسیده شد. در انصاعت، مظفر بچهار گروهی رسیده بود. چون قراولان او خبر بردند، که لشکر احمد آباد رسید، برگشته بجانب موربی روان شد. لشکر فیروزی اثر در دولقه فرود آمد. قلیچ خان شب مراجعت نموده، متوجه احمد آباد شد، و دگر دولتخواهان متعاقب مظفر روان شده، یکشب و یکروز، چهل و پنج گروه طی نموده، چون به بیرم گام رسیدیم، معلوم شد، که مظفر بموضع اکهار، که چهار گروهی اینجا ست، رفته، سید مصطفی ولد سید جلال را، که با عیال خود آمده ست، بچسب اتفاق در خورده قبل دارد. چون شام شده بود، و در اسپان قوت حرکت نمانده، مولف این تاریخ، بیست سوار را، بایکجفت نقاره فرستاد، که دریک گروهی آرموضع رفته، طبل کزد، تا مظفر خیال رسیدن لشکر نموده، ترک محاصره خواهد داد، و آنجماعت خلاص شوغد. و بعزایت الهی، تدبیر موافق تقدیر افتاده، آنجماعت نجات یافتند، و مظفر جانب رن و کچه روان شد. یاران، و فقیر صبح سوار شده، عقب او مسارعت نمودیم، و تا کنار رن رسیده، در موضع جهجواسه که متصل آبست، تپانه گذاشته باحمد آباد آمدیم.

و باز صاحب جمعیت شده، قصبه هلوت را، که از توابع جهالوار ست، متصرف شد. و مردم نواحی، که از قدیم با او عداوت داشتند، جمعیت نموده، بر سر او آمدند. و او درینوقت، در میدان چوگان بود. چون خبر شنید، از همانجا متوجه آنمردم گشته، در شب مأهتاب، بایشان رسید. آنمردم از پیش گفته فرستادند، که اگر توهمان رای سنجی، در شب بما جنگ نخواستی کرد، و او از روی تهور، گوش بسخن ایشان کرده، همانجا، که رسیده بود توقف نمود. و سپرد زیر سر کرده، بخواب رفت. و درین میان آنمردم، فرصت یافته، همراهان او را، دلاسا کرده، بجانب خود کشیدند؛ و چون صباح شد، بجمعیت تمام متوجه او شدند، و او با هشتاد کس، که همراه داشت، پیاده شده جنگ کرده کشته شد. * بیت *

مزن با سپاهی ز خود بیشتر، که نتوان زد مشقت بر نیشتر.

و القصه چون مظفر گجراتی روان شدن، خانخانان، بابساهی و عیال شنید، در امبیرون، که مزار ملک دارالملک ست آمده، بنیاد جمعیت نمودن کرد. قلیچ خان جهت محافظت احمد آباد ماند؛ و فقیر باتفاق سید قاسم و خواجه محمد رفیع، و میر معصوم، و حسین خان، و بیگ محمد توقباتی، و میر شرف الدین، متوجه تدارک قصه رایسنگه شده، چون بهلوت رسید، فوج فرستاد، که مواضع متعلقه پرگنه مالیه، که بکنهکار تعلق داشت، تاخته غارت کردند. و میدنی رای، و جمعی را، بر سر مظفر بامبیرون فرستاد. اینها بامبیرون رفتند، و مظفر بجانب کاتهی واره رفته، مخفی گشت. و جام پسر خود را پیش فقیر فرستاده، از بی اعتدالی رای سنگه عذرها خواست. و کنهکار نیز، وکلای خود فرستاده مجددا اختیار دولتخواهی نمود. فقیر مراجعت کرده، باحمد آباد آمد *

عرضداشت کرده، اظهار شوق ملازمت و التماس طلب خود نموده، فرمان جهانمطاع شرف نغاز یافت، که خانخانان متوجه درگاه شود، و قلیچ خان و نورنگ خان و بنده درگاه در گجرات بوده، بخدمات آنجا قیام نمایند. و خانخانان، و عضد الدوله، که از پیش اعظم خان آمده بود، متوجه درگاه جهان پناه شدند.

و در همین وقت، که خانخانان روانه درگاه شد، خبر رسید، که مردم کهنگار بمعاونت مظفر گجراتی، بر سر رایسنکه، که زمیندار جهالوار بود، آمده، او را بقتل رسانید. و قصه رایسنکه چنانست، که رای سنکه پسر رای مان، راجه جهالوار بود. و چون نوبت حکومت او رسید، با زمینداران نواحی، مثل جام، و کهنگار، و دیگران جنگها کرده غالب آمد. از بس آثار شجاعت که از رای سنکه بوقوع آمده بود، مردم بلاد گجرات، شعرها و قصهها بنام او بسته اند. و شهرت عظیم دارد. اتفاقاً بیست و دو سال پیش ازین، او را برایب، و صاحب، که برادر زادهای کهنگار بودند، جنگ صعب افتاد. رایب و صاحب بقتل رسیدند؛ و خلق کثیر، از طرفین، کشته شدند. و رایسنکه نیز زخمها خورده، در معرکه افتاد. روز دیگر، جوگیان را بر مقتولان گذر شد. رایسنکه را زخمی یافتند. معالجه کرده، همراه خود بجانب بنگاله بردند. و مدت بست و دو سال در لباس جوگیان همراه ایشان گذرانیده، وقتی، که خانخانان، بر سر مظفر گجراتی آمد، ایشان را آمده دید. و قصه خود باز گفت. و ایشان او را، بجهالوار فرسیدند، که آنجا، مردم او را، بشناسد، و حقیقت حال ظاهر گردد. او نشانها گفت، و مردم او را شناختند، و باز بجاهای اصلی خود قوار گرفت. و چند مرتبه، بر سر کاهپیان رفته، چند قبیلله را تاخت؛ و ولایت کهنگار و جام را مزاحمت میفرساید.

نمود. خانخانان مولف تاریخ را، با جمعی از امرا، مثل خواجه محمد رفیع، و میر محمد معصوم، و بهادر خان توپین، و پسران رای لونکرن، و نصیب ترکمان، و حسین خان، برادر قاضی حسن، و غیر ذلک روانه ساخته، قرار داد، که متعاقب خود خواهد رسید. چون فقیر بمحمودآباد رسید، اعظم خان لشکر را به ندربار گذاشته، خود با معدودی چند متوجه احمدآباد شد. خانخانان بسرعت از احمدآباد باستقبال ایشان آمده، در منزل فقیر باهم ملاقات نموده، آنروز صحبت داشتند. و خانخانان، و اعظم خان باحمد آباد رفتند، تا سامان نموده، و چند روز در احمدآباد بوده، بر همیشه خود، که حلیله خانخانان ست ملاقات نموده، باتفاق متوجه دفع دکنیان شوند.

فقیر باتفاق همراهان متوجه مقصد شده، به بروده رسیده بود، که نوشته خان خانان رسید، که تا آمدن ما در بروده توقف نمایند، و اعظم خان از احمدآباد از خان خانان رخصت شده، به ندربار رفت، که تا رسیدن خان خانان جمعیت نموده مستعد باشد. و خان خانان بعد از رفتن خان اعظم بدو روز از احمدآباد برآمده، متوجه بروده گشتند. و فقیر در بروده ایشان را ملازمت کرده همراه شد. و ایشان متوجه بهروج گشتند. چون به بهروج رسیدند، از پیش کتابتهای اعظم خان رسید، که چون برسات رسیده است، امسال توقف باید کرد. و در سال آینده، باتفاق متوجه دکن شویم، و اعظم خان از ندربار متوجه مالوه گشت. و راجه علیخان، و دکنیان، نیز بجاهای خود رفتند. و خانخانان مراجعت نموده، باحمدآباد آمدند. قریب پنجمه، در احمدآباد قرار گرفته، بانتظام مهمات اشتغال نمودند *

درین اثنا خبر رسید، که بندگان حضرت، متوجه کابل شده بودند، و در اتک بنارس تشریف دارند، و داعیه تسخیر بدخشان نمودند. خانخانان

و لشکر مالوه تعیین فرمودند. و میر فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدوله سرفراز ساخته بجهت سرانجام دکن رخصت کردند؛ و خواجگی فتح الله ولد حاجی حبیب الله را بخشی این لشکر، و مختار بیگ را دیوان ساختند.

چون لشکرها بهندیه، که سرحد دکن است، رسیده اجتماع نمودند، اعظم خانرا با شهاب الدین احمد خان، که درافوقت حکومت اجین داشت، بواسطه کشته شدن پدرش، که باغوالی شهاب الدین احمد خان میدانست، عداوت تمام بود. چون عضد الدوله خواست، که رفع آن کدورت نماید، اعظم خانرا، که حدت مزاج قوی بود، ناخوش آمده، شهاب الدین احمد خان، و عضد الدوله را، رنجانید. و مدت ششماه، در هندیه توقف کرده معطل ماند؛ تا کار بجای رسید، که شهاب الدین احمد خان رنجیده، به رایسین، که دران ایام، بجایگزینش قرار یافته بود، رفت. و اعظم خان بر سر او رفته، نزدیک بود، که چشم زخمی بکار بادشاهی برسد. اما بسعی عضد الدوله، بخیر گذشت.

چون راجه علیخان، حاکم اسیر و برهانپور، مخالفت لشکر بادشاهی را مشاهده کرده، لشکر دکن را با خود یکی ساخته، بمقابله آمد. عضد الدوله پیش راجه علیخان رفته، همچند خواست، که او را، دولتخواه سازد، صورت نیافت. و مراجعت کرده متوجه گجرات شد. تا خانخانان را، بکومک ببرد. و چون راجه علیخان، و لشکر دکن، بر سر اعظم خان آمدند، مشار الیه بجانب برار رفته، شهر ایلچپور را غارت و خراب کرد. و آنجا هم استقامت نموده، متوجه ندربار شد. و دکنیان از پی در آمده منزل بمنزل آمدند، و اعظم خان باوجود قوت و قدرت، پیش پیش میرفت، تا به ندربار رسید. و باحمد آباد بخانخانان مکاتبات فرستاده استمداد

خانخانان بدرگاه، حرکات ناملائم نموده آثار بغی ازو ظاهر شده بود، او را مقید ساخته، فوج فرستاده، قلعه جالور را متصرف شدند. خانخانان باحمد آباد آمده، قرار گرفت.

آمدیم بر سر وقائع بندگان حضرت.

وقتیکه خانخانان، بدرگاه رسید، بعد از بیست روز، خبر فوت محمد حکیم میرزا، که برادر بندگان حضرت بود، از کابل رسید. فرمان عالیشان براجه بهگوانداس، و کذور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت، که بکابل رفته، کابل را متصرف شوند. و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند.

ذکر فرستادن خان اعظم به تسخیر دکن، و آمدن مشار الیه باحمد آباد بملاقات خانخانان.

و چون درین ایام، میر مرتضی، و خداوند خان، حاکم ولایت برار، از بلاد دکن بر سر احمد نگر رفته، بصلابت خان، که وکیل نظام الملک شده بود، جنگ کرده، هزیمت یافته، التجا بدرگاه آوردند؛ باعظم خان، که حکومت مالوه داشت، فرمان فرستادند؛ که متوجه دکن شود، و اول تسخیر برار نمایند. و میر مرتضی، و خداوند خان، و تیر انداز خان، و چغتای خان، و دیگر مردم دکنی را نیز فرستادند؛ و از امرای نامدار مثل عبد المطلب خان، و جعفر بیگ بخشی، و رای درگا، و راجه اسکر، و برهان الملک و شیخ عبد الله، ولد شیخ محمد غوث و نورنگخان و سبکانقلی ترک و جماعت که تفصیل اینها باطناب کشد، با توپخانه، و سیصد فیل،

مظفر گجراتی، که در میان کاهنی واره میبود، و از امین خان، بواسطه گرفتن زرها، و همراهی نکردن آزاده بود، باز باتفاق کاهنیان، و زمینداران جمعیت نموده، بر سر امین خان رفت. و امین خان، در قلعه امرولی متحصن گشت. چون اینکبر، باحمد آباد رسید، قلیچ خان و فقیر در احمد آباد بودیم. مشار الیه در شهر ماند؛ و فقیر، باتفاق سید قاسم بارهه، و میدنی رای، و جمیع مردم خانخانان، و نور قلیچ و میر معصوم بکری، و میر حبیب الله، و بیگ محمد ترقیائی، و کامران بیگ بسرعت تمام، روانه سورتبه شده، چون به هداله رسید، مظفر تاب نیاورده ترک محاصره امین خان کرده، بجانب کچه روان شد. مولف نور قلیچ و میر حبیب الله، و بیگ محمد، و سید لاد، و سید بهادر، و نصیب ترکمان را پیش امین خان فرستاد، که باتفاق او کاهنیواره را تاخته، از عقب مظفر در آیند، و خود پیش راه او گرفته، جانب موربی رفت. و مظفر فرار نموده، از آب زن. که از دریای شور جدا شده، باریگ جیسلمیر منتهی شده، و بعضی جاها عرض آن آب، ده کروزه و بیست کروزه است، گذشته، بولایت کچه رفت. زمینی را، که آنطرف این آب هست، آنرا کچه میگویند، چون فقیر بموربی رسید، جام و امین خان پسران خود را پیش فقیر فرستاده، مجدداً عهد و قول نموده، قرار دولتخواهی دادند. فقیر مراجعت نموده متوجه بیرم گام شد.

درینوقت خبر رسید، که خانخانان، از درگاه رخصت شده، بنواحی سروهی رسیده است، و اراده گرفتن سروهی، و جالور دارد، و فقیر باتفاق سید قاسم، و مردمی که مذکور شدند، در نواحی سروهی خود را بایشان رسانید. راجه سروهی آمده ملازمت نمود، و مبلغ کلی پیش کش کرد، و غزنوی خان، حاکم جالور اگرچه آمده بود، اما چون در وقت رفتن

از روی حزم و احتیاط میدنی رای و خوجم بردی و سید لاد ، و سید بهادر و دیگر سادات بارهه ، و بیگ محمد توقبائی ، و کامران بیگ گیلانی ، را در هداله ، که قریب دندوقه و سرراه کذبایت است ، گذاشته بودند . و بیان بهادر ، و میر محب الله ، و میر شرف الدین ، برادر زاک هلی میر ابو تراب ، و جمعی را به پرانتی که در چهار گروهی اوتهنیه است ، جهت همین روز گذاشته بودند .

چون مظفر باوتهنیه آمد ، سید قاسم بارهه از پتن به بیجاپور ، که سی گروهی اوتهنیه است آمد . و لشکر که در هداله بود ، به پرانتی آمده ، اجتماع نمودند ، و مظفر باثفاق کولی ، و گراس و سائیر زمینداران آنجا بجنگ آمده ، با فوجی ، که در پرانتی جمع شده بود ، جنگ صعب نموده شکست خورده ، بجانب کاتبیواره رفت ؛ و فیالن و افتابگیر او بدست در آمد ؛ و مردم خوب و انتخابی او کشته شدند .

در ینوقت ، که خانخانان از کوهستان بدوارکا مراجعت نمودند ، معلوم شد ، که جام از روی راستی پیش نیامده است . و کلامی او را رخصت داده بر سر جام روان شدند . و جام نیز مقابل آمده ، و جمعیت نموده ، بیست هزار سوار ، و پیاده بیشمار ، یکجا ساخت ؛ و خانخانان چون هفت گروهی او رسیدند ، جام ایلچیان فرستاده ، در مقام معذرت ایستاد ، و پسر خود را با سه زنجیر فیل بزرگ و هژده اسپ عربی نژاد پیش خانخانان فرستاده ، تجدید عهد و قول نموده ، تعهدات در تکفلات دولتخواهی کرد . و خانخانان مراجعت کرده ، باحمد آباد آمد . و بعد از پنجماه ، حضرت خلیفه الهی ، خانخانان را طلبیدند . و خانخانان بیلغار متوجه درگاهه معلی شد .

جمع شده ، قریب سه هزار سوار یکجا کرده ؛ و یک لک محمودی ، و کمر خنجر مرموع به امین خان غوری حاکم سورت داده ، با خود متفق ساخت . و همین قدر مبلغ بجام سترسال ، که راجه چهاروار و صاحب جمعیت و قبیله دار است داده ، باز بعزیمت آمدن احمد آباد ، در حرکت آمد .

از آنجا ، که عاقبت اندیشی امین خان بود ، بمظفر گفت ، که شما بخانه جام رفته ، اورا همراه بگیرد ، که من نیز سامان نموده ، از عقب میرسم . چون مظفر بموربی ، که شصت گروهی احمد اباد ست ، رسیده در مقام استعداد شد ، و این خبر بخانخانان رسید ، بسرعت تمام از شهر بر آمده متوجه موربی شد . چون به بیرم گام رسیدند ، و موربی چهل کوهه ماند ، و جام و امین خان نیامدند ؛ مظفر حیران ، و سرگردان ، و سراسیمه شده ، مراجعت کرده ، بجانب کوهستان برده قریب جگت که اقصی بلاد سورتیه ست ، و بدوارکا اشتها دار رفت .

جام وکلای خود را پیش خانخانان فرستاده ؛ پیغام داد ، که من دولتخواهی بادشاه دانسته ، زر از مظفر گرفته ، باو همراهی نکردم ؛ و حالا ، جائیکه مظفر میباشد ، لشکر شما را ، سر کرده ، می برم . و امین خان غوری نیز ، بوسیله میرابو تراب پسر خود را بخدمت خانخانان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی نمود ، و مردم جام ، خانخانان را سر کرده ، بیلغار بکوهستان برده بردند . درین کوه غارت و تاراج بسیار کرده ، غنیمت از حد زیاده بدست آورده شد . خلق کثیر قلیل و اسیر شدند . مظفر با پانصد سوار مغل و پانصد سوار کاتهی ، بجانب گجرات رفته ، در اوتهنیه نام محلیکه ، درمیلان دریای سابرمتی ، و تنگ نایهای عظیم واقع است ، و بهائی نام کولی ، متمرک آنجا می باشد ، در آمد . خانخانان در وقت رفتن ، باین لشکر

گذاشتند . و مدت هفت ماه ، در احمد آباد قرار گرفتند . بعد از هفت ماه قلعه بهروج فتح شد ؛ و جرکس رومی ، که از قطب الدین محمد خان برگشته ، بمظفر در آمده ، از جانب مظفر حکومت قلعه داشت ، بقتل رسید ؛ و نصیره که او نیز سردار بود ، نیمجانی بدر برد .

آمدیم بر سر احوال خلیفه الهی .

وقتی که خبر حادثه گجرات بعرض رسید ، میرزا خان ، و لشکر مالوه را تعیین فرمودند ؛ چون در جوسی پیاک در جای که آب جون و گنگ بهم میرسد شهر بنا فرموده ، و قلعه گود بر گرد آن طرح انداخته ، آنشهر را ، آله باس نام کرده بودند ؛ از آگره بکشتی در آمده ، عزیمت آله باس فرمودند . و مدت چهار ماه ، آنجا بوده ، بعیش و سرور گذرانیدند . و اعظم خان ، از حاجی پور ، در آله باس بملازمت آمده ، مرخص شد ؛ که بزودی لشکر خود را ، گرفته بیاید . چون خبر کشته شدن قطب الدین خان ، و طغیان فتنه گجرات ، بعرض رسید ، متوجه آگره و فتح پور شدند ، که از آنجا عزیمت گجرات فرمایند ؛ در نواحی آثاوه ، خبر فتح گجرات رسید . حضرت بفتح پور رسیده ، توقف کردند . فرامین عنایت بنام امرای گجرات صادر فرموده ، میرزا خانرا ، بخطاب خانخانانی ، و خلعت ، کمر خنجر مرصع ، سرفرازی بخشیده ، تومن توغ نیز عنایت کردند . مولف تاریخ نظام الدین احمد را ، نیز اسپ ، و خلعت ، و زیادتی علوفه ، ممتاز فرمودند . و مراحم بادشاهی شاملحال هر یک از بندهای درگاه شد .

مظفر گجراتی بعد از شکست ثانی ، راه چانپانیر و بیر پور و جهالوار گرفته ، بجانب ولایت سورتیه رفته ، در قصبه گوندل ، که دوازده کروهی قلعه جونه گره است قرار گرفت . و مردم پراگنده ، از هر طرف باو

بطرزی که لائق باشد جنگ اندازد ؛ و فقیر چون بدامن کوه رسید ،
 پیادهای مخالفان جنگ کرده ، ایشانرا برداشته ، تا کوه بزرگ که صف
 مخالفان انجا قطار کشیده بود برد ، و جنگ صعب اتفاق افتاده ، بنوعی
 شبه تیر ، و تفنگ شد ، که چشمها خیره میگشت ، و اسپ و آدمی بسیار
 زخمی شدند . فقیر مردم خوب خود را پیاده کرده ، بر کوه دوانیده ، کسان
 بطلب قلیچ خان فرستاد . و درین حال ، خواجه محمد رفیع ، که از بندهای
 بادشاهی ، بحسن شجاعت موصوف بود ، در خورد . فقیر اورا هم بطلب
 قلیچ خان فرستاد ؛ و قلیچ خان از دست چپ رسید ، و میان ایشان و غینم
 جنگ شد ؛ و پاره راه غینم زور آورده ، قلیچ خان را بر گردانیده ، یک تیر انداز
 راند . مردمی را که فقیر پیاده ساخته بود ، درین وقت ، که غینم از اطراف
 بجانب قلیچ خان دریده بود ، و پیش راه خالی شد ، بر کوه بر آمدند ،
 و غینم برگشته چپقلش کرد ، مردم بسیار کشته شدند . و قلیچ خان در پستی
 که فی الجمله پناه بود ، استقامت نموده ایستاد . و فقیر از هتھنالا که از میرزا
 خان طلبیده بود ، و بر فیل همراه داشت ، و بجائیکه مظفر خود ایستاده
 بود ، چند توپ انداخت . در اینمحل مردم نورنگخان ، و شریف خان نیز
 بر کوهی ، که بر قرعه چپ غینم بود ، بر آمدند ، و سر کوب شدند . اتفاقاً
 ازین جانب یک توپ بر قول مظفر رسیده ، چند کس را هلاک کرد ؛ و مظفر
 تاب نیاورده قرار بر فرار اختیار کرده ، روان شدند . خلق کثیر اسیر و قتل
 گشت ، و اولیای دولت بادشاهی بفتح و نصرت فیروزی اختصاص
 یافتند .

و میرزا خان جماعه را بتعاقب او فرستاده ، مراجعت کرده ، باحمد
 آباد آمده ، بسر انجام سپاهی ، و رعیت مشغول شد . و قلیچ خان ،
 و نورنگ خان ، و شریف خان ، و امرای مالوه را ، در گرد قلعه بهروج

مظفر گریخته، جانب معمور آباد، و کنار دریای مهندری رفت، و از انجا خود را بکنبایت رسانید. و مردم گریخته، باز باو جمع شدند؛ و قریب ده هزار سوار، باز یکجا شد. بعد از فتح بسه روز قلیچ خان و امرای مالوه، باحمد آباد رسیدند. میرزا خان، و کل امرای، متوجه کنبایت گشته چون بده کروهی رسیدند؛ مظفر از انجا متوجه بروده شد. چون بباسد نام موضعی، که قریب به پتلاد، و کنار آب مهندری ست، رسید؛ میرزا خان، محمد قلیچ خان و نورنگ خان، و شریف خان را، پیشتر فرستاد که بمخالغان رسیده، دست بردی نمایند. آنجماعت ملاخطه شکستگی و تنگی راه کرده، توقف نموده، پیش رفتند؛ و مظفر از انجا بجانب راج پیپله، و نادوت رفت. میرزا خان و تمام لشکر، شافزده روز در بروده توقف کردند. چون خبر رسید، که سید دولت نام، از نوکران مظفر، بکنبایت در آمده، مردمی که از جانب دولتخواهان، در انجا بودند بر آورده است، نورنگ خان را جهت دفع فتنه او، فرستادند. نورنگ خان او را بدر کرده، مراجعت نمود؛ و سید دولت بعد از مراجعت نورنگخان باز بکنبایت آمده، متصرف شد. و خواجم بردی، نوکر میرزا خان از پتلاد بر سر سید دولت رفته جنگ کرده، او را هزیمت داد.

و میرزا خان، و تمام لشکر، بنادوت رفتند. مظفر بر خاسته، در کوه در آمد. و اتالیق بهادر، از لشکر بادشاهی گریخته، پیش او رفت. ارباب فتنه، باز در حرکت آمدند؛ میرزا خان سان بهادر اوزبک را، که نسبت باو بدگمانی بهم رسیده بود، مقید ساخته، قرار بجنگ داده، شریف خان، و نورنگ خان را برانغار، و قلیچ خان، و تولک خان را، جرانغار و پاینده محمد خان را با چندی از امرای هراول ساخته، روان شدند. و فقیر را پیشتر فرستادند، که طریق استادن اعدا ملاخطه نموده،

مزار شاه بهیمن قدس الله روحه، محاذی لشکر مظفر اثر، بمفاصله دو کروه، چادر و خرگاه و سراپرده و غیره زده لشکرگاه ساخت. و دو روز مقابله بود، درین دو روز جوانان مردانه از طرفین کارزار می نمودند. و غلبه اولی دولت روز افزون بود. اما در روز جمعه، سیزدهم شهر محرم الحرام سنه اثني و تسعين و تسعمائة، مظفر گجراتی صف آرایی کرده، بجنگ آمد؛ و میرزا خان نیز، در برابر صف آراسته، مولف تاریخ را بمیرزا ابو المظفر، و میر محمد معصوم بکری، و میر حبیب الله، و بیگ محمد توقباتی تعیین کرد، که شهر سرکپیچ را، دست راست خود کرده، از عقب غنیم در آئیم؛ و افواج طرفین درهم آمیخته، کارزار نمودند. سید هاشم بارهه، و خضر آقا که وکیل میرزا خان بود، شهادت یافت؛ و مردم بسیار زخمی شدند.

سر سرداران زیر گرز گران، چو سندان و تپک اهنگران؛
 ز سم ستوران، دران پهن دشت،
 زمین شش شد، و آسمان گشت هشت.

و هفوز، مظفر گجراتی با میرزا خان مقابله داشت، که مولف تاریخ با یاران خود اتفاق کرده، از عقب رسیده، غنیم را بر داشت. و رای درگاه نیز از جوانغار، بفرموده میرزا، از عقب مایان رسیده، مظفر را فرار پیش گرفت؛ و خلق کثیر بقتل رسید. میرزا خان، حقیقت فتح را نوشته، بدرگاه ارسال داشت. عرضداشت در وقتیکه حضرت از آله باس متوجه دارالخلافه گشته بودند رسید؛ و خدمت او مستحسن افتاد؛ و میرزا خان را بخطاب خانخانان سرفراز فرموده، هریک از بندهای درگاه را، بزیادتی علوفه، سرفراز ساختند. و میرزا خان صباح آفروز، بشهر درآمده، منادی امن و امان در داد؛ و هرکس منزلی گرفت.

فوستادن میرزا خان ولد بیرام خان بمکار به مظفر گجراتی.

و چون این خبر بسمع اقدس رسید، میرزا خان ولد بیرام خان، و جاگیرداران صوبه اجمیر را مثل پاینده محمد خان مغل، و سید قاسم، و سید هاشم یار، پسران سید محمود خان، و دیگر سادات باره، و رانی درگا و رانی لون کرن، و شیروده و سرتان راتهور، و چندر سین، و موته راجه، و خواجه محمد رفیع بدخشی، و رامچند، و اودی سنگه، پسران روپسی. و سنگو راجپوت و تلسی داس، و راج سنگه، و سرمندی تر کمان، و مکمل بیگ، و دیگر مردم، که تفصیل آن دراز ست، از راه جالور به پتن تعیین فرمودند، و قلیچ خانرا، که جاگیردار سورت بود، با نورنگ خان، ولد قطب الدین خان و شریف خان، برادر قطب الدینخان، و تولک خانرا بتمام جاگیرداران مالوه از جانب مالوه رخصت کردند. اینجماعت درینوقت، که مظفر گجراتی در بروج بود، چون خبر کشته شدن قطب الدین خان شنیدند، در سلطانپور توقف کرده از ملاحظه قدم پیش نمی نهادند.

القصة مولف تاریخ هر روز از پتن بمیرزا خان کتابت نوشته، در سرعت نمودن ایشان در آمدن مبالغه می نمود. و چون ایشان بسرودی رسیدند، خود باستقبال رفته، ایشان را سرعت تمام آورد. و ایشان یکروز در پتن قرار گرفته، پیش گذاشتند، و چون خبر آمدن میرزا خان، بمظفر رسید، از بروج باحمد آباد مراجعت نموده، قلعه بروج را، به نصیر که برادر زن او بود، و چرکس رومی که از نوکران بادشاهی بود، و گریخته پیش مظفر رفته بود، سپرده محکم ساخت. میرزا خان، و افواج منصور بسرکپیچ که سه گروهی شهر احمد آباد ست، نزول کردند. مظفر در نواحی

چون بقصبه مسانه رسیده شد، شیر خان فولادی صف را راست کرده، با پنج هزار سوار بمقابله آمد. و با دولت خواهان زیاده از دو هزار سوار نبودند. جنگ صعب اتفاق افتاد. شیر خان هزیمت یافته، باحمد آباد رفت. و خلق کثیر، از مخالفان بقتل رسیدند. و غنیمت بسیار نصیب دولتخواهان شد. فقیر بجد شد، که باحمد آباد میباید رفت. امرائیکه همراه بودند، راضی نمیشدند. چون بقصبه کربی رسیده شد، جهت رسیدن سپاهیانیکه بعد از فتح غنیمت بسیار گرفته، باشارت سرداران، به پتن رفته بودند، بضرورت مدت دوازده روز توقف شد. درین مدت، چند دفعه باجتماع مردم، کسان به پتن فرستاده شد. درینکال خبر رسید، که قلعه بروده را، مظفر گجراتی بضرب توب انداخت. و قطب الدین خان، قول گرفته اول زمین الدین کذبورا فرستاد. مظفر عهد شکنی کرده زمین الدین کذبورا، بقتل رسانیدند. و غدر و نقض عهد مظفر، اگرچه قطب الدین خان را ظاهر بود، اما چون اجل دیده بصیرت او را کور ساخته بود، اعتماد بر عهد و قول او نموده پیش او رفت، و بسعی ترواری زمیندار راج پیپله، بقتل رسید.

* بیت *

اجل چون بخونش در آورد دست، قضا چشم باریک بیخش به بست. از شنیدن این خبر، فقیر و امرای نامدار، که در قصبه کربی بودیم، به پتن مراجعت نمودیم؛ و مظفر از بروده به بروج رفته، قلعه بروج را از زن و متعلقان قطب الدین خان، بصلح گرفت؛ و چهارده لک روپیه، از خزانه پادشاهی که در کنبایت بود، و خواجه عماد الدین حسین به بروج برده بود، با تمام اموال و خزائن قطب الدین خان، که از ده کرور زیاده بود بدست مظفر گجراتی افتاد. و از اطراف، و جوانب، سپاهی و راجپوت بار رجوع آورده، قریب سی هزار سوار باو جمع شدند.

جاگیرداران گجرات به پتن رسیدند. قلعه پتن را مومت کرده، استقامت نموده شد. و مظفر گجراتی، ارباب فتنه و فساد را خطابها و جاگیرها داده، در مقام جمعیت و استعداد شد. و شیر خان فولادی، که سالها حکومت پتن داشت، و چند سال بود، که در ولایت سورت اوقات میگذرانید، پیش مظفر گجراتی آمد، و مظفر او را، با چهار هزار سوار، بجانب پتن روان ساخت، و شیر خان بقصبه کروی رسیده، مردم خود را بجوتانه که بیست کروهی پتن ست، فرستاد. و فقیر بر سر مردم او رفته شکست داده، میر محب الله، و میر شرف الدین، و بیگ محمد توبدائی، و جمعی از سپاهیان را آنجا گذاشت؛ و زین الدین کذبورا، پیش قطب الدین خار که حاکم بروج و بروده بود فرستاد؛ که او را از انطرف بر سر احمد اباد بیارد؛ تا از طرفین همت بسته، مخالفانرا از میان بر داشته شود. زین الدین پیش قطب الدین خان رفته او را به بروده آورد.

چون خبر آمدن قطب الدین خان به بروده بمظفر گجراتی رسید، خود، با لشکر بسیار، بر سر قطب الدین خان رفت. و قطب الدین خان، با سپاهان جنگ کرده، شکست یافته، در قلعه بروده متحصن شد. و اکثر نوکران، و مردم عمده لشکر او، بمظفر گجراتی در آمدند. و درینوقت، شیر خان فولادی پیشتر آمده، در قصبه مسانه، که پانزده کروهی پتن است، منزل کردند. و تذبذب تمام، بحال جماعت، که در قلعه پتن بودند، راه یافته، نزدیک بود، که پتن را گذاشته، متوجه جالور شوند. فقیر، خواهی نخواهی قرار بجنگ داده، باستقبال شیر خان روان شد. شهاب الدین احمد خان، و اعتماد خان، بشهر پتن ماندند. و دیگر امرا موافقت نمودند.

اتفاقاً. همین روز، که اعتماد خان بکری رفته بود، مظفر گجراتي آمده، بشهر احمد آباد در آمد، و مردم شهر، قلعه را دادند، و از جای که پاره دیوار قلعه شکسته بود، بلا توقف در آمد. شب که شهابخان بده کروهی احمد آباد رسیده بود، میر معصوم بکری، و زین الدین کذبو، از شهر آمده، این خبر آوردند. شهابخان، و اعتماد خان، در راه فرود آمده، کنکاش کرده، قرار دادند، که چون هنوز زیاده بریک روز نگذشته، و کار مخالفان استقامت نیافته، از همانرا به شهر باید در آمد. و از همانجا، متوجه شهر شدند، و صبح بعثمانپور، که متصل بشهر، و کنار دریاست رسیده، منزل کردند. مظفر گجراتي از سهر بر آمده، در یک زار دریا، صف کشید، و شهاب الدین احمد خان، دست و پا گم کرده، بجهت نا اعتمادی نوکر، فرصت صف آرائی نیافت. و بعضی سپاهی، که باو مانده بودند، حرکت المذبحی کرده، گریختند. و این فقیر با قلیلی، هر چند دست و پای زد، بجای نرسید. و سپاهیان پسر فقیر، که اعتماد خان در شهر بجهت محافظت قلعه گذاشته بود، با تمام خان و مان بتاراج رفت. و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان فرار نموده، ببلده نهرواله، که به پتن اشتهار دارد، و چهل و پنج کروهی احمد آباد ست، آمدند، و مولف تاریخ، حقیقت حال را عرضداشت نموده، بپایه سریر سلیمان ارسال داشت.

بندگلان حضرت میرزا خان ولد بیرام خانرا باسپاهی اراسته و جاگیرداران صوبه اجمیر رخصت گجرات فرمودند؛ و قلیچ خان را بالشکر مالوه از راه مالوه، فرستادند، و بعد از سه روز از رسیدن شهاب خان به پتن، محمد حسین شینخ، و خواجه ابوالقاسم دیوان، و ابو المظفر، و میر محب الله، و میر شرف الدین، و بیگ محمد توبائی، و دیگر

که در فکر انیکار بودند، و الان که پرده ایشان از روی کارا بر افتاده، بسخن من تسلی نخواهد شد، و از من امداد نیز متصور نیست. چون فقیر صورت حال را، باعتماد خان گفت، مشار الیه صلاح دران دید، که تسلی آنجماعت باید نمود. و یک کس، یا دو کس دیگر به تسلی آنمردم فرستاد. آنها تسلی نشده، رفتند. و شهاب الدین احمد خان کوچ کرده، تا قصبه کری، که بیست کروهی احمد آباد ست، رفت. درین ضمن چند مرتبه بشهاب الدین احمد خان، مراسلات درمیان آورده، سعی نموده میشد، که روزی چند توقف نماید. شهاب الدین احمد خان توقف نکرده روان شد.

و در بیست و هفتم شعبان، خبر رسید، که جماعت باغیان، مظفر را با کاتبیان همراه گرفته، بدولت آمدند. و هم انروز، قنبرایشک آقا، از پدش شهابخان آمده، خبر آورده بود، که شهاب الدین احمد خان، قرار داده، که به قصبه کری توقف نماید. اعتماد خان، و میر ابوتراب، و این فقیر، رفته تسلی او کرده اورا بیاریم. اعتماد خان، در آخر روز، سوار شده، متوجه کری شد. هرچند گفته شد، که غنیم بدوازه کروهی رسیده، رفتن حاکم شهر، به بیست کروهی لائق نیست، فائده نداد، و پسر خود را، با میر محمد معصوم بکری، و زین الدین کذبو، و قنبرایشک آقا، و مجاهد گجراتی، و پهلوان علی، و خواجگی محمد صالح، و پسر فقیر بمحافظت شهر گذاشت. اعتماد خان و فقیر، که بقصبه کری رسیده، بشهاب الدین احمد خان سخن کردیم، باین رنگ تسلی او شد، که پرگفتی، که سابقاً، در جاگیر او بود، با و باید گذاشت، و دو لک روپیه، بمساعدت باید داد. القصه، بهر طریق که اراده شهابخان بود، تسلی نموده شد، و آخر روز شهابخان و اعتماد خان، از قصبه کری مراجعت نموده، متوجه احمد آباد شدند.

و بعد از یک هفته، در میان جوگیان او را شناخته آوردند؛ و حسب حکم، محبوس گشت.

القصة، چون با اعتماد خان، حکم بود، که ولایت سروهی را از سر فال دیوره گرفته، حواله جکمال، برادر رانا، که از دولتخواهان بود، نماید؛ و یک هزار مهر، بمصکوت مولف تاریخ نظام الدین احمد جهت مدد خرج او، فرستادند؛ اعتماد خان، که بجالور رسید، فقیر و میر محمد معصوم بکری، و قنبر بیگ اشک آفا، و زین الدین کذبو، و پهلوان علی سیستانی که بکوتوالی احمد آباد تعیین شده بود؛ باو ملحق شدیم. و محمد حسین شینخ و اکثر جاگیرداران گجرات، که عقب مانده بودند، بجالور رسیده، بر سر سروهی رفته، سرنال دیوره را بر آورده، جکمال را با غریب خان و محمود خان جالوری، و بیجا دیوره و رایسنگه، ولد چند رسین، ولد رای مالدیو را در انجا گذاشته، با احمد آباد متوجه شدند.

چون قریب احمد آباد رسیده شد، شهاب الدین احمد خان، از شهر بیرون آمده، در عثمانپور، که از محلات شهرست، فرود آمد؛ و در دوازدهم شهر شعبان اعتماد خان داخل شهر شد. بعد از دو روز معلوم شد، که عابد بدخشی، و میرک بلق، دفا دار، و مغل بیگ، و عبد الله، و میرم بیگ و جماعت کثیر از نوکران شهابخان، جدا شده، بجانب کاتھی واره، بطلب مظفر گجراتی، که دران گوشه، از صدمه افواج قاهره، روزی بشب می آورد، میروند. و اراده، فتنه و فساد دارند.

اعتماد خان صلاح دران دید که فقیر پیش شهاب الدین احمد خان رفته، درین باب مطارحه نماید. چون فقیر پیش شهاب الدین احمد خان رفت، او در جواب گفت؛ که اینجماعت قصد من داشتند؛ و مدتیست،

آمدن در خانه نموده، بظایران، شهباز خان را تعیین فرمودند، که ولایت بنگاله رفته، تمام آن سرکار، را به سپاهیان جاگیر نموده، در استیصال عاصی کابلی کوشش نمایند. در هفتم شهر جماد الثانی شهباز خان را رخصت ارزانی داشتند.

و از جمله وقایع ایفسال همایون فال آنست، که کتاب مهابرات که عظیم قصص براهمه است، حکم شد، که بزبان فارسی ترجمه نمایند، و حسب الحکم ترجمه شده، برزم نامه موسوم گشت.

درینولا خبر رسید، که خان اعظم شیخ فرید را، بجهت مصالحه نزد قتلو خان افغان فرستاده بود، و چون شیخ فرید بخانه قتلو خان رفت و صحبت منعقد شد، قتلو در مقام خدمتگاری بود؛ اما بهادر کورفره، که یکی از زمینداران بنگاله، و عمده لشکر قتلو بود، با شیخ فرید یارانه از روی مساوات ملاقات نمود. شیخ بنظر زمینداری و نوکری، باو پیش آمد. بهادر از روی ستیزه، در وقت مراجعت، سر راه شیخ فرید را گرفته، بجنگ پیش آمد؛ و جمعی کثیر از همراهان شیخ فرید کشته شدند، شیخ فرید را آسیبی نرسیده بر آمد.

آمدن برهان الملک دکنی.

برهان الملک، برادر مقتضی نظام الملک، حاکم ولایت دکن ست. درینولا از برادر گریخته، پیش قطب الدین خان آمده، از انجا، حسب الحکم، در ماه رجب، سال بیست و نهم بزمین بوسی بادشاه جهان پناه مستسعد گردید. و قبل ازین، شخصی خود را، برهان الملک نام کرده، بملازمت حضرت آمده بود. حضرت باو در اوده جاگیر فرموده بودند، و چون این برهان الملک آمد، و دروغ او ظاهر شد، گریخته مخفی شد،

بیگ قاقشال. از عاصی کابلی جدا شده، پیش اعظم خان آمدند. و او فرار نموده، پناه عیسی زمیندار برد. و آنچه از ولایت بنگاله بتصرف باغیان در آمده بود، باز بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد.

درینولا، بخاطر اشرف رسید، که چون اعتماد خان، سالها حکومت گجرات کرده بود، طریق آبادانی گجرات، از دیگران بهتر میدانسته باشد. و چون گجرات باو عنایت شود، سبب امیدواری حکام بلادی، که در تصرف نیست میشود. بذا بر این حکومت گجرات را با اعتماد خان مرحمت فرمودند؛ و میر ابو تراب را امین نام کرده، خواجه ابو القاسم، برادر ملا عبد القادر اخوند را بمنصب دیوانگری، و کمترین بندگان نظام الدین احمد، مولف تاریخ را، بخدمت بخششگری تعیین نمودند. و محمد حسین شیخ، و میر ابوالمظفر، ولد اشرف خان، و میر حبیب الله ابو اسحاق، و میر صالح، و هاشم داعی، و بنیاد بیگ، و سید جلال بخاری، و بیگ محمد توقیای و میر حبیب الله، و میر شرف الدین، برادر زادهای میر ابوترات را، بجاگیری گجرات حکم فرمودند.

درین ایام، سیادت پناه، میر فتح الله، که علامه عصر و سرآمد افاضل وقت بود، و از سادات شیراز، بانواع علوم معقول و منقول ممتاز بود، از ولایت شیراز، بدکن رفته پیش عادلخان صاحب اختیار مهمات بود؛ روز یکشنبه، بیست و دویم ربیع الثانی، در دارالخلافه فتحپور بشرف خدمت سرافراز آمد. حسب الحکم خانخانان، و حکیم ابو الفتح باستقبال رفته، بملازمت آوردند. امیر فتح الله بمنصب جلیل القدر صدارت امتیاز یافت.

و چون خبر پریشانی و متفرق شدن باغیان بنگاله بعرض رسید، و معلوم شد، که عاصی کابلی، در ولایت عیسی در آمد؛ و اعظم خان رغبت

و بالجمله روز پنجشنبه، نوزدهم ماه شعبان، حضرت شهریار، جوان
بخت، بجهت وزن مبارک شاهزاده عالمیان سلطان سلیم، در منزل
حضرت مریم مکافی، تشریف برده، شاهزاده را بدستور معهود، بطلا و نقود
و غیره وزن نموده، آن مبلغ را تصدق فقرا و مستحقان کردند. درین ایام،
نور محمد نام پسر ترخان دیوانه حرام نمک را، که در ولایت ترهت گرفتار
گرددیده بود، حاضر آوردند، و در نخاس قنچپور، بسیاست رسانیدند.

ذکر وقائع سال بست و نهم.

ابتداء این سال روز چهار شنبه نهم ربیع الاول سنه احدی و تسعین
و تسعمائة بود. چون سال بیست و هشتم الهی باخر رسید و سال بیست و
نهم بنیاد شد، در مفتح این سال همایون فال شهریار بلند اقبال، ابواب عیش
بر روی روزگار جمهور خلائق کشاده، حکم فرمودند: که در دیوار ایوانهای
دولتخانه، عام و خاص، بدستور پارسال، در زیب و زینت گرفتند. و صحبتها
آراسته، و مجالسهای خرمی مهیا ساخته، هر روز و شب به عیش
و سرور و بچش و ساز گذرانیدند. و بعداز آن مردم را منع آمد و شد
دولتخانه فرموده، حضرات سرا پرده سلطنت و پردهایان انجمن خلافت
را طلییده، دست بیدل اموال کشادند: و مبلغ یک لک رویه نقد،
و چند فیل و اقمشه و طلا آلات و مرصع آلات برسم پیشکش بغیر حضرت
والده بزرگوار مریم مکافی گذرانیدند: و بهمین دستور بعمه خود گلبدن بیگم
و به دیگر بیگمات انعام و اکرام فرمودند: و تا هژده روز این نوروزی صحبت
در گرد بود.

بعد از فراغ مجالس نوروزی از بنگاله خبر رسید، که خان اعظم،
و افواج قاهره، در تانده در آمدند. و خالدیخان، و جبار بردی و میرزا

و درینولا، خبر معاودت حضرات بیگمات، مهد علیا، گلبدن بیگم، و سلیم سلطان بیگم، بولایت گجرات، از مکه براه دریا رسید، که چند سال، دران آراضی مقدسه، اوقات بطاعات و عبادات مصروف داشته، بتوفیق الهی چند حج و عمره، رفیق حال ایشان شده؛ الحال مراجعت نموده، بخطه اجمیر رسیدند. حضرت خلیفه الهی شاهزاده جوان بخت کامگار سلطان سلیم را، باستقبال حضرات بیگمات فرستادند. تا باجدیر رفته ملاقات نموده، زیارت مزار فائض الانوار، خواجه معین الدین قدس سره، کرده، بعد از شرائط زیارت و آداب طواف، فقرا را خوش وقت گردانید. انگاه در خدمت حضرات معاودت نمودند؛ و در روز یکم، در فتحپور می آمدند، حضرت اعلیٰ استقبال نموده، حضرات بیگمات را، به تعظیم تمام، بشهر در آوردند.

و در همین ایام، محمد صادق خان، از ولایت بهار آمده، مورد مراحم خسروانه شد؛ و بزودی رخصت شده، باتفاق اعظم خان، بدفع عاصی کابلی مامور گشت، و شاه قلیخان محرم، و شیخ ابراهیم چشتی و دیگر امرا، که بلشکر کابل رفته بودند، بهمراهی محمد صادق خان تعیین شدند.

دوینولا، میر ابو تراب و اعتماد خان، که بخانه مبارک، همراه رفته بودند، بدرگاه آسمان جاه رسیده، بشرف زمین بوس سرفراز شدند. میر ابو تراب سنگی آورده بود، و میگفت، که برین سنگ، نقش قدم مبارک، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم است. حضرت چهار کوه استقبال قدم نموده، تعظیم و تکریم آنسنگ فرمودند. و حکم شد، که جمیع امرا، قدم را بر دوش داشته، چند قدم ببرند؛ و بهمین دستور، یکیک به نوبت، آنرا بر میداشتند، تا به شهر آوردند.

بودند می‌آمدند. و در هفته یکروز حکم عموم میشد؛ و دیگر ایام امرا و مقربان و مردم اعیان آمد و شد میداشتند. حضرت، در روز نوروز، بر تخت سلطنت جلوس فرمودند، و امرا، و ارباب دولت، صفها زده، بترتیب مرتبه، و حالت ایستادند. و روز شرف، که آخرین ایام نوروز ست، نیز همین دستور، مجلس عالی ترتیب یافت. و جمیع امرا، بمراحم بادشاهی مباهیه گشتند؛ بعضی بعنایات اسپ، و خلعت؛ و بعضی بزینادتی علوفه؛ و بعضی بزینادتی نوکر؛ و جمعی بیافتن جاگیر؛ و هیچ کس نماد، که درین هژده روز، مورد مراحم خسروانه نشده باشد. و امرای کبار، پیشکشهای لائق گذرانیدند. و درین هژده روز، حضرت در ایوان یکی از امرای کبار تشریف آورده، صحبت میداشتند؛ و دران روز، لوازم مهمانی و صحبت را، آنکس متکفل میبود؛ و پیشکش بسیار، از پارچه هندوستان، و خراسان، و عراق، و مروارید و لعل و یاقوت و طلا آلات و اسپان عربی و عراقی، و فیلان کوه پیکر، و قطارهای شتر، نر و ماده و اشتران راهوار بردعی میگذرانیدند. و در ایام نوروز شاهم خان جلائر، از صوبه بنگاله، و راجه بهگوانداس، از لاهور، آمده بشرف عتبه بوسی، مشرف گشتند. و چنین مقرر شد، که در هر سال در ایام نوروز مجلس نوروزی بطریقی که مذکور شد منعقد شده باشد.

در اوراق گذشته ذکر یافت، که خان اعظم و سائر جاگیرداران، از حاجی‌پور بدرگاه آمدند. چون آنصوبه، خالی مانده بود، حرام نمکان فرصت یافته، از هر گوشه، سر قنجه و فساد بر آوردند. خبسه نام، نوکر معصوم کلبی، با ترخان دیوانه، و سرخ بدخشی، در ولایت بهار، خلل انداختند. محمد صادق خان، باتفاق محب علیخان، جنگ کرده غالب گشته و خبسه بقتل رسید.

و بتاريخ نهم ماه محرم سنه تسعين و تسعمائه اعظم خان، که حکومت ولایت حاجي پور و پٹنه داشت، در فتحپور بشرف پانگيوس سر فراز گشت؛ و کیفیت احوال بنگاله مشروحاً معروضداشت. و بعد از چند روز، اکثر امرای کبار، و سپاه نامدار را، که در لشکر کابل همراه بودند، بمشار الیه همراه نموده بطرف بنگاله رخصت فرمودند که معصوم کابلي را نابود سازند.

ذکر وقائع سال بیست و هشتم الهی.

ابتدای اینسال، روز سه شنبه بیست و هفتم صفر، سنه احدی و تسعين و تسعمائه بود. در نوروز اینسال دیوار، و ستون ایوانها و دولتخانه عام، و دولتخانه خاص را، بامرا تقسیم نموده، در قماشها، و پردهای مصور گرفته کمال زینت داده، بفوعی آراستند، که نظارگیاورا از مشاهده آن حیرت بر حیرت می افزود. و صحن بارگاه دولتخانهها را بشامیانها زر دوزی و زر بفت و غیره ترتیب داده، تخت از طلا و مرصع بیاقوت و لالی دران نهاده، رشک فرودس برین ساختند *

صفحه نه طاق بیاراستند، پرده زر بفت فلک ساختند، تخت زدند، و تنق آویختند، عرش دگر، بر زمین انگيختند.

مدت هژده روز این منازل دلکشا آراسته بود؛ شبها بفانوسهای رنگ می آراستند. و بندگان حضرت، هر روز و شب، یکبار، دو بار، تشریف فرموده، صحبت میداشتند. و اهل نغمه فارس، و هندی در ملازمت میبودند. و بهر یک امرا و اهل خدمت، عنایات خسروانه بظهور میرسید. و بازار شهر فتحپور و آگره را آئین بندي می نمودند؛ و خلایق اطراف و جوانب بتفرج و تماشای این جشن عالی که هرگز ندیده و نشنیده

و در ایامی، که رایات عالیات، در سفر کابل بود، بهادر پسر سعید بدخشی، که در ولایت ترهت برآمده، خود را بهادر شاه نامیده قصد جان خود داشت، بدست نوکران اعظم خان گرفتار گشته، بقتل رسید * بیت *
به بال و پرمرو از ره که تیر پر تابی،
هوا گرفت زمانی، ولی بخاک نشست.

و چون معصوم خان فرزند خودی، در کوهستان سواک، حیران، و سرگردان میگشت؛ باعظم خان، التجا در خواست گناهان خود نموده، بوسیله عرائض اعظم خان، گناهان او مقرون بعفو گشته، فرمان استمالت صادر شد. و معصوم خان از پیش اعظم خان، احرام ملازمت بسته، در فتحپور بشرف کورنش سرفراری یافت، و چون نیابت خان پناه بحضورت مریم مکانی آورده بود، او هم، در همانروز، بشرف زمین بوس مستسعد گشت.
در ایامی که حضرت بکابل تشریف بردند، و مردم معتبر میرزا محمد حکیم بملازمت رسیدند، از قضیه خواجه شاه منصور، بسیار تفحص کردند. معلوم شد، که کرم الله، برادر شهباز خان، بدستیاری و کفکاش بعضی، فرامین را ساخته بود؛ و خط آخرین که سبب قتل او شد نیز ساختگی بوده است. حضرت از کشتن خواجه شاه منصور اکثر اوقات تأسف میداشتند.

القصه چون فتحپور مستقر رایات نصرت آیات شد، بداد و دهش پرداخته همگی همت عالی نهمت حضرت ظل الهی متوجه انتظام احوال برآید بود. و در همین ایام، خبر وفات مهد علیا، حاجی بیگم، که در زمره ازواج طاهرات حضرت جنت اشیانی منتظم بود رسیده سبب نوزع خاطر قدسی مآثر شد.

خواجه را پیش میرزا، که در غوربند بود، فرستاده مژده بخشش تقصیرات او رسانیدند. و میرزا محمد حکیم مجدد در حضور لطیف خواجه عهد و قول کرده، قرار یکجتهتی و دولتخواهی داده، محمد اسپ را همراه لطیف خواجه بملازمت فرستاد. و حضرت متوجه هندوستان شده، باز کابل را بمیرزا عنایت کردند، و اردو را در عقب گذاشته، بایلغار بجلال آباد، که معسکر اردوی بزرگ بود، تشریف بردند. شاهزاده سلطان سلیم و امرا که در اردو بودند بملازمت شتافته، تهنیت و مبارکبادی فتوحات را بتقدیم رسانیدند. و خواجگی محمد حسین، که برادر حقیقی قاسم خان میر بحر است، و از امرای معتبر میرزا بود بملازمت رسیده، در سلک دولتخواهان منسلک شد. و از جلال آباد، فوج فرستاده، تا دامن کوه کفار کذور را تاختند؛ و منزل بمنزل، مراجعت نموده؛ در دوازدهم شعبان، بکنار سند ساگر رسیدند. محمد قاسم خان، که حسب الحکم بکنار آب جهت بستن پل مانده بود، از کشتیها پل موجود ساخته بود. رایات عالیات، که در وقت رفتن کابل، در یکماه از آب گذشته بود، در یک روز گذشت. و از انجا، کوچ بکوچ، سلج، رمضان، بلاهور رسیدند. و حکومت پنجاب را، بسعید خان، و راجه بهگوانداس، و کنور مانسنگه، مفوض داشته، رایات عزیمت بجانب دارالخلافه فتیچور برافراشته، شکار کنان، و صید افغانان، متوجه شدند. شهباز خان در پانی پت بملازمت رسید. و چون، بیست و پنجم صاع شوال، بدهلی رسیدند، شاهزاده دانیال و امرا، که در فتیچور مانده بودند، و حضرت مریم مکانی، که از فتح پور، باستقبال حضرت برآمده بودند، بملازمت مستسعد گشتند. و در روز پنجم ذیقعدة، فتح پور مستقر سریر خلافت گشت، و لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیدند، و خیرات بسیار کردند.

فرستد؛ اما خواجه حسن، که شوهر خواهر میرزا بود، همشیره ایشانرا گرفته فرار نمود، و بجانب بدخشان رفت. چون فقیر و حاجی حبیب الله، در ملازمت حضرت رسیدیم، روز دیگر، کوچ کرده، متوجه پرشور شدند. و انجا شاهزاده سلطان سلیم را در اردوی مانده، راجه بهگونداس، و سعید خان، و قاضی علی بخشی را، در خدمت ایشان گذاشتند. و خود جریده، متوجه پیش شدند، و هر روز بست کروه راه طی میفرمودند *

چون شاهزاده شاه مراد، هفت کروهی کابل رسید میرزا محمد حکیم بعزم جنگ در موضعی که بخورد کابل موسوم است، آمده، آتش حرب بر افروخت، و شکست یافته، وادی فرار پیش گرفت. و شاهزاده بفتح و نصرت، بکابل در آمدند. و آن روزیکه صباح آن جنگ خواهد شد، فریدون خان، خال میرزا محمد حکیم، بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته و غنیمت بسیار برده بود، و خلق کثیر بقتل رسانیده. درین روز، حضرت خلیفه الهی، در سرخ آب نام موضعی، که از لشکر شاهزاده پانزده کروه است، فرو در آمده بودند. اتفاقاً در وقتکه، مردم چنداول لشکر غارت میشده اند، حاجی محمد خان احدی که بدآک چوکی، پیش شاهزاده رفته بود، بآنجا که رسید، تاراج را مشاهده کرده، خبر موخش آورد، که سبب پریشانی خاطرها گشت. باوجود این قسم خبر، روز دیگر کوچ کرده، یک منزل رفتند. و در انجا خبر فتح رسید. لوازم شکر، و سپاس بجا آورده، حضرت شاهنشاه، روز جمعه دهم ماه رجب، بدولت و اقبال، بقلعه بکابل در آمدند. و هفت روز، بسیر باغها گذرانیده، مدتی در کابل توقف داشتند.

و چون بعرض رسید، که میرزا محمد حکیم اراده این دارد، که جلالی وطن شده، پیش اوزبک رود؛ حضرت این ننگ و عار را روا نداشته لطیف

مانسنگه، با شیخ جمال بختیار، و مانهوسنگه، برادر او، و مخصوص خان، و نورنگخان، و دیگر جوانان کار طلب را، از آب فیلاب گذرانیده، بجانب پرشور فرستادند. چون اینجماعت پرشور را بتصرف در آوردند، شاهزاده شاه مراد را با قلیچ خان، و میرزا یوسف خان، و رایسنگه و اکثر امرای نامدار، از آب گذرانیده، بتسخیر کابل رخصت فرمودند.

درینوقت، خواجه ابوالفضل فرابت خواجه حسن نقشبندی و محمد علی دیوان خواجه حسن، بر سالت از پیش میرزا حکیم آمدند، و عرضداشت عذر خواهی، و استغفار تقصیرات آوردند. و حضرت خلیفه الهی، حاجی حبیب الله را همراه کرده، بکابل فرستاده، فرمودند، که اگر میرزا از اعمال گذشته نادم باشد و توبه نماید، و سوگند بخورد، و همشیره خود را بمالزمت فرستد، از سرگذاه او خواهم گذشت. و شاهزاده شاه مراد، کوچ بکوچ از کوتل خیبر گذشتند. و در پانزدهم جمادی الثانی سنه مذکور، حضرت خلیفه الهی بنفس نفیس از آب سند ساگر گذشته منزل کردند. و کمترین بندگان نظام الدین احمد را که مولف این تاریخ است، بطریق ایلغار پیش شاهزاده شاه مراد فرستاده فرمودند، که از امرای رفته استخراج نمایند؛ که اگر بی آنکه حضرت تشریف آورند، بکابل میتوانند رفت، بروند. الا اگر حضرت را، باید آمد، بچه طریق مناسبت، باکل حشم و اهل محل بیایند، و یا جریده تشریف آورند؟ فقیر در یک شبانروز در جلال آباد، که هفتاد و پنج کروه بود، رفته بشاهزاده رسیده، پیغام رسانید، و ایشان، عزیمت کابل نموده، توجه حضرت را بطریق ایلغار مناسب دیدند. و هم در جلال آباد، حاجی حبیب الله، از کابل آمده، بمرافقت فقیر بدرگاه سلاطین پناه شتافته، گفت، که میرزا محمد حکیم از گذشته، در کمال پشیمانیست، و سوگندان یاد کرده، میخواست، که همشیره را

خطها را، بخواجه فرستاد. چون پای من تشویش دارد، شما این خطها را بخواجه زود برسانید. و پیاده های من، این خطها را آورده اند. چون مهرخطها را برداشتند، و بکشادند، دو خط بر آمد، یکی عرضداشت شرف بیگ، که احوال پرگنه فیروز پور را بشاه منصور نوشته بود، و دیگر، خطی که شخصی بشخصی نوشته، بمضمون آنکه، من فریدون خان را ملاقات کردم، و مشارالیه مرا بملازمت میرزا محمد حکیم بادشاه برد، و باوجودی که عمال خود به پرگنات نواحی فرستادند، به پرگنه ماکس نفرستاده، مرا معاف داشت. و چون مضمون این خط بعرض رسید، چنان نمود، که اینخط را نیز شرف بیگ، بلباس، بخواجه شاه منصور نوشته است؛ و علاوه رابطه ملک ثانی، دیوان محمد حکیم میرزا، و آمدن فرمان محمد حکیم میرزا، بنام خواجه شاه منصور شده، آن گمان بمرتبه یقین رسید. و چون اکثر امرا، و ارکان دولت، از وی رنجیده بودند، همه اتفاق نموده، سعی قتل او کردند، تا آنکه، حضرت حکم بقتل او فرمودند. صبح روز دیگر، او را از حلق کشیدند.

* رباعي *
 تو نا کرده بر خلق بخشایشی، کجا بینی از دولت آسایشی؟
 اگر بد کنی، چشم نیکی مدار، که هرگز نیارد گز انگور بار.
 بعد از سه روز خبر رسید، که میرزا محمد حکیم، آمدن رایات عالی را، که به پنجاب شنید، از آب لاهور گذشته، بجانب کابل رفت. حضرت از سرهند بکلا نور، و از کلا نور بهتاس رسیده، شکار قمرغه کردند. و از انجا استخاره کرده، و بشارت یافته، متوجه نیلاب شدند. و در ماه ربیع الثانی، سال مذکور، کنار آب نیلاب که بسند ساگر مشهور ست، قلعه عالی بنا فرموده، باتک بنارس موسوم ساختند. و چون کشتی کم بود، حکم شد، که امرا و سپاهیان کشتیها موجود سازند. و امرا را چوکی تقسیم فرمودند، و کنور

و در وقتی، که مانسنگه بر شادمان غالب گشته، سه فرمان میرزا محمد حکیم، که یکی بنام حکیم الملک و یکی بنام خواجه شاه منصور و یکی بنام محمد قاسم خان میر بکر بود، از جزو ان شادمان ظاهر شد، که در جواب عرایض اینها بدلاسا و استمالت تمام، نوشته بود. کفور مانسنگه فرامین را، بدرگاه فرستاد. حضرت معلوم نموده، مخفی داشتند. چون رایات جلال از دهلی گذشت، میرزا حکیم بلاهور آمده، در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد؛ و مانسنگه، و سعید خان، و راجه بهگوانداس در قلعه لاهور متحصن شدند؛ و رایات عالیات را، در قصبه پانی پت نزل شد. ملک ثانی کابلی که دیوان میرزا محمد حکیم بود، و خطاب وزیر خانی داشت، از میرزا جدا شده، بدرگاه آمد. و بمنزل خواجه شاه منصور فرود آمد، و او را وسیله ملازمت خود ساخت. و چون خواجه شاه منصور خبر آمدن او بعرض رسانید، بخاطر اقدس چنان رسید؛ که درینوقت که میرزا محمد حکیم به تسخیر هندوستان آمده باشد، دیوان خود را، از خود جدا ساخته فرستاد، خالی از تدبیر نیست. چون نسبت بخواجه شاه منصور، بدگمانی بود، این تصور بطن غالب رسید. و خواجه شاه منصور را، مقید ساخته، فرمان میرزا را که بنام او آمده بود باو نمودند. هر چند او سوگندها خورد، فائده نداد.

و چون رایات جهانکشا، بفواحي شاه آباد رسید، ملک علی، خطی آورد، بنظر اقدس در آورد، که قاصدان من، از گذر لودیانه، که اهتمام آن بمن تعلق دارد، می آمدند. چون بسرایی سرهند رسیدند، پیاده را، که پای او ورم داشت، در انسرایی دیدند. آن پیاده بایشان گفت، من کس شرف بیگ ام، و او نوکر خواجه شاه منصور است، و در فیروز پور، که جاگیر خواجه است، وسی کوهی لاهور ست، شقدارست؛ و این

معصوم را شکست داد. و این خبر، که بشهباز خان رسید، بسوخت تمام، مراجعت کرده، روز دیگر، خود را بفوج برانغار رسانیدند، و باز جمعیت نموده، بر سر معصوم خان رفت. و در سواد شهر اوده، باز معصوم خان جنگ کرده شکست یافت؛ و مادر، و خواهر، و زن، و پسر، و مال، و جمعیت او بدست آمد. و او گریخته، بجانب سواک بدر رفت. و این قضیه، در ماه ذیحجه، سنه ثمان و ثمانین و تسعمائیه، روی داد.

ذکر وقائع سال بیست و هفتم الهی.

ابتدای اینسال روز یکشنبه، پانزدهم صفر، سنه تسع و ثمانین و تسعمائیه بود. در اوایل اینسال خبر رسید، که میرزا محمد حکیم، از روی خطهای عامی کابلی و معصوم فرنخودی که بتواتر نوشته، ترغیت آمدن او بملک هندوستان می نمودند، و باغوا می فریدون، که خال میرزا بود، قابو خیال کرده، بعزیمت تسخیر هندوستان، از کابل بر آمد، و شادمان نام نوکر خود را از آب نیلاب گذرانید. و کفور مانسنگه، پسر راجه بهگوانداس بر سر او رفت. و او جنگ کرده، بقتل رسید. و از شنیدن اینخبر میرزا محمد حکیم از آب نیلاب گذشته، در پرگنه سید پور فرود آمد. حضرت خلیفه الهی فرمان قضا جریان باحضر لشکر صادر فرمودند؛ و تمام سپاهی را هشت ماهه نقد از خزانه عنایت فرموده، متوجه پنجاب شدند. و شاهزاده دانیال، و سلطان خواجه، و شیخ ابراهیم، را جهت سرانجام مهمات در فتحپور گذاشتند. و چون بسرایی باد که پانزده کوهی فتح پور ست رسیدند، خبر فتح شهباز خان، و شکست معصوم فرنخودی رسیده، تفاؤل مبارک گرفته، متوجه پیش شدند.

به ترسون محمد خان غزایت فرمودند. معصوم خان به پیشرو خان، سخنان مخاطبانه گفته، آثار مخالفت ظاهر کرد؛ و آورده را کذاره دانسته، بآنجا رفت *

درینوقت، نیابت خان، پسر هاشم خان نیشابوری، که نواخته این درگاه بود، در جوسی بیابک، که جاگدر او بود، باغی شده، بر سر قلعه کوه، که جاگیر اسمعیل قلیخان بود، رفت. الیاس خان، نوکر اسمعیل قلیخان که شقدار آنجا بود، جنگ کرده، کشته شد؛ و نیابت قاعه کوه را محاصره کرده، بنیاد تاخت و تاراج نهاد. و چون این خبر بعرض رسید، اسمعیل قلیخان و وزیر خان، و مطلب خان، و شیخ جمال بختیار، و جمعی امرای نامدار را، بدفع او تعیین فرمودند. و شاه قلیخان محرم را فرستادند، که معصوم خان فرنگودی را امیدوار ساخته، بدرگاه آورند. و بعد از رخصت وزیر خان، خواجه شاه منصور را از قید آورده، باز بمنصب سرفراز کردند. چون نیابت خان خبر آمدن لشکر شنید، ترک محاصره کرده، بجانب کفتیت که از مضافات ولایت پتغه است، روان شد. امرا عجلت نموده، از آب گذشته خود را باو رسانیدند. نیابت خان بجنگ آمده، حرب صعب اتعاق افتاد. بالاخره، شکست یافته، پیش معصوم خان رفت، و درینوقت، عرب بهادر نیز، از پیش شهباز خان گریخته، باو پناه برده بود. شهباز خان تعاقب کزان، بجونپور رسید. و از آنجا، بر سر معصوم بارده متوجه شدند. معصوم خان بمقابله شتافته، غالب گشت؛ و شهباز خان فرار نموده، در یک روز چهل کروه راه طی کرده، بجونپور رفت. و بحسب اتفاق، ترسون محمد خان، که برانغار شهباز خان بود، و در جنگل مخفی مانده بود، در وقتی، که افواج معصوم پریشان شد، فوج برانغار بر آمده،

* بیت *

چو باد تند زد، ناگه برایشان؛ همه جمعیت خس شد پریشان؛

و چون از سختگیری او در معاملات مکرراً بعرض حضرت رسیده بود، چند روز او را بیدخل ساخته، به شاه قلیخان سپردند. و حکم شد، که بجای او، وزیر خان دیوان کلی باشد، و باتفاق قاضی علی، پسر قطب الدین بغدادی فیصل مهمات میداده باشد.

و دران ایام از عجائب مخلوقات، شخصی را آوردند که بی هیئت گوش از مادر متولد شده بود، که نه گوشها داشت، و نه سوراخ گوشها، و عجب تر آنکه، هرسختنی که مذکور می شد، مثل صاحبان گوش می شنید. چون این شخص را، بحضور حضرت آوردند، ز دیدن آن شخص، حضرت متعجب شده، خرج روز مره او تعیین فرمودند.

و چون حضرت خلیفه آلهی هر سال، از راه اخلاص، بزیارت مزار فائض الانوار، حضرت خواجه معین الدین، قدس سره می رفتند، و درضمن این نیت خیر و عمل صالح، فائده بسیار به بندگان خدا میرسید، و درینسال، بجهت بعضی مواضع، توجه رایات عالی میسر نشد، شاهزاده دانیال، را با جمعی از نزدیکان مثل شیخ جمال، و شیخ فیضی، که نسبت اخوندی داشت، و سائر مردم همراه تعیین فرمودند. و مبلغ هست و پنجاه هزار روبیه بجهت مدد خرج فقراء آندیار مرحمت فرمودند. و شاهزاده جوان بخت، زیارت نموده، معادوت فرمودند.

چون راجه تودرمل، و ترسون محمد خان، و محمد صادق خان و دیگر امرای بادشاه، بجهت برسات، در حاجی پور قرار گرفتند، معصوم فرنخودی بی رخصت امرا بجونپور، که جاگیر او بود، آمده، آثار بغی و حرام نمکی بظهور آوردن گرفت. حضرت خلیفه آلهی پیشرو خان داروغه فراشخانه را، جهت تسلی او فرستاده، ولایت اوده با و لطف کردند. و جونپور را،

داشت، و بانواج اراسته بکومک و مدد لشکر بگالنه روانه ساختند - چون شهباز خان بسرحد حاجی پور رسید، شیند که عرب بهادر در پناه راجه گچیتی در آمده است. بر سر او رفته مدت یکماه مقابله داشت، و جنگل بری کرده، بضرع راست، عرب را از انجا بدر کرده، راجه گچیتی را زبون ساخت *

و همدین ایام، بحسب اتفاق، حضرت خلیفه الهی بمنزل شریف خان اتکه، تشریف برده، او را سرفرازی بخشیدند. و او جشن خسروانه ترتیب داده پای انداز بسیار، پیشکش شایسته سر انجام نموده، منزل خود را آراست. و حضرت تا آخر روز تشریف داشته، به نغمه، و سرود، و انواع عیش و سرور گذرانیدند. شریف خان اتکه، نه زنجیر نیل، و بیست و هفت اسپ اعرافی و عربی و اقسام اقمشه پیشکش گذرانید.

چون هر سال یکی از مردم معتبر را، بمیر حاجی، بسفر حجاز میفرستادند. درینسال قرعه بنام حکیم المک گیلانی افتاد، و اشارت علیه به نفاق رسید، که مبلغ پنچ لک روپیه از وجوه خزانه عامره، بدستور هر سال، تحویل حکیم المک کردند، که بوقوف قاضی حسن مالکی، شیخ الاسلام حرم بمحتاجان مکه معظمه برساند. و اقمشه هندوستان، و پارچه نفیس بمصکوب حکیم الملک، بجهت شرفای مکه ارسال فرمودند.

درینولا عرضداشت راجه تودرمل رسید، که محمد معصوم فرنخودی را که بانواع تدبیر بمدارا همراة دارد، خواجه شاه منصور، خط هلی درشت نوشته اظهار آن نمود، که زر بسیار بر ذممه اوست، و به ترسون محمد خان، که از امرای کبارست، و سرداری لشکر بنام اوست، نیز خطها نوشته، درین محفل، که صدای امیدواری می باید داد، تهدیدات نموده است.

معصوم فرزند خودی، و جمعی دیگر را بکومک پنده فرستادند. و از رسیدن اینها، عرب ترک محاصره داده، خود را بجانب گجپتی که از زمینداران عمده آنولایتست، کشید. و راجه و صادقخان، و محب علیخان، و نرسون محمد خان، و دیگر امرا بر سر عاصی متوجه بهار شدند. و او شبانخور آورده، بمحسب اتفاق، بر سر منزل صادق خان ریخت. و از آنجا، که کاردانی صادق خان بود، در آنشب ماه بیگ، و الغ خان حبشی بقراولی تعیین یافته بودند. غنیم غافل بر سر ایشان رسیده، ماه بیگ کشته شد، و الغ خان بدر رفت. و با صادق خان، جنگ صعب اتفاق افتاد، و اقبال دولت بادشاهی، تقویت دولتخواهان کرده صادق خان عاصی را هزیمت داده، او باقیج وجهی، به بنگاله رفت. گرهی بدست اولیای دولت خلیفه الهی آمد.

و از غرائث واقعات آنکه، در همین ایام فرمان طلب بنام شجاعت خان، حاکم مالوه، بمصحوب جی نواچی باشی، فرستادند. و با پسر خود قایم خان از سارنگپور برآمده، عزیمت درگاه جهان پناه داشت. نوکران او را هوس باغی گری در سر افتاده شجاعت خان را بپسر او بقتل آورده، بالاخر بجهت عدم اتفاق، پراگنده شده، هر کس بطرف گریختند. و چون این خبر، بعضی حضرت رسید، شریف خان آنکه را بحکومت مالوه فرستاده، فرزندان صغیر و پس ماندهای شجاعتخان را طلب داشتند.

و چون مهم بنگاله باطناب کشیده بود، خان اعظم را، که مدت مدید در گوشه آگره منزوی بود، و بنظر محافظت او مینودند، مورد مراحم خسروانه ساخته، پنج هزار سوار همراه کرده، بحکومت ولایت بهار فرستادند، و بجهت زیادتی احتیاط، شهباز خان کنبورا، که بدفع رانا کیکا اشتغال داشت، و نزدیک رسیده بود، که رانا را، از آن ولایت اخراج نماید، طلب

و استمالت معصوم کوشش میکرد، و چون لشکر فیروزی اثر بقصبه سونیگر رسید، عاصی کابلی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزار سوار، و پانصد فیل و کشتیهایی جنگی و توپخانه آراسته، بمقابله دولتخواهان آمدند. چون راجه تودرمل بسبب نا اطمینانی که بر سپاهیان داشت جنگ را مناسب ندیده، در قلعه سونیگر تحصن جسته، بر دور قلعه قدیم قلعه دیگر ساخته نشست؛ و هر روز، از طرفین جوانان مردانه کارزار مینمودند. چون این خبر بعرض حضرت رسید، یکدفعه زین الدین کذبورا بدا- کچوکی فرستاده، لکبه روییه، بدست او مدد خرج لشکر فرستادند. و بعد از چند روز همین قدر زر بدست دریا خان آبدار، و دفعه دیگر بدست سرمندی، و مرتبه دیگر بدست سپیل، و بدفعات زر بسیار فرستادند *

و در ایام محاصره، همایون قلی فرملی و ترخان دیوانه از لشکر ظفر اثر جدا شده، بحرامخواران ملحق شدند. و مدت چهار ماه، باجماعه حرام خواران، مقابله بود. بعضی زمینداران آن نواحی بجهت دولتخواهی حضرت خلیفه اگهی، راه آمد و شد غله، را بر لشکر مخالفان بستند، و عسرت تمام درمیان ایشان پدید آمد. و بابا قاقشال که در تانده بود بیمار شده مشرف برفوت گشت، و جباری، پسر مجنون قاقشال، که رکن رکین مخاذیل بود، بواسطه خبر ضعف بابا قاقشال، اراده رفتن تانده نمود. عاصی را بوجوه تاب مقاومت نمادنه، خود را بجانب بهار کشید. عرب بهادر ایلغار کرده، متوجه پتنه شد؛ که آنشهر را بتصرف در آورده، خزانه که آنجا بود متصرف گردد.

بهار خان، خاصه خیل بادشاه، در پتنه تحصن جسته ایستاد، و در مقام رفع اعدا شده، استقامت نمود. و راجه تودرمل، و دولتخواهان محمد

و اموال، و اشیاء او را، بدست آورده مایه استظهار خود ساختند. ولایت بنگاله و بهار بتصرف باغیان در آمده، قریب سی چهل هزار سوار بر جماعت حرامخوران، جمع شدند. و چون حضرت خلیفه الہی شرف الدین حسین میرزا را قبل ازین از بند خلاص کرده، به بنگاله پیش مظفر خان فرستاده بودند، باغیان او را از قید بر آورده، بسرداری برداشتند، و فتنه عظیم قائم گشت.

چون این اخبار بعرض حضرت رسید، راجه تودرمل، و محمد صادق خان، و ترسون محمد خان و شیخ فرید بخاری، و الغ خان حبشی، و باقر، و طیب، پسران طاهر خان، و تیمور بدخشی، و دیگر امرا بجهت دفع فتنه بهار و بنگاله، رخصت شدند. و فرمان بمکب علیخان، و محمد معصوم فرنخودی، حاکم جونپور، و سمانجی خان، و جاگیرداران آن نواحی صادر شد، که در دفع جماعت مخدول العاقبت، باتفاق راجه تودرمل، نهایت سعی مبذول دارند. هنوز لشکر ظفر اثر در راه بود، که شاهرخ خان جلائر با سعید بدخشی جنگ کرده، او را بقتل آورد. و چون راجه تودرمل، و امرای نامدار، بجونپور رسیدند، محمد معصوم ملاقات نموده، همراه شده و سه هزار سوار مسلح مکمل، بنظر دولتخواهان در آورد، اما چون از کم حوصلگی و بسبب غلبه جاه و جمعیت، دماغ او خال کرده بود، حرکاتیکه ازان بوی بی اخلاص می آید، از و بظهور آمدن گرفت، و سخفانی، که اثار حرام نمکی، ازان مفهوم میشد بی اختیار، بر زبان او میرفت *

بر زبان او میرفت * بیت *

هر چه بدل هست ز پاک و پلید، در سخن آمد اثر آن پدید؛
 جیفه چو گیرد دهن جوی تنگ، آب روان گیرد از و بوی رنگ.
 راجه تودرمل، از روی کاردانی و معامله فہمی بمدارا گذرایندہ، در تسلی

معصوم کابلی، و عرب بهادر و سائر امرای بهار را، تغیر داده، بنیاد بدسلوکی کردند. معصوم کابلی بعد از بغی بعاصی ملقب شده، باتفاق عرب بهادر، و سعید بیدخشی خود را بحرام نمکی قرار داده، قصد قتل ملا طیب، و پیر کهوتم کردند. و آنها فرار نموده، بدر رفته، خانمان بغارت دادند. و پیر کهوتم، بعد از چند روز جمعی از بندگان درگاه را جمع ساخته، از آب چوسا گذشته، خواست که دست بردی بحرامخوران نماید. عرب حرام نمک پیش دستی کرده، بر سر پیر کهوتم غافل رسیده، او را بقتل آورد *

چون خبر مخالفت عاصی کابلی، بقاقشالان رسید، از طرفین رسل و رسائل شد؛ و درینوقت، که قاقشالان بمظفر خان مقابله داشتند، عاصی، بکومک ایشان روان شده، بگریهی رسید. مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوافی را با فوجی، به تغذیای گرهی فرستاد؛ که مانع گذشتن عاصی شود. و عاصی چون جمعیت بسیار داشت، بزور از گرهی گذشت. و بخواجه شمس الدین جنگ کرده، غالب گشت. و عاصی بقاقشالان یکی شده، فتنه بالا گرفت؛ و از آب گذشته، بر سر مظفر خان آمدند. وزیر جمیل، که از امرای قدیم خدمت این درگاه است، باتفاق خان محمد بهبودی، و دیگر مردم از مظفر خان جدا شده، بمخالفان همراه شد، و مظفر خان، در قلعه تانده، که چار دراری بیش نبود، متحصن گشت. و باغیان بر شهر تانده دست یافته، حکیم ابو الفتح، و خواجه شمس الدین و اکثر مردم اعیان را دستگیر کرده، غارت و تاراج نمودند. حکیم ابو الفتح، و خواجه شمس الدین، و رای پتر داس، از حبس باغیان، بکیله خلاص شده، پیاده گریخته، بر آمدند. و بمدد زمینداران، خود را بحاجی پور رسانیدند. و چون باغیان قلعه تانده را نیز متصرف شدند، مظفر را، بقولی از خانه او بر آورده، بقتل رسانیدند.

فرمود، که روشن بیگ را گردن زدند، و سخنان درشت نسبت بابا خان، بر زبان راند. و سپاهییانی که دران مجلس حاضر بودند، بتخصیص باباخان و قاقشالان دیگر، بر خود لرزیده، قرار حرام نمکی بخود دادند. و بجای رسید، که همه اتفاق نموده، اول سرهای خود را تراشیده، و تاقیه پوشیده بکلمه عصیان اعلان نمودند؛ و از آب گذشته، در شهر گور، که در زمان سلف، به لکهنوتی مشهور بود، فرود آمده، بنیاد اجتماع کردند. و در چند جا، که اموال مظفر خان بدست در آمد بغارت بردند.

و مظفر خان کشتیها را جمع کرده، حکیم ابو الفتح و پتر داس را، با جمعی از افواج لشکر در برابر ایشان، کنار آب فرستاد. چون خبر انحراف قاقشالان از جاده اخلاص، بعرض حضرت خلیفه اُلهی رسید، فرمان جهانمطاع، بنام مظفر خان صادر شد، که طائفه قاقشالان از بندگن قدیم الخدمت اند، نیک واقع نشد، که آنها را رنجایند ازند، باید که ایشانرا بعنایت و استمالت بادشاهانه امیدوار ساخته، مهم جاگیر ایشانرا صورت دهد. این فرمان درینوقت، که مظفر خان بآنجماعت مقابله داشت رسید. برسیدن فرمان، بابا خان و سائر ارباب عصیان، بعکسب ظاهر، در مقام اطاعت شده، بمظفر خان پیغام فرستادند؛ که رضوی خان، و پتر داس را فرستند، که بما عهد و شرط کرده، خاطر مارا از جانب شما جمع سازند. مظفر خان، رضوی خان، و میر ابو اسحاق، پسر میر رفیع الدین، و رای پتر داس را فرستاده، بابا خان هر سه کس را مقید داشته، بازار محاربه را گرم تر ساخت.

و بعکسب تقدیر، در همین ایام، ملا طیب و پر کهو تم بخشی متصدیان مهمات ولایت بهار نیز، کار و بار را سخت گرفته، جاگیر محمد

رخصت جونپور یافت ؛ و ملا محمد یزدی باقضي القضائي آنجا مقرر گشت .
و حکومت بلده دهلی ، بمعصب علیخان ، پسر میر خلیفه تفویض شد *

ذکر حادثه بنگاله .

مظفر خان ، که به بنگاله رفت ، و شروع در فیصل سهميات و معاملات نمود ، چون بخت او بر گشته ، و نوبت او بآخر رسیده بود ، در معاملات سخت گیری بنیاد کرده ، مردم را بزبان رنجانیدن گرفت ؛ و جاگیر اکثر امرای بنگاله را تغیر کرده ، طلب داغ ، و باز یافت محاسبات کهنه ، درمیان آورد *

مشو ، در حساب جهان ، سخت گیر ،
که هر سخت گیری بود سخت میر ،
باسان گذاری دمی میگذار ،
که اسان زید مرد اسان گذار .

بابا خان قاقشان ، هرچند مالکیت کرد ، و التماس نمود که جاگیر او را برقرار داشته طلب داغ ننمایند ، صورت نه بست . و چون پرگنه جالبسر از ابتدای خریف ، از تغیر خالدی خان از در خانه بجهانگیر شاه جمال الدین حسن انجو تفخواه کرده بودند ، و خالدی خان ، از مال خریف مبلغی گرفته بود ؛ مظفر خان بجهت باز یافت آن مبلغ می خواست ، که خالدی خان را مقید ساخته ، بضرب شلاق و کفپائی طلب دارد *

و بحسب اتفاق ، در همین ایام ، از درگاه معالی ، فرمان بنام مظفر خان رسید ، که روشن بیگ نام ، نوکر میرزا محمد حکیم که از کابل آمده به بنگاله رفته بود ، او را بدست آورده ، بقتل رسانیده ، سر او را بدرگاه فرستد . و این روشن بیگ در میان قاقشالان می بود . مظفر خان فرمانرا برآورده ،

و ایندکایت از زبان او شنیدیم . آنحضرت بوقوع اینحال ، شکر ایزد متعال
بجا آورده ، فرمودند : که من دیگر بدست خود ، شیر نخواهم کشت *

القصة ، روز جمعه ، بست و چهارم صاا شعبان ، از پنجره کروهی
اجمیر پیاده شده ، بمزار مورد الانوار آمده ، بشرائط طواف قیام نمودند .
و در همین ایام ترسون محمد خان ، حاکم پتن گجرات ، رسیده ، ملازمت
نمود . روایات عالیات ، براه برگشته سانبهر ، که نمکسار ست شکار کزان ،
بمستقر سور خلافت مراجعت نموده ، فرمودند ، که بارگاه طولانی ، که
محرابها داشت ، ترتیب داده ، مسجد نام کرده ، در یکطرف دولتخانه
برپا میکردند . و پنج وقت نماز را ، با جماعت میفرمودند . و بیست
و یکم صاا شوال ، در دارالسور فتحپور ، محل سرادق جلال گشت :
و مهتر سعادت ، که خطاب پیشرو خانی دارد ، و برسالت نزد نظام الملک
دکنی رفته بود ، بایلچیان دکنی ، و پیشکشهای نفیس آمده ، بعتبه بوسی
سرفراز گردید ، و فیلان کوه پیکر ، که همراه آورده بود ، بنظر اشرف در آورد *

ذکر وقائع سال بیست و ششم الهی .

ابتدائی اینسال روز شنبه پنجم صفر سنه سبع و ثمانین و تسعمائة بود :
درین سال بمقتضای رافت ، و شفقت جبلی ، حکم اشرف نافذ شد .
که از کل ممالک محروسه ، رسم تمغا ، و زکوٰۃ برطرف باشد ، و در تاکید این
امر فرامین عدالت آئین ، صدور یافت . پوشیده نماند که هیچ بادشاهی این
همه محصول را ، که برابر حاصل ملک نوزان و ایران تواند بود نبخشیده
بود ، و این قسم توفیق نیافته *

همدرین سال ، محمد معصوم خان ، پسر معین الدین احمد خان
فرنخودی که حکومت جونیپور داشت ، و بدرگاه جهان پناه آمده بود ، باز

ظل الله علي العالمين ابو الفتح جلال الدين محمد اکبر بادشاه غازی خلد
 الله ملکه ابدًا اعدل فيه و اعقل اعلم بالله اند؛ بنابراین، اگر در مسائل دین که
 بین المجتهدین، مختلف فیما است، بذهن ثاقب، و فکر صایب خود،
 یکجانب را، از جهت تسهیل معذبت بنی آدم، و مصلحت انتظام
 عالم اختیار نموده، بان جانب حکم فرمائید، متفق علیه میشود؛ و اتباع
 آن، بر عموم برایا و کافه انام لازم و متکتم است؛ و ایضا، اگر بموجب
 رای صواب نمای خود، لله حکمی از احکام قرار دهد، که مخالف نص
 نباشد، و سبب ترفیه عالمیان بوده باشد، عمل بران نمودن بر همه کس
 لازم و متکتم است؛ و مخالفت آن، موجب سخت اخروی و خسران
 دینی و دنیوی است؛ این مسطور صدق و نور حشنة الله، و اظهار حقوق
 الاسلام، بمحضر علمای دین و فقهایی مهتدین، تکریر یافت؛ و کان ذلک،
 فی شهر رجب، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة *

چون هر سال، التزام زیارت مزار فائض الانوار خواجه معین الدین
 قدس سره، پیش نهاد خاطر خسرو جهان گیر بود؛ در شانزدهم ماه
 رجب، از دار الخلافت فتکپور بجانب اجمیر نهضت فرمودند. و
 از آنجا، منزل بمنزل، شکار کنان، و صید افگنان، در نوزدهم، ماه شعبان
 در نواحی حوض خواص خان، که پنج کوهی اجمیر ست، نزول واقع
 شد. چون در میان رفته بوز، و اجمیر شیر بسیار می باشد؛ دران ایام
 شخصی از رفته بوز، باجمیر میرفت؛ در راه، شیری باو دوچار شد، آن
 بیچاره، حیران شد؛ و گرد خون خطی کشید. و چون شیر قصد او کرد، آن
 شخص شیر را، بزم حضرت خلیفه الهی، قسم داد؛ و گفت، الهی بحق
 صدق و اخلاص حضرت بادشاه؛ که در راه رضا جوئی تو دارد که مرا از شیر
 درنده امان ده. ناقل این حکایت سوگند ید کرد، که من آن شخص را دیدم،

فیه، درمیان آمد. و سخنها دران باب باطناب کشیده، بقیل و قال
انجامید. و سخن درین بود، که اطلاق لفظ اجتهاد، و مجتهد، برچه
کس میتوان نمود؛ و کرا مجتهد میتوان گفت؟ مولانا عبد الله، مخدوم
الملک سلطان پوری، که اعلم العلمای روزگار بود؛ و شیخ عبد النبی،
که صدر الصدور ممالک هندوستان بود؛ و قاضی خان بدخشی، که در
علم کلام، و حکمت امتیاز داشت؛ و حقائق پناه، شیخ مبارک،
که در علوم معقول و منقول، سر آمد علماء وقتست؛ و قاضی جلال
الدین ملتانی، و صدرجهان مفتی تذکره نوشتند؛ و دران مهرهای
خود کرده، بنظر اقدس در آوردند. و صورت این تذکره اینست، مقصود از
تشتید این مبانی، و تمهید این معانی آنکه چون، هندوستان، صنیت
عن الکردان، بمیامن معدلت سلطانی، مرکز امن و امان، و دائره
عدل و احسان طوائف انام، از خواص و عوام، خصوصاً علماء عرفان
شعار، و فضلاء دقائق آثار، که هادیان بادیه نجات، و سالکان مسالک
آوتو العلم درجات اند، از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده، توطن اختیار
نموده، جمهور علماء فحول، که جامع فروع و اصول اند، و حاوی معقول
و منقول؛ و بدین دیانت و صدق و صیانت اتصاف دارند؛ بعد
از تدبیر وافی، و تاویل کافی، درغوامض معانی آیة الکریمه، اطیعوا
الله، و اطیعوا الرسول، و اولی الامر منکم، و احادیث صحیحه ان احب
الناس الی الله یوالقمة امام عادل رفیق و من اطیع اطاع الامیر فقد اطاعنی
و من ابغض الامیر فقد عصانی و عدل ساعة خیر من ستین سنة قیام ایامها
و صیام نهارا و غیر ذلک، من الشواهد العقلیة، و الدلائل النقلیة قرار
داده، حکم نموده اند، که مرتبه سلطان عادل، عند الله زیاده از مرتبه
مجتهد است، و حضرت سلطان الاسلام، و کهنه الافام، امیر المومنین

نیز، احیاء آن سنت سنیه نموده، هر یک بنفس خویش، خطبه میخواندند. و بعد از خلفای بنی عباس، سلاطین اورنگ نشین، مثل صاحب قرانی، امیر تیمور گورکان، و میرزا الغ بیگ، بجبهت متابعت حضرت خیر البشر، و خلفای اربعه، بنفس خویش خطبه میخواندند، رای صواب نمایی، متقاضی آن گردید، که در یکی از جمعات، بسیرت خلفاء و ائمه هدی عمل نمایند. و در روز جمعه غره ماه جمادی الاول، سال بیست و پنجم الهی، در مسجد جامع دارالخلافه فتحپور پای شرف بر شرفه منبر نهاده، لسان اعجاز بیان داد. این کلمات خطبه بکشادند.

* بیت *

خداوندی که ما را خسروی داد، دل دانا، و بازوی قوی داد،
 بعدل و داد، ما را رهنمون کرد؛ بجز عدل، از خیال ما برون کرد؛
 بود وصفش ز حد فهم برتر، تعالی شانه الله اکبر.
 و بهمین ابیات، بلاغت آیات، که مشتمل بر حمد و ثناء، و مقتوی بر شکر الانعماء، و ترغیب بعدل و داد، اختصار فرموده، فاتحه خواندند؛
 و از منبر فرود آمده، نماز جمعه ادا کردند.

چون عبد الله خان، اوزبک، بادشاه ماوراءالنهر، همیشه سلسله جذبان دوستی، و یکجبهتی بود؛ و ایلچیان بدرگاه می فرستاد؛ بنابراین حضرت شهیدار جهان، میرزا فولاد را، با خواجه خطیب نام جوانی، که از آدمی زادهای بخارا بود، بایلچیگری تعیین فرمودند؛ و مکتوبی مشتمل بر تمهید دوستی، و مقتوی بر تاکید روابط اختصاص، و یکجبهتی ارسال داشته، ختم کلام باین بیت فرمودند.

* بیت *

چو ما دوست باشیم با یکدیگر، بود بکر و بر ایمن، از شور و شر.
 و درین ایام فرخنده انجام، روزی، بحضور فضلا و علما، مسئله مختلف

بخوریم ، و گوسنگان محروم باشند ؟ حکم شد ، که هر روز چند گوسنه ، را ازین
طعامهای خاصه سیر بسازند . انگاه بجهت ما ، طعام آورند .

درینولا حکمت ماب حکیم علی را ، همراه ایلچیان عادل خان
دکهنی ، به بیجانگر فرستادند . شرح این مجمل آنست ، که حکام
و ولاه ولایت دکن ، هریکی ، علحدده ، هر سال پیشکش و هدایا ، مصحوب
و کلا و مردم اعتباری خود ، بدرگاه سلاطین پناه ، می فرستند ؛ و چون
خواجه عبد الله ، از جانب عادلخان آمده ، تکفهای گرامی ، و فیلان
نامی آورده بود ؛ درین ایام ، پرتو التفات بحال عادلخان انداخته ،
خواجه عبد الله ، و پسرش شاهي بیگ را بخلمت بادشاهانه نوازش
فرموده ، یکصد اشرفی اکبر شاهي و یکهزار و پانصد و یک روپیه ، و بیست
و چهار هزار مرادی ، انعام فرموده ، رخصت دادند .

درین ایام ، خجسته فرجام ، میر نظام ، که شوهر خواهر میرزا شاه رخ
والی بدخشان است ، برسم رسالت ، از پیش میرزا شاه رخ ، بدرگاه سلاطین
پناه آمد ؛ و اسپان ترکی ، بدخشی نژاد ، و لعلهای آبدار ، و قطارهای
شتر ، نر و ماده ، پیشکش گذرانید ، و بعنایات خسروانه ممتاز گشت .

و چون حضرت خلیفه الهی ، هر سال ، در ماه مولود حضرت
ختمی پناه ، صلی الله علیه و سلم ، مجلس عرس ترتیب میدادند ؛ در
روز دوازدهم ربیع الاول اینسال نیز ، مجلس منعقد گردید . سادات ،
و علما ، و مشائخ ، و امراء حاضر آمده ، صدای عام در داده ، سفره
کشیدند . هیچکس از اهل شهر نماند ، که درین روز ، از خوان بهره مند
نگشت . چون بعرض رسیده بود ، که حضرت ختمی پناه ، صلی الله
علیه و سلم ، و خلفای راشدین ، رضی الله عنهم اجمعین ، در روزهای
جمعه ، و عیدین ، همیشه خود خطابت میکردند ، و خلفای بنی عباس

ذکر وقائع سال بست و پنجم آلهي .

ابتدای این سال ، روز جمعه بست و چهارم محرم ، سنه ثمان و ثمانین و تسعمانه بود . چون حکام و ولات ولایت کشمیر ، همیشه در زمرة دولتمخواهان خدمتگار ، و هواخواهان باج گذار ، این دودمان ، رفیع الارکان ، منتظم بوده اند ؛ دران ایام ، که موکب جهانگیر ، بعد از طواف مزار اجمیر ، بعزم زیارت مرقد شیخ فرید شکر گنج رحمہ اللہ تعالیٰ ، بطرف پنجاب نہضت فرموده بود ، ملا عشقي را ، که از بندهای قدیم خدمت این درگاه ست ، با قاضي صدر الدین بکشمیر فرستاده بودند ؛ و علیخان حاکم کشمیر ، بلوازم ضیافت ، و مراسم خدمت ، قیام نموده ، آثار حسن اخلاص و اعتقاد ظاهر گردانیده ، پیشکشهای لائق ، و تحفهای آنولایت از زعفران ، و مشک ، و قطاس ، و شالہا ، و دیگر اجناس نفیسه ، ترتیب داده ، بمصحوب وکیل خود ، محمد قاسم ، همراه ملا عشقي ، و قاضي صدر الدین فرستاده بود . جماعت مذکور ، درین ایام ، بدرگاه خلایق پناه رسید . و کیفیت حسن اخلاص و دولتموہبي خان مذکور را ، بذوہي کہ دیدہ و دانستہ بود ، خاطر نشان حضرت نموده ، پیشکش و ہدایای کشمیر بعرض خسرو جهانگیر رسانیدند .

و درین ولا گناہ مظفر حسین میرزا را ، کہ مقصود جوہری از پیش راجہ علیخان آورده بود ، با وجود اینہمہ تقصیرات بخشیدہ ، بمراحم خسروافہ سرفراز ساختہ ، از قید بر آوردند .

و ہمدین ایام روزي ، حضرت در وقت طعام ، و سیلان و الوان اطعمہ ، کہ بر مائیدہ احسان بود ، بدل الہام منزل گذرانیدند ؛ کہ بیشک گرسنہ را ، چشم بران افتادہ خواهد بود . چگونه روا باشد ، ما ازین طعامہا

و بدست آوردن او مبالغه فرمودند. و شهباز خان یولایت رانا در آمده داد غارت و تاراج داده، سر در پی او نهاده، در کوه و جنگل میگشته. و چون رانا، در قلعه کونبلمیر در آمد، شهباز خان، بمحاصره آن قلعه پرداخته، در چند روز فتح قلعه نمود. و رانا کیکا، در نیم شبی، از قلعه فرود آمده، میرفت.

و همدین ایام، سلطان خواجه، که حضرت خلیفه الهی میر حاج ساخته، بمکه فرستاده بود، از مکه معظمه معاودت نموده، بملازمت رسید. و انواع امتعه، و اقمشه هلی رومی، و فرنگی، و اسپان عربی نژاد، و غلامان حبشی، و کنیزان برسم پیشکش، از نظر اعلی گذرانیده، بعواطف بادشاهانه ممتاز گردیده، بمنصب صدارت منصوب گشت. و چون فرستادن میر حاج، هر ساله، بمکه معظمه، مقرر شده بود، و درینسال، قرعه این منصب عظیم القدر، بنام خواجه محمد یحیی، که از نمایر حضرت خواجه احرار خواجه ناصر الدین عبد الله، قدس سره بود، بر آمد؛ چهار لک روپیه، حواله خواجه مذکور فرموده، روانه مکه معظمه ساختند.

و در آخر سنه سبع و ثمانین و تسعمائة، موافق سال بیست و چهارم الهی، خبر رسید، که خانجهان، حاکم بنگاله، فوت شد. آنحضرت از استماع این خبر، حزن و تلسف فرموده، فرمان تسلی و نوازش، باسمعیل قلیخان، که برادر خانجهانست، فرستادند. و مظفر خانرا، که مشرف دیوان بود، بحکومت ولایت بنگاله تعیین فرمودند. و رضوی خانرا، بخشی آن ملک، و حکیم ابو الفتح را، صدر، و پترواس و میر ادهم را، بشرکت بمنصب دیوانی فرستادند.

زر، انعام میگردند. و این زر، که مبلغ بیست کروز تنگه بود، در مدت سه سال تمام شد.

و همدرین سال، معصوم خان کوکه میرزا حکیم که جوان مردانه بود، بحسب تقدیر، از میرزا رنجیده، بدرگاه جهان پناه آمد؛ و حضرت اورا نوازش کرده، بمنصب پانصدی سرفرازی بخشید؛ و در ولایت بهار جاگیر داده، رخصت فرمودند. و چون آنجا رفت، با کالاهار که از امرای کبار افغانه بود، و بشجاعت اشتها داشت، جنگ کرده، غالب گشت؛ و چند زخم باورسید. حضرت خلیفه الاهی، از شنیدن اینخبر، اورا سرفرازی کرده، منصب هزارگی بخشیده، فرمان عنایت باسپ و خلعت خاصه مرحمت فرمودند. و هم در ماه شوال، سال مذکور ملا طیب را، دیوان صوبه بهار و حاجی پور، و پرهوتم را بخشی، و ملا محمد را امین، و شمشیر خان خواجه سرا را صاحب اهتمام خالصه آنجا، فرموده، رخصت فرمودند.

همدرین ماه، مقصود جوهری، که پیش راجه علیخان، حاکم اسیر، و برهانپور بطلب میرزا مظفر حسین رفته بود، با پیشکشها راجه علیخان میرزا را آورده، در نظر اشرف گذرانیدند.

ذکر فرستادن بعضی امرا بولایت رانا کیکا.

چون همت خاطر خیر اندیش، بدان مصروفست، که ساحت ولایت هندوستان، از غبار فتنه و فساد ارباب کفر و ضلال مصفی گردد، شهباز خان، میر بخشی، را با بعضی امرا مثل قاضی خان بدخشی، و شریف خان اتکه، و سید قاسم، و سید هاشم بارهه، و سیدانقلی ترک، و دیگر امرا، برسر رانا کیکا فرستادند. و در خرابی ولایت کیکا،

سیوم جمادی الثانی ، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة ، موافق بسال بست و چهارم ، در خضرآباد ، بکشتی در آمده ، متوجه دار الخلافت آگره گشتند *

در آمد بکشتی شه ملک و دین ، که دیدست دریای کشتی نشین ! و حسب الحکم ، اردوی معلی ، از راه خشکی روان شد . و بست و نهم ماه مذکور ، ظاهر بلدۀ دهلی برابر مقام حضرت خواجه خضر علیه السلام آرام گاه کشتیها گردید *

و چون ششم ماه رجب ایام عرس خواجه معین الدین ، قدس سره ! بود ، غرم زیارت اجمیر فرمودند . و غره رجت از کشتی بیرون آمده ، بسرعت سیر از باد استعارة نمودند ، و هر روز سی کروه راه طی کردند . و در آخر روز ششم ، شهر مذکور ، که روز عرس خواجه بود ، باستان سدره اشیان در آمدند . و از روی خشوع و خضوع ، زیارت نموده ، فقرا و مساکین آن بقعه شریفه را ، بانعام عام خوشدل گردانیدند . روز دیگر ، بهمان سرعت ، متوجه دار الخلافت فتح پور شدند . و هر روز پنجاه کروه راه طی کرده ، در آخر روز جمعه ، نهم ماه مذکور ، دار السلطنت فتح پور رشک گلستان ارم گردید *

و بیشتر اوقات را ، در منزلی ، که بعبادت خانه موسوم بود بصحبت علما و صلحا ، و مشائخ ، می گذرانیدند . و هریک را ، از امرا و بادشاهی بهره مند ساخته ، از زر سرخ و سفید ، غنی و مستغنی می گردانیدند ، و شبهای جمعه را ، دران منزل با صفا احیا نموده ، همه شب بخیرات و صدقات صرف می شد . درینولا حوضی را که بست گز طول و عمق آن سه گز بود ، و در صحن دولت خانه فتح پور ساخته بودند ، و از زر سرخ و سفید و سیاه پر کردند ، نذر کردند که مجموع این زر را ، بانعام و بخشش صرف فرمایند . و هر روز ، با امرا ، و فقرا ، و مشائخ ، و علما ازین

تجلیات ذاتی، و صفاتی، و مجموعه کمالات جزوی و کلی را، همچنان حالی روی داد، که ازان بعبارت تعبیر نتوان کرد. درین باب، مردم سخنان گفتند. گروهی را گمان آن بود، که ان برگزیده حق را، بارجال الغیب اتفاق صحت افتاده؛ و در خاطر بعضی همان رسید، که بی زبانان صحرانورد، و خاموش لبان هامون نورد بزبان بی زبان گفته اند آنچه گفتنی بود *

* بیت *

خوش آن جزیه که ناگاه رسد! انگهی که بر دل آگاه رسد!
در همان وقت، حکم عالی صادر شد، که شکار قمرغه بر طرف باشد؛ و شکارها را که آوردند، بگذارند. و در پای درختی، که فیض الهی رسیده بود، زر بسیار بفقرا و مساکین، بخشش کردند. و حکم همایون نافذ شد، که دران مقام عمارتی طرح اندازند، و باغی بسازند، و موسی سر مبارک را، قصر کردند؛ و اکثر مقربان موافقت و متابعت نمودند *

انگاه، ازان منزل مبارک کوچ نمودند؛ و در نواحی قصده بهیچر خبر آمدن حضرت مریم مکانی رسید، که از دارالخلافه عازم شده بودند، و موجب ابتهاج و انبساط خاطر فیاض گردید؛ و حکم عالی نافذ شد، که شاهزاده سلطان سلیم باستقبال حضرت مریم مکانی روند؛ و خود نیز بسعدات، متعاقب روان شدند؛ و بعد از ادراک خدمت و تقدیم شرائط تعظیم و احترام ببارگاه سلاطین پناه آمدند. و حکومت پنجاب را به سعید خان تفویض نموده، بجانب دارالخلافه آگه، رایت مراجعت بر افراختند. و چون رایات جلال بسلطان پور نام موضع از توابع حضرباد رسید، حکم فرمودند که کشتی بسیار جمع ساخته برآه دریا روان باید شد. محمد قاسم خان میر بحر بزودی کشتی بسیار سامان کرده، بنظر اشرف در آورد؛ و امرا و اعیان دولت نیز برای خود کشتیها موجود ساختند. و انحضرت روز پنجشنبه،

نامه مسطور بود، که در شب تولد آنحضرت، جذبت آشیانی در خواب مشاهده نمودند، که ایزد تعالی ایشان را، فرزند سعادتمند، کرامت فرمود. ایشان آن گوهر گرانمایه را، جلال الدین محمد اکبر نام نهادند. آنحضرت میر علی اکبر را، بجایزه وصله این مولود نامه، مشمول عواطف بیدریغ بادشاهانه گردانیده، پرگنه ندینه را بانعام او شفقت فرمودند؛ و بتاریخ دویم ذیحجه، سنه خمس و ثمانین و تسعمائة، بندگان حضرت به پشن شیخ فرید نزول اجلال فرمودند. و بلوازم طواف اشتغال نموده، فقرا و اهل استحقاق را، از خیرات و تصدقات بهره‌مند گردانیدند *

ذکر وقائع سال بیست و چهارم الهی.

ابتدای این سال، روز یکشنبه، سیزدهم محرم، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة بود. در ابتدای این سال، از پشن کوچ بکوچ، شکار گران متوجه دارالخلافه گشتند. اتفاقاً دران ایام از کثرت باران خلائق بستوه امده بود. آنحضرت اینه طلبیدند، و ارانفس متبرکه مقدسه سه مرتبه بران اینه دمیده، اینه را براتش نهادند. باران عالی الفور تسکین یافت، و مردم از محنت باران خلاص یافت. و در همین وقت اواز نقاره بر امده فرمودند که یار محمد نقارچی است که مینوازد. چون تحقیق نمودند، همین طور بود که فرمودند *

و درین محل و در نواحی نذذنه رهندس شکار قمرغه خیال کرده، بامرا و سپاهیان حکم فرمودند، که از اطراف شکار رانده در میدان وسیع جمع آوردند. در عرض چهار روز شکار بیحساب و بیشمار گرد کرده، گله گله پیش انداختند. و نزدیک بآن رسید، که قمرغه از هر دو طرف بهمرسد که ناگاه بیکبار، حالتی بر آنحضرت وارد شد، و جذبه قوی بهمرسید، و آن مظهر

گردانیدند. و از اینجا بسرای باولی منزل نمودند. در سرای مذکور، حاجی حبیب الله، از ولایت فرنگ آمده، نفائس امتعه، واقمشه، و اسباب آن ولایت، از نظر اشرف گذرانیدند. انگاه، از آن منزل کوچ کرده، براه پرگنه پالم، نهضت فرمودند.

و در اینجا بذشاط شکار ادبساط فرموده، شب در خانه مقدم آن موضع استراحت فرمودند. صباح فرمودند که هرگاه بحسب اتفاق شب در خانه مزارع نزول اجلال ارزانی داریم، دیوانیان مزروعات آن دهقان را در وجه مدد معاش او مقرر داشته، از باج و خراج معاف دارند.

و در اینجا بتقریبی بمیرزا یوسف خان فرموده اند، که هرگاه کشمیر را بگیریم، بشما عنایت نموده، ما بسیر بیایم، در منزل شما فرود خواهیم آمد. و از انتاریخ بعد از ده سال ولایت کشمیر بعیطه تصرف در آمده، بجایگزین میرزا یوسف خان قرار گرفت؛ و حضرت در منزل او فرود آمدند.

در روزی، که پرگنه هانسی، مخیم سادات جلال گردید، در آن قصبه بزیارت شیخ جمال هانسونی تشریف برده بخیرات و صدقات پرداخت، و در همان جا عرضداشت شیر بیگ، بدرگاه معلی رسید، که مظفر حسین میرزا از گنجرات فرار کرده، میرفت؛ راجه علی خان، حاکم اسیر و برهانپور، او را گرفته، مقید ساخت. و چون مضمون عرضداشت، بعرض اشرف رسید، فرمان واجب الاذعان، بنام راجه علیخان بمصوب مقصود جوهری شرف نفاذ یافت؛ که مظفر حسین را گرفته، همراه پسر خود، بدرگاه سلاطین پناه فرستند.

و همدین منزل، میر علی اکبر مشهدی مولود نامه آنحضرت را، بخط قاضی غیاث الدین جامیکه از افاضل وقت بود، و در خدمت حضرت جنت آشیانی، سالها گذرانیده بود، بنظر اشرف رسانیدند. در آن مولود

است، این شهر را بنام پسر لون کرن، که مغموهر نام دارد، و جوان شایسته فهم ست، و شعر فارسی خوب میگوید، و توسنی تخلص می کند، بمغموهر نگر موسوم گردانیدند.

ذکر ظاهر شدن ستاره ذوزوابه.

درین ایام، در وقت نماز شام در طرف غرب مائل بشمال، ذوزوابه بر روی آسمان ظاهر شد و تا دو ساعت از شب گذشته بغایت محیب می نمود؛ و حسب الحکم، اهل تنجیم و ارباب تقویم حاضر آمدند؛ و رایهای ایشان بران قرار یافت، که تاثیر این، در ولایت هندوستان نخواهد بود، و غالب اثر آن، در خراسان، و عراق ظاهر خواهد شد. عاقبت در آن نزدیکی شاه اسماعیل بن شاه طهماسب صفوی، بعالم بقا انتقال نمود؛ و هرج مرج عظیم، در ولایت ایران سانه شد.

و چون درین ایام، بنارنول رسیدند، مقتضای این مضمون.

* بیت *

گر آن ملک نهانی، نیز خواهی، گدایانرا تواضع کن بشاهی،
عمل نموده، بملاقات شیخ نظام نارنولی، که از مشائخ وقت بود، تشریف
برده، فقرا و درویشان آنجا را، بانعام و الطاف خسروانه، خوشدل ساختند؛
و مجلس سماع منعقد شد، و صوفیان شیخ وجد و حال کردند.

از آنجا متوجه دارالملک دهلی شده، حوض خاص، مضرب سرادقات
گردون اساس گردید. و آنحضرت، بمزار فیض آثار، حضرت جنت آشیانی
والد بزرگوار خود رفته، شرائط زیارت بتقدیم رسانیدند. از آنجا، بزیارت
مشائخ کرام، که در دهلی آسوده اند رفته خضوع و خشوع بجا آورده،
فقرا و مستحقان را، که دران اماکن بودند، ببذل درم و دینار، خوشدل

ذکر عزیمت موکب جهانگیر بزیارت اجمیر.

چون حضرت خلیفه الهی، هر سال، بزیارت مزار، فائض الانوار خواجه معین الدین، قدس سره را، التزام نموده بودند؛ و ماه رجب، که ایام عرس حضرت خواجه معین الدین است، قریب رسید؛ متوجه خط مبارک اجمیر گردیدند. و در منزل توده، سیادت پناه، میر ابوتراب، که از اکابر سادات شیرازست، و سالها پدر و اعمام او، در صحبت سلاطین گجرات، معتبر و معزز بودند؛ و راجه تودرمل، که از گجرات، بعد از فتح میرزا مظفر حسین، روانه درگاه شده بود، آمده، بشرف آستان بوسی مشرف شد؛ و از آنجا، بکوچ متواتر، متوجه اجمیر شده، چون باجمیر رسیدند، لوازم زیارت بتقدیم رسانیده، فقرا و مساکین آن بقعه شریفه را، از انعام عام بهره مند ساخت. و هر روز یکبار زیارت رفته صحبت درویشان میداشتند، و علماء و صلحا و درویشان حاضر می شدند؛ و سخنان نفس الامری مذکور میکردند؛ و نغمه و سرود درمیان می آمد؛ و ارباب وجد و ذوق را حالها می شد؛ و هریک از اهل استحقاق بانعام و وظیفه خوشدل می گشتند؛ و روز عرس را بفهائیت بذل و ایثار گذرانیده، صحبت عالی داشتند.

و در کنف عزت و اقبال مراجعت فرموده، چون بنواحی قصبه امرسر رسیدند، در موضع مولتهان از اعمال قصبه امرسر بذاء قلعه و شهر فرمودند. و دیوارهای قلعه، و دروازه های و باغ را بامرا تقسیم فرمودند؛ و در اتمام عمارت تاکید نمودند. و در مدت بست روز، عمارتی که در مدت سالها اتمام آن میسر نمی شد، ساخته و پرداخته شد. بعد ازان حکم اشرف نفاذ یافت، که از تمام پرگنات آنصوبه، رعایا، و اصناف متکبره، در آن حصار آبادان گردانند. چون این زمین، از قدیم تعلق برای لاون کرن داشته

ذکر رسیدن امرا و افواج منصوره بولایت اسیر و برهانپور.

در اوراق پیش ذکر گذشته، که حسب الحکم جهان مطاع شهباز خان، و دیگر امرا تا ده هزار سوار بر سر ولایت اسیر و برهانپور، تعیین شدند. و چون خبر جمعیت لشکر، براجہ علی خان، حاکم اسیر و برهانپور رسید، در قلعه خزید، و دم در کشید. امرای کبار بآن ولایت در آمده، تا بیجاگر عثمان اقتدار باز نکشیدند؛ و تفرقه تمام باسیر و برهانپور راه یافت. راجہ علی خان، از راه عجز و انکسار در آمده، امرا را، وسیله جرائم خویش ساخته، قرار داد، که پیشکش لائق از هر قسم، و فیلان نامی، بمصعوب کسان اعتباری خود، بدرگاه خلایق پناه فرستند. درین اثنا قطب الدین محمد خان، بجہت فتوریکہ، در بروج، و بروہ و جاگیرهای او، از رهنذر مظفر حسین میرزا، روی داده بود، از امرا جدا شده، بندر بار، و سلطان پور رفت. و ازین جہت، فی الجملہ فتوری، در تشخیص مهم اسیر برهانپور ظاهر شد؛ بنابر آن، شہاب الدید احمد خان، و سائر امرا، وسیلہ درخواست تقصیرات راجہ علی خان شدہ، پیشکشهای لائق و تحف و ہدایا او بدرگاہ سلاطین پناه فرستادہ، از ولایت اسیر و برهانپور مراجعت نمودہ، بجایگزینی خود قرار گرفتند.

و در همین ایام، حکیم عین الملک، کہ برسالت پیش عادل خان حاکم دکن رفته بود، آمدہ، فیلان نامی و پیشکشهای گرامی، بنظر اشرف در آورد.

در پتن مشغول بود. بسبب این فتنه و فساد، در هر گوشه فتنه انگیزان سر بر آوردند؛ و فتور و آشوب عجبی دست داد. وزیر خان، که حاکم گجرات بود، اگر چه سه هزار سوار در گرد پیش او بود، اما در میان نوکران او، مردم واقعه طلب بسیار بودند؛ بنابراین آن، وزیر خان، قرار تکصن داد، شرح حادثه را نوشته، نزد راجه تودرمل فرستاد. پیش از آنکه، راجه بکومک و مدد برسد؛ باز بهادر، پسر شریف خان، در پرگنه ندربار به مظفر حسین میرزا جنگ کرده، شکست یافت؛ و مظفر حسین میرزا، بکنبایت رفته، دو سه روز در آنجا بوده، متوجه احمدآباد شد. درین اثنا راجه تودرمل، از پتن با احمدآباد آمد، و ارباب فساد، چون خبر آمدن راجه شنیدند، از کنار احمدآباد برخاسته، جانب دولقه روان شدند. راجه و وزیر خان، تعاقب کرده، در نواحی دولقه بمخالفان رسیدند. و حرب صعب اتفاق افتاد. و اولیای دولت روز افزون بفتح و فیروزی اختصاص یافته، مخالفان مهوم شدند؛ و بجانب چونه گده خود را کشیدند.

و بعد از فتح، راجه تودرمل متوجه درگاه جهان پناه شد. چون خبر رفتن راجه، بمیرزا مظفر حسین رسید، باز با احمدآباد آمده، وزیر خان را محاصره کرد. اگر چه جمعیت وزیر خان بسیار بود، اما از نا اعتمادی که بر مردم خود داشت، بضروت متکصن شد. و مهر علی وکیل میرزا مظفر حسین، که مائیه فساد بود، نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته، قصد بر آمدن داشت، که بناگاه بندوقی، از قلعه بمهر علی رسیده، او را بجهنم فرستاد. چون مهر علی از میان رفت، مظفر حسین میرزا راه گریز پیش نهاده، بجانب سلطان پور و ندربار رفت؛ و آن فتنه و آشوب فرو نشست. و جمعنا الی المقصود.

و آتش حرب اشتعال یافت . میرزا محمد مقیم ، که سردار هراول بود ، بشهادت رسید ؛ و شکست بر اعدا افتاد . راجه نراین داس گریخته ، بدر رفت . و اولیای دولت بفتح و فیروزی اختصاص یافتند . چون این اخبار ، بعرض حضرت رسید ، موجب انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید . فرامین مطاعه محتوی بر تحسین و نوازش هریک از امرا و سرداران لشکر ایدر شرف ورود یافت ؛ و چون خاطر خسرو جهانگیر ، از مهمات مالوه ، و تعیین امرا ، بولایت اسیر و برهانپور ، فراغت یافت ؛ عذر عزیمت بدار الخلافت فتح پور منعطف گردانیدند . و تمامی راه بسیر و شکار پیموده ، در روز یکشنبه ، بست و سیوم صفر فتح پور مستقر ایات عز و جلال شد . اهالی و اشراف ، و مقیمان و متوطنان ، باستقبال استعجال نموده ، غلغله دعا و ثنا ، بساکنان ملأ اعلی رسانیدند .

و بعد دوسه ماه ، در ولایت گجرات ، فی الجمله ، فتوری از ممر در آمدن مظفر حسین میرزا ، ابن ابراهیم حسین میرزا ، که دخترزاده میرزا کامران باشد ، رو داده . و شرح این واقعه ، بر سیل اجمال ، آنست ؛ که در زمانی ، که رایات جهانکشا در گرد قلعه سورت ، نزول داشت ؛ گلرخ بیگم صبیحه کامران میرزا ، منکوحه ابراهیم حسین میرزا ، پسر خود سال خود مظفر حسین میرزا را گرفته ، رفته بود ، چنانچه شرح این حکایت ، در داستان فتح احمد آباد مذکور شد . درین ولا ، مهر علی نام مفسدى ، از نوکران ابراهیم حسین میرزا ، که بگلرخ بیگم همراة از قلعه سورت ، بدکن رفته بود ، مظفر حسین میرزا را که دران وقت ، بسن پانزده شانزده سالگی رسیده بود ، ماده فتنه و فساد ساخته ، از دکن بیرون آورد . و جمعی از او باش ، و مردم هرجائی ، بگرد او جمع آمده ، روی بغی و عناد ، بولایت گجرات نهادند . درین وقت راجه تودرمل ، بضبط تشخیص ، جمع گجرات

احسن فرموده، اکثر زمین داران را مطیع و فرمانبردار ساختند. درین ایام، که سرکار مالوه، معسکر اردوی معلی بود، چون راجه علی خان، حاکم اسیر و برهانپور، لوازم عبودیت بتقدیم نرسانید، رای کشور کشائی مقتضی تنبیه او گشته، بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان، و قطب الدین محمد خان، و شجاعت خان، و شاه فخر الدین و شاه بدایع خان، و پسرش عبد المطلب خان، و تولک خان، و دیگر جاگیرداران مالوه را، برسر ولایت او تعیین فرمودند و حکم اشرف نافذ شد، که شهاب خان، درین لشکر سردار باشد، و شهباز خان میربخشی داغ و محله آن لشکر را دیده، و امرا را اهتمام نموده، بزودی روان سازد.

و در همان منزل، راجه تودرمل را، بجهت تحقیق جمع، و سر انجام مهم ولایت گجرات، تعیین فرمودند. و درین اثنا، از جانب امرا، و لشکر یکم بایدر تعیین بودند خبر رسید، که با راجه نرائن داس جنگ کرده فتح نمودند. شرح این اجمال آنکه دران ایام که محمد قلیچخان بموجب حکم از ایدر، همراه علی مراد اوزبک، متوجه درگاه معلی شد، و آصف خان، بسررداری آن لشکر، قیام می نمود؛ اتفاقاً، خبر رسید، که راجه ایدر، با جماعت از راجپوتان، که از خانمان آواره شده بودند، و دیگر زمینداران آن نواحی، بامداد رانا کیکا، جمعیت کرده، بده کروهی تهانه ایدر نشسته است؛ و داعیه شبیخون دارد. آصف خان، و میرزا محمد مقیم، و تیمور بدخشی، و معصوم بکری، و مظفر خان، برادر خان عالم، و خواجه ناصر الدین، و مجموع سپاه، نصرت دستگاه، کنکایش نموده، جماعت با قریب پانصد کس را، بمحافظت تهانه گذاشته، بتعبیه سپاه پرداخته، نیم شب روان شدند. تا وقت صبح چهارم شهر ذی حجه، سنه اربع و ثمانین و تسعمائة، هفت کروه راه طی کرده بودند، که طرفین بهمرسیدند،

چون بنواحي بانسواله، و دو نگر پور رسيد راجهای آنجا، و زمينداران اطراف، بشرف آستان بوسي سرفراز گشته، پيشکشهای لائق گذرانیده، مورد مراحم خسروانه گشتند. همدريونجا راجه تودرمل، از ولايت بنگاله آمده، شرف ملازمت دريافت؛ و قريب پانصد زنجير فيل از غنائم بنگاله، با ديگر تحف و پيشکشها، بنظر اقدس در آورد. در همين منزل قليچ خان نيز، بملازمت رسیده، رخصت سورت يافت؛ که جهازات را روانه سازد؛ و باتفاق کلیان رای، از فرنگيان قول گرفته، جهازات را راهي ساخت؛ و بزودی معاودت نمود. و هنوز رایات عالي در مالوه بود، که شرف ملازمت دريافت. چون خاطر اقدس را از تعيين تهنات جمعيت بهمرسيد، و مردمان آن نواحي در سلک بندگان انتظام يافتند، سير کنان، و شکار افگنان، بمالوه در آمدند.

ذکر وقائع سال بيست و سيوم الهی.

ابتدای اينسال، روز سه شنبه، دوم محرم، سنه خمس و ثمانين و تسعماته بود. در نواحي پرگنه ديپال پور از توابع مالوه بفياد نوروز، (بهار نوروزي) سلطاني شد. و در دو شنبه سوم (بستم) ذی الحجه سنه اربع و ثمانين و تسعماته (سنه مذکور) موافق سال سيوم (بست سيوم) الهی بر تخت سلطنت جلوس فرموده، عالم و عاليمان را از مراحم پادشاهي سر سبز و شاداب ساختند. و درين وقت توجه بر رفاهيت اين ملک (اهل اين مملکت) گماشته، در باب ابداني ميکوشنيدند. و عايلی آن ملک جماعه جماعه مي آمدند (فرموده جماعه که مي آمدند) و حقيقت حال خود بعرض ميرسانيدند. و ان حضرت از کمال شفقت جبلي با حوال یک یک وارسیده سرانجام انصوبه را پوجه

فرمان جهانمطاع شرف صدور یافت، که قطب الدین خان، و راجه بهگوانداس در کونکده توقف نماید، و قلیچ خان با دیگر امرا همراه قافله، تا ایدر رفته، خود بمحاصره ایدر قیام نماید؛ و جمعی را همراه ساخته، قافله را باحمدآباد رساند. و چون قلیچ خان باید رسید، راجه آنجا گریخته بکوهستان آن نواحی پناه برد؛ و در بتخانه ایدر، راجپوت چند، قرار بمردن داده، مانده بودند. و در لحظه، از هجوم عام نیست و نا بود شدند. و قلیچ خان روز دیگر، تیمور بدخشی را، با پانصد سوار، بقافله همراه ساخته، باحمدآباد فرستاد.

و همدین وقت، شهاب الدین احمد خان، و شاه فخر الدین، و شاه بدافع خان، و پسرش عبد المطلب خان، و دیگر امرا جاگیدار مالوه، بمالومت رسیدند؛ و خاطر اقدس، بر سرانجام تهنجیات این ولایت توجه فرموده، اولاً قاضی خان بدخشی را بمنصب هزاری امتیاز داده، با شریف خان اتمک، و مجاهد خان، و سبکانقلی ترک، قریب سه هزار سوار در قصبه موهی گذاشتند. و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ و عبد الرحمن پسر موئید بیگ، را با پانصد سوار تعیین فرمودند.

و چون رایات عالی، به اودی پور رسید، عرض داشت سلطان خواجه از سورت رسید، که بواسطه عدم قول فرنگیان، جهاز معطل است. حضرت خلیفه الاهی علی مراد را که از جوانان مردانه بود فرستادند، که قلیچ خانرا از ایدر بسرعت بیارند؛ تا او را بروان ساختن جهاز فرستد. و بجای قلیچ خان، آصف خان سرداران لشکر باشد.

و در اینجا قطب الدین خان، و راجه بهگوانداس بمالومت رسیدند؛ و شاه فخرالدین، و جگناته را، در اودی پور، و راجه بهگوانداس، و سید عبد الله خان را در دهنه گهاتی اودی پور گذاشتند. و رایات جهانکشا

ذکر دیوان ساختن خواجه شاه منصور.

شاه منصور نویسنده شیرازی بود. در ابتدای حال، بملازمت حضرت رسیده مشرف خوشبوخانه شد. دران ایام مظفر خان استقلال تمام داشت، و چون جوهر فطرت، در شاه منصور مشاهده کرد، در مهمات و معاملات او را پیچده، او را در قید انداخت؛ و کار بجای رسید، که شاه منصور، در درگاه نتوانست بود. و بجونپور بخدمت منعم خان خانخانان رفته، در سلک نوکران او منتظم گشت؛ و بتدریج دیوان خانخانان شد؛ و بعد از چند سال، بتقریب مهم سازی خانخانان، بملازمت حضرت رسید. و چون از سخنان او، سنجیدگی و کار دانی معلوم رای عالم آرای گشت، بعد از فوت خانخانان، فرمان بطلت خواجه شاه منصور صادر گشت. و او بملازمت رسیده، مورد مرام خسروانه گشت؛ و بمنصب دیوانی کل سرفرازی یافت.

و چون سلطان خواجه را، بمیر حاجی تعیین فرموده بودند، و راه کوکنده، بگجرات قریب بود، قطب الدین محمد خان، و قلیچ خان، و آصف خانرا، با جمعی از امرا فرمودند، که بدرقه قافله سلطان خواجه شده، از کوکنده بگذرانند؛ درین ضمن، ولایت کیکا را نیز، غارت و تاراج نمایند. و در هرجا، که خبر کیکا شنوند، برسر او رفته، دمار از روزگار او بر آورند. در وقت رخصت سلطان خواجه، حضرت خلیفه الهی بطریق محرومان، سرپا برهنه کرده، احرام بسته، قدمی چند متابعت سلطان خواجه نمودند. درین حال غریو از حاضران برخاسته، بی اختیار، زبان بدعا و ثنا کشودند. و چون آیات اعلیٰ به پرگنه موهی رسید، از پیش خبر آوردند، که چون قطب الدین خان و امرا قریب کوکنده رسیدند، رانا گریخته بکوهستان در آمد.

جهته فقرا و مستحقین حرمین شریفین حواله او نموده، حکم فرمودند، که هرکس که اراده زیارت حرمین داشته باشد، خرج راه بدهند. و خلق کثیر، باین دولت فائز گشتند.

و چون هر ساله، حضرت خلیفه الهی، زیارت مرقد مغوره، خواجه معین الدین تشریف میبردند، درین وقت بیست و ششم جمادی الثانی سنه اربع و ثمانین و تسعمایه موافق سال بیست و دویم الهی، از فتحپور متوجه شده، روز پنجشنبه پنجم ماه رجب، سال مذکور باجمیر نزول اجلال شد. بعد از زیارت مزار، فقرا و مساکین اینمقام را، از خود و نزرگ بانعام زر سرخ، و سفید، و سیاه، بهره مند ساختند. و چند روز، که در اجمیر تشریف داشتند، هر روز زیارت شتافته، بفقرا و مساکین، خیرات میفرمودند.

در اوراق پیش مذکور شد، که راجه مانسنگه، برانا کیکا غالب آمده، ولایت اورا متصرف شد؛ و او گریخته، بکوههای بلند، و بیشه های پردرخت پناه برده بود. لشکر ظفر اثر، بتعاقب بکوکنده، که جای بودن رانا بود، رفته قرار گرفت. درینوقت بعرض رسید، که بواسطه تنگی راههای، چون غله کمتر میرسید، عسرت تمام بحال سپاهی راه یافته، و کفور مانسنگه مردم را، از غارت و تاراج ولایت کیکا، مانع آمده؛ و ازین جهت، پرنشانی عظیم در لشکر بهم رسید. بندگان حضرت خلیفه الهی، از اجتماع اینمقدمات، فرمان در باب طلب کفور مانسنگه صادر فرمودند. و او بلازمست رسیده، چند روز، از خدمت حضور ممنوع بود. بعد از چند روز قلم عفو بر تقصیرات او کشیده، در مقام آن شدند، که بغارت ولایت کیکا، لشکر دیگر تعیین فرمایند. و در نوزدهم ماه مذکور، آیات جلال از اجمیر حرکت کرده، متوجه ولایت رانای گردید.

کشتی، و توپخانه صادر گشت. همدرین منزل سید عبد الله خان، بطریقی که بر زبان الهام بیان گذشته بود، بایلغار، از پیش خانجهان آمده، سر داؤد افغانرا در زیر سم سمند درلت انداخت. * بیت *

تفی کش، سوی طاعت رای نامد،

بسر آمد، اگر از پای نامد.

حضرت خلیفه الهی، لوازم شکران نعمت کبری رسانیده، مراجعت فرموده، در مستقر خلافت قرار گرفتند. سید عبد الله خان، حقیقت فتح را، چنین تقریر کرد: که چون مظفر خان، با لشکر بهار، حاجی پور و پنده، تا قریب پنج هزار سوار آمده، بخانجهان ملحق شد؛ و در پانزدهم شهر مذکور، تسویه صفوف نموده برابر غنیم آمدند، و داؤد باتفاق جنید کرانی، که عم او بود و دیگر سرداران افغانی، صف آرائی کرد، بحسب اتفاق، توپی بر پای جنید خورده، زانوی او را خورد بشکست. و بعد از زمانی، افواج درهم آمیختند؛ و شکست بر اعدا افتاد. و داؤد در چله معطل شده، گرفتار گشت. خانجهان سر او را، جدا کرده، روانه درگاه ساخت؛ و غنیمت بی شمار، و فیل بسیار، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد.

حضرت خلیفه، در مستقر خلافت آرام گرفته، اهل استحقاق را، بانعام زر سرخ و سپید، که دامن دامن در حضور اقدس لطف می شد، شاداب ساختند. و سید عبد الله خان، بانعام زر و اسپ، و خلعت، نوازش یافت.

و سلطان خواجه را، که خلف صدق خواجه خواند محمود بود، بمیر حاجی قافله حج سرفراز ساخته، مقدار شش لک روپیه، از نقد و جنس،

اظهار نشاط و ابسطا فرموده ، بجبهت كنور مانسنگه ، و امرای دیگر خلع
فاخره ، و اسپان عراقی فرستادند .

ذكر احوال خانجهان در مقابل داؤد .

سابقاً مذکور شد ، كه خانجهان ، بعد از فتح گرهي متوجه تانده
شد ، و داؤد افغان ، از تانده برآمده در اك محل نام جای لشكرگاه
ساخته ، گرد خود قلعه ساخت . و خانجهان نیز در برابر غینم قرار گرفته
انتظار مظفر خان ، و لشكر بهار و حاجي پور مي برد . و چون خبر مقابله
خانجهان ، بعرض اشرف رسید ، مبلغ پنج لکھه روپيه ، جهت مدد خرج
لشكر ، بذاک چوكي فرستادند . و حکم شد ، كه از آگره کشتي بسيار ،
پراز غله بمدد لشكر ظفر اثر ارسال نمودند ؛ و سيد عبد الله خان را ، كه
دران ایام ، خبر فتح راجه مانسنگه آورده بود ، پیش خانجهان فرستاده ؛
فرمودند ، كه انشاء الله تعالی ، خبر فتح داؤد را تو خواهی آورد . از
برکت نفس اقدس آنحضرت ، مشار الیه در اندك مدت ، سر داؤد را
آورد ؛ چنانچه عنقریب مذکور میشود .

و همدین ایام گجپتي نام زمینداريكه ، در حوالی حاجي پور ، و پنه
میبود ، و در سلک دولتخواهان انتظام داشت ، وقتی كه مظفر خان
بكومك خانجهان رفته بود ، و ولایت خالی مانده ، جمعیت نموده ، بر سر
فرحت خان و پسرش ، میرک ردائی كه در تهاه ارا میبودند ، رفت ؛
و فرحت خان با پسر او جنگ کرده ، شهادت یافت . و در انولایت
خلل عظیم شد . و راهها مسدود گشت . چون اینخبر ، بعرض اشرف
خلیفه الهی رسید ، حضرت بنفوس اقدس ، از دارالخلافه فتحپور حرکت
فرموده ، در پنج كرهي ، منزل کردند ؛ و حکم باحضار لشكرها ، و سامان

طرح انداخته ، اوقات بسر کشتی میگذرانید ، و بعد از آنکه ، کفور مان سنگه
بحوالی کوهکنده رسید ، کیکا راجهای هندوراه ، را بمدد خود خوانده ،
با جمعیتی ، که صحرا و دشت ازان بستوه آمدی ، از گهائی هلدی
گذشته ، بآهنگ جنگ اشتغال نمود . و کفور مانسنگه ، باتفاق امرا تسویه
صفوف نموده ، متوجه جنگ گاه گردید . و بعد تقارب صفین ، دلاوران
طرفین ، بسان باد صرصر ، حملهای تند بردند . و زمان گیر و دار ، تا یک
پهر امتداد یافته ، قتالی صعب افتاد .

* بیت *

زمین ، دریای موج افکن شد از خون ،
در و کشتی سوار ، و کشته لنگر .
اجل نعره زنان ، هر سو روان شد .
بخون اندر ، چو مردان شناور .

و راجپوتانی هر دو فوج ، بتعصب یکدیگر ، کوشش می نمودند . و قریب
یکصد و پنجاه سوار جوار ، از فوج بادشاهی ، از پای در افتاده ، و زیاده
بر پانصد سوار ، از راجپوتان نامی ، از فوج غنیم ، بدار البوار رفتند . و از
سرداران کفر ، راجه رام شاه گوالیاری ، و پسرانش ، و پسر جیمل ، از جانب
مخالف ، بدرک اسفل پیوستند . رانا کیکا ، دران روز ، چندان تردد نمود ،
که زخم تیر و نیزه یافته ، پشت بمعرکه داده ، بخواری ، جان ازان مهلکه
بیرون برد . و دلاوران سپاه رزم خواجه ، برسم تعاقب شتافته ، راجپوت بسیاری
را ، از پای در آوردند . و کفور مان سنگ ، بفتح و ظفر اختصاص یافته ،
حقیقت را ، بدرگاه عرض داشت نموده ، روز دیگر ، از تنگی هلدی
گذشته ، بکوهکنده در آمد . و در منازل رانا کیکا قرار گرفته ، مجدداً بمراسم
شکر الهی پرداخت . و رانا کیکا گریخته ، بقلاع جبال شامخات تحصن
جست . و چون مضمون عرضداشت ، بعرض اشرف رسید ، آنحضرت

بدربا، و طرف دیگرش متصل کوهست، گرد لشکر خود را، قلعه ساخته
 نشسته است و خانجهان با لشکر منصور در برابر او فرود آمده، معرکه
 قتال و جدال گرم دارد. و در یکی از روزها، خواجه عبد الله که از نبایر
 حضرت قطب الاولیا خواجه ناصر الدین عبد الله احرار بود، قدس الله سره
 العزیز، و در سلک ملازمان درگاه معلی انتظام داشت، با معدودی
 چند، از نوکران خود، از مرچل خود بر آمده، بکنار خندق افغانان رسید.
 و جمعی آذوقه از لشکر افغانان، بیرون جسته، بخواجه آویخته اند، و
 خواجه تردهای مردانه نموده، برحمت حق داخل گشت. از شنیدن
 این اخبار آتش غضب اشتعال یافت، و فرمان عالی شان بمظفر
 خان، که در افولا حاکم پٹنه و بهار بود، فرستادند، که مجموع افواج
 منصوره، که در انحدود جاگیردار بودند، بخود همراه گرفته، متوجه
 کومک خانجهان شود، و در استیصال افغانان، مساعی جمیله بظهور
 رساند. و بعد از چند روز، عرضداشت خانجهان رسید، مضمون آنکه،
 روزی بعضی از افواج نصرت شعار را، با لشکر افغانان اتفاق افتاد. و چون
 اقبال خداوندگار جهان یاور و رفیق بهادر آن جانسپار بود، نسیم فتح و فیروزی
 بر رأیت ایشان وزید. و بعضی جوانان، صاحب داعیه، خانخانان نام
 سردار فوج مخالف را بضرع تیغ بیدریغ، از پای در آوردند. و همدین
 ایام، خبر فتح کفور مانسنکه، و شکست رانا کیکا، بسمع همایون رسید.

ذکر محاربه کنور مان سنگه بارانا کیکا و شکست یافتن آن ملعون.

چون رانا کیکا، که سر دفتر راجهای هندوستانست، و بعد از فتح
 چتور، بکوهستان هندوراه شهری کوکنده نام، مشتمل بر منازل و باغات

خانجهان مصعوب سبكان قلی ترک فرستادند؛ که امرا و جاگیرداران را، که مملکت بنگاله را گذاشته آمده بودند، با خود داشته، بر سر داؤد برود. سبكانقلی ترک، در عرص بست و دوازده روز، قریب هزار کوره راه طی نموده، فرمان را بخانجهان رسانید؛ و هنوز، رایات اعلی در اجمیر بود، که باز آمده، خبر رسانید؛ که خانجهان، بافواج فیروزی نشان، تکیه باقبال خداوندگار نموده، متوجه بنگاله شد. و چون بگرهی رسید، از گرد راه، بجنگ سه هزار افغان، که داؤد بکراست آنجا گذاشته بود، پیش رفته، گرهی را متصرف شد، و قریب هزار و پانصد افغان، علف تیغ بیدریغ گشته؛ و اکثر سرداران دستگیر شدند.

و همداران ایام، که خطه اجمیر مستقر مویک منصوره بود، کفور مانسنگه را، که بصفت شجاعت، و مردانگی، و شیوه همت، و فرزاندگی، امتیاز داشت، با پنچ هزار سوار جبار، بر سر رانا کیکا تعین فرمودند. و قاضی خان بدخشی، و شاه غازیکان تبریزی، و سید هاشم بارهه، و خواجه محمد رفیع بدخشی، و مجاهد خان، و نبیره او محب علی خان، و دیگر جوانان کار طلب را، باو همراه نمودند. و منصب بخشی گری آن لشکر، بآصف خان قرار گرفت. حضرت ظل آلهی، کفور مانسنگه، و جمیع امرا و سرداران را، بخلاص فاخوره، و اسپان عراقی و عربی امتیاز بخشیده، رخصت فرمودند. و بعد سر انجام مهام، این لشکر فیروزی اثر بتاریخ بستم محرم، سنه خمس و ثمانین و تسعمائة، عنان مراجعت بدست قائد دولت سپرده، غره صفر، سال مذکور، آفتاب اقبال بر دولتخانههای فتحپور تافت. و بعد از نزول دارالخلافه فتحپور، روزی، منہیان اخبار بعرض رسانیدند، که خانجهان، بعد از فتح گرهی، چون بحدود تانده رسید، داؤد از تانده بر آمده، در موضع اک محل، در زمینی که، یکطرفش

شیخ ابوالفتح گجراتی .

شیخ بهاء الدین مجذوب ، سنبلی .

شیخ بروهان الدین کالی وال .

از مشائخ وقت ، بوجد ، و حال ، و زهد ، و تقوی یگانه وقت بود .

شیخ محمد بهکری .

در اصل ، از ولایت بهار است . پدر او از امرا بوده . در عنفوان جوانی ، او را وسوسه شده ، و سیر بلاد ایران کرده ، در بغداد طالب علمی نموده ، در مکه حدیث خوانده ، مدت چهل سال ، در پتن نهرواله ارشاد طالبان نمود . در تصوف تصانیف دارد .

شیخ وجیه الدین گجراتی .

معاصر میان وجیه الدین ست . در توکل ، و فقر شانی عظیم داشت ؛ و اهل آندیار ، باو اعتقاد ولایت دارند . در سنه نهصد و نود و پنج ، در گذشت .

پوشیده نماند ، که در ایام دولت ، این بادشاه ، حقائق آگاه ، ازین طایفه در بلاد هند ، بسیار بودند ، و هستند . که این کتاب تفصیل اسامی ایشان را بر نیاید . و تبرگا ، جمعی را ، که اکثر اهل روزگار ، بر بزرگی ایشان اعتقاد دارند ؛ و این بیچاره ، خدمت اکثر ایشانرا دریافته و به بزرگی عقیده دارد ، یاد کرده شد .

- شیخ ابن امر و هه .
 شیخ قیس خضر آبادی .
 شیخ عبد الکریم سهار موسی .
 شیخ رکن الدین .
 ولد شیخ عبد القدوس ، گنگوہ .
 شیخ حبیب لاهوری .
 شیخ سعدی کاکوری .
 شیخ حامد ملتانی گیلانی .
 شیخ پیارہ کوریہ .
 شیخ محمد جبیہ .
 ملا طاهر سی .
 محدث ، گجراتی .

- شیخ نصیر کیماگر ہندوی .
 شیخ ذکریا اجودھی دہلوی .
 شیخ عبد الکریم پانی پتی .
 شیخ تاج الدین لکھنوی .

شیخ منور آگره .

مجتذوب، سالک بود؛ و بفقر، و توکل گذرانیدی؛ و امیرا مرید گرفتگی .

شیخ حسین .

خلیفه شیخ خوارزمی . درویش صفا کیش، و صاحب وجد، و حال بود . سالها در آگره گذرانید .

شیخ حاجی احمد لاهوری .

شیخ احمد حاجی پولادی .
مجتذوب سندی .

شیخ جلال حجام سندی .

شیخ بهمنک کاکوری .

شیخ محمد عاشق سنبلی .

شیخ عبد العزیز دهلوی .
صاحب مکارم اخلاق بود .

شیخ مصطفی دریا بادی .

شیخ حسین اودهه .

شیخ حمزه مجذوب .

شیخ ماکهو آگوه .

مجنذوب بود ؛ و سخنان غریب ، که انکشاف باطن ازان شدی ،
از و بسیار واقع میشد .

شیخ علاء الدین آگوه .

او نیز مجنذوب ، و صاحب کمال بود .

سید مبارک گوالیری .

از نشاء جذبه بهره مند بود . روزی شخصی در حالت غلبان حال ،
ازو پرسید ، که چه حال دارید ؟ بزبان هندی گفت ؛ که جی سی لاگی
هی یعنی جانور ، نو آمده را ، که چشم دوخته می آورند ، و چون دو سه روز
میگذرد ، و او را ، اندکی انسی بهم میرسد ، اندکی از چشم او وا کند ،
و آهسته آهسته ، اندک اندک ، چشم او را ، واساخته ، آشنائی سازند .
انگه اندکی از چشم او وا ساخته باشد ، باین عبارت اطلاق کنند .

شیخ خلیل افغان .

شیخ خواجه خضر بختیار .

سالها ، در آگوه بود . و باز ، و جره ، بسیار داشت . و اسباب نداشت .
اکثر اوقات شکار کردی ، و طعام همه وقت در مطبخ او موجود بودی ؛
و اگر در روزی ، چند کس می آمدند ؛ و هریک جدا جدا می آمدی ،
بهرکس طعام تازه آوردی ؛ و بغفرا ، و مساکین خیرات کردی ؛ بعضی گمان
کیمیا ، باو داشتند ، اما نه چنان بود .

سید احمد مجذوب عیدروسی .

که امروز، در بروج است، و خوارق بسیار از او دیده شده، و صاحب
مکاشفه است.

سید جلال قادری اگروی .

از بزرگان وقت بود؛ این فقیر، چند سال، بایشان همسایگی داشت.

شیخ کبیر ملتانی .

از فدایر قطب الواصلین، شیخ بهاء الدین ذکریا. در ابتدای حال،
شرب خمر نمودی، و ارتکاب اقسام ملامتی کردی. چون بخدمت حضرت
خلیفه رسید، تربیت یافته، تارک شد و روش آبی کرام گرفت.

شیخ حبیب الله صوفی .

صاحب حال بود.

شیخ ابوالسحاق مهرنگ لاهوری .

اهل لاهور را، بار عقیده کشف و مشاهده است.

سید مبارک الوری .

خالی از جذبه نیست، و از ارباب ریاضت است.

شیخ کمال الوری .

خلیفه و خورش شیخ سلیم است.

شیخ طاهّا.

از خلفای شیخ سلیم است، و در گجرات میبود.

شیخ صاّه.

از خلفای شیخ ادهن است، و سالها در گجرات بود؛ و همانجا در سنه نهصد و نود و چهار، فوت کرد.

شیخ عبد الله سهروردی.

در گجرات بود.

شیخ کپور.

مجنوب، در گوالیار میبود. و عوام هندی را، عقیده طرفه است، در باب او.

میر سید علاء الدین اودهنی.

از بزرگان وقت بود؛ بکمالات انسانی اقصاف داشت؛ این بیت بخاطر ایشان رسید.

* بیت *

ندانم اذکل خود رو چه رنگ و بو دارد؛
که مرغ هر چمنی، گفت و گوی او دارد.

شیخ اله بخش گده مکتسو.

خالی از جذبه نبود.

سید صالح فتح پوری.

که بفتح پور میوه، اشتها دارد و نیز خالی از جذبه نبود.

شیخ موسی آهنگر.

که بکشف، و کرامات اشتها دارد؛ در اوائل سلطنت حضرت خلیفه
الهی در گذشت؛ و در لاهور مدفونست.

شیخ نعمت الله گجراتی.

صوفی مشرب، و حلیم طبیعت بود.

شیخ عبد الغفور اعظم پوری.

سالها، در پرگنه اعظم پور، بارشاد طالبان گذرانید.

شیخ یوسف هرکن.

مجدوب لاهوری، که بمکاشفه مشهور و معروف بود.

شیخ رحمت الله.

برادر شیخ حمید محدث صاحب حالات صوری، و معنوی بود.
و چون در گجرات بیمار شد، در سنه نهصد و نود و پنج، عزیمت مکه
نموده، آنجا فوت شد.

شیخ عبد الله بداونی.

که در اصل هندو بوده است؛ و در وقت خواندن گلستان، چون بنام
پیغمبر رسید، از اوستا پرسید، که این چه کس است، و اوستا پاره بیان
از مناقب آنحضرت نموده و بشرف اسلام مشرف گشته؛ بعلم و فضل،
موصوفست؛ و بوزع، و تقوی، معروف.

شیخ ادهن جونپوری .

صاحب کمالات معنوی بود ؛ و سالها ارشاد طالبان نمود .

شیخ بیباخودی سنبلی .

بصغلی باطن ، و کمال معنوی اشتهار داشت .

میان وجیه الدین گجراتی .

مدت پنجاه سال ، بر جاده ارشاد ، و هدایت متمکن بود . بفقر ، و فاقه و توکل گذرانیدنی ؛ و همه وقت ، درس گفتی ؛ و علوم نقلی و عقلی ، خوب دانستی . صاحب تصانیف شریفه است . بر اکثر کتب علمی ، شرح و حاشیه نوشته .

شیخ الهداد خیرآبادی .

صاحب ارادات ، و حالات بود . سالها ، ارشاد طالبان نمود .

شیخ نظام نارنولی .

سالها بر جاده مشیخت ارشاد طالبان نمود .

شیخ جلال تانیسوی .

صاحب معارف ، و حالات ، و مورد کمالات صوری ، و معنوی بود ؛ و سالها بارشاد طالبان ، اشتغال داشت .

شیخ داؤد جهنی وال .

صاحب ذوق ، و سماع ، و وجد و ذکر بود . سالها بر مسند ارشاد ، هدایت طالبان نمود .

شیخ محمد غوث.

برادر شیخ بهلولست؛ دعوت اسما دانستی؛ در لباس شیخی، کمال جاه و مرتبه داشت. حضرت خلیفه الهی را با و حسن ظن بسیار بود؛ چنانچه یک کرور وظیفه، بشیخ داده بودند.

خواجه عبد الشہید.

نبدیر خواجه ناصر الدین عبید الله احرارست؛ بغایت بزرگ، و صاحب کمالات انسانی بود. مدت بیست سال، در هندوستان بود. و حضرت خلیفه الهی، پرگنه جماری را، در رجه وظیفه او مقرر داشته بودند. قریب دو هزار کس، فقرا و مستحقین، بوسیله خواجه اوقات میگذرانیدند. چون وقت ارتحال قریب رسید، عازم سمرقند شدند؛ و میگفتند که استخوان خود را، میبریم؛ و بعد از رسیدن بشش روز در سمرقند رحلت نمودند.

شیخ مبارک ناگوری.

از فحول علمای روزگار، و مشائخ کرام بود. در توکل شانی عظیم داشت. در مبادی احوال، پیش خطیب ابوالفضل کازرونی، و مولانا عماد ظارمی، در گجرات، کسب علوم نموده بود. و در آخر عمر، تفسیری نوشته عربی مشتملبر چهار مجلد، موسوم بمنبع العیون، قریب تفسیر کبیر، و بغیر آن نیز، مولفات شریفه دارد. قریب به پنجاه سال، در دارالخلافت آگره، بافاده، و افاقه، گذرانیده، و از ایات کمالات او، فرزندان صاحب کمال اند، که فخر روزگار توانند بود. مثل علامی شیخ ابوالفضل، و ملک الشعرا شیخ ابوالغیض فیضی، و شیخ ابوالخیر و غیرهم. میفرمودند، که اسمای فرزندان را، بروفق مسمیات داشته‌ام. و در شهر ذیقعد، سنه احدی و الف، در لاهور برحمت حق در پیوست. و شیخ کامل و فخر المکمل تاریخ اوست.

ملا تقی الدین ششتری .

علوم عقلی و نقلی نیکو میدانده و در ملازمت حضرت خلیفه الهی، سرور مراحم شاهنشاهیست .

شیخ فرید بنگالی .

دانشمند، متبحر، و متقی، و محدث، و از اهل وجد، و ذوق بود .

شیخ تاج الدین دهلوی .

از سریدان شیخ مان پانی پتی، و متصوف بود .

ذکر مشائخ هندوستان .

که این فقیر، اکثر ایشانرا ملازمت نموده، و زمان حضرت خلیفه الهی را دریافته اند .

شیخ سلیم سیکوری وال .

از مشائخ وقت، بریاضت، و مجاهده، امتیاز داشت . و صاحب کرامت، و خوارق و عادات جلیله بود . و بست و چهار حج بجا آورده، و باز سفر حجاز نموده یکبار پانزده سال در مکه اقامت داشت . حضرت خلیفه الهی شهر فتحپور را، بتقریب آن بزرگوار، چند سال نختگاه ساختند . در نهصد و هفتاد و نه، برحمت حق پیوست .

شیخ نظام الدین ایتیمی وال .

صاحب کمالات صوری و معنوی بود . و در ریاضت، و مجاهدات رتبه عالی داشت . و بر سجاده مشیخت، و ارشاد متمکن بوده، هدایت طالبان مینمود . بعالم بقا خرامید .

سید محمد کوپامو .

قاضی عثمان بنالی سندی .

از فحول علماء، بزهده و تقوی ممتاز است، و در دهلی میباشد .

مخدوم جهان سندهی .

در سوستان است . از فحول علماء، و بزهده و تقوی ممتاز است .

شیخ بهلول دهلوی .

شیخ تاج الدین دهلوی .

میر عبد الاول دکهنی .

جامع جمیع علوم بود .

ملا جمال مدرس، ملتانی .

ملا عثمان بنگالی .

میر منیر .

در سلک سپاهیان انتظام درد .

میر عبد الحی صدر .

خراسانی بود، و حضرت جنت آشیانی اورا، صدر الافاضل ساخته

بودند . سالها، در خدمت حضرت خلیفه الاهی بود .

ملا عثمان قاری .

بزهد، و مجاهده ممتاز بود. سالها، در گجرات، بافاده اشتغال داشت .

سید یاسین سرهندی .

از شاگردان میان وجیه الدین است .

ملا قاسم واحد العین قندهاری .

در علوم عقلی، و نقلی، درس گفتی .

ملا عبد السلام لاهوری .

فحول علماء لاهور بود .

ملا بده لنکاه .

دانش مند منیجر و زاهد وقت بود .

ملا حسام الدین سرخ لاهوری .

بر خلاف علماء لاهور، علوم عقلی را نیز نیکو دانسی، و بسیار متقی بود .

ملا اسمعیل اوده .

از فحول علماء، و مفتی، و محدث بود .

ملا الہداد لکهنوی .

بزهد و تقوی اشتهار دارد .

شیخ معین .

نبیره ملا معین واعظ : سالها در لاهور گذرانیده ، ودیعت حیات سپود .

قاسم بیگ تبریزی .

در عقل امتیاز دارد ، و در سلک امرا منتظم است .

سید نعمت الله لاهوری .

شیخ نورالدین کنبو لاهوری .

ملا عبد القادر بداونی .

همه عمر در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده ، متصف بفضائل و کمالاتست . در علم صوفیه ، و تاریخ ، و فنون اشعار مهارت تمام دارد . و چند کتاب تصنیف کرده . بعضی کتب هندی را به فرموده حضرت خلیفه الهی ترجمه کرده ، فارسی ساخته .

شمس خان کنبو لاهوری .

ملا هاشم کنبو .

علم عقلی ، و نقلی میداند .

قاضی نور الله ششتوری .

امروز ، بقضای لاهور مشغولست . و بدیانت ، و امانت ، و فضائل ، و کمالات اوصاف دارد .

ملا حبیب .

دانشمند مدرس است ، و سر آمد شوریدها و اراستهاست .

ملا اسمعیل مفتی .

لاهوری بود .

ملا ابو الفتح لاهوری .

در ورع و تقوی ممتاز بود .

ملا عبد الرحمن لاهوری .

ملا عبد الجلیل لاهوری .

برادر ملا ابو الفتح است . و از مفتیان روزگار بود .

ملا علی کرد .

از علوم عقلی بهره تمام داشت ؛ و از ولایت کردستان ، بهند آمده ،
در گذشت .

ملا عثمان سمانه .

الحال در سلک سپاهیان انتظام یافته ، بعمل پرگذات مشغولست .

ملا سلطان تانیسری .

سالها بافاده گذرانیده .

ملا امام الدین .

مدرس لاهوری .

میر صدر جهان .

از علماست ، و مدتی مدید مفتی بوده ؛ و حالا صدر انصاریست .
طبع نظم هم دارد .

ملا بایزید .

مفتی لاهور است .

ملا عبد الشکور .

لاهوریست .

میر عبد اللطیف قزوینی .

که سید ، و فاضل ، و مورخ ، و صاحب صلاح ، و تقوی بود .

ملا میر کلان هریوی .

دانشمند تبرک ، و از اهل صلاح . و عمر او بهشتاد رسید ، که خدا نشد .
چون از و پرسیدند ؛ گفت از ملاحظه آنکه ، شاید برضای والده سلوک ننماید
که خدا نشدم . سالها در آگره بافاده مشغول بود .

ملا عبد القادر .

اخوند حضرت خلیفه الهی . سالها بافاده گذرانیده ، در آخر سفر
حجاز اختیار کرد .

قاضی حسن قزوینی .

بفضائل صوری آراسته است .

شیخ حمید .

محدث، از اهل صلاح و تقوی ست . و در احمد آباد میباشد .

ملا موسی سندی .

در احمد آباد بود، و بتقوی و ریاضت، اتصاف داشت .

ملا عبد الرحمن بوهرة .

در احمد آباد میباشد .

ملا الهداد امروده .

مرد خوش فهم ملامیه میسر مشرب بود .

ملا الهداد سلطانپوری .

از شاگردان مخدوم الملک است .

ملا عالم گل بهاری کابلی .

خوشطبع، و شگفته، و بی قید بود، و شعر میگفت . کتابی در تاریخ، مشتمل بر احوال حکام، و علما، و شعرا، نوشته، و فواید لولایه نام کرده است .

قاضی خان بدخشی .

در سلک امرا انتظام یافت . علوم عقلی و نقلی نیکو میدانست، و در زبان تصوف ممتاز بود .

جنید شد. و چون مقاومت امرا در حوصله جنید نمیکنجد، جنید پدش از آنکه امرا باو برسند، گریخته در جنگل در آمد. راجه تودرمل باستصواب امرا پیشتر رفته، در مدیني پور توقف نمود. در مدیني پور، محمد قلی برلاس، روز چند بر بستر ناتوانی افتاده، در گذشت. چون مشارالیه سردار و مدار علیه بود، از فوت او، در اجتماع فتوری و هندی راه یافت.

راجه تودرمل بصلاح باقی امرا، از مدیني پور مراجعت نموده، بمدارن آمد. و در مدارن، قیاخان گنگ، بدموجب از امرا رنجیده، بجنگل در آمد. و راجه تودرمل حقیقت را، بخانخانان عرضداشت نموده، چند روز، در مدارن توقف نمود. خانخانان بعد اطلاع بر حقیقت، شاهم خان جلاثر، و لشکر خان میر بخشی و خواجه عبد الله کهچک خواجه را بکومک راجه تودرمل فرستاد. امرای مذکور در بردوان بر راجه تودرمل ملحق شدند. راجه امرا را در آنجا گذاشته، خود نزد قیاخان گنگ رفته، او را تسلی نموده، همراه گرفته، بامرا پیوست. * بیت *

کارها راست کزد، عاقل کامل بسخن،
که بصد لشکر جرار، میسر نشود.

و باستظهار تمام، کوچ نموده، از راه مدارن بختوره رفتند. و در آنجا، جاسوسان خبر آوردند، که داؤد بسائی خود را، در قلعه کتک بنارس نگاهداشته، بسامان اسباب جنگ و جدال مشغولست. راجه همانجا توقف نموده قاصدان سریع السیر را، بمخدمت خانخانان فرستاده، حقیقت را عرضداشت نمود. و خانخانان از تازه برآمده، رویه اهنگ جنگ داؤد نهاد؛ و چون بر راجه تودرمل ملحق شد، داؤد نیز، با سپاه آراسته آمده، روبرو فرود آمد؛ و افغانان اطراف اردوی خود خندق زده، قلعه ساختند.

و مجنون خان، دختر سلیمان منگلی را، بنکاح پسر خود جباری در آورده،
بگهرا گهاٹ رفت. و تمام آنولایت را، میان قاقشالان تقسیم نموده،
حقیقت را بخانخانان معروض داشت.

و راجه تودرمل، که بتعاقب داؤد مرخص شده بود، چون بکوچ
متواتر، بمدارن رسید، مذهبان خبر آوردند، که داؤد، در دین کساری توقف
نموده، در مقام جمعیت است. و روز بروز جمعیت او رو باز دیداد
دارد. راجه تودرمل در مدارن توقف نموده، حقیقت را بتفصیل نوشته،
بخانخانان فرستاد. چون عریضه او بخدمت خانخانان رسید، خانخانان
محمد قلیخان برلاس، و محمد قلیخان تقبائی، و مظفر خان مغول را،
باسپاه آراسته، بکومک راجه تودرمل فرستاد. امرا چون براجه تودرمل
ملحق شدند، بصلاح و استصواب یکدیگر، از مدارن کوچ نموده، تا گوالیار،
که ده گروهی دین کساری ست، اصلاً عنان تجلید باز نکشید. و داؤد از
استماع اینخبر عقب تر رفته، در دهرپور محکم شد. و در خلال این
حوال، جاسوسان خبر آوردند، که جنید ابن عم داؤد، که میان افغانان
بشجاعت و مردانگی، علم روزگار بود، و سابقاً بخدمت حضرت رسیده،
و از آگرة فرار نموده، بگجرات رفته، و از گجرات بنگاله آمده بود، در
حوالی دین کساری آمده، میخواست، که بدائون ملحق شود. راجه
تودرمل، بصلاح و استصواب امراء، ابو القاسم نمکی، و نظر بهادر را،
بجنگ جنید فرستاد. ابو القاسم و نظر بهادر مقابله او را سهل پنداشته، در
جنگ احتیاط و حزم از دست دادند؛ و از پیش او گریخته، بی ناموسی
بخود لاحق ساختند.

* مصراع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

و چون راجه تودرمل، ازین خبر اطلاع یافت، بصلاح امرا متوجه جنگ

و دیگر، خواجه امین الدین محمود، ملقب بخواجه جهان، که وزیر مستقل ممالک هندوستان بود، در اوائل شعبان، سنه اثنی و ثمانین و تسعماته، در خطه لکنوه، اجابت داعی اجل نمود.

ذکر وقائع سال بیستم الهی.

ابتدای ایفسال، روز سه شنبه، بیست و نهم ذیقعدة، سنه اثنی و تسعماته بود.

ذکر محاربه خانخانان با داؤد خان افغان و شکست یافتن او از افواج فیروزی نشان.

چون باقبال حضرت شاهنشاهی، دارالملک تانده بکوره تصرف خانخانان، منعم خان، در آمد؛ و داؤد مطرود گریخته، رو بولایت اودیسسه نهاد؛ خانخانان بعد تنظیم مهام آنولایت، راجه تودرمل را، باتفاق جمعی از امرا، برسم تعاقب، بصوب اودیسسه فرستاد؛ و مجنون خان قانشال را، بحکومت و حراست گهواره گهات تعیین فرمود؛ مجنون خان، چون بولایت گهواره گهات در آمد، سلیمان منگلی، که جاگیردار آنجا بود، و بمزید شجاعت، از جمیع امرای افغانه، امتیاز داشت؛ جمعیت نموده، بقصد ممانعت، و اراده مدافعت، پیش آمد؛ و محاربه سخت اتفاق افتاد. و مجنون خان، بفتح و فیروزی مخصوص گشت. و سلیمان منگلی، بضرب حسام خون آشام، بر خاک هلاک افتاده، اهل و عیال او و دیگر افغانان اسیر و دستگیر گردیدند.

* بیت *

اگرچه خار آفت بود بسیار، همه خاکستر دوزخ شد آن خار.
و چندان غذائم بدست قاقشالان افتاده، که در ضبط و احاطه آن عاجز آمدند؛

نموده، به یکی از ملازمان، که بکاردانی، و دیانت، و امانت، موصوف باشد، سپرده شود. و آن شخص را، کروزی نامیده، کارکن و فوطه دار از دیوان اعلیٰ باو همراه نموده، رخصت پرگنه فرمایند؛ تا بحسن دیانت، و کفایت، سعی بلیغ مبذول داشته، در عرض سه سال زمین مزروع نموده، محصول را، در قرار واقع باز یافت نمایند. و بجهت تشیت این اراده، جمعی را انتخاب نموده، باینکار خطیر، تعیین فرمودند. و از امراء جمیعت دار، نیز یک کروزی طلبیده، بضمانت امراء، بولایت فرستادند.

و همدرین ایام شاه قلیخان محرم و جلال خان قورچی، و چندی از امراء به تسخیر قلعه سوانه، که در تصرف اولاد رامی مالدیو بود، فرستادند. و مدت مدید، آن قلعه در محاصره ماند. و جلال خان قورچی، که از ندیمان مجلس بهشت آئین بود، آنجا بشهادت رسید. بعد ازان شهباز خان کنبورا، بهمان جا فرستادند. و او رفته، در اندک مدت، آن قلعه را بتصرف در آورد.

و در همین ایام، عرضداشت وکلای سلطان محمود بکری رسید، که سلطان محمود، ودیعت حیات سپرده، و ما را بر محب علیخان، و مجاهد خان، اعتمادی نیست. اگر از درگاه، کسی را فرستند، قلعه را حواله او نمایم. حضرت خلیفه الهی، میرگیسوی بکاول بیگی را، که گیسو خان خطاب داشت، بجهت حراست قلعه بکر فرستادند.

و درینسال در دیار گجرات، وبای عیظم، و قحط مفرط افتاد. و قریب ششماه امتداد یافت. و از قلق و اضطراب، وضع و شریف آذینار ترک وطن نموده، متفرق شدند؛ و با وجود و با گرانی غله بمرتبه انجامید، که یک من غله، بصد و بیست تنگه سیاه رسیده بود، و کاه اسپ، و علف چهار پایه پوست درخت بود.

و در همین ایام بعضی اشرف رسید، که چندرسین، ولد مالدیو در نواحی قلعه جودهپور و سوانه، برعایا آزار می‌رساند؛ و انواع فساد، از و بظهور می‌رسد. آنحضرت جمعی را بگوشمال او نامزد نموده، طیب خان، ولد طاهر خان، میر فراغت، حاکم دهلی، و سبکانقلی ترک، و جوانان دیگر را، تعیین فرمودند. چون افواج منصوره، به نمبیه دزدی و فساد آن مفسد رسیدند، خود را بجای سخت و جنگل پر درخت کشیده، ناپدید شد. و افواج منصوره بعضی مردم او را یافته، بضرب تیغ بدریغ، از پا در آوردند؛ و اموال و اسباب بسیار، غنیمت گرفته، سالمأ و غانماً، باردی معلی پیوستند. و در اوسط رمضان، از روحانیت حضرت خواجه عالی قدر مرخص شده، متوجه دارالخلافه گشتند. و در همان روز، خان اعظم را رخصت گجرات فرمودند. و سلج رمضان، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه، فتحپور مستقر سریر خلافت گردید.

ذکر بعضی قضایا که در آخر سال نوزدهم الهی موافق سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه سمت ظهور یافته.

چون اکثر اراضی، وسعت آباد هندوستان، نامزروع افتاده بود، و استعداد آن داشت که در سال اول مزروع شود، و فوائد، و عوائد آن، هم بمزارع، و هم بدیوان اعلی عائد گردد، بنابراین، بعد تعمق نظر، و تانق فکرای عالی، که در ازل، متکفل صلاح حال عباد و تعمیر بلاد گشته، چنان اقتضا فرمود، که رقبه پرگنات ممالک محروسه را، ملاحظه نموده، آن مقدار زمین، که بعد مزروع شدن، ازان یک کرور تنگه حاصل شود، جدا

سواد دهلی، مخیم خيام فلک احتشام گشت. و بصدق نیت، و صفای طویت، بمزارات اکبر، و مشائخ، که قبله ارباب حوائج است، تشریف برده در باب انجراح مطالب استمداد خواستند. و نهال امال فقرا و گوشه نشینان مقامات متبرکه را، از دیوان احسان سر سبز و شاداب ساختند. و همچنان، بخطیره مقدسه والد بزرگوار خود، که مسکن سبحان خطائر قدس ست، رفته کف دریا نوال ببذل درم و اموال کشوده، آئین سوال، و رسم احتیاج، از محتاجان برداشته؛ و چند روز، بواسطه آسایش عساکر، در ظاهر دهلی قرار گرفته، اکثر اوقات همایون، بنشاط شکار مصروف میشد.

و در اوائل، شعبان المعظم لوای عزیمت، از دارالملک دهلی، بصوب خطه اجمیر افراشته، شکار کنان، متوجه شدند. و در حدود قصبه فارنول، روزی در اثناء شکار خانجهان که از لاهور بغرم تهنیت و مبارکباد متوجه شده بود، شرف خدمت دریافت؛ و آنحضرت را، از دیدن خانجهان، انبساط تمام روی داده، او را مشمول عنایات پادشاهی و محفوف الطاف شاهنشاهی گردانیدند. و بعد از چند روز، خان اعظم بمبارکباد از خطه احمدآباد، خود را بایلغار رسانیده، باحراز سعادت عتبه بوسی، مشرف گشت. و در اوائل رمضان المبارک، هوای اجمیر از غبار فعال مواکب مراکب، مشک بیز، و عنبر آمیز گردیده، از گرد راه، بمزار مورد الانوار، خواجه معین الحق و الدین، قدس سره تشریف فرموده، لوازم زیارت، و شرائط طواف، بجا آوردند. و از غنائم بدگانه، یک جفت دماهمه داؤد را که در روز اول، نذر حضرت خواجه قدس سره، جدا فرموده بودند، آورده، داخل نثار خانه حضرت قدس سره، فرمودند. و هر روز، بدستور قدیم، بمزار فائض الانوار، تشریف برده، از صدقات، و نذارات، و خیرات فقرا و اهل احتیاج را، از سوال بی نیاز میگردانیدند.

و دیگر امراء پی در پی فرستادند. و خود در کنف عافیت و اقبال، و همعنان فیروزی، و قرین بهروزی، شکار کنان، و صید افغانان، طی مراحل و قطع منازل فرموده، بیستم جمادی الثانی، بقصبة اسکندر پور، رسیدند. و درین منزل مبشر اقبال نوید فتح دارالملک تانده، بگوش باریافتگان جاه و جلال رسانید. و شرح اینواقعه بهجت افزا، آنکه چون افواج قاهره از در بند گرهی گذشته، بنواحی تانده، که دارالملک آن مملکت ست، رسیده، بار اول، قراولان و جاسوسان، بخانخانان خبر آوردند، که داؤد در شهر تانده پای اقامت استوار داشته، در مقام جنگ و جدالست. خانخانان از استماع اینخبر، امرای کبار را حاضر ساخته، از روی حزم و احتیاط، بتعبیه افواج منصوره پرداخت؛ و روز دیگر، صفهای عساکر آراسته، روی عزیمت، بصوب شهر تانده آورد؛ و از کثرت سپاه دشت و صحرای بستانده آمده

* بیت *

در برو بکر از سپه سهمناک، غلغله در چرخ و تزلزل در خاک.
و چون جاسوسان داؤد، رفته اینخبر تقریر کردند، داؤد و اعوان او همان شب تیره پتینه را، که نمونه روز محشر بود بپاک آورده، آیه فرار بر خواندند، و بناکامی، دل از مملکت بنگ برداشته، تانده را بکسرت تمام گذاشتند. و خانخانان، در سایه اقبال حضرت خلیفه الهی، بی جنگ و جدال چهارم جمادی الثانی، سنه اثنی و ثمانین و تسعماته، موافق نوزدهم الهی، بدارالملک تانده در آمده؛ ندای امن و امان، بگوش اقصای و ادانی رسانید.

و حضرت خلیفه الهی بحصول این فتح، که عنوان کارنامههای سلاطین روزگار ست، اقسام شکر بتقدیم رسانیده، از سه منزل دارالخلافه آگرة، روی ارادت و اعتقاد، بصوب دارالملک حضرت دهلی آوردند. و غرة رجب

و در نهم جمادی الثانی، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة، موافق سال نوزدهم الهی، از خطه جونپور، منزل اول، خانپور اتفاق افتاده، چهار روز، دران مقام سعادت فرجام، توقف فرمودند. و از سوانحی، که درین منزل سمت ظهور یافته، یکی آنست، که قاضی نظام بدخشی، که از فضلی روزگار، و بمزید دانش علوم عقلی و نقلی ممتاز بود، و از علم تصوف و طریق صوفیان، نصیب تمام داشت و از امرای کبار میرزا سلیمان بود، از کابل و بدخشان، بقصد نیل ملازمت حضرت خلیفه الهی، باتفاق فیروزه، که از خانه زادان میرزا محمد حکیم است، و بواسطه دوام خدمت طلبه علم، بهره از فضائل دارد، و نسبتعلیق مینویسد، در موضع جونپور، بشرف عتبه بوسی درگاه آسمان جاه، مشرف و معزز گردیدند. و مراجع خسروانه شاملکال قاضی نظام شده، شمشیر مرصع، و پنجهاز رویه نقد باو انعام فرموده، در سلک ملازمان درگاه، منتظم ساختند. و منصب پروانچیکری را، التفات علاوه نموده، در اندک مدت در زمره امرا کبار انتظام یافت. و هم درین منزل خانپور، عرضه داشت خانخانان، مشتملبه خبر فتح قلعه گرهی رسیده، و تفصیل این اجمال آنست، که دران زمان، که داؤد مطرود، از پهنه گریخته، بگرهی رسید، مردم معتبر خود را، آنجا گذاشته، خود ببلده تانده رفت. و درباب استحکام گرهی، چندان کوشش نمود، که بزعم فاسد او، تا یکسال عبور از آنجا محال بود. و چون خانخانان، باقبال بادشاهی، بکوچ متواتر، متوجه تانده گشت؛ و بنواحی گرهی رسید، بمجرد آنکه چشم ترسیده افغانان بر افواج منصور افتاده، ظاهراً قابض ارواح را، بر بالای لوامی اولیای دولت قاهره متطایر دیده، راه فرار پیش گرفتند. و بی جنگ و جدل، گرهی فتح شد. آنحضرت از شنیدن این خبر، بلوازم سپاس، و شکر الهی پرداخته، مناشیر استمالت، بخانخانان،

که از غلامان حضرت فردوس مکانی، انار الله برهانه، بود؛ و درینولا، در
 سلک غلامان حضرت انتظام یافته، بقصد تسخیر قلعه رهتاس، که از قلاع
 سواد اعظم هندوستان، در رفعت، از چرخ برین دعوی بر تری میکند،
 فرستادند. و چنین مقرر شد، که بعد از فتح، کلید حراست قلعه بفرحت خان
 سپرده، بعد سرانجام مهام آن سرکار، مظفر خان متوجه پای سرپر عرش نظیر
 گردد. و روز جمعه، سیوم جمادی الاول، بقلعه پتفه تشریف آورده، ساعتی
 عمارات داود را، بنظر اجمال ملاحظه فرمودند. و از انجا، روی همت،
 بقطع راه نهاده، روز شنبه چهارم ماه مذکور، موضع فتح پور بهته، که از انجا
 بیست و یک کروه راه بود مضروب خیام فلک احتشام گشت. و میرزا یوسف
 خان، و صادق محمد خان، را بجهت حراست اردو و اروق گذاشته،
 روز دوشنبه ششم ماه جمادی الاول بجونپور رسیدند. * بیت *

مذت خدای را که بتن جان رسید باز،
 جانرا رسید مژده، که جادان رسید باز.
 سرو سہی، که از چمن ملک رفته بود،
 سوی چمن، چمان و خرامان رسیده باز.

و بتاریخ هفدهم، جمادی الاول، صحرای جونپور، متخیم خیام فلک احتشام،
 گشت. و میرزا یوسف خان، و صادق محمد خان، و بندہای دیگر، از
 گرد راه، بدر بار آمده، کورنش رسانیدند. و میرزا یوسف، و بعضی امرای
 دیگر، بار یافته، بزمین بوس مشرف شدند. و بالجمله، در عرض سی و سه
 روز که جونپور محفل نزول مواکب جلال و اجلال بود، خاطر اشرف، از
 سرانجام مهام سپاه، و رعیت، جمع فرموده، جونپور، و بنارس، و قلعه
 چنار، و بعضی محال، و پرگنات دیگر، بخالصه شریفه، منسوب ساخته،
 اہتمام آنرا، بمیرزا میرک رضوی، و شینہ ابراہیم سیکری وال، مقرر نمودند.

همراه آورد. و حضرت، شش روز، در دریا پور توقف فرموده، خانخانان را، بحکومت و دارائی مملکت بنگاله سرفرازی بخشیده، و ده هزار سوار دیگر، از بندهائیکه، در رکاب بودند، بکومک خانخانان گذاشته، علوفه لشکری، که همراه خانخانان مقرر بود، از قرار ده سی، و ده چهل، اضافه کردند. و تمام کشتیها، و نواریا، که از دارالخلافه آگره، آورده بودند، بخانخانان مرحمت فرموده، زمام حل و عقد، و عذر غل و نصب، بید اقتدار او سپردند. و دیگر امرا، و سائر بندها را، بتفقدات خسروانه، مستظهر و ممتاز گردانیدند. و علم اقبال، و لولای سعادت بمستقر سلطنت، و مقرر دار الخلافه، بر افراختند.

بعد رخصت خانخانان، و امرای دیگر، از دریاپور، مراجعت نموده، قصبه غیاث پور، که بر ساحل دریای گنگ واقع است، معسکر همایون گردید. و درین منزل، چهار روز اوقات خجسته ساعات، بدیدن فیلهای داؤد، و سائر افغانان، که داخل فیلخانه عالی گشته بود، مصروف شد. و از انجا بقرار داد ایلغار، اردو را پیش از خود، بچونپور روانه فرموده، سرداری اردوی معلا، بدستور سابق، بمیرزا یوسف خان تفویض یافت. و نصف شب، پنجشنبه، دریم جمادی الاول، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة، موافق سال نوزدهم الهی، بر فیل گج بهور، سوار شده، رایت مراجعت بر افراشتند. و صبح پنجشنبه، باردوی معلا، که میان دریا پور و غیاث پور فرود آمده بود، نزول اجلال ارزانی داشته، ساعتی، بجنگ فیلن مست، که تازه بدست آمده بودند، انبساط فرمودند.

و درین منزل، مظفر خان را، که از فویسندگی باصارت رسیده بود، و در اوراق پیشین، شمه از احوال او مرقوم گشته بود باتفاق فرحت خان

وندای امن و امانی، بگوش اقاصی و ادانی رسانیده، خانخانان، را، بحراست اردوی همایون گذاشتند. و خود، بنفس مقدس، و ذات اقدس، با سپاه ملائک دستگاه، بطریق ایلغار، گوجر خان را، که تمام فیلان داؤد بخود همراه داشته، تعاقب فرمودند. و چون بکنار آب پن پن رسیدند، اسب بوز بیضا را، بی تحاشی، دران آب پرفتنه و شور انداخته ماندند برق خاطف گذشتند. و امرا و بندهای درگاه نیز متابعت نموده، عبور کردند. و حکم اعلی بنفاد پیوست، که امرا و بندهای درگاه، بریک دیگر سبقت جسته، مخالفانرا تعاقب نمایند. و خود نیز، بسعادت و اقبال بجناح استعجال، قطع مسافت میفرمودند. و امرای عالیمقدار، گوجر خانرا پیش انداخته، فیلان ناسی داؤد را، از جدا کرده، روبرو از نظر اشرف میگذرانیدند. و تا رسیدن پرگنه دریا پور، که از پهنه بیست و شش کوه میشود، و برکنار دریای گنگ واقع ست، عنان تگور جهان نورد اصلا نکشیدند. و قریب بچهار صد زنجیر فیل، کوه پیکر، دران روز، داخل فیلخانه عالی گشت.

و چون بدریا پور، شرف نزول ریات کشور ستان افتاد، شهباز خان، میر بخشی، و مجنون خان قاقشال را، بتعاقب گوجر خان فرستادند. و شهباز خان و مجنون خان بقدم استعجال، تا کنار آب پل سهوند، که از دریا پور هفت کوه میشود، رفتند. درانجا معلوم شد، که گوجر خان نیمجانی بیکپا بیرون برده، ازین آب گذشته است. اکثر مردم او، در آب رفته اند. شهباز خان، و مجنون خان، مراجعت نموده، شرف خدمت دریافتند.

و روز دو شنبه بیست و یکم ماه مذکور، خانخانان، حسب الامر، از راه دریا، بملازمت رسید. و کشتیها نشیمن بادشاهی، و بعضی کارخانهار،

خطابش داده بود؛ اموال و خزائن را در نواره انداخته، سرور پی او نهاد؛ گوجر خان کرانی، که رکن دولت آن بیدولت بود، دروازه آهوخانه را کشوده، فیلان نامی را پیش انداخته، برای ادبار رفت. و خلایق در آنشب، که انموذج روز محشر بود، در مضائق تحقیر حیران و سرگردان گشته، گروهی که برای دریا رفتن، بخود قرار دادند، از هجوم و ازدحام اکثری غریق بحر تقدیر گردیدند. و جمعیکه، برای خشکی فرار نمودند، در تنگنای شهر، میان کوچهها، پایمال فیلان و سواران گشتند. و برخی از هول جان، سراسیمه و حیران، خود را از مادیور انداختند. و اکثر آنمردم، در زیر خندق، جان بباد دادند.

و گوجر خان، که رکن رکیب داؤد بود، چون بآب پین پین رسید، فیلانرا، از پلی که بسته بودند، گذرانیده، رو برای آوردن و افغانان گریخته، از عقب او، بر پل هجوم آوردند. ناگاه پل از میان بشکست، و مردم بسیار، در آب رفتند و بسیاری، که هنوز بر پل نرسیده بودند، اسباب و اسلحه انداخته، عربان بآب زده رفتند. و چون آخر شب، خبر گریختن داؤد بعرض اشرف رسید؛ حضرت خلیفه الهی، مراسم شکر گذاری، و لوازم سپاس خداوندی، بجا آوردند.

و چون صبح صادق شد، خانخانان را در قول تعیین فرموده؛ فوج هراول را، بسایه اقبال تقویت بخشیده، بکمال عظمت و ابهت، بشهر پتنه در آمدند. و درین هنگام پنجاه و شش زنجیر فیل را که مخالفان نتوانستند بخود همراه برد، بندهای درگاه گرفته بنظر اشرف در آوردند. تاریخ فتح پتنه فی الحقیقت فتح ممالک بنگاله، ازین مصراع مفهوم میشود که:

ملک سلیمان ز داؤد رفت.

و حضرت خاقان ملک ستان، تا چهار گهری روز، در شهر پتنه توقف فرمودند.

بر تیسر تسخیر قلعه حاجی پور، مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده، سر فتح خان و افغانان را، نزد داؤد فرستادند؛ تا بچشم عبرت، سرهای سرداران خود را دیده، در مآل کار خود متفکر، و متامل شود. داؤد را، که چشم بران سرها افتاد، راه فرار بر خود مسدود دیده، غرق بکرت تحبیر گشت.

و هم بتاریخ مذکور، که هژدهم ماه باشد، حضرت شهسوار جهان، بعزم ملاحظه قلعه، و اطراف و حوالی شهر، بر فیل سوار شده، بر پنج پهاری نام جائیکه محاذی قلعه واقعست، بر آمدند. و این پنج پهاری پنج گنبدیست، که کفر در سوابق ایام، بخششت پخت، بر قطار هم بر آورده اند. و آنحضرت، اطراف و جوانب قلعه را، بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند. و افغانان را، که از بالای بازوی حصار، و بروج قلعه، چشم بر حشم بادشاهی، و کوبه شاهنشاهی افتاد، و مرگ خود معاینه نموده، به یقین دانستند، که طومار عمرشان پیچیده شده و نهال امید، از بیخ افتاده. و باوجود آن حرکت المذبحی نموده، چند ضربه زن، بجانب پنج پهاری انداختند. و از و مطلق گزندی، بهیچکس نرسید. چون افواج، و عساکر بادشاهی، که دشت و صحرا، از آن بستوه آمدی، اطراف قلعه را فرو گرفتند، و خبر فتح حاجی پور، بداؤد رسید؛ باوجودیکه، بست هزار سوار، و توبخانه بزرگ، و فیلان مست بسیار، داشت؛ در نصف شب، یکشنبه، بست و یکم، ربیع الثانی، بکشتی در آمده، راه فرار پیش گرفت. * شعر *

همیدانست، کارا نبود آنزور،

که پیش قلب جم بندد صف مور.

چنیت راند، و بیرون شد شتابان،

چو باد تند در کوه و بیابان.

و سریدهر هندوی بنگالی که مدار علیه او بود، و راجه بکرمالیت،

نخستین این، اندیشه صافی نمودند. و در همان مجلس، خان عالم را، با سه هزار سوار جرار، در غرابها، که مشکون باسباب قلعه گیری بود، انداختند. و بادبان اقبال کشیده، بجهت دفع قلعه حاجی پور، رخصت فرمودند.

و راجه گچیتی را، که زمیندار آنولایت بود، و چرده و پایک بسیار همراه داشت، بکومک خان عالم نامزد نمود. و در روز دیگر، که هزدهم ماه باشد، خان عالم، از آب گذشته، هم از گرد راه، بر کشتی سوار شده، روی جلادت، بفتح و تسخیر قلعه حاجی پور نهاد. و از راه خشکی، شیران بیشه دلاوری، قدم بهادری در میدان تجلد، و مردانگی پیش نهاده، بازار گرم کردند. آنحضرت بجهت تماشای معرکه جنگ، بمورچل شاهرخ خان جلالت، که بر کنار دریای گنگ، بر بلندی واقع شده بود، و از آنجا حاجی پور مینمود، تشریف بردند. چون از بعد مسافت، و تصاعد دود و گرد، احوال مشخص نمیشد، وقت عصر، جمعی از جوانان مردانه را، در سه غراب انداخته، بمصوب حاجی پور فرستادند، تا خبر مشخص بیاورند. و چون مخالفان، مخدول العاقبت را، چشم برین سه غراب افتاد، هوده کشتی را، که مملو از مردان جنگ جو بود، در برابر غرابهای بادشاهی، فرستادند. و بعد تقارب کشتیهای یکدوهای بادشاهی، که اقبال شاهنشاهی بدرقه ایشان بود، دمار از مخالفان بر آورده، نگذاشتند، که پیش آیند؛ و بضرب دست، از آن لجه بیرون رفته، دران خدمت، بخان عالم شریک شدند؛ و نسیم فتح و فیروزی، بر پرچم اعلام اولیای دولت قاهره، وزیدن گرفت. و فتح خان بارهه، که حاکم حاجی پور بود، با بسیاری از افغانه، طعمه حسام بهرام انتقام، گردید. و حاجی پور بحیثیه تصرف خان عالم در آمد. و سرفتی خان بارهه، و دیگر افغانان را، در غرابها انداخته، بدرگاه آسمان جاه فرستادند. حضرت

که مرائب مواکب منصوره، از راه آب، باینحدود رسیده: بعد ازین صلاح چیست؟ خانخانان عرضداشت کرد، که رایات عالیات، بدستور قدیم از راه آب نهضت فرموده، اردوی همایون از راه خشکی بیاید. و التماس نمود، که چون اکثر یراق سپاهیان، در برسات ضائع شده، از قورخانه خاصه حکم شود، که بجهت سپاهیان، پاره یراق نیز بدهند. حضرت اسلحه بسیار، از هر قسم بخانخانان فرستادند. خانخانان، و امرای دیگر، در دو گروهی پٹنه، بسعادت عتبه بوسی مشرف شدند.

و بتاریخ شانزدهم، ماه ربیع الثانی، آفتاب عظمت و اقبال، برحوالی قلعه پٹنه تافت. آنحضرت، همچنان کشتی سوار، با کمال عظمت، و وقار، بصوب قلعه متوجه شده، در منزل خانخانان، منعم خان، نزول اجلال ارزانی فرمودند. و خانخانان، بلوازم پای انداز، و نیاز پرداخته، خوشهای مروراید و طبق جواهر، و ظرائف اقمشه، و نفایس امتعه، و طوائل اسپان عربی، و عراقی، و راهوار، و حلقهای فیلان، و قطارات استر و شتر، برسم پیشکش گذرانید.

و بتاریخ هفدهم ربیع الثانی، امرا را بجهت کنکاش، در منزل خانخانان حاضر ساخته، فرمودند: که مدت محاصره اینچهار دیوار بطول کشید، تا غایت که در تسخیران، تاخیر رفته، چندان باکی ندارد: اما، اکنون که همای همت شاهنشاهی، بر تسخیر این قلعه، بال اقبال کشوده باشد، غیرت سلطنت بر نمی تابد، که دیگر اینطائفه، درین قلعه، بلکه درین مملکت، پای اقامت استوار توانند داشت. و عجالة الوقت، بخاطر میرسد، که قلعه حاجی پور را، که مدار زندگانی مردم پٹنه، بر امداد آنچاست، اول باید بدست آورد. انگاه در باب استیصال اینجماعت، فکر بر اصل نمود. امرا و خوانین، زبان دعا و ثنای شهریار جهاندار کشوده، که

بود. کشتي سوار، باستقبال موکب اقبال آمده، شرف خدمت دريافته، سوانح حالات را، مشروحاً بعرض اشرف رسانیده، معروض داشت، که هرچند موکب جلال، در نهضت استعجال فرمايند؛ مناسب و لائق خواهد بود. و درين روز، حضرت خليفه الهي، ميرک اصفهاني را، که در زمرة ملازمان آستان عاليشان انتظام داشت، و دائم دعوى دانش علم جفر ميکرد، بمجلس خلد ائين طلبيده، فرمودند: که در کتاب جفر، ملاحظه نمايد، که درين سفر خير اثر، از ورای تنق تقدير، چه صورت جلوه خواهد نمود. سيد ميرک، در حضور اکابر علماء و اعيان دولت، و ارکان مملکت، که در محفل بهشت تزئين، حاضر بودند، کتاب جفر را طلبيده، حرف حرف استخراج نمود. و بعد ترکيب حروف، اين بيت حاصل شد. * بيت *
بزودی، اکبر از بخت همایون، برد ملک از کف داؤد بیرون.
و بعد از چند روز، حقیقت اين علم، که از خواص اهل بيت است، بر همکدان ظاهر گشت.

و روز سه شنبه، هشتم ربیع الثاني، گذر چوسا، مخيم سرادقات جلال گرديد. و درين روز عرضداشت خانخانان رسيد؛ مضمون آنکه، عیسی خان نيازي نام افغاني، که درمیان افغانان، بشجاعت مشهور بود، با فيلان جنگي، و لشکر بسيار، از قلعه پلنه برآمده، بافواج منصوبه در اويخت، و عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکر خان، کشته شد. و افغانان بسيار، طعمه شمسیر خونريز گشتند. بعد از اطلاع بر مضمون همان عرضداشت را، بجنس، نزد شاهزادهای کامگار فرستاد. و روز ديگر، بجهت گذرانيدن اردو، وارق در چوسا مقام فرمود. دلاور خان را فرمودند، که لشکر را گذرانند. و دهم، ماه مذکور، موضع دو مني، از اعمال بهوجپور معسکر اردوی معلا گشت. و ازین منزل، قاسم خان را نزد خانخانان فرستاده، پيغام نمودند:

است، بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد؛ چنانچه تفصیل این واقعه، در محفل خویش مذکور است. حضرت خلیفه الهی تغاول فتح ولایت، ینک گرفتند.

* بیت *

بفرخندگی فال، ز آن ماه و سال، که فرخ بود، حال فرخنده فال. و چهارم ماه مذکور، کشتیها از آب کودی، باز بدریاء گنگ رسید. و میرزا یوسف خان، که اردوی همایون را، سر کرده می آورد، بشرف خدمت مشرف گشت؛ و چنین قرار یافت، که من بعد اردوی معلی، ملاحظه کشتیهای دولخانه عالی نموده، فرود آید؛ و عساکر منصوره بر و بحر را فرو گیرد. و چون گذر خواجگی پور بجهت گذرانیدن حلقهای فیل مناسب بود، ششم ماه مذکور، صحرای غازی پور، مخیم عساکر جاه و جلال گردید. حضرت میل شکار فرموده، از کشتی بصحرای تشریف بردند. در اثناء شکار، آهوئی، که آنها دهومار میگویند، در برابر پیدا شد. حضرت خلیفه الهی، چیتة را بآن آهو سر داده، بخاطر خطیر گذرانیدند، که اگر آهو را چیتة میگیرد؛ داؤد، نیز، اسیر پنجه تقدیر خواهد شد. فی الفور چیتة آهو گرفت، اما آهو تلاش بسیار کرده، خلاص شد. و مقارن این امر، چیتة دیگر را گذاشتند؛ و او را گرفته، طعمه خود ساخت. حضرت از مشاهده ن حال، مسرور و امیدوار گشته، فرمودند؛ که چنان معلوم میشود، که گوشت، این مرتبه، از جنگ شیران بیشه دلاوری خلاص شده، مرتبه دیگر اسیر است. تقدیر خواهد شد. و آنچنان شد، که بزبان الهام بیان رفته بود. انچه، عنقریب بمحل خویش، مذکور میشود.

که و روز دوشنبه، هفتم ماه مذکور، گنگداس پور محل نزول رایات و پنب گردید. و درین منزل، اعتماد خان، خواجه سرای، که در سلک در سر نظام داشت؛ و در محاصره پنبه خدمات شایسته از و بوقوع آمده

* بیت *

هر طرف ره بشتابی دگر، هر قدمش بر سرابی دگر،
 پیشتر از مرغ برد در کشاد، پیشتر از باد رود روز باد.
 نشانده پیش خانخانان منعم خان فرستادند. تا از وصول مواکب عالی،
 بقطعه بنارس خبردار سازند. و سه روز، در بنارس مقام فرموده، بنشاط شکار
 انبساط فرمودند. و بیست و هشتم ماه مذکور، در فوایح موضع کوری
 از مضافات سید پور، قریب ملتقاء آب کودی و دریا گنگ، کشتی‌ها را
 لنگر انداختند. و درین منزل، میرزا یوسف خان، که اردو معلا را، از راه
 خشکی، سر کرده می آورد، بشرف عقبه بوسی مستعد گردید. و درین
 منزل، رای عالم آرای ممالک کشای، چنان تقاضا فرمود، که خود
 و بادشاهزاده‌های کامگار، و مخدرات سراپده عصمت، تا رسیدن خبر تحقیق
 از خانخانان، در جونیپور توقف فرمایند. و برین عزیمت، اردوی همایون را
 درین موضع گذاشته، فرمودند: تا کشتی‌ها محل را، در آب کودی بالا
 کشیده، متوجه جونیپور شدند.

چون دریم ماه ربیع الثانی، بموضع یحیی پور، از مضافات جونیپور،
 مواکب عالی نزل اجلال یافت؛ عرضداشت خانخانان، منعم خان،
 رسید. مضمون آنکه، رایات جاؤل، هر چند، در نهضت استعجال فرمایند،
 مناسب ولایت دولت خواهد بود. بنابراین، در موضع یحیی پور، پنجشنبه
 سیوم ماه مذکور، مقام فرموده، حضرات شاهزاده‌ها را، و مخدرات تصر
 عصمت و عزت را، بجونیپور فرستاده، از همانجا علم معاودت، بتسلی
 ولایت، ینگ بر افراشتند.

و درین زمان، منهی اقبال بعرض رسانید، که سلطان محمود خرد
 حاکم بکر داعی اجل را اجابت نمود؛ و قلعه بکر که از معظم قلاع پیغام

مسلمان میشوم، بشرط آنکه دختر را بدستور سابق باو بگذارند. حضرت خلیفه الهی، که معجون طینت پاکش از حیا تخمیر یافته بود، مدتها متامل و خاموش بودند. بعد ازان حضرت قاضی یعقوب را، که قاضی عساکر معلا بود، بکشتی دیوانخانه طلبیده، از حکم شریعت درین واقعه، استفسار فرمودند. قاضی یعقوب، بعد تقدیم دعا در عرض رسانید، که اگر این شخص مسلمان میبود، باتفاق ائمه دین، واجب القتل بود. اما در باب کافر دو قولست، بعضی بکشتن رفته اند، و گروهی گفتند، نمیباید کشت؛ تا مردم بدانند، که در دین باطل این گروه، امثال این امور شائع ست؛ و از طریق و آئین ایشان، متذفر گردند. حضرت بدقت نظر، ترجیح قول اول فرموده، هر دو را، بخدمت رای، که حراست زندان، و عقوبت مجرمان باو متعلق بود، سپردند. روز دوم، خدمت رای را گفتند، تا آله تناسل، و مایه فسق و فجور آن ملعون را، از بین و بن بریده، در پیش چشم او کباب کردند. و آن ملعون ابد، و مطرود ازل، بگمان آنکه شاید بهمان عقوبت خلاص شود، آن کباب را باشتهای تمام میخورد. و روز دیگر، به تیغ سیاست رسید؛ و بجهنم واصل گشت. و دخترش توبه نموده، بجان امان یافت.

و بتاریخ بیست و سیوم، ماه مذکور، خطه الهاباس، که ملتقاء آب گنگ و جون ست؛ و از معابد بزرگ هندو ست، و معمار همت عالی اساس، آنجا شهری بنا نهاده، مخیم عساکر ظفر ماثر گردید. و درین روز، اتفاقاً از اطراف عالم، بجهت غسل، اصناف هندو بمرتبه فراهم آمده بودند، که از کثرت آن گروه، دشت و صحرا بستوه آمده بود. و بتاریخ بیست و پنجم ماه مذکور، بخطه بنارس رسیده، شیر بیگ تواجی را بکشتی که در سرعت از باد گرد می برد، و ما صدق این معنی بود.

عالی گردید. و فرمان عفايت نشان، مشتملبر خبر نهضت رایات عالیات، بخانخانان منعم خان، ازین منزل فرستادند.

صبح روز دوشنبه، غره ماه ربیع الاول، طبل کوچ زده، لنگرها را برداشتند. و هرروز، در راه، از کشتی بیرون تشریف برده، صید افغانان، و شکار کزان، میرفتند. و روز چهارشنبه سیوم ماه مذکور محمد تیمور بدخشی، و طیب خان، ولد طاهر محمد خان، از دهلی آمده، شرف عتبه بوسی دریافتند. و همچنین، در هر منزل، جوق جوق، از بندهای درگاه، بخدمت پیوسته، بشرف زمین بوس مشرف میشدند. در موضع چکور حکایتی غریب، بوسیله بعضی بندهای درگاه، بعرض اشرف رسید، و صورت واقعه آنکه.

حکایت غریب.

یکی از زنان داران این موضع، دختر صلبی خود را بزنی نگاه داشته؛ و آن بد بخت را، ازان دختر، فرزندان حاصل شده بود. حکم قضا جریان، پلهضار زناردار و دخترش شرف صدور یافت. و بعد از احضار، حضرت اقدس متوجه تحقیق این قضیه نامرضیه شدند. و آن ملعون بی تحاشی، بوقوع این فعل مکروه، اعتراف نمود، و گفت شوهر آن دختر، چند سال پیش ازین، در تاخت ولایت کرهه، کشته شده بود؛ و از فکوائ کلام او، معلوم میشود، که شوهر دختر را هم او کشته باشد. و این سخن بعرض اشرف رسید. که بابا خان قاقشال، دران ایام، که جاگیر دار این پرنگنه بود، زناردار مذکور را، بگناه مذکور گرفته مدتی محبوس داشته، مبلغ دوپیست روییه جرئمه آن گناه گرفته، او را گذاشته بود. حضرت خلیفه الهی، از دنات همت بابا قاقشال تعجب فرمودند. درین اثنا، آن ملعون گفت، که

دل بر تعصن و حصار داری بست. خانخانان از استماع این مؤذنه، مسرور و خوشوقت گشته، بدیده بصیرت، تباشیر صبح فتح و اقبال از مطلع قلعه پنه و حاجی پور، ساطع و لامع دید. داود، بی آنکه شمشیری از غلاف بر آید، یا تیری به کمان در آید، از گرد راه، بقلعه پنه در آمده و مهمت نموده، مرچل پیش کرد؛ و خانخانان، بصلاح و استصواب امرای عالیمقدار، متوجه محاصره قلعه پنه گردید.

القصة، چون این اخبار، بعرض حضرت خلیفه الهی رسید، عزیمت پنه، و حاجی پور، در ضمیر الهام پذیر، تصمم یافت. و در دارالخلافت فتحپور، روز چند آسایش گرفته، و اردو و فیلان را، برای خشکی، راهی ساخته، میرزا یوسف خان رضوی را، که در سلک امرای کبار انتظام دارد، بسرداری، و اردو بیگی لشکر تعیین فرمودند. و زمام حراست، و عذران حکومت دارالخلافت آگره، بقبضه اقتدار شهاب الدین احمد خان نیشا پوری، که در سلک امرای کبار انتظام داشت، تفویض نموده، خود قرین فتح و نصرت، روز یکشنبه، سلخ صفر، سنه اثني و ثمانین و تسعمایه، بعزم تسخیر ممالک بنگاله بکشتی در آمدند، و شاهزادهای کامگار، جوان بخت نیز، همراه شدند. کشتیهای بیوتات، و کارخانهای سلطنت، از قور خانه، و نقار خانه، و خزانه خانه، و کرکراخانه، و فراشخانه، و چیتة خانه، و مطبخ، و طوائل، و سائر کارخانها، بر دور کشتیهای بزرگ، که بجهت نشیمن خاص ترتیب یافته بود، در آمدند. سطح آب از کثرت غراب و فواره پیدا نبود. و همچنین فوج فوج غراب و کشتیهای بزرگ که امرا و مقربان درگاه، بجهت نشیمن و کارخانها ضروری خود سامان نموده بودند، از پی کشتیهای سرکار اعلی، در آمده، رو برای نهادند. و هنگام شام، که حکم صبح صادق داشت، موضع رتبه، از اعمال دارالخلافت آگره، محل نزول مواکب

که فرصت عزیز ست، چون فوت شد،

بسی دست حسرت بدندان گزی.

و بر مصالحه مغول مغرور مشوید، که ایشان وقت را از دست نمیدهند.
و چون کوب اقبال داد، بلکه سائر افغانه رو بکضیض داشت، و حق
سبکانه میخواست، که دولتش بزوال انجامد؛ و آفتاب معدلت و نصفت
حضرت برستمزدگان ولایت ینگ تابد، رای داد بران قرار گرفت، که
لودی را از میان برگیرد، تا بهکومت من حیث الاستقلال، بخاطر جمع
پردازد. و قتلوه لوحانی، و سریدهر بنگالی، که بلودی نزاع و خصوصیت
داشتند، و میدانستند، که اگر لودی، در میان نباشد، امر و کالت و وزارت
بما رجوع خواهد شد؛ وقت را غنیمت دانسته، خود را، بیغرض بداد
و نمودند، و مقدمائی، که منتج قتل لودی باشد، نزد داد مکرر تقریر
کردند. و داد، که مست بادۀ ارغوانی و مغرور جوانی بود، سخن ناصحان
مشفق را، قبول نهموده، مباشر قتل آن خون گرفته گشت. و فیل،
و خزانه، و سائر حشم او را، متصرف شد. و چون مست بادۀ حماقت،
و نادانی بود، اصلاً متوجه دفع غنیم نشد. و بر همان صلح نا تمام که لودی
طرح انداخته بود، اعتماد نموده، پروا نکرد.

و چون خبر کشتن لودی، در مجلس خانخانان، که مملو از امرای
نامدار بودند، مذکور شد؛ خانخانان دل به تسخیر ولایت بنگ، و لکنهوتی
نهاد، متوجه پٹنه و حاجی پور گشت. و بوثوق تمام، بکوچ متواتر
بنواحی پٹنه رسید، و داد، بر قتل لودی، که بکسن تدبیر، و اصابت
رای، و حدت فهم، مملکت بنگاله را از آشوب نگاه میداشت، تاسف
خورده، و محزون و مغموم گشته، بکوچ متواتر خود را به پٹنه رسانیده،
مرتبه اول قرار بجنگ داد. و آخر، روی از معرکه قتال و جدال تافته،

بهار، شرف صدور یافت. درینوقت داؤد در حاجی پور بود؛ و لودی که امیر الامراء او بود، و باو مخالفت داشت، در قلعه رهناس دم استقلال میزد. خانخانان منعم خان افواج منصوره بادشاهی را سرکوده، بنواحی پٹنه و حاجی پور رسید؛ و لودی خرابی افغان را بعین الیقین دانسته، با وجود مخالفتی، که بداؤد داشت، بخانخانان طرح صلح انداخت؛ و آشنای قدیم و الفتائی، که خانخانان بسلیمان داشتند، فریاد ایشان داده، قرار داد؛ که در لک روپیه نقد، و یک لک روپیه قماش، پیشکش داده، افواج بادشاهی را، باز گرداند. و جلال خان کروزى را فرستاده، طریق صلح را بداؤد باز نمود.

و چون داؤد، لوند و اوباش طبیعت بود، و از تجارب امور عاری بود، باغوالی قتلو لوحانی، که مدتها ولایت جگنات و آنصوبه را متصرف بود، و بتکریص سریدهر نام هندو بنگالی، و بحسن تدبیر ناقص خود، لودی را که امیر الامراء و مدار الملک بود، بدست آورده، مقید ساخته، بسریدهر بنگالی سپرد. و لودی در بندیکخانه، قتلو و سریدهر بنگالی را طلبیده، بداود پیغام فرستاد، که اگر صلاح ملک در کشتن من میدانید، زود خاطر را ازین مشغولی فارغ سازید؛ اگرچه بعد از کشتن من ندامت و پشیمانی بسیار خواهد کشید. و چون هرگز خیر خواهی و نصیحت را، از شما باز نگرفته ام، اکنون باز نصیحت میکنم؛ البته بدان عمل نکنید، که صلاح شما در انست؛ و آن نصیحت ایست، که بعد از کشتن من، بی تعاشی بمغول جنگ کنید، تاظفر شما را باشد، و اگر اینکار نکردید، مغول بر شما خواهد آمد، و آن زمان لا علاج خواهد بود. * بیت *

مده فرصت از دست، گر بایدت،

که گوی سعادت ز میدان بری.

در آورده، مجموع طلا و نقره و اقمشه که در پله دیگر بود، باهل استحقاق اشفاق فرمودند؛ و بتاریخ بیست و سیوم، ماه ذیقعدة، مجدداً از روح پر فتوح حضرت خواجه دريوزه امداد و اعانت فرموده، مرخص شدند؛ و متوجه دارالخلافه گردیدند. و بکوچ متواتر، شکار کنان، و صید افغانان، هفتم ذیحجه، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة، موافق نوزدهم سال الهی، آفتاب اقبال بر دولتخانههای فتحپور تافت. و دیده امید جهانیان، بغبار نعال مراکب فتح و نصرت روشن گشت.

ذکر نهضت موکب منصور بتسخیر پتینه

و حاجی پور.

در اوانی، که حضرت خلیفه الهی قلعه سورت را محاصره داشتند، بعرض اشرف رسید، که سلیمان کرانی، که از امرای سلیم خان، افغان، حاکم ولایت بنگاله و بهار بود، و همه وقت، بارسال عرایض خود را در زمره دولتخواهان درگاه می شمرد، در سنه ثمانین و تسعمائة، در گذشت. و بایزد نام، پسر بزرگ او، قائم مقام پدر شده، بواسطه بی اعتدالی که در مزاج داشت، بسعی امرا بقتل رسید.

جهان بین که با مهربانان خویش، ز نامهربانی چه آورد بیش؛ به بخت که نیرنگ سازی نمود، بان تخت گیران چه بازی نمود. داود نام پسر خرد، جانشین پدر شده، قدم از اندازه خود بیرون نهاده نام بادشاهی بر خود گذاشته است. و قلعه زمانیه را، که خانزمان در ایام حکومت جونپور تعمیر نموده بود، از بی اعتدالی مزاج ویران کرده است، فرمان قضا امضا بنام خانخانان در باب گوشمال داود، و تسخیر ولایت

مذکور در بزمگاه شرف و عزت تکیه زد. در حین روزی حضرت خسرو جهان پناه مجلس ترتیب دادند، که بحضور سادات و اشراف امم و ارباب ذوق و مواجید و ارباب معرفت و توحید عزت افزای حظایر قدس گردید. و مغنیان خوش اواز و کلاوتان نغمه پرداز قدسیانرا در شوق آوردند، و بنواختن ساز سوز افروز صوفیان صفا کیش استین بر دو جهان افشاندند؛ و حضرت بادشاه جهان پناه را نیز وقت خوش گشت؛ و دست دریا نوال ببذل درم و اموال کشوده فرمودند، تا خرمن خرمن اشرافی و رویه را بریمین و یسار انحضرت ریختند، و فرداً فرداً حضار مجلس را نزدیک مسند سلطنت طلییده، مشیت مشیت اشرافی و رویه بدست گوهر افشان در دامن ایشان میریختند. و چون ازین قسم انعام خاطر اشرف را کلال دریافت، اشرافی و رویه را در رنگ اوراق اشجار افشاندن گرفت. و آن مقدار اشرافی و رویه دران معرکه پاشیدند که احاد الناس از چیدن آن عاجز ماندند. و از مشرفان خزانه عامره معلوم شد، که دران مجلس خلد آئین یک لکبه رویه انعام فرمودند.

* بیت *

کفش ابر است که گوهر بارد، بلک خورشید صف زر بارد.

در بیست و یکم ذی القعدة الحرام سده احدی و ثمانین و تسعمائة موافق نوزدهم الهی شاه زاده کریم النفس شریف الاخلاق سلطان سلیم را بطواف مزار متبرکه حضرت خواجه باجمیر همراه خود بردند. و آن شاهزاده جوان بخت موید کامگار را چون چشم بر تربت خواجه بزرگوار افتاد، اقتدا بطریق پدر نامدار خود نموده، جبین خضوع و خشوع بر سده علیه نهاده بشرائط طواف و لوازم زیارت پرداختند.

چون حضرت خلیفه الهی بدولتخانه تشریف فرمودند، شاهزاده سزاوار تاج و تخت را بحضور اکبر و اشراف بطلا و نقره و اقمشه در پله میزان

و باوجود آن، مردم صاحب دیانت تعیین فرمودند، که از عقب آردو، تمام مزروعات را، که پایمال شده، بنظر احتیاط ملاحظه نموده، نقصان را از حقوق دیوانی حساب بکنند. و این ضابطه، در جمیع یورشها معمول شد. بلکه در بعضی یورشها، خریطهای زر حواله امنامی فرمودند؛ تا حق رعیت را، حساب نموده، بصاحب زراعت نقد داده، حق دیوان را مجری دهند.

و از آن منزل، بکوچ متواتر، شکار کنان، در دوازدهم ذیقعدة، هفت کروهی اجمیر، مخیم سرادقات عزت گردید. و بشیوه مرضیه خود، روز دیگر، از آن منزل، از روی نیازمندی، پیاده متوجه مزار گشتند. و شرائط طواف بتقدیم رسانیده، از آنجا، بدولتخانه عالی خرامیدند. و در عرض دوازده روز، که خطه اجمیر معسکر همایون بود، هر روز بمزار تشریف برده، مجاوران بقعه شریفه، و عموم متوطنان خطه اجمیر را، از خوان جود و احسان بهره ور میکردانیدند.

ذکر وقائع سال نوزدهم الهی.

ابتدای این سال، روز پنجشنبه، هفدهم ذیقعدة، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة بود. چون ازاده فتح ولایت بنگ و لکهنوتی پیش نهاد همت عالی نهمت، حضرت خلیفه الهی گشت؛ و بجهت تیسر تسخیر این ممالک وسیع، از روح پر فتوح، حضرت خواجه بزرگوار، که دائم معین و ناصر بادشاه مؤید و کامگار بوده، استمداد خواستند. زمانه بطولع طلیعه فروردین از استماع این مؤیده در طرب و اهنرار در آمد. و بذات نبات بجهت تماشاء جولانگاه این بادشاه زمین و زمن سر از بستر خواب برداشت. و نسیم صبا بر اعلام فتح و لوای ظفر وزیدن گرفت. و سلطان هفت اقلیم گردون در برج حمل بجهت تماشاء معرکه قتال و جدال در هفدهم ذی القعدة سال

گجرات، این سعادت دست داده بود؛ فاما، چون داعیه تسخیر ولایت بنگ پیش نهاد همت عالی بود، و بملاحظه آنکه، مبادا، این یورش، از یکسال تجاوز نماید، و طواف این آستانه رفیعه، در حیز تاخیر ماند؛ بمخاطر منیر، و ضمیر آفتاب تنویر، چنان خطور نمود، که ایندولت عظمی را، در غره ایام سال نوزدهم الهی دریافته، درباب تیسر تسخیر بنگ استمداد و اعانت فرمایند. و بجهت امضاء این نیت، و انفاذ این امنیت، روز سه شنبه، شانزدهم شوال، سده احدی و ثمانین و تسعمائنه، موافق هزدهم سال الهی، متوجه خطه اجمیر گشتند؛ و در موضع دایر که مخیم عساکر جاه و جلال بود، تا بیستم ماه، توقف فرمودند. درین منزل، روزی، حضرت ارشاد دستگاه، خواجه عبد الشهید، که پسر زاده حضرت خواجه ناصر الدین عبد الله احرارست، بغرم فاتحه، بدر خانه عالی آمدند. و در زمان آمدن، بدستور سائر مردم، در جلو خانه، از اسب فرود آمدند. اتفاقاً، حضرت را، از بالای چوکندی، نظر بر جمال مبارک حضرت خواجه افتاد، که در جلو خانه پیاده شدند. فی الحال، صادق خانرا، که در حریم سرا پرده عزت حاضر بود، باستقبال خواجه فرستاده، بکمال احترام پیغام فرمودند؛ که لائق آنست، که هرگاه بدر خانه تشریف فرمایند، تا دولت خانه سوار می آمده باشند. و چون صادق خان پیغام رسانید، خواجه تواضع فرموده، گفتند، هیچکس بیاخ خود، سواره نرفته، و همان طور پیاده میروند. و حضرت، بصدق و نیازمندی، پیش آمده، خواجه را دریافتند. و در احترام دقیقه فرو گذاشت نفرمودند. و بعد از ساعتی، حضرت خواجه فاتحه وداع خوانده باز گشتند.

و همدرین منزل دایره، حکم عالی بنفاذ پیوست، که دلاور خان، بامداد یساولان، هر زراعتی که متصل بارو باشد، محافظت نماید،

و از دیگر وقائع، که درین سال رو نمود، یکی آنست؛ که قروض، و دیون، شیخ محمد بخاری، که در جنگ پثن از دست اعادی دولت قاهره کشته شد، چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته؛ و قروض و دیون سیفخان کوکه، که درین یورش دویم در مصاف احمدآباد، بردست بغات و طغات کشته شده، از خزانه عامره، ادا فرمودند. و مجموع دیون، این هر دو عزیز، بمبلغ یک لک روپیه اکبرشاهی، که متساوی دو هزار و پانصد تومان رائج عراق میرسید. و این معنی، از هیچ بادشاهی، در کتب تاریخ مسطور نیست.

و همدین سال، راجه تودرمل، که بجهت درست نمودن، جمع ولایت گجرات رفته بود، شرف زمین بوس دریافت. و پیشکشهای لائق، از نظر اشرف گذرانیده، دفتر تنقییه در باب جمع گجرات، بنظر اقدس در آورده، بشرف تحسین، سرمباهات و مغاخرت بآسمان عزت سود. و بعد از چند روز، او را شمشیر خاصه عنایت فرموده، باتفاق لشکر خان، میر بخشی، بمخدمت خانخانان، منعم خان فرستادند؛ تا در خدمت خانخانان بوده، در باب فتح ولایت بنگاله، اهتمام نماید.

و همدین ایام، میر محسن رضوی، که از سادات صحیح النسب بغضائل و کمالات علمی آراسته بود، و برسم رسالت، نزد حکام دکن رفته بود، بشرف بساط بوسی سرفراز گردید؛ و پیشکشی، که حکام دکن بمصعوب خدمتگاران خود، فرستاده بودند، بنظر اشرف در آورد.

و همدین سال، عافیت مآل، حضرت خلیفه الهی، شانزدهم شوال، عازم زیارت مزار، فیاض الانوار، حضرت خواجه معین الحق والدین، قدس سره، گردیدند. و درین سال، اگرچه در اوان مراجعت، از یورش دویم

و ارکان دولت، جمع آمده، روز پنجشنبه، بیست و پنجم جمادی الآخر، احدی و ثمانین و تسعمائة، در ساعت سعد، سنت خندان بادا رسید. عالم و عالمیان، تهنیت و مبارکباد گفته، نثار و ایثار بعمل آورده، زبان بدعای آن شهریار زمین و زمان کشودند.

و دیگر، از وقائع حمیده، اینسال، فرخنده مال آنست. که چون حضرت شاهزاده، جوان بخت، سلطان سلیم را، هنگام آن رسید که از معلم ملکوت سبق گیرند، و بر معارج کمال، و مدارج فضل و افضال مرئی و متصاعد گردند؛ بذابر آن، حضرت خلیفه الهی، روز چهارشنبه، بیست و دوم، رجب، سال مذکور، در ساعتی، که منجمان دقیقه شناس اختیار نموده بودند، مجلس عالی ترتیب دادند. و دران مجلس روح القدس تخته تعلیم الرحمن علم القرآن، برکنار حضرت شاهزاده نهاده، خدمت مولوی افادت و افاضت پناهی، مولانا میر کلان هروی را، که از اجله تلامذه حضرت نقاره المحدثین میرک شاه، و از نبایر خدمت ولایت پناه، مولانا خواجه کوهی بودند، برای درس اختیار فرمودند. خدمت مولوی، زبان مبارک، بالقار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم، که مفتاح خزائن معارف ست، کشاد. و غلغلۀ تهنیت، و مبارکباد، از صغیر و کبیر، بفلک اثیر رسید.

و دیگر از وقائع حسنه، که درین سال عافیت مال، روی از چهرۀ اقبال نموده، آنست؛ که مظفر خان را، که قبل ازین بحکومت و حراست سارنگپور، در نواحی احمد آباد، مرخص شده بود، طلبیده، روز جمعه، بیست و چهارم، رجب مذکور، باز شغل وزارت سواد اعظم هندستان، تفویض فرمودند؛ و لقب جمله الملکی، در القاب او افزوده، خلعت لائق باو التفات نموده، زمام حل و عقد امور ملکی، بید اقتدارش سپردند.

بود، آمده شرف رکاب بوس دریافت. و چون جمیع ممالک گجرات، از روی تحقیق، بدفتر خانۀ عالی نرسیده بود، از همان منزل، راجه تودرمل را بگجرات فرستادند. تا جمع آنولایت را، قرار واقع خاطر نشان خود نموده، نسخه تفقیح، بدفتر خانه سپارد.

و نیم شب، ازان منزل سوار شده، و مسافرتا طی نموده، چاشت یکشنبه، ششم ماه مذکور، قصبۀ توده، مستقر رایات جلال گردید. و دران منزل، زمانی آسایش فرموده، وقت پیشین، پای دولت در رکاب سعادت در آورده، رو براه آوردند. و نصف شب، در نواحی قصبۀ بساور، خواجۀ جهان، و شهاب الدین احمد خان، که از فتحپور باستقبال موکب جلال استعجال نموده بودند، شرف خدمت دریافتند. و قریب صبح صادق، تبائیر آفتاب اقبال، بر قصبه بچونه تافت. و تا یکپهر آرام گرفته، فرمودند: که ملازمان درگاه، برچپه و نیزه بدست، گرفته بدارالخلافت در آیند. و خود بنفس مقدس، نیزه بدست گرفته، بر خنک دولت سوار شدند: و عصر روز دو شنبه، هفتم جمادی الآخر، سنه مذکور آفتاب سعادت و اقبال، بر دولتخانه ها فتحپور تافت. و حضرت مریم مکانی، و دیگر حضرات سرا پرده عصمت و حضرات شاهزاده ها دیده را بدیدار مبارک آن خسرو ممالک ستان، روشن گردانیده، بلوازم نثار پرداختند. و مجموع مدت رفتن، بچهل و سه روز کشیده.

ذکر بعضی امور که بعد از قدوم نصرت لزوم بفتحپور سمت ظهرو یافته.

چون بدولت و اقبال، در فتحپور قرار گرفتند، خنذه های شاهزاده های کامگار فرموده، جشن عالی ترتیب دادند. و علما، و سادات، و مشائخ، و امرا

نهضت فرمودند. و در منازل سلطان محمود گجراتی، که الحق آثار
 رفعت، از در و دیوار آن ظاهر میشود، قرار گرفت. روز دیگر، بدولت نهضت
 نمودند. و در آن قصبه یکروز، مقام فرموده، خان اعظم و امرای گجرات را،
 رخصت احمدآباد ارزانی داشتند. و خواجۀ غیاث الدین علی، بخشی
 را، که در آن یورش، خدمات شایسته، از و بوقوع آمده بود، بخطاب آصف
 خانی امتیاز بخشیده، خدمت دیوانی، و بخشیکری گجرات، بار
 تفویض نموده، بمراقبت خان اعظم، گذاشتند. و از قصبه دولقه، شب
 درمیان، بقصبه کری، و از کری شب درمیان، بقصبه سیت پور، نزل
 اجلال فرمودند. و درین منزل، عریضه راجه بهگوانداس، و شاه قلی
 محرم رسید. و در آن، مبارکباد فتح حصار بدنگرمندرج بود. فرمان عالیشان،
 در باب استحسان خدمت مہشارالیهما، موصول داشته، تا حدود سروھی،
 در هیچ محل، توقف نفرمودند. و از منزل سروھی، صادق خان را،
 بتادیب مفسدان و قطاع الطریق نامزد فرموده، بکوچ متواتر، روز چهار
 شنبه، سیوم جمادی الثانی، سه احدی و ثمانین و تسعمائنه، هوای
 صحرای اجمیر، از غبار مواکب مواکب عنبریز و عطر آمیز گردید. و از گرد
 راه، بمزار مورد الانوار، حضرت خواجۀ معین الدین، قدس سره تشریف
 فرموده، شرائط طواف، و لوازم استمداد، بجا آورده، مجاوران اجمیر را،
 غنی و مستغنی گردانیدند. و عصر روز دیگر کوچ فرموده، خود بایلغار
 متوجه فتحپور گشتند، و شام روز دیگر، در موضع هوبه، که سه کروهی
 سانکانیرست، و بجایگزیر رامداس کجواحه مقرر بود، نزل اجلال اتفاق
 افتاد. رامداس ضیافتی بتقدیم رسانیده، خدمت جمیع ملازمان درگاه، که
 ملازم رکاب دولت آسا بودند، بجا آورد. و درین منزل راجه تودرمل، که
 حسب الحکم، بجهت سامان هزار منزل کشتی، و غراب، در آگره مانده

در جنگ گاه افتاده بود، مناره بسازند، تا عبرة الناظرین گردد. و از انجا، قرین نصرت و فتح، بدارالسلطنت احمد آباد خرامیده، در منازل سلاطین، که در ارک احمد آباد واقع است قرار گرفتند.

و اکابر، و اشراف، و طبقات اهالی، و اصناف اهل حرفه، مراسم پیشکش، و ایثار، و لوازم تهنیت، و نثار بجا آوردند. و پنج روز، دران منزل، اوقات گرمی، صرف نشاط و انبساط فرموده، بمنزل اعتماد خان، که در وسط شهر واقعست، تشریف آوردند. و اول، تفقد احوال جمعی، که درین یورش، خصوصا روز جنگ، خدمتگاری بتقدیم رسانیده اند، فرموده، هر یک را فراخور حالت، و خدمت، بزیادتی منصب، و افزونی علفه، ممتاز ساختند؛ و حکم شد، که منشیان بلاغت آثار، بتکثیر فتح نامهها پردازند؛ و باطراف ممالک معروسه فرستند، و سرهای محمد حسین میرزا، و اختیار الملک را، بدارالخلافه آگه، و فتحپور برده، از دروازه بیابریزند. و بنفس مقدس، و ذات اقدس، بدلقونی رعایا، و عموم متوطنان احمد آباد، پرداخته، در مهیاد امن و امان جا دادند. و قطب الدین محمد خان و نورنگ خان را، بجانب بهروج و چانپانیر فرستادند؛ تا نهال آمال شاه میرزا را، از بیخ و بن بر اندازند؛ و راجه بهگوانداس، و شاه قلی محرم، و لشکر خان، میر بخشی، و جمعی دیگر از بندهای را، براه آیدر فرستادند. تا از میان ولایت رانا اودی سنگه گذشته، پایمال ساخته، بگذرند. و میر محمد خان را، بدستور قدیم، حراست و حکومت پتن تفویض فرمودند. و دولقه، و دندوقه، بوزیر خان مرحمت نموده، بکومک خان اعظم گذاشتند.

و چون خاطر آفتاب اشراق، از سرانجام مهام ولایت گجرات، فراغ یافت؛ عنان معاودت بمستقر سریر سلطنت، معطوف فرموده، روز یکشنبه، شانزدهم جمادی الاول، از احمد آباد، طیل شادی نواخته، بمحمود آباد

و از غایت سراسیمگی، چنان میگریخت، که دالوران سپاه ظفرپناه تیر از ترکش آنجماعت گرفته، بر ایشان میزدند. و درینوقت سهراب بیگ نام ترکمانی، اختیارالملک را شناخته، از عقب او روان شد. و او بزقوم زاری رسیده، خواست که اسب بجہاند. ترک غارتگر اجل مرکب او را، از پای در آورد. سهراب بیگ خود را از اسب انداخته، او را گرفت. اختیارالملک گفت، تو ترکمان میذمائی، و ترکمانان غلام مرتضی علی، رضی الله عنه میباشند. و من از سادات بخاریم، مرا مکش. سهراب بیگ گفت، من ترا شناخته، سر در پی تو نهاده بودیم. تو اختیارالملکی. این بگفت، و بضرب تیغ بیدریغ، سر از تن او جدا کرده، باز گشت، که بر اسب خود سوار شود. اسپش را، دیگری برده بود. سر اختیارالملک را، در دامن پیچیده، رو برآه آورد. و درانوقت، که اختیارالملک روی گریز، بصوب پشته که، بفرقدوم شاهنشاهی، سر مغفورت بر آسمان عزت می سود آورد، راجپوتان رایسنکه، که مراقب محمد حسین میوزا بودند، او را از بالای فیل بر زمین آورده، بضرب برجهه کشتند.

و بعد از فتح، اعظم خان و امرائیکه، در شهر متحصن بودند، آمده شرف پایبوس دریافتند. حضرت خاقانی، از کمال مرحمت خان اعظم را در آغوش التفات گرفته، باظهار اقسام اشفاق امتیاز بخشیدند، * بیت * پرسش از اندازه غایت گذشت، حد نوازش ز نهایت گذشت. و هر یک از خوانین را، فراخور حالت، و منزلت، التفات و عنایت فرمودند. و هفتوز از پرسش خوانین نپرداخته بودند، که سهراب بیگ، ترکمان، آمده، سر اختیارالملک را در پای سمند اقبال انداخت. حضرت از ملاحظه این موهبت عظمی، مجدداً، مراسم شکر، و لوازم سپاس بجا آورده، فرمودند، تا از سرهلی مفسدان، که از دو هزار سر زیاده

و چون نیر اعظم اقبال، بر جنگگاه تافت، از هر طرف معرکه، لمعات فتوح، و بوارق نصرت، درخشیدن گرفت. و آنحضرت، با فیروزی و بهروزی، بر بالای پشته، که برکنار جنگگاه بود، فزول اجلال فرموده، بادای مراسم شکر مشغول بودند؛ که گدا علی بدخشی، و یک کس دیگر از نوکران خان کلان، محمد حسین میرزا را زخمی آوردند. هر کدام دعوی گرفتن میکردند. راجه بیربر، که شمه از احوال او گذشت، از و پرسید، که ترا کدام یک گرفته. محمد حسین میرزا گفت: مرا نمک حضرت گرفته؛ و الحق بر زبان او رفت. انگاه، حضرت برفق و مدارا، عتاب چند فرموده، او را برایشنگه سپردند. و از گرفتاران معرکه مرد آزمائی، شاه مدد نام، مجذوبی را، که خود را کوکه ابراهیم حسین میرزا می گفت، حضرت به برچه، که در دست مبارک داشت، بر خاک هلاک انداختند؛ و بضرب تیغ آبدار بندگان درگاه، پاره پاره شد؛ و در آخر معلوم شد، که در جنگ سرنال، بهویت برادر راجه بهگوانداس را، او کشته بود.

و بعد از فتح، ساعتی نگذشته بود، که فوجی آراسته، از غنیم ظاهر شد؛ و اضطرابی در میان مردم پدید آمد. قراولان خبر آوردند، که اختیار الملک گجراتیست، که راه بر خان اعظم بسته بود، و از شنیدن خبر شکست محمد حسین میرزا، از کوچهای شهر بر آمده، رو بصعرا نهاده. حضرت خلیفه الهی، جمعی را فرمودند، تا پیش رفته، بزخم تیر جانسوز، روی عدو بر گردانند. مقارن اینحکم، چون اختیار الملک، ظاهر شد، چند سوار خونریز، سوزن یا معین انداخته، تاختند؛ و گروهی را، که پیش پیش فوج می آمدند، در میان خاک و خون افکندند. و اختیار الملک، از هول، روی گریز بطرف پشته، که مستقر ایات دولت، و اعلام اقبال بود، آورده، از دو طرف آن پشته، بخواری و رسوای بگذشت.

بر صف وزیر خان تاختند و بهادران طرفین، بیکدیگر آویختند. * بیت *

دو لشکر به پیکار برخاستند، برابر صف کین بر آراستند.

تو گفתי هوا بر یکی سو گوار، زمین کشت زار پست اندر کنار.

و چون حضرت خلیفه الهی، آثار وهن و فتور، در هراول معاینه نمودند، بر فوج دشمن، چون شیر خشمناک، حمله آوردند. و جمعی از بندگان جانسپار، غلغله سوز، یا معین بغلک الافلاک رسانیده، بر صف اعدا تاختند، و سیف خان کوکه پی صرفه تاخته، داد مردانگی داده، شهادت یافت.

و محمد حسین میرزا، و شاه میرزا، حق تردد، و مردانگی بجا آورده، خاک بی دولتی بر فرق خود بختند، و از میدان شیررو بگریز آورده، پشت دادند. و لشکر منصوره، از پی در آمده، کس جدا میکردند.

و حضرت با معدودی چند، عنان سمند دولت باز کشیده، ایستادند.

و محمد حسین میرزا، که اسپش زخمی بود، از هول جان، استعجال در گریختن میکرد. و در اثناء راه، بوته زقوم پیش آمد، خواست که اسپ ازان زقوم بجهاند؛ اجل گریبان او گرفته، بر زمین انداخت. و از ملازمان درگاه، گدا علی نام ترکی، که سر در پی او داشت، خود را از اسپ انداخته، او را گرفت. وزیر خان، که سردار میسره بود، تردد، و جانسپاری، و آثار شجاعت و شهامت بظهور رسانید. و فوج حبشی، و گجراتی پای قرار افشوده، حملهای در پی می آوردند. تا آنکه شکست محمد حسین میرزا، و شاه میرزا شغیده پشت بمعرکه دادند.

و میر محمد خان، که امیر میمنه بود، بزور بازوی خود پسران شیر خان فولادی را، خسته گردانید. و از ضرب تیغ جانگداز، مخالفان بیدولت، روی ادبار، بیدیه ناموسی آوردند. * بیت *

ز تیغ شاه کابی بود بس تیز، فرو رفت، آن دخان آتش انگیز.

آب رفته بود. محمد حسین میرزا فریاد کرد، که ای بهادر این چه فوج است؟ سبکان قلی گفت، که این کوکبه دولت خلیفه الهی ست، که از فتحپور، بجهت استیصال حرام نمکان رسیده. محمد حسین میرزا گفت که جاسوسان من، امروز چهارده روز ست که بادشاه را در فتحپور گذاشته اند. و اگر فوج بادشاهی باشد، فیلان بادشاهی، که هرگز از رکاب جدا نمیگردند، کجاست؟ سبکان قلی گفت، فیلان مست کوه تن چهار صد کوه راه، در عرض نه روز چگونه همراهی توانند کرد؟ محمد حسین میرزا، مدهوش و متعجب، بمیان لشکر خود رفته، فوجها را آراسته، روی بمیدان نهاد؛ و اختیار الملک را، با پنج هزار سوار فرستاد، تا خان اعظم را نگذارد، که از قلعه بیرون آید. و چون زمان توقف بامتداد کشید حکم شد، که هراول از آب بگذرد؛ و درین حین یکی از احاد الناس لشکر سریکی از غنیم را در پای سمند انداخت؛ و انرا بغال نیک گرفته، فرمودند، که وزیر خان، بافواج میسر، عبور نماید. انگاه ان حضرت با سپاهی که، در سائیه چتر اقبال قرار گرفته بود، از آب گذشتند.

* بیت *

همه ساز غزا کرده مهیا،

روان شد کوه آهن، سوی دریاء

در آمد باد این لشکر، در ان خاک،

که سنگش هم گریزان شد چو خاشاک.

و در حین عبور از آب ترتیب لشکر برحم خورد، و همه بیکبارگی بآب در آمدند. و اندک راهی پیشتر رفته بودند، که فوجی عظیم از لشکر مخالفان پدید آمد، و محمد حسین میرزا، با هزار و پانصد مغول، که همه فدای او بودند، پیشتر رسید؛ و از گرد راه، بر هراول که سردار ان محمد قلی خان توقبائی، و ترخان دیوانه بود تاخت. و مقارن این حال، حبشیان و افغانان

آن بی عاقبتان را رسیدند، ان اجل رسیدها باهنگ جنگ پیش آمدند؛ عساکر منصوره در طرفه العین از لوث وجود آنجماعت بیباک جهان را پاک ساختند. و چند کس، از دست اجل خلاص گشته، خود را در قلعه انداختند. و چون حکم بود، که مقید بقلعه نشوند، از قصبه کروی پنج کروه پیشتر رفتند؛ و حضرت، که بآنجا رسیدند، بجهت آسایش چهارپا، و آسودگی سپاه، فرود آمدند. و تا سحر آرام گرفته، مقارن طلوع طلایه صبح، رو برای آوردند. و بخشیان عظام ترتیب افواج نموده، در سایه چتر اقبال آفتاب اساء، متوجه گشته، تا سه گروهی احمد اباد عنان سرعت باز نکشیدند. و دران مقام سعادت فرجام، امربادشاه گردون احتشام، بنفاد پیوست؛ که افواج لشکر سلاح بپوشند، و جیبه خانه خاصه را، در برابر چیدند، و هرکس که در آوردن یراق تفسیر نموده بود، یا یراق او قصوری داشت، از جیبه خانه خاصه یراق مناسب وضع بار عنایت میفرمودند و خواجه غیاث الدین آصف خان را فرستادند، که خان اعظم را، از وصول افواج عالی اطلاع داده، بموکب منصور ملحق گرداند. انگاه دریای لشکر در موج امده طوفان خونریزی صحرای احمد اباد را زیر و زبر کرد.

و چون حضرت خلیفه الهی در عرصه نه روز از فتح پور، بشرحی که بر زبان قلم گذشت، بکنار آب احمد اباد رسیدند؛ عنان سمند دولت باز کشیده، معلوم نمودند، که هنوز مخالفان خمار آلوده، بر بستر غفلت و بیخبری افتاده اند. بزبان الهام بیان رفت، که بر سر بیخبران و غافلان راندن، شیوه مردان نیست؛ چندان صبر کنیم که غنیم مستعد شود. پس از آواز نفیر و ناله کرنای مخالفان سراسمیه، و مضطرب، بطرف اسپان دویدند. و محمد حسین میرزا، با دوسه سوار بجهت تحقیق خبر، بکنار آب آمد. اتفاقا سبکان قلی ترک نیز، با دوسه یار، ازینطرف بکنار

نامزد فرمودند؛ و سید محمود خان بارهه، که بمزید شجاعت، و شهامت از ابناء زمان، در پیش بود، و شجاعت خان، و صادق خان، و جمعی دیگر را نیز در قلب لشکر تعین فرمودند. و اهتمام فوج میمنه و سرداری آن گروه، بمیر محمد خان کلان، حواله کردند. و سرداری میسره بحسن اعتبار وزیر خان تفویض یافت. و محمد قلی خان توقبای و ترخان دیوانه را، با گروهی از بهادران مردانه، در فوج هر اول قرار دادند. و خود بنفس نفیس بموافقت و مرافقت و عون و نصرت خداوندی، با صد سوار چیده، که از میان هزاران هزار سوار یکی را انتخاب فرموده بودند، طرح شده، متکفل گشتند که در هر فوجی که خلل روی نماید، بذات اشرف، بتدارک آن پردازند. و بعد از ترتیب افواج، حکم عالی نغان یافت، که هیچ آفریده، از فوج خود، جدا نشود.

و باوجودیکه، زیاده از سه هزار در ظل راییت آسمان حمایت حاضر نبودند، و عدد سپاه مخالفان از بیست هزار سوار بیش نشان میدادند؛ حضرت خلیفه الهی، عذرا ارادت، بقبضه عنایت خداوندی سپرده، آخرهای روز از قصبه بالیسانه سوار شده، متوجه احمد آباد گردید. و سکنه قراول را، پیش خان اعظم فرستادند. تا مؤده وصول رایات فتح آیات باو برسانند. و تمام شب راه رفته، روز سه شنبه سیوم جمادی اول، آفتاب اقبال بر نواحی قصبه کرمی که بست گروهی، احمد آباد ست، تافت. و قراولان از پیش خبر آوردند، که جمعی کثیر از مخالفان، چون غبار نعل مواکب عالی دیدند، بگمان آن که، فوجی از پشن بتاخت میرسند، مسلح شده، از قصبه کرمی بیرون آمده، در مقام جنگ و جدال ایستادند. حکم شد که فوجی از عساکر منصوره، بدفع آن گروه، خون گرفته، پردازند؛ و آنها را از میان راه رانده، به تسخیر قلعه مقید نشوند. و لشکر ظفر اثر، چون

و شاه علی، پسر بخشش لنکا، که شمه از احوال او، در ذکر حضرت جنت آشیانی سمت گذارش یافته، و از قبل میر محمد خان کلان، شقدار قصبه دیسه بود، بیرون دریده، روی بزدگی و اخلاص بر خاک درگاه نهاد. و آن حضرت آصف خان میر بخشی را، نزد میر محمد خان فرستادند، تا او را، بالشکری که موجود و حاضر داشته باشد، برداشته در قصبه بالیسانه، که از پتن پنج گروهی میشود، بموکب همایون ملحق گردانند؛ و نصف شب از قصبه دیسه متوجه بالیسانه گردیدند. و از راه پتن منحرف شده چاشت سلطانی، ظاهر قصبه بالیسانه معسکر اردوی جا و جلال گردید. و مقارن وصول رایات عالیات بقصبه بالیسانه میر محمد خان، بالشکر خود، و جمعی از امرا و ملازمان درگاه معلی، مثل وزیرخان، و شاه فخر الدین خان مشهدی، که نقابت خان خطاب داشت، و طیب خان ولد طاهر محمدخان، حاکم دهلی، و گروهی از عظامی راجپوتان، مثل کهنگر برادرزاده راجه بهکوانداس، که قبل ازین بکومک خان اعظم از فتحپور روان شده بودند، و بجهت ملاحظه از پتن گذشتن نتوانستند، بدرگاه آسمان جا آمده شرف خدمت دریافتند. و درین منزل، حکم قضا جریان نفاذ یافت، که سپاه نصرت پناه مسلح و مکمل شده، در عرصه عرضگاه اکبر که نمونه روز معشر است حاضر شوند. امرای عالی مقدار، افواج خود را آراسته، و جوانان معرکه دیده نبرد آزموده چون گوهر تیغ در آهن نشسته روی بمیدان آوردند. حضرت خلیفه الهی بنظر احتیاط، ملاحظه افواج منصوبه فرموده، اگر چه وثوق تمام بر عون و نصرت سمایی، و امداد ملائکه روحانی داشتند؛ اما نظربعالم اسباب نموده، سرداری قلب لشکر، که آن را قول نیز گویند، و جای سلطان لشکرست، بمیرزا خان، خلف صدق خانخانان بیرام خان که در عنفوان شباب بود، و دلائل نجابت از سیماء مبین او ظاهر و باهر بود،

نمودند. بعد اجتماع مقربان، بر ارباع تیز رفتار سوار شده، تمام شب راه رفتند؛ و روز سه سنبه بیست ششم ماه، از گرد راه، بمزار فیاض الانوار قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره خرامیده، لوازم طواف بجا آورده، رسم فقر و آئین سوال، از مجاوران روضه جنت مثال، بلکه از سائر متوطنان خطه اجمیر برداشته، زمانی در دولتخانه‌های عالی، که بجهت نشیمن خاص، بنا نموده بودند، استراحت فرمودند. و آخر روز، از اجمیر سوار شده، رو براه نهادند. و از مقربان درگاه، در وقت سواری میرزا خان خلف صدق خافخافان بیرام خان، که اکفون یارث و استحقاق بخطاب مستطات خان خاندان مشرف است، و سیف خان کوکه و زین خان کوکه و خواجه عبد الله کجک، و خواجه میرغیاث الدین علی اخوند، که امروز در دانش علم تاریخ و اسماء الرجال در ربع مسکون نظیر ندارد، و بخطاب ثقیب خان مشرفست، و میرزاده علیخان، و دستم خان، و میر محمد زمان، برادر میرزا یوسف خان، و سید عبد الله خان، و خواجه غیاث الدین علی بخشی، که بعد از فتح بخطاب آصفخانی سوافراز شده بود، در زیر سائنه چتر عالمگیر حاضر بودند. و تمام شب قمرور جهان نور دیدند. هنگام طلوع صبح صادق، شاه قلی خان محرم، و محمد توقبلای که قبل ازین از فتحپور مرخص شده، پیشتر راهی شده بودند، شرف خدمت دریافتند. و در زمان سواری، منہیان خبر آوردند، که افواج فیروزی آثار که پیش ازین متوجه شده اند. در قصبه پالی که دران نزدیکیست، فرود آمده اند؛ حضرت خلیفه الہی خواجه عبد الله و آصف خان بخشی، و رابسال درباری را امتیاز بخشیده، بخود همراه گرفتند. و دویم ماه جمادی الاول، سنہ احدی و ثمانین و تسعمائنه موافق سال ہزدہم الہی، بقصبه دیسہ، کہ بست کرویہی پٹن گجراتست، رسیدند.

و چون اکثر امرا، و سپاه، بصوبه گجرات متوجه شدند، حسین قلیخان را که خدمات شایسته از و بوقوع آمده بود، بخطاب خانجهرانی، شرف امتیاز بخشیده، بزیادتی علوفه و جاگیر نوازش فرمودد، و بدستور سابق حکومت لاهور، خصوصاً، و سرکار پنجاب، عموماً، باو تفویض نموده شرف رخصت ارزانی داشتند، و دران روز، خان مشار الیه، در حق هر که استدعاء منصب، و زیادتی علوفه نمود، بشرف قبول رسید؛ و حکم شد، که راجه تودرمل، بمنزل خان جهان حسین قلی خان رفته، بصلاح و استصواب او مهم سازی امرای پنجاب نماید؛ و غیر از میرزا یوسف خان، جمیع امرای پنجاب را بمرافقت خانجهران رخصت فرمودند. و میرزا یوسف خان، و محمد زمان، که آثار رشد، از اطوار او ظاهر و باهر بود، در آن سفر خیریت اثر، ملازم رکاب دولت انتساب، بودند. و سعید خان حاکم ملتان را نیز رخصت جاگیر نموده، برادرش مخصوص خان را، که بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت، همراه گرفتند.

آنحضرت چاشت گاه روز یکشنبه، بست و چهارم، ربیع الآخر، سنه احدی، و ثمانین و تسعمائه، موافق سال هژدهم آهپی، بر نایه سبک سیر سوار شدند. و مقربان درگاه و نزدیکان بارگاه، بر بختیان دوده، که دائم از باد صبا گرد برده اند، سوار شده همعنان گشتند. و آنحضرت، آن روز تا قصبه توده، عنان باز نکشیدند، و دران قصبه ما حضری تناول فرموده، زمام ایلغار بقاید پروردگار، سپرده صباح روز دوشنبه، در هفتم محل ساعتی آسایش فرموده، بجناح تعجیل رو براه آورده اند؛ و یکپهر از شب سه شنبه گذشته بود، که بموضع موزآباد رسیدند. چون، فی الجملة، ماندگی در آنحضرت تاثیر کرده بود، و بعضی مقربان از شرف خدمت باز مانده بودند، چند ساعت توقف فرموده، بجهت دفع کوفت، تدهین

دیگر علم عزیمت بجانب گجرات برافرازند؛ و ساحت آنمملکت را از لوٹ وجود مفسدان پاک ساخته نهال آمال اهل ضلال را، از پیغ بر اندازند.

* بیت *

چو ابر فتح باز آهنگ آن کرد،
که از یک قطره بزشاند آنهمه گرد.

چون عرایض خان اعظم متواتر و متوالی بطلب کومک میرسید، بنابر آن حضرت خلیفه الهی متصدیان مهمات بادشاهی، و متکفلان سرانجام امور شاهنشاهی را طلبیده، در باب سامان اسباب سفر اتمام فرمودند. چون یورش اول، بیکسال کشیده بود، و سپاه ظفر دستگاه، بواسطه طول ایام سفر بیسامان شده بودند، و بعد از مراجعت، چندان فرصت نیافتند، که از محال جاگیرزری تحصیل نموده، بتدارک احوال خود پردازند، حضرت خلیفه الهی، دست دریا نوال، ببذل اموال کشوده، از خزانه عامره، زر موفور و نقود غیر محصور، در وجه علوفه، و انعام سپاه گردون احتشام، عنایت فرموده، در باب ترتیب اسباب مقاتله اهتمام تمام مبذول داشتند. و پیش خانه عالی بمصحوب شجاعت خان راهی ساخته، و در سرعت سیر اهتمام تمام اظهار نموده، چند طویله خاصه را بخواجه آقا جان حواله فرمودند، تا همراه پیش خانه روان شود. و دیوانیان عظام را بالمشافه فرمودند، که در مهم سازی لشکری، که درین یورش ملازم رکاب دولت اساس خواهد بود، تعجیل نمایند. و از امرا مهم سازی، هر که صورت میافت، در همان روز، سزاواران او را، از شهر بیرون برده، به پیش خانه عالی میروسانیدند، و مکرراً بزبان معجز بیان رفته بود، که هر چند ماسعی و اهتمام در فرستادن لشکر می فرمائیم، اما هیچکس پیشتر از ما بر سرکار نخواهد رسید، و بعینه همچنان شد.

و آخر الامر، محمد حسین میرزا، چون حریف اقبال بادشاهی نبود، از پیش نورنگ خان و سید حامد گریخته، نزد اختیار الملک رفت. و خان اعظم، که بدفع اختیار الملک رفته بود، در نواحی احمد نگر نشسته بود. چند نوبت افواج بر سر اختیار الملک فرستاد، و مابین احمد نگر و ایدر چند روز متواتر جنگهای صعب واقع شد، و فتح میان فریقین دائر بود؛ و درین اثنا خبر رسید، که پسران شیر خان فولادی و پسر چهار خان حبشی که بقصاص چنگیز خان بجزا رسیده، و محمد حسین میرزا بار ملحق شده اراده آن نموده اند، که از راه دیگر خود را بطریق ایلغار باحمدآباد رسانند. خان اعظم بعد از استماع اینخبر کوچ نموده، متوجه احمدآباد گشت. و بشهر رسیده، کس بطلب قطب الدین محمد خان، به بروج فرستاد، و قطب الدین محمد خان با لشکر خود، با احمد آباد آمده، بخان اعظم پیوست. و اختیار الملک و محمد حسین میرزا، و دیگر مخالفان با بست هزار سوار از مغول، و گجراتی، و حبشی، و افغان، و راجپوت، فراهم آورده، روی عفاک و بغی، بصوب احمد آباد نهادند. و راجه ایدر نیز، طریقه موافقت بآنجماعت و خیم العاقبت مسلوک داشت.

و چون نزدیک احمد آباد رسیدند، خان اعظم، و قطب الدین محمد خان، بواسطه آنکه بر بعضی نوکران جمعیت دار خود، اعتماد نداشتند، در احمد آباد متحصن شدند. و هر روز، جمعی را بیرون فرستاده، پلای قلعه را بآهنگ جنگ گرم میداشتند. و دران جنگها، روزی فاضل محمد خان، ولد خان کلان، از قلعه بیرون رفته، با مخالفان جنگ مردانه کرد. و چند کس را، بر خاک هلاک انداخته، آخر بزخم نیزه شهید شد. و خان اعظم روز بروز، واقعات را عرض داشت نموده، کومک میطلبید. و اظهار طلب توجه رایات عالیات نیز میکرد. رای عالم آرای بران قرار یافت، که نوبتی

ذکر بعضی وقائع که بعد از وصول موکب همایون بدارالخلافت در ولایت گجرات وقوع یافته.

چون حضرت بادشاه، خلایق پناه، بعد از انتظام مهمام ممالک گجرات، بدارالخلافت فتحپور تشریف آوردند؛ مفسدان و معاندان، که از سطوت و صولت سپاه، نصرت پناه در گوشها خزیده، دم در کشیده بودند، سر بر آوردند. از انجمله اختیار الملک گجراتی حبشیان و مردم گجرات را فراهم آورده، شهر احمد نگر و پرگنات آن نواحی را، متصرف شده، داعیه انداشت که بر سر احمدآباد رود. و محمد حسین میرزا، از ولایت دکن، بارادۀ تسخیر قلعه سورت، متوجه شد. قلیچ خان که جاگیردار آنجا بود، قلعه را مستحکم ساخته، در مقام جنگ و جدال ایستاده، محمد حسین میرزا ترک سورت داده، بطریق ایلغار عازم بندر کمبایت گشت. حسن خان کرکراک، که شقدار کمبایت بود، چون طاقات مقاومت نداشت، از راه دیگر گریخته، خود را باحمدآباد رسانید. خان اعظم نورنگخان، و سید حامد بخاری را، بدفع محمد حسین میرزا فرستاد؛ و خود بتسکین فتنه اختیار الملک، بصوب احمدنگر و ایدر متوجه گردید. نورنگ خان و سید حامد بخاری چون بحوالی کمبایت رسیدند، محمد حسین میرزا از شهر برآمده، در برابر ایشان نشست. و چند روز میان فریقین جنگهای سخت واقع شد؛ و سید جلال، پسر سید بهاء الدین بخاری، که در سلک امرا انتظام داشت، دران جنگ کشته شد.

بقصبة جماري رسیده، بخدمت قدوة السالكين، خواجه عبد الشهید، مشرف گشت؛ و خواجه بشارت فتح داده، جامه خاص خود بخان لطف فرموده، بدرقه دعا همراه ساخته، رخصت نمودند. چنانچه بقصبة تلنبة رسیده، بفتح و فیروزی اختصاص یافت. و تفصیل آن، سابقاً مذکور گشت. و چون حضرت خلیفه الهی، بفتح و فیروزی از گجرات معاودت فرموده، در دارالخلافت فتح پور قرار گرفتند، حسین قلی خان مسعود حسین میرزا را همراه گرفته، متوجه ملازمت شد. و بسعادت آستان بوسی رسید. مسعود حسین میرزا را، بنظر حضرت در آورد، و دیگر اسیران را، که قویب سیصد نفر بودند، چرمهای گاو در گلو انداخته، بشکلی بوالعجب، از نظر اشرف گذرانید. و دران حین، چشم باطل بین مسعود حسین میرزا را دوخته بودند. حضرت خلیفه الهی از کمال مرحمت ذاتی فرمودند، تا چشم مسعود حسین میرزا را باز کردند، و اکثر بندیانرا گذاشتند؛ و چندی را که راس و رئیس مفسدان بودند، بموکلان سپردند. و سعید خان نیز، همدران روز بملازمت استسعاک یافته سر ابراهیم حسین میرزا را، که بعد از مردن از تن جدا کرده، همراه خود داشت، در پیش گاه درگاه انداخته بعواطف بیدریغ ممتاز گردید.

و باوجودی، که در ممالک گجرات ترددی نمانده بود، و جمیع قلاع آنولایت، در تصرف اولیای دولت قاهره در آمده، هرکس از ملازمان درگاه، که دران یورش، ملازم رکاب ظفر انتساب بودند، ویرا بتفقدات بادشاهانه نواخته، بکومک اعظم خان تعیین فرمودند. و هنوز استقرار مواکب علیه، در مستقر سرور خلافت، سه ماه نگذشته بود، که خبر فترات گجرات متواتر شد؛ و عرضداشت اعظم خان، درباب طلب کومک رسید.

که محاذی قلعه واقع بود، بر آورده، هر روز چند دست توپ، بر قلعه و عمارات راجه می انداختند. اتفاقاً روزی کار فرمای توپخانه، جای را که راجه بدهیچند بطعام خوردن مشغول بود، مشخص ساخته، در وقت طعام خوردن، توپی بزرگ انداخت؛ چنانچه آن توپ بر دیواری رسیده، قریب هشتاد کس در زیر آن دیوار هلاک شدند. از انجمله یکی بهوج دیو، ولد راجه تختمل راجه مرؤ بود.

و چون در اوائل شوال، خطوط از لاهور رسید، که ابراهیم حسین میرزا از آب ستلده گذشته، متوجه دیدالپور شد، حسین قلی خان متفکر گشته، مضمون خطوط را بمقتضای مصلحت وقت، از جمیع امرا مخفی میداشت. چون دران ایام عسرت تمام، در لشکر راه یافته بود، و سکن قلعه حرف صلح درمیان داشتند، حسین قلی خان بضرورت، بصلح رضا داده، کفار پیشکش بسیار از هر قسم، قرار داده، از جمله پنج من طلا، بوزن اکبر شاهي، و اجناس قماش، بجهت پیشکش حضرت خلیفه الهی قبول نمودند. * بیت *

زر و گنج فزون از وزن بازو، که کوه افتد ز وزنش در ترازو،
مهیا شد ز بهر درگه شاه، که هر کوهان برد کوهی بدرگاه.
و در پیش دربار راجه جیچند، مسجدی طرح انداخته، انروز و روز دیگر کار کرده پیش طاقی بر آوردند. و بعد اتمام پیش طاق، روز جمعه واسط شوال، سنه ثمانین و تسعمائیه، منبر نهاده، حافظ محمد باقر، خطبه بنام نامی آنحضرت، خواند. و قتیکه، شروع در ذکر القاب همایون حضرت شاهنشاهی نمود، زر بسیار بر سرش نثار کردند. و چون صلح منعقد گشت، و خطبه خوانده شده، و وجوه دراهم و دنانیر بنام همایون تزیین یافت، حسین قلی خان مراجعت نموده، متوجه دفع ابراهیم حسین میرزا شد.

توپخانه، شب فرصت نگاه داشته، راه فرار پیش گرفتند. و صبح، چون این خبر بحسین قلیخان رسید، طبل کوچ نواخته، بسر قلعه کوتله رفت. و آنرا بر راجه گوالیار که در قدیم الایام، از اباء او بود سپرده، تهانه خود گذاشته، پیشتر متوجه گردید. چون تشابک اشجار بمرتبه بود، که عبور موز و مار، دران جنگلستان بدشواری میسر میشد، حسین قلیخان فرمود، که هر روز پیداده حشری جنگل بری کرده، راه را میکردند. و بکوچ متواتر، در اوایل رجب، سنه ثمانین و تسعمائنه، موافق هفدهم سال الهی، قریب بدان چوگان راجه جیچند، که قریب نگرکوت ست، فرود آمد. و لشکریان، در صدمه اول، حصار بهول، که بتخانه مهمائی آنجاست، و بغیر خادمان مهمائی دیگر آنجا نمی باشد، بزور بازوی شجاعت و شهامت، فتح نمودند، و جمعی از راجپوتان، که بقصد تقرب مردن خود قرار داده بودند، ثبات قدمی ورزیده تردهای مردانه بتقدیم رسانیده، آخر بضرب تیغ خونریز، بشاک هلاک افتادند. و برهمین بسیار، که چندین سال مجاورت بتخانه اختیار نموده، یکففس بیضرورت مفارقت نمیکردند، کشته شدند، و قریب دویست ماده گاو سیاه را، که هندوان نذرگویان دران بتخانه گذاشته بودند، و درین غوغا، حریم بتخانه را دارالامن خیال کرده، آنجا جمع شده بودند، و بعضی اتراک ساده لوح، که در چنان وقتی، که تیر و تفنگ در رنگ قطرات باران، پی در پی میرسید، یکیک را ازان ماده گاو کشته موزه از پای بر آورده بخون آنها پر میکردند، و بسطح و دیوار آن بتخانه میپریختند.

و چون شهر بند بیرونی نگرکوت بتصرف در آمد، معموره آنرا ویران کرده، جهت فرود آمدن اردو، هموار کردند. و بعد ازان، بمحاصره پرداخته ساباط و سرکوب ساختند. و ضربه زنی چند، بزرگ بر کوهی

چون راجه بیربر، بلاهور رسید، حسین قلیخان باتفاق میرزا یوسف خان، و جعفر خان، و فتح خان جباری، و مبارک خان ککهر، و شاه غازي خان، و سائر امرای پنجاب متوجه نگرکوت شدند.

و چون افواج منصوره قریب بدمهری رسیدند، جنونو نام ضابط دمه‌ری که خویش جیچند میشد، و از استحکام قلعه خود مغرور بود، قلعه را مضبوط ساخته، خود را بگوشه کشیده، و کلاهی خود را با پیشکش فرستاده، پیغام داد، که از وهم، و ملاحظه خود، بخدمت نمی توانم آمد. اما خدمت راهداری را من کفیل میشوم. حسین قلیخان و کلاه جنونورا خلعتها داده، رخصت کرد. و جمعی از ملازمان خود را، برسم تهانه داری، در قریه، که بر سر راه واقع ست، گذاشته، پیشتر متوجه گشت.

و چون بقلعه کوتله، که در ارتفاع بنجرخ چنبری دعوی همسری میکند، و سابقاً براجه رامچند، راجه گوالیار متعلق بود، و راجه دهرم چند، و راجه جیچند، آنرا بزور متصرف شده بودند، اردو فرود آمد. متعلقان راجه جیچند، که بکراست و محافظت قلعه کوتله نامزد بودند، دست به تفنگ، و تیر، و سنگ کرده، جمعی از پیادهای اردو را، که بتاراج رفته بودند، ایزا رسانیدند. حسین قلیخان از استماع این خبر، باتفاق امرای سوار شده، ملاحظه اطراف قلعه کوتله نموده، بر کوهی، که محاذی قلعه است، و استعداد سرکوب دارد، برآمده، ضربتی چند، که در آن یورش همراه برده بود، بمسکنت بسیار بالای کوه برآورده، توپ چند انداخت. و عمارت شقدار قلعه، بضرب توپ، از هم ریخت. و جمعی کثیر از مردم قلعه، در زیر دیوار ماندند، و تهلکه عظیم در میان مردم قلعه افتاد. چون وقت عصر نزدیک آمد، جمعی را دران مرچل گذاشته، بارو معاودت نموده، راجپوتانی که دران قلعه بودند، از خوف صدمات

تشویف برده، در مهام کلی و جزوی استمداد میخواستند. * بیت *

کسی کاستعانت بدرویش بود، اگر بر فریدون بزد از پیش بود.

بعد ازان، عغان عزیمت بصوب مرکز دائرة خلافت معطوف ساخته، چون پرگنه سنگانیور، مخیم سرادقات جاه و جلال گردید، اردوی همایون را، در منزل گذاشته خود بذات اقدس، باخواص مقربان بطریق ایلغار متوجه بیت الشرف گشتند. و در عرض دوشب و یک روز، راه دور و دراز را طی نموده، بقصبه بجونه، که دوازده کروهی دارالخلافت فتحپور ست، شرف نزول فرمودند. و بجهت اختیار ساعت، سه روز دران منزل توقف فرموده، دویم صفر سنه مذکوره، موافق سال هژدهم الهی، سکن دارالخلافت فتح پور، از قدوم عزت لزوم، سر افتخار بآسمان سودند.

ذکر رفتن حسین قلیخان به نگرکوت و مراجعت نمودن.

چون مزاج اقدس از راجه جیچند، راجه نگرکوت، انحراف یافت، حکم بقید و حبس او فرمودند. و پسر او بدهیچند، که خورد سال و شاخ ناشکسته بود، خود را قائم مقام پدر پنداشته، و پدر را مرده انگاشته، در مقام سرکشی شد. حضرت خلیفه الهی کب رای را، براجه بیربر مخاطب ساخته، ولایت نگرکوت باو لطف فرمودند. و بنام حسین قلیخان، و امرای پنجاب فرمان صادر شد، که نگرکوت را از تصرف بدهیچند بر آورده، براجه بیربر سپارند. بیر بریان هندی، شجاع و بر بزرگ را گویند. یعنی راجه که شجاع و بزرگست.

اسمعیل قلیخان، و میرزا یوسف خان، و شاه غازپخان ترکمان، و فتح خان جباری و جعفر خان ولد قزاقخان، و دیگر امرا، یلغار نموده، در ظاهر قصبه تلذبه که چهل کروهی ملتانست، بمیرزا رسید. و میرزا درین محل بشکار رفته بود؛ بی توژک و ترتیب از شکار برگشته، متوجه جنگ شد. و مردمش متفرق شده، باو نتوانستند رسید. و برادرش مسعود حسین میرزا، پیشتر از و رسید، و بر فوج حسین قلیخان تاخته، گرفتار گشت. بعد از و ابراهیم حسین میرزا رسیده، کاری نساخته، برگشته، راه فرار پیش گرفت. و چون بنواحی ملتان رسیده، از آب گازه، که عبارتست از آب بیابا و ستلج، که یکی شده میگذرنند، میخواست، که بگذرد، چون شب شده بود، و کشتی پیدا نشد؛ در کنار دریا فرود آمد. طائفه جهیل که از قسم ماهی گیرند، و رعیت ولایت ملتان اند، بر سر او شبیخون آورده، تیر باران کردند. و تیری بر حلق میرزا رسید. و میرزا کار خود را، دگرگون دیده، تغییر لباس کرده، آهسته از میان جمعی که با او همراه بودند، و بچهار صد سوار میرسیدند جدا شده، بطریق قلندران خواست، که بدر رفته، خود را بطرفی اندازد. جمعی از مردم آن نواحی، او را شناخته گرفته پیش سعید خان، حاکم ملتان بردند. و میرزا در قید سعید خان در گذشت.

القصة حضرت خلیفه الهی روز دهم، محرم الحرام، سنه احدى و ثمانین و تسعمائة، موافق سال هزدهم الهی، از گرد راه بمزار مورد الانوار، قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی، قدس سره، نزول فرموده، بادای شرائط طواف پرداخته، مجاوران روضه رضیه، و عموم متوطنان آنجا را، از نذورات و صدقات غنی و مستغنی گردانیدند. و یکپخته، که دران بقعه شریفه توقف نموده بودند، هر صبح و شام، بزیارت آن مقام، سعادت فرجام

جهت روان ساختن راه، گذاشته بودند، یلغار کرده، از عقب میوزا
 بناگور رسیده، باتفاق فرخ خان، بتعاقب او روان شدند. قریب بوقت
 شام، در فواحي موضع کنهوتی، که بیست کروزه، از ناگور بود، بمیرزا
 رسیدند. و میرزا فرار نموده، از نظر غائب شد. و چون دویم ماه رمضان،
 سده ثمانین و تسعماته بود، لشکریان بر گذار حوض بزرگی، بجهت
 افطار فرود آمدند. میرزا پاره راه رفت، و چون شب شد، برگشته،
 از هر دو طرف، بر سر این جماعت که به تعاقب او آمده بودند، در
 آمده، در شبه تیر گرفت؛ و این جماعت ثبات قدم نموده، سرداری
 میکردند؛ و میرزا سه مرتبه مردم خود را، دو توپ کرده، از دو طرف
 تیرباران کرد. چون دید که کاری از پیش نمیرود، راه فرار پیش گرفت.
 توپی که از جدا بود، در تاریکی شب جدا افتاده، در مواضع و قریات
 فواحي گرفتار شده، اکثری بقتل رسیدند. و قریب صد نفر زنده، بدست
 فرخ خان، و امرای جودهپور، افتاده بودند. میرزا ابراهیم حسین،
 با قریب سیصد نفر، که همراه او مانده بودند، قصبات میان راه را تاراج
 کرده، از آب جون و گنگ گذشته، پرگنه اعظم پور، از توابع سفیل که
 سابق در وقت ملازمت حضرت خلیفه الهی، در جاگیر او بود، رفته،
 پنج شش روز بوده، بجانب پنجاب روان شد. و قصبه پانی پت
 و سونپت و کرنال، و اکثر مواضع که در سر راه بود، غارت کرده، میرفت.
 و خلق کثیر، از لوتمار مردم واقعه طلب، همراه او شده، بخلق خدا
 آزار میرسانیدند.

و چون به پنجاب در آمد، حسین قلیخان ترکمان، که امیر الامرای
 پنجاب بود، و باتفاق لشکر این صوبه، قلعه کانگه را که بنگرکوت مشهور
 است، محاصره داشت، خبر آمدن میرزا شنیده، باتفاق برادر خود،

ذکر وقائع سال هژدهم الهی

ابتدای این سال، روز چهار شنبه ششم ذی القعدة، سنه ثمانین و تسعمائه بود. حضرت خلیفه الهی بتاریخ سالخ ذی القعدة ببلده احمد آباد، نزول اجلال فرمود. و حکومت ولایت گجرات بخان اعظم تفویض نموده، روز عید الضحی دهم ذیحجه، سنه ثمانین و تسعمائه، از احمد آباد کوچ فرموده، متوجه مستقر سریر خلافت گردیدند. و بتاریخ هژدهم ذیحجه، از منزل قصبه سیتاپور، از مضافات سرکار پتن، خان اعظم و امرای دیگر را، خلعتهای بادشاهانه، و اسپان تازی بالجام و زین طلا عنایت فرموده، رخصت جاگیر دادند. و همدین منزل، مظفر خان را مشمول عواطف شاهنشاهی فرموده، حکومت سرکار سارنگپور واجین، از بلاد مالوه، ارزانی داشتند؛ و دو کرور و پنجاه لک تنگه، جاگیر با و تنخواه نموده، رخصت محال جاگیرش فرمودند. و خود، از راه جالور، بکوچ متواتر، عازم دار الخلافت فتحپور گشتند. و چون موکب عالی بیک منزلی اجمیر رسید، عریضه سعید خان، حاکم سرکار ملتان رسید، بمضمون آن که، ابراهیم حسین میرزا اسیر پنجه تقدیر گشته، فوت شد. و تفصیل این اجمال آنکه، چون ابراهیم حسین میرزا، از گجرات ایلغار نموده، بنواحی میرتهه رسیده، اول قافله را، که از گجرات باگرا میرفت در یازده گروهی میرتهه، تاراج کرد؛ و چون بشهر ناگور رسید، فرخ خان، پسر خان کلان، که از جانب پدر حاکم آنجا بود، قلعه را کشیده متحصن شد. و میرزا ابراهیم حسین، خانه چند از فقیر و غریب، که بیرون شهر بود تاراج کرده، بجانب نازنول رفت. رای رام، و رایسنگه، و مردمی که حضرت خلیفه الهی، در وقت رفتن گجرات، قریب یکهزار سوار، در جودهپور

مبارزت در آید. شاه بداخ خان، که مرد معرکه دیده بود، عنان خان اعظم را بدست خود گرفته، نکذاشت؛ و چون لشکر غنیم بجبهت گرفتن اواجه متفرق گردید، و در غول معدودی ماندند، خان اعظم باتفاق شاه بداخ خان در صف هیچا در آمده، غول را برداشت؛ و بتوفیق الهی، و تائید نامتناهی نسیم فتح و فیروزی، و باد ظفر و بهروزی، از مهیت نصرت بر اعلام اولیای دولت قاهره وزیدن گرفت. و مخالفان، هر کدام، بطرفی بدر رفتند. شیر خان فولادی، بکمال عجز و ناتوانی پیش امین خان، حاکم جونه گره رفته، آسایش یافت. و محمد حسین میرزا، بجانب دکن رفت. و این فتح عظیم، که بمحض تائید حق، و اقبال حضرت خاقان مطلق بود، در هژدهم رمضان سنه ثمانین و تسعمائة، شرف ظهور یافت *

و بعد از انتظام مهام سرکار پشن، خان اعظم، بدستور قدیم، حکومت و حراست آن قلعه را به سید احمد خان بارهه، تفویض نموده، متوجه دریافت سعادت عتبه بوسی گردید. و بستم شوال، در پای قلعه سورت دولت حضور دریافت، مجرای خدمات، و جانسپاری امراء و سائر نوکران درگاه، فرداً فرداً کرد. و قطب الدین محمد خان و دیگر امراء را در اثنای راه بقصبه معمورآباد فرستاد، تا اختیار الملک برگشته روزگار، و جمعی از حبوش را، که گریخته در حصار و جنگلها متحصن شده اند، گوشمال بدهند. قطب الدین محمد خان، چون بقصبه معمورآباد رسید، افواج را فرستاده، اختیار الملک و حبشیان دیگر را، از جنگل بر آورده قلاع را متصرف شد. و تمانهای خود آنجا گذاشت. و دران هنگام، که حضرت خلیفه الهی بعد فتح سورت متوجه دار السلطنت احمد آباد شد، قطب الدین محمد خان، و امرای دیگر، که درین یورش رفیق او بودند، در قصبه محمود آباد بشرف پایدوس مشرف گشتند.

میرزا، بممالک هندوستان رفته، فتنه انگیزی نماید. و محمد حسین میرزا، و شاه میرزا شیرخان فولادی را بخود متفق ساخته، پتن را محاصره نمایند. که از استماع این اخبار، حضرت خلیفه الهی، دست از محاصره سورت باز داشته، بجهت علاج این دو فتنه، متوجه احمد اباد خواهند شد؛ و برین قرار داد، شیرخان فولادی را، بخود موافق ساخته، پتن را فروگرفتند. و سید احمد خان بارهه، قلعه را مرمت نموده، در مقام حصار داری شده، حقیقت را بدرگاه جهان پناه معروضداشت. چون این خبر بمسامع علیه رسید، حکم شد، که قطب الدین محمد خان، و شاه محمد خان، و محمد مراد خان، و نورنگ خان، و جمیع جاگیرداران مالوه، و رایسین و چندیری و چندی از امرای دیگر که، ملازم رکاب ظفر انتساب اند، مثل رستم خان، و عبد المطلب خان، و شیخ محمد بخاری دهلوی، باحمدآباد رفته، باتفاق اعظم خان بدفع این گروه بیشکوه، پردازند. خوانین مذکور، باتفاق اعظم خان، متوجه پتن گردیدند؛ و چون به پنج گروهی پتن رسیدند، محمد حسین میرزا، و شیرخان فولادی، از پای قلعه برخاسته، بجنگ پیش آمدند. میرزایان بر فوج هراول تاخته، هراول را برداشته، بر دست راست اعظم خان، که قطب الدین محمد خان بود زده، آن فوج را نیز پیشان ساختند. و شاه محمد آنکه زخمها خورده، فرار نمود. و امرای این دو فوج گریخته، باحمدآباد رفتند. و اردوی قطب الدین محمد خان، بغارت رفت؛ و نورنگ خان و رستم خان و عبد المطلب خان توندهای مردانه نمودند؛ و چنین گویند که رستم خان چندان شمشیر، بر تارک و خود ادا زده بود، که دم تیغ اوبسان دندانهایی ارا می نمود. و شیخ محمد بخاری کشته شد.

و چون احوال برانغار، و جوانغار، و کشته شدن شیخ محمد بخاری را خان اعظم معائنه دید، خواست که سمند انتقام بر اگیخته، خود بمیدان

بدرگاه جهان پناه فرستاد. چون دران ایام بواسطه مصالح ملکی، نائره غضب شاهنشاهی التهاب یافته بود، شرف الدین حسین میرزا را بحکم این مضمون، که -

* بیت *

تا توانش بچوب دادن پند، مکش اورا به تیغ و زهر و کمد.

گوشمال داده، بموکل سپردند، و چون خاطر خطیر، از سر انجام مهمات آنصوبه، فراغت یافت؛ روز دوشنبه، چهارم ذی قعدة، سنه ثمانین و تسعمائه متوجه احمد آباد گشتند. و رایات اعلی چون بخطه بروج شرف وصول یافت، والده چنگیز خان، زبان تظلم کشوده. بعرض اشرف رسانید، که جهجار خان حبشی، پسر او چنگیز خان را، بیجهت به تیغ بیداد کشته. حکم شد، که جهجار خان را، بیجهت جواب دعوی، در معرض بازخواست حاضر ساختند. و بعد از پرسش، چون جهجار خان، بقتل چنگیز خان اعتراف نمود، قهرمان قهر خدایگانی اورا در زیر پای فیل منمیل نام انداخته، بجزا و سزا رسانید.

ذکر بعضی از وقائع که در ایام محاصره قلعه سورت سمت ظهور یافت.

دران ایام، که حضرت خلیفه الهی، توجه عالی بتسخیر قلعه سورت گماشته بودند، چند قضیه روی داد. ازان جمله، رفتن ابراهیم حسین میرزا بقصد فتنه انگیزی، بدار الملک هندوستان، و کشته شدن او بفواحی ملتان بمکمل خویش مذکور است. و همدین ایام، چون ابراهیم حسین میرزا، از معرکه سر زال، متاع زندگانی بسلامت بیرون برده، در نواحی پٹن به محمد حسین میرزا، و شاه میرزا ملحق گشت؛ و قضیه گریختن خود، و محاصره سورت درمیان آورده، کنکاش میرزایان بران قرار گرفت، که ابراهیم حسین

تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت،
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست.

و این مصراع نیز تاریخ میشود، که همزمان داد قلعه صورت. و روز دیگر
بتماشای قلعه، بدرون حصار تشریف فرموده، بعد از تأمل و امعان نظر در
باب مرمت قلعه سورت و اصلاح آن، به بندهای درگاه حکم فرمودند، و در
اثنای تماشای قلعه، چند دیگ کلان و ضربه زن بزرگ، بنظر اشرف در آمد؛
و آن دیگها را سلیمانی می گفتند، بدانجهت که سلطان سلیمان خواند کار
روم، در سالیکه داعیه تسخیر بنادر گجرات کرده بود، دیگها را باضربه زنهایی
دیگر، که در قلعه جونه گره موجود ست، همراة لشکر بسیار، برای دریا
فرستاده بود. چون مردم روم بواسطه بعضی موانع و عوارض نتوانستند کاری
از پیش برد، این دیگها، و آنچه در قلعه جونه گره است، برکنار دریا
عمان گذاشته، بدیار خود باز گشتند، و این دیگها، برکنار دریای عمان
افتاده بود، تا زمانی که خداوند خان، توفیق تعمیر قلعه یافته، همه را بدرون
قلعه سورت کشید. و آنچه در ولایت سورته افتاده بود، حاکم آن ناحیه
بقلعه جونه گره برد. و چون در حراست و محافظت قلعه سورت، دیگها
سلیمانی چندان محتاج الیه نبود، حکم عالی بنفاذ یافت؛ که این دیگها را
بدار الخلافت آگه برند. و همان روز، زتام حکومت، و حراست قلعه سورت
و آن ناحیه را، بید اقتدار قلیچ محمد خان، که بشرف قرب منزلت
اختصاص دارد، تفویض شد.

و بتاریخ سلخ شهر مذکور، راجه بهارجیو، راجه ولایت بگلانه،
شرف الدین حسین میرزا را، که قبل ازین بده سال بواسطه حرکات
ناخوش، و امور نالایق، که در ضمن حکایات سابق، شمه ازان تکریر یافت،
طریق بغی و عذاک پیموده، غبار فتنه و فساد برانگیخته بود، مقید و مغلول،

ورزیدند، و اکنون که کار فتح باسروز و فردا رسیده، طلب امان از قبیل ایمان پاس مینماید. حضرت خلیفه الهی، که معجون طیفنش بکرم، و مروت، و حلم و فتوت تکمیل یافته، فرمودند، که -

* بیت *

بدی را مکافات کردن بدی، بر اهل صورت بود بخودی.
بمعنی کسانی که پی برده اند، بدی دیده و نیکوی کرده اند.
اذگه مولانا نظام لاری، به بساط بوسی مشرف گشته، شرف رخصت یافت، که بقلعه شتافته، مژده امان بگوش ساکنان قلعه رساند.

بعد ازان، امر عالی صادر شد، که قاسم علی خان، و خواجه دولت ناظر، همراه مولانا نظام بقلعه رفته، همزیان و تمام مردم قلعه را، و لاسا نموده بخود همراه آورند. و حکم شد، که جمعی از نویسندگها بدیانت، بقلعه رفته، تمام اموال و اشیای اهل قلعه را، از ناطق و صامت، ضبط نموده از نظر اشرف بگذرانند. قاسم علیخان، و خواجه دولت کلان، بموجب حکم عالی، همزیان را با تمام مردم، در عرصه دربار حاضر ساختند. همزیان باوجود زبان آوری، از گفتار مانده، سر خجالت پیش افکنده بود. حضرت بشکرانه این فتح، اهالی و ساکنان قلعه را، که مستحق سیاست و تذبیه بودند، آزادی بخشیده، همزیان و چند کس دیگر را که ماده فتنه و فساد بودند، بعد تادیب بموکل سپردند. و این فتح عظیم بتاریخ الثالث و عشرين من شوال، سنه ثمانین و تسعماته، سمت ظهور یافته، و اشرف خان میر منشی در تاریخ فتح قلعه سورت، گفته -

* بیت *

کشور کشای، اکبر غازی، که بی سخن،
جز تیغ او، قلاع جهان را کلید نیست.
تسخیر کرد قلعه سورت بکمله،
این فتح جز بیازوی بخت سعید نیست.

اشرف رسانید، که در جوار این منزل کوالیست، که آنرا گویی تلاب میگویند. اگرچه کنار کول، متصل بدیوار قلعه است، اما پستی و بلندی زمین، و بعضی درختها حائل و مانع وصول توپ و تفنگ خواهد بود. امر عالی نفاذ یافت، که دولتخانه را آنجا بده نصب کنند.

القصه در اندک مدت کار محاصره بمرتبه انجامید، که راه آمد و شد و آب کشیدن مسدود گشت. در خلال این احوال چند زنجیرفیل که محمد حسین میرزا و شاه میرزا از بیم الحجه بیکی از زمین داران سپرده بودند پاره مردم متفرق ساخت، که رفته فیله را بدست آورده، بغظر اشرف اعلی رسانیدند. و چون مدت محاصره بدو ماه کشید، بهادران قلعه کشا، بدستیاری توفیق الهی، سورچلها را پیش برده، ابواب دخول و خروج را بر متحصنان بستند، و رجاله لشکر و پیداهای امرا در برابر قلعه چندان خاک ریختند، که تلی بزرگ و سرکوب عظیم بهم رسید؛ و توپچیان و تفنگ اندازان در بالای سرکوب توپها را تعبیه نموده، چنان کار بر اهل قلعه تنگ شد، که هیچ متنفس را مجال حرکت و سر بر آوردن نماند، و همه در سوراخ همچون موش رفته متحصن گشتند؛ و نقبچیان نقبها را بپای حصار، و زیر برجهای قلعه برده، چنان کوششها نمودند که کار فتح بامروز و فردا کشید. اهل قلعه از اوج عجب و نخوت، بخصیص عجز و مسکنت خرامید. و همزبان بیدولت، حرام نمک، و سائر اهل قلعه مولانا نظام الدین لاری را، که طالب علم زبان اور بود، بجهت طلب امان از قلعه بیرون فرستادند. مولانا نظام بدرگاه جهان پناه آمده، بوسیله امرا و ارکان دولت امان خواست. امرای کرام که مساعی جمیله بظهور رسانیده، سورچلها پیش برده بودند، چون دیدند، که دریایی مرحمت و بخشایش بجوش آمده، بعرض رسانیدند، که اهل قلعه را تا قوت، و طاقت در جگر بود، تهر و عصیان

القصه بعد از فوت چنگیز خان، قلعه سورت چون بتصرف میرزایان آمد، و رایات فتح ایات، در بلاد گجرات پرتوانداخت، میرزایان تمام بساهی خود را در قلعه سورت جمع آورده، حراست آنرا، بهرمیان نامی که در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی منتظم بوده، و از درگاه جهان پناه گویخته داخل باغیان شده بود، مغوض نموده، خودها در مقام فتنه انگیزی، و شور بختی بودند. و چون در جنگ سرنال میرزا ابراهیم حسین، روبگریز نهاد، و حضرت بفتح و فیروزی بقصبه برده، تشریف آوردند؛ داعیه قدیم تسخیر قلعه سورت سمت تجدید یافته، شاه قلی خان معکرم، و عاقد خان، را پیش از خود فرستادند، تا اطراف قلعه را فرو گرفته، نگذارند، که کسی بیرون رود. و چون اینخبر با اهل قلعه رسید، گلرخ بیگم، که دختر میرزا کامران، و منکوحه ابراهیم حسین میرزا بود، قبل از وصول امراء، مظفر حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته، براه دکن در آمد. امرا چون، از رفتن او خبر یافتند، شاه قلی خان معکرم تا پنجاه کوه تعاقب نموده، برگشت؛ و پاره احمال، و اثقال مردم بیگم، بدست نوکران او افتاد *

و بعد از چند روز، راجه تودرمل را فرستادند، تا بدیده بصیرت، و مداخل و مخارج حصار را معلوم نموده، از قرار واقع بعرض رسانند. راجه تودرمل، بعد از یک هفته، باز گشته، حقیقت را معروض داشت. حضرت خلیفه الهی به وثوق عون و نصرت خداوندی مستظهر گشته، بست و پنجم شعبان، از ظاهر قصبه برده کوچ نموده، هفدهم رمضان یک گروهی سورت نزول فرمودند. همانشب آنذات اقدس بکنار حصار تشریف برده، مداخل و مخارج قلعه، را ملاحظه فرموده، مرچلها میان امرا قسمت نمودند؛ و بعد از دو سه روز، از آن یورت کوچ نموده، دولتخانه عالی را همچنان بقلعه نزدیک بردند، که توپ و تفنگ میبرد. و داروغه فراشخانه، بوسیله امرا، بعرض

ذکر نهضت حضرت خلیفه الهی بعزم تسخیر قلعه سورت

سورت حصار است مختصر، اما بغایت متین و استوار و از قلاع محدثه است. و چنین گویند، صفر آقا نام غلام سلطان محمود گجراتی، که خداوند خان خطاب داشت، در شهر سده سبع و اربعین و تسعماته این قلعه را بر ساحل دریای عمان، بجهت دفع فساد فرنگیان ساخته. و بیش از آنکه قلعه تعمیر یابد، فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان میرسانیدند. و دران ایام، که خداوند خان، بعمارت آن پرداخت، فرنگیان چند نوبت کشتی ها آتش خانه را سامان نموده، بقصد جنگ آمدند؛ و کاری نتوانستند ساخت. و با الجملة، خداوند خان معماران صاحب وقوف را دران وقت، حاضر ساخته، در استحکام حصار اهتمام نموده، معماران دقیق اندیشه، چنان طرح کشیدند، که هر دو طرف قلعه که متصل خشکیست، خندق آنرا، که بست ذرع عرض دارد، بآب رسانیدند. و بسنگ و چونه، و خشت پخته، از آب بر آوردند. و عرض دیوار قلعه در تهی پنج ذرع، و ارتفاع بست ذرع. و از غرائب امور آنکه، هر دو سنگ را بقلابهای آهنین، مستحکم ساخته، سرب گداخته را، در فرجها، و درزها، ریختند؛ و کنگرها و سنگ اندازها را بطوری ساخته اند، که دیده بیضا از ملاحظه آن متعیر میشود. بر هر برج قلعه چو کندی ساخته اند، که بزعم فرنگیان، آن مخصوص پرتکالیست. فرنگیان، چون بجنگ و جدال مانع عمارات حصار نتوانستند آمد، مبالغهای کلی قبول کردند، که این چو کندی ساخته نشود. خداوند خان، برغم فرنگیان سمت ورزیده، دست رد بر ملتمس آنجماعت زده، عمارت چو کندی را باتمام رسانید.

و درین هنگام، مقبول خان غلام، و سرخ بدخشی، خود را، بآنحضرت رسانیدند. آنحضرت هر دو، را بتعاقب آن دو کس فرستاده، منتظر هبوب ریاخ فتح و نصرت میبودند؛ و افواج منصوره، از معاینه این امر هائل، نقد جانرا برکف ایثار نهاده، از هر طرف تاختند. و بفعال مراکب، خاک بیدولتی، و غبار خذلان بر سر و رخسار آن گروه پاشیده، از کشته پشته ساختند؛ و ابراهیم حسین میرزا، خاک ادبار بر فوق روزگار خود بیخته، راه فرار پیش گرفت. و بهادران نبرد آزمای، پاره راه تعاقب نموده، چند کس دیگر را بخاک هلاک انداختند. و چون تاریکی شب، اضافه تاریکی بخت آن گروه گردید، امر عالی نفاذ یافت، که دلاوران از تعاقب آن برگشته روزگار، متعاقب شوند. ابراهیم حسین میرزا، با چندی، جان بسلامت برده، از راه احمد نگر، بطرف سروهی رفت. و آنحضرت، در قصبه سرنال قرار گرفت؛ و مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند. و هر کس، که درین یورش توفیق خدمتگاری یافته بود، بمزید التفات، و ازدیاد منصب، و جاگیر سرفراز شد.

و روز دیگر، قرین فتح و نصرت، متوجه اردوی معلا گردیدند. و پیش از خود، سرخ بدخشی را، که درین یورش خدمات پسندیده، از و بظهور آمده بود، برسانیدن اخبار فتح، بخدمت شاهزاده فرستادند. سرخ چون خبر فتح رسانید، از شاهزاده‌ها، و حضرات سرپرده عفت، و امرا، و ارکان دولت، چندان رعایت یافت، که تا آخر عمر، بی نیاز بود. و موکب اقبال، شب چهار شنبه، هژدهم شعبان، بعد از انقضای یک پهر، از شب، در ظاهر قصبه بتوده، باردوی بزرگ ملحق گشت. و روز دیگر برآچه بهگوانداس که، درین معرکه مکرر آثار شجاعت و شهامت از و بظهور آمده بود، علم و نقاره مرحمت فرمودند.

را بر خاک هلاک انداخته، چند کس را مجروح ساخت. و درین هنگام، معلوم حضرت شد، که ابراهیم حسین میرزا، از قصبه سرنال بیرون رفته؛ امر عالی نفاذ یافت، که سپاه رزمخواه از دیوار پست بیرون رفته، بتعاقب او پردازند. فوج منصوره چون، از دیوار پست، بغضای صحرا رسید، و تقارب صفین دست داد، ابراهیم حسین میرزا بر تاتار خان قاقشال، و جمعی تیر انداز، که بخدمت اوقچی گری مقرر شده بودند، حمله آورده با وجودیکه در تردد تیر اندازی سعی تمام بجای آوردند، خیلکی راه دوانید. بندهای درگاه، هر یکی نقد جانرا بر کف اخلاص نهاده پروانه وار خود را بر آتش حرب زده، تردادات بهادرانه نمودند؛ و جمعی کثیر را، از هر طرف مخالف بر خاک هلاک انداختند. درین وقت، بهوپت ولد راجه بهار مل، که از جوانان مردانه بود، بر فوج غنیم تاخته داد مردی و مردانگی داده کشته شده؛ و مخالفان ازین معنی استظهار تمام حاصل نموده، حمله دیگر آوردند. بحسب اتفاق، فوج منصوره در زمین قلبی ایستاده بود، که سه سوار پیوسته، بیکدیگر نمی توانستند ایستاد. و از هر دو طرف آن زمین، زقوم زار بود؛ و چون حضرت از کمال شجاعت در پیش ایستاده بودند؛ و راجه بهگوانداس همعنان بود، سه سوار بیدولت، پیش تاخته، یکی بر راجه بهگوانداس متوجه شد؛ چون بوته زقوم حائل بود، راجه بر رکاب ایستاده، بر چه حواله او نمود، و آن بیعاقبت زخم گران یافته، باز گشت. و آن دو مخدول دیگر، بر حضرت حمله آوردند. آنحضرت بذات اقدس، متوجه آنها شدند؛ و آن دو مخدول بلکه جمیع مخالفین تاب حمله، که کوه را طاقت آن نباشد، نیاورده، رو بگریز نهادند. * بیت *

گاه دعا، یکنه چون صد سپاه، ملک ستانده تر، از مهر و ماه.

در جستجوی آن گروه، بی عاقبت قطع مسافت نمود. و چون شب رسید، حضرت خلیفه الهی، با چهل سوار، بکنار آب مهندری رسیدند. و دران طرف آب، در قصبه سرنال، ابراهیم حسین میرزا فرود آمده بود. بندگان درگاه و مقربان بارگاه، از استماع این خبر، شروع در جبه پوشیدن کردند.

مقارن این حال، سید محمود خان بارهه، و شاه قلیخان محرم، و خان عالم، و راجه بهگوانداس، و کنور مانسنگه، و سلیم خان کاکر، و علی خان، و بابا خان قاقشال، و حاجی یوسف خان، و دوست محمد، و بابا دوست، و رایسال درباری، و بهوج ولد سرجن، و جمعی دیگر، ایلغار نموده، شرف موافقت و دولت مواصلت دریافتند. و کنور مانسنگه، با استدعا و التماس، متکفل خدمتکاری هراول گردید. و باوجودیکه مجموع بندگان درگاه، از حد نفر متجاوز نبودند، حضرت خلیفه الهی، بی تأمل و تکاشی، خنک جهان نور را، در دریا انداخته، از آب گذشتند. و ابراهیم حسین میرزا، با آنکه هزار سوار بخود همراه داشت، ازین جرأت و جسارت، متعظن شد، که حضرت بذات اقدس، و نفس مقدس، تشریف دارند. علی الفور مکمل و مسلح شده، برای دیگر از سرنال برون رفته، بآهنگ جنگ، مردم خود را توزک مینمود. و چون از کنار آب مهندری، تا دامن قلعه، شکستگی بسیار واقعست، کنور مانسنگه، و جمعی که در خدمت هراول نامزد شده بودند، برای دیگر افتادند. و حضرت اعلی، از راه دیگر قریب بدروازه که بطرف آبست رسیدند. درین اثنا بی دولت چند، ازان گروه خون گرفته، در کوچه بذبذبخانه کمان در آمده، بآهنگ جنگ ایستادند. مقبول خان غلام قلماق که دران روز، پدش حضرت میگشت، تیغ انتقام از نیام اخته، یکی

آفاق انداخته، عذران حکومت و حراست ولایت گجرات عموماً، و دارالسلطنت احمد آباد خصوصاً، بید اقتدار میرزا عزیز محمد کوکلتاش ملقب به خان اعظم، تفویض فرموده، رخصت انصراف ارزانی داشتند

ذکر فرستادن امرا بمکاصوه قلعه سورت

بعد از رخصت اعظم خان، رای عالم آرای عزیمت تسخیر سورت که مقر و مامور میرزایان بود نموده، پیش از خود، سید محمود خان بارهه، و شاه قلیخان محرم، و خان عالم، و راجه بهگوان داس و کنور مانسنگه، و فاضل خان، و دوست محمد خان و بابا دوست، و اسلیم خان، و کاکر علی خان و پاینده محمد خان مغول، و میرزا علی علم شاهي، و جمعی دیگر را، بدفع محمد حسین میرزا، که در قلعه سورت بود فرستادند. و روز دیگر، که هفدهم شعبان باشد، یک پهر از شب گذشته بود، که منتهیان خبر آوردند که چون خبر توجه رایات عالیات، در قلعه بروج، بابراهم حسین میرزا رسید، رستم خان رومی را بقتل آورده، از غایت غرور و استکبار، از هشت گروهی اردوی معلا گذشته، میخواهد که غبار فتنه و فساد بر انگیزد. بمجرد استماع اینخبر، آتش غضب بادشاهی التهاب یافته، همان ساعت، خواجه جهان، و شجاعت خان، و قلیچ خان، و صادق خان را، در خدمت شاهزاده کامگار سلطان سلیم تعیین فرموده، بذات اشرف بگوشمال ابراهیم حسین میرزا، متوجه شدند. و ملک الشرق گجراتی را، که از راههای انحدود صاحب وقوف بود، در رکاب ظفر انتساب گرفته، شهیدار خان میر بخشی، را بجناح تعجیل فرستادند، تا سید محمود خان بارهه و شاه قلی خان محرم، و دیگر امرا را، که به تسخیر قلعه سورت نامزد شده بودند، بمواکب همایون ملحق گرداند. و پاره ازان شب، و اکثر روز دیگر، سمند عالم نور

بادشاهی است، از روی احتیاط، سرداران حبشی را بمعتمدان درگاه سپرده؛ متوجه احمد آباد گردیدند. و روز جمعه، چهاردهم رجب، کنار دریای احمد آباد، معسکر اردوی همایون گشت. و خطبه بنام نامی آنحضرت خواندند. و جمهور خلایق و عموم متوطنان سواد اعظم احمد آباد، بقدم استعجال، استقبال نموده، بلوازم دعا، و ثنا قیام نمودند. و بتاریخ بیستم رجب، سید محمود خان بارهه، و شیخ محمد بخاری دهلوی، مخدرات سرایده عفت را بپایه سریر اعلی آوردند. و بهمین تاریخ، جلال خان قورجی، که نزد رانای برسات رفته بود، بشرف پایدوس مشرف گشت، و چون ابراهیم حسین میرزا، و محمد حسین میرزا ولایت بروج، و بروده، و سورت را، که بتغلب متصرف شده، رایت مخالفت برافراخته بودند، رای اقلیم آرای چنان اقتضا نمود؛ که عرصه ولایت گجرات را، از غبار فساد این گروه، بالکلیه صافی سازند. و بجهت افغان این اراده، روز دوشنبه، دوم شعبان، از کنار دریای احمد آباد کوچ نموده بجانب کذبایت متوجه شدند. و اعتماد خان، و دیگر امراء گجرات، بوسیله ارکان دولت، بجهت سرانجام خود، رخصت دوسه روزه حاصل نموده، در احمد آباد توقف نمودند. و درین فرصت، اختیار الملک، که عمده امرای گجرات بود، در شب چهارشنبه، چهارم شعبان، از احمد آباد گریخته، بطرف احمد نگر و ایدر رفت. چون اعتماد بر امرای گجرات فماند، اعتماد خان را حواله شهباز خان کذبو فرمودند.

و روز جمعه، ششم شعبان، به بندر کذبایت، نزول اجلال اتفاق افتاد. بعد از سیر و تماشای دریای شور، روز پنجشنبه، دوازدهم شعبان، از کذبایت کوچ کرده، چهاردهم ماه مذکور، ظاهر قصبه بروده، معسکر همایون گردید. درین منزل، بر تو خاطر آفتاب اشراق، به تنظیم مهم

و رایات جهانکشی، متوجه احمد آباد گشت. درین وقت حضرت به پٹن رسیدند. شیر خان فولادی، که بر سر احمد آباد رفته مدت ششماه، اعتماد خانرا محاصره داشت، از شنیدن توجه رایات جهانکشی، بطرفی گریخت؛ و هنوز دو منزل از پٹن نهضت نغرموده بود، که سلطان مظفر ولد سلطان محمود گجراتی، که اعتماد خان او را دائم مقید و محبوس میداشت، چنانچه تفصیل احوال او، در طبقه گجرات سمت گذارش خواهد یافت، بمراقت طلیعه فتح و فیروزی باستقبال موکب ظفر، و بهروزی، بر آمده، یکشنبه نهم رجب، بسعدت عتبه بوسی مشرف گردید. و روز دیگر، اعتماد خان حاکم احمد آباد، و میر ابوتراب، و سید حامد بخاری، و اختیار الملک، و ملک الشرق، و وجیه الملک، و الغ خان حبشی، و جهجار خان حبشی، و دیگر سران، و سرداران گجراتی، که تفصیل اسامی ایشان، بطویل می انجامد، بشرف زمین بوس استسعاد یافتند؛ و هر یک، فراخور حالت و استعداد خود، پیشکشهای لائق از نظر اشرف گذرانیدند. و ازان میان اعتماد خان، مقالید شهر احمد آباد را، علاوه پیشکش خود ساخته، اظهار نیکو خدمتی و خلوص عقیدت نمود.

* بیت *

هر طرفی، کاختر او رو نهاد،
فتح او دید، و در دولت کشاد.
خاک درش بر سر شاهان سزااست؛
خاک بران سر که نه آتش هواست.

و چون مقربان درگاه، آثار نفاق، و عدم انقیاد، از سواد پیشانی امراء حبش دریافته، این معنی را بعرض اشرف رسانیدند؛ حضرت خلیفه الهی بارجود کمال و ثوق برعون و نصرت الهی، که همواره قرین و همفشین عزائم

بادشاهی، آنچنان زخم عذیف در عرض پانزده روز التیام پذیرفت. چنانچه خان مشار الیه، ترکش بمیان بسته، بر اسب سوار شد. و حضرت خلیفه الهی، بکوچ متواتر مراحل طی نموده، بیستم جمادی الثانی، بلشکر منقلای ملحق گشتند. و چون بسروهي رسیدند، هشتاد نفر راجپوت در بتخانه، و هفتاد نفر در منزل راجه سروهي، قرار مردن داده ایستادند. و حسب الحکم جهان مطاع، در لمحہ بقتل رسیدند. دوست محمد، پسر ناتار خان، در منزل راجه شهادت یافت. و درین منزل رای اقلیم کشای چنان تقاضا نمود، که یکی از بندگان درگاه را بجودهپور تعیین فرمایند. تا آن سرحد را مضبوط داشته، راه گجرات را روان دارد. که از رانا کیکا بکسی مضرت نرسد. و قرعه اینخدمت بنام رایسنکه بیکانیری بر آمده، جمعی کثیر از ملازمان درگاه را با او همراه نموده، فرامین بامرا و جاگیرداران آنصوبه، شرف صدور یافت؛ که هر گاه رایسنکه بخدمتی متوجه شود، بکومک او حاضر شوند. و رایات عالی، از سروهي، کوچ بر کوچ متوجه پٹن نہر والہ شد. چون بقصبہ دیسہ، که بیست کروهي پٹن ست رسیدند، خبر رسید، که پسران شیرخان فولادی سپاهی و عیال خود را گرفته، بجانب ایدر میروند. حضرت خلیفہ الهی، راجه مانسنکه، را، با فوجی آراسته، بتعاقب ایشان فرستادند. و غره رجب سنہ ثمانین و تسعمائے، ظاهر پٹن معسکر خسرو روی زمین گشت. و یکہفتہ، دران مقام توقف فرموده، حراست و حکومت آن ناحیہ را، بسید احمد خان بارہ، که بصفہ شجاعت، و شہامت، و کثرت اعوان، و انصار، از سادات ہندوستان ممتاز بود، تفویض فرمودند. ہمدین منزل، راجه مانسنکه، آمده، غنیمت بسیار از پس ماندهای افغانہ آورده، بنظر اقدس در آورد.

بتقدیم رسانیده، چند روز بر بزمگاه عیش و عشرت، تکیه زده، عموم خلایق را، از خوان احسان خود، کامیاب گردانیدند، و چون این ولادت با سعادت، در منزل شیخ دانیال، که از مشائخ وقت، در صلاح و تقوی ممتاز بود، شرف وقوع یافته بود، شاهزاده خجسته قدم صاحب اقبال را، شاهزاده دانیال نام نهادند. و بعد از فراغ خاطر دریا مقاطر، از مجلس سوز و سرور، رایت عزیمت، ازان گل زمین بر افراشته، نهم جمادی الاول، ظاهر ناگور معکسر همایون گردید؛ و چهارده روز دران منزل، بجهت سرانجام سپاه، توقف فرمودند.

و ازانجا نهضت نموده، بنواحی میرقچه رسیدند. اتفاقاً درین منزل، خبر رسید، که چون میر محمد خان بنواحی سروهی رسید، راجه سروهی اظهار اطاعت و بندگی نموده، چند کس از راجپوتان خود را، بطریق ایلچی گری، بخدمت میر محمد خان فرستاد. و چون ایلچیان بخدمت خان در آمدند، و مدعیات خود را بعرض رسانیدند، و جوابی که موافق مقتضای وقت بود شنیدند، میر محمد خان، ایلچیانرا خلعتها لطف نموده، پآن رخصت، که قاعده اهل هندست، بدست خود میداد. یکی ازان بیباکان، جمدری بر سینه خان زد، که پشت شانه سر بدر کرد. درینوقت، بهادر خان نام جوانی، از نوکران میر محمد خان، که در پس سرخان ایستاده بود، و الحال در سلک امرا انتظام دارد، پیش دوید، و آن راجپوت را، گرفته بر زمین زد. و محمد صادق خان، که پهلوی خان نشسته بود، بر جسته بزخم خنجر آن ملعون را بقتل آورد. چون این خبر بعرض حضرت خاقان کشور ستان رسید، همان روز لشکر خان، میر بخشی را، پیرشش میر محمد خان فرستاده، روز دیگر کوچ فرمودند. و صادق محمد خان و دیگر امرا، جراحان طلبیده، زخم خانرا دوختند. و بمحض اقبال

و از گوشه و کنار، بعرض اشرف اقدس میرسید. و درین ایام، خاطر اقدس، از فتنه اهل بغی، و تسخیر قلاع رفیع الشان بالکلیه جمع شده بود. عزیمت تسخیر ولایت گجرات، مصمم ساخته، فرمان جهان مطاع باحضار لشکرها صادر فرمودند. بتاریخ بیستم شهر صفر، سنه ثمانین و تسعمائنه، موافق هفدهم سال الهی، پامی دولت در رکاب سعادت نهاده، شکار کنان، متوجه اجمیر گردیدند. و روز سه شنبه، پانزدهم ربیع الاول، سنه مذکوره، از گرد راه بمزار فائض الانوار، حضرت خواجه معین الدین شتافته، لوازم زیارت بتقدیم رسانیدند. و مشائخ، و خدام، و مجاوران آن بقعه شریفه، را بانعام وافر مسرور و خوشوقت ساختند. روز دیگر بزیارت سید حسین، خنگ سوار، قدس سره، که از اولاد، امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه است، و بر بالای کوه اجمیر مدفون ست، تشریف بردند.

روز دیگر، میر محمد خان آنکه، مشهور بخان کلان را، با ده هزار سوار جرار، برسم مقلای، پیش از خود تعیین فرموده، بست و دوم، شهر ربیع الثانی، رایات عالیات، نیز بحرکت آمد.

* بیت *

لشکر اقلیم ستان کوچ کرد،

چرخ و زمین، هر دو یکی شد بگرد.

و در دو منزلی ناگور، منبیهان خوشخبر بمسامع عز و جلال رسانیدند، که در شب، چهار شنبه، دویم ماه جمادی الاول، سنه ثمانین و تسعمائنه موافق سال هفدهم الهی، در اجمیر بعد گذشتن دو گه‌تری، و چهار پل بطالع حوت، حق سبحانه و تعالی، دری از بحر شاهی، و گوهری از درج بادشاهی، کرامت فرموده، در عقد سلطنت، و سلک خلافت، گوهری گرانمایه افزود. حضرت از استماع این بشارت، مراسم شکر الهی

و بیماری، در میان خلق پیدا شده؛ مرگی افتاد، و هر روز، پانصد کس، و هزار کس میمردند. تا در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة، سلطان محمود، نیز فوت کرد، و قلعه بکر بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد. و تفصیل این عذوق مذکور میشود.

بالجملة چون حضرت خلیفه الهی، از سیر پنجاب معاودت نموده، در دارالسرور فتحپور قرار گرفتند؛ منعم خان، خانخانان، از جونپور بجهت استغفار تقصیرات اسکندر خان او زبک آمد، و اسکندر خان را همراه آورده، شرف ملازمت دریافت؛ و گداهان اسکندر خان بعفو مقرون گشته سرکار لکهنو، بجاگیر او مرحمت شده، خانخانان را بزودی بجهت ضبط و ربط سرحد بنگاله رخصت فرمودند. و از کمال ذرة پروری، اسکندر خان را نیز، همراه خانخانان بجاگیرش رخصت کردند. و بهر کدام، کمر شمشیر مرصع، و چارقب، و اسپ بازمین طلا بخشیده سرافراز ساختند. و چون اسکندر خان بخطه لکهنو رسید، بعد از چند روز، سر ببالین بیماری نهاده، در دهم جمادی الاول، سنه تسع و سبعین و تسعمائة، از دار ضرور انتقال نمود.

ذکر وقائع سال هفدهم الهی

ابتدای اینسال، روز سه شنبه، بیست و پنجم شوال، سنه تسع و سبعین و تسعمائة بود.

ذکر عزیمت ولایت گجرات

چون همواره، در مجلس فردوس آئین، تعریف ولایت گجرات مذکور میشده، و اکثر اوقات، از ظلم حکام آنجا و خود سری آن طائفه، که ملوک طوائف شد، بهم در افتاده، در خرابی بلاد عباد میکوشیدند،

دارالخلافت فتحپور شد، محب علیخان را رخصت کرده، روانه ساختند. چون محب علیخان بجایگزین ملتان، رسیده، در مقام اجتماع مردم شد، قریب چهار صد سوار، باو جمع گشتند؛ و باعتماد سلطان محمد بکمی، متوجه شده، با و خطها نوشتند. سلطان محمود در آمدن لشکر بادشاهی را در ولایت خود تجویز نکرده، سخنانیکه در وقت رفتن به ناهید بیگم گفته، و وعدها داده بود، افسانه انگاشته، پیغام کرد، که ازین راه نمیگذارم؛ اگر براه جیسل میر متوجه تهنه شوید، لشکر خود را بکومک شما فرستاده، انواع امداد خواهم نمود. محب علیخان، و مجاهد نبیره او، توکل کرده، متوجه بکر گشتند، و سلطان محمود، تمام لشکر خود را بر سر راه ایشان فرستاد، و مردم او جنگ کرده، شکست یافته، در قلعه ماتیله متحصن شدند؛ و مدت ششماه، قلعه ماتیله را، مجاهد و محب علیخان محاصره کرده، بصلح گرفتند.

درینوقت مبارک خان نام غلام سلطان محمود، که وکیل او بود، از سلطان محمود بواسطه توهمی رنجیده، پیش محب علیخان آمد. محب علیخان قوت گرفته، آمده، قلعه بکر را محاصره کرد. و سلطان محمود تمام لشکر خود را، که قریب دو هزار سوار، و چهار هزار پیاده تیر انداز، و توپچی بود، از قلعه بیرون فرستاد، که جنگ کند؛ و این جماعت، جنگ کرده، شکست یافته، بقلعه در آمد. تا مدت سه سال، سلطان محمود، گاه هر روز، و گاه بعد از دو سه روز، کشتیها و غرابها خود آراسته، بجنگ می فرستاد. دو سه مرتبه، تمام لشکر خود را، از سوار و پیاده، بجنگ صف فرستاد. و در هر مرتبه محب علیخان، و مجاهد بر او ظفر یافتند. و چون سلطان محمود خلق کثیر، را در قلعه در آورده بود، از کثرت و ازدحام مردم، عفونت

از اینجا از راه حصار فیروزه، متوجه زیارت روضه قدسیه، خواجه معین الدین گشتند. چون مادر ناهید بیگم، مذکوحه محب علیخان، پسر میر خلیفه زن میرزا عسی ترخان حاکم تهته بود، و میرزا علی و دیعت حیات سپرده بود، ناهید بیگم، برخاست حضرت خلیفه الهی بدیدن مادر، و آوردن دختر میرزا علی جهت خدمتکاری حضرت خلیفه الهی یکسال پیش ازین بسند رفته بود؛ و محمد باقی ترخان، که پسر میرزا علی باشد، درینوقت قائم مقام پدر شده، صحبت او با ناهید بیگم بر نیامده، ناهید بیگم رنجیده، بدرگاه عالم پناه رسیده؛ و حقیقت ظلم و ستم محمد باقی ترخان، و بی ادبی، که نسبت به بندهای درگاه نموده بود، بعرض رسانیده، گفت اگر محب علیخان پسر میر خلیفه را، که شوهر اوست، فی الجملة رعایت فرموده، رخصت فرمائید؛ فتح تهته بسهولت دست خواهد داد. چون ناهید بیگم در وقت آمدن از تهته در بکر، سلطان محمود بکری، که از نوکران میرزا شاه حسین ارغون، و کوکه او بود، و بعد از میرزا شاه حسین بکر در تصرف او بود، ملاقات نمود. سلطان محمود صلائی سمرقندیانه زده گفت، که اگر محب علیخان، به تسخیر تهته، بیاید، کومک دیگر حاجت نیست. من همراه شده، این مهم را باتمام میسرانم. و ازین جهت، ناهید بیگم در رفتن سزد بجد تر شده بود. چون حضرت خلیفه آلهی، محب علی خان را، که از مدتها ترک سپاهگری کرده بود، علم و نقاره لطف فرموده، مبلغ پنجاه لک تفرقه، از سرکار ملتان جهت مدد معاش جاگیر دادند. و مجاهد، نبیره دختری محب علی خان را، که جوان مردانه و شجاع بود، همراه ساخته، بسعید خان، که حاکم ملتان بود، فرمان نوشتند، که کومک محب علیخان باشد. درینوقت، که رایات جلال، از جانب پنجاب، متوجه

مخمل، و رزبفت، و چنگهای طلا و نقره، و در، و جواهر، و لالی، و یواقیت، کرسپها و پلنگ، و چوکی طلا، و ظروف و اوانی طلا، و نقره، و اقمشه فونگی، و رومی، و خطائی، و یزدی با دیگر نفائس، اجناس و ظرایف امتعه بیرون از حد قیاس، از نظر اشرف گذرانیده، و همچنین بجهت شاهزاده کامگار، و مستدرات تنق عصمت تحفه‌های گران بهای، تکلف پیشکش کرد. و بعد از گذرانیدن پیشکشها، سائر ارکان دولت، و نزدیکان پایتخت خلافت، و تمام ارباب مناصب، و اهل فضل، که ملازم رکاب همایون بودند، بلکه مجموع لشکر منصوبه را، از مائده افسانیت و مردمی خود، محفوظ و بهره‌مند گردانید. و شیخ محمد غزنوی، تاریخ جشن را این مصراع یافته بود.

* مصراع *

مهمانان عزیزند شه و شهزاده

بالجمله این قسم ضیافت را کم کسی متکفل شده باشد.

ذکر وقائع سال شانزدهم الهی

ابتدای اینسال، روز دو شنبه، هیزدهم شوال، سنه ثمان و سبعین و تسعماته بود. در اوائل اینسال، از دیپالپور، متوجه لاهور گردیدند؛ و حسین قلیخان، که حاکم لاهور بود، باستقبال شتافته، شرف زمین بوس دریافت. حضرت خلیفه الهی اردوی همایون را، در نواحی ملکپور گذاشته، جریده بلاهور تشریف آوردند. آنروز و شب، بذشاط و انبساط در منازل حسین قلیخان گذرانیدند. و روز دیگر، خان مشارالیه، نقد جانرا بر خوان اخلاص نهاده، با پیشکشهای لائق، از نظر اشرف گذرانید؛ و عازم اردو گشتند. و چند روز، که نواحی لاهور مضرب خیام فلک احتشام بود، اوقات گرامی صرف شکار میشد.

و از انجا، عنان توجه، بصوب اردوی همایون، مصروف فرمودند.
و حکم شد، که سیزده گورخر را بر ارایه ها بار کرده، در اردو آوردند. و در
پیش دولتخانه، گوشت آنها را، بر امراء و مقربان تقسیم نمودند.

و از انجا بگوچ متواتر، متوجه اجودهن گشتند. و چون ظاهر قصبه
اجودهن، معسکر همایون گردید، آنحضرت بصدق نیت، و صفای طوخت،
از گرد راه بمزار مورد الانوار توجه فرموده، لوازم طواف، و شرائط زیارت
بجا آورده، رسم فقر و احتیاج از خدام آن بقعه بر طرف فرمودند.
و بحسب اتفاق، دولتخانه عالی را، در جاکه نصب نموده بودند،
که بلطافت سبزه، و رباحین رشک چمنهای خلد برین بود؛ و از خومی
آن گلشن، حکم اشرف نفاذ یافته بود، که هیچکس بکفش، پای
بران سبزه زار نه نهد. روزی راجپوتی کرمسی نام، که بمزید قرب اختصاص
داشت، پای برهنه میرفت و خاری بیای او خلید؛ که از شدت
الم آن، بیطاقت گشت. و بعد از دو روز بدان الم در گذشت.
و این معنی موجب تنفر خاطر اشرف گردیده، حکم فرمودند؛ که
من بعد هیچکس پای برهنه دران مرغزار نگردد.

و بعد از چند روز، عنان عزیمت بصوب لاهور معطوف گردانیدند.
و در اوان توجه، چون رایات عالی بدیبالپور رسید، میرزا عزیز کولکاش،
ملقب باعظم خان، و مشهور بمیرزا کوکه، که جاگیردار آن پراکنه بود،
در مقام ضیافت شده، التماس نمود، که موکب همایون، چند روز
دران حدود از تعب راه بر اساید. حضرت خلیفه الهی، بنده نوازی
کرده، منزل او را مشرف ساختند و چند روز، بلوازم جشن پرداخته،
روز آخر، ایام ضیافت، پیشکشها لائق از اسپان عربی، و عراقی، بازیهای
طلا، و نقره، و فیلان کوه پیکر، با زنجیرهای طلا و نقره، و جلهای

راجه کلیان مل، راجه بیکانیر، و پسرش رایسنکه، روی بندگان بدرگاه
 ثریا جاه نهاده، نقد اخلاص را پیشکش آوردند. چون آثار حسن اعتقاد
 از صفاح احوال پدر و پسر واضح و لائح بود، صبیحه رای کلیانمل داخل
 اهل حرم گشت. و قریب پنجاه روز آفتاب عدالت و نصفت،
 بر احوال زیر دستان ناگور تافت. و از انجا بقصد زیارت شینخ فرید الدین
 مسعود شکر گنج، که در قصبه اجودهن مشهور به پتن مدفونست،
 اعلام دولت افراشته شد؛ و رای کلیانمل را، که از غایت فریبی
 و تفومندی بر اسپ سوار نمی توانست شد، رخصت بیکانیر فرموده،
 رای سنگه پسر او را حکم فرمودند، که ملازم رکاب ظفر انتساب باشد.
 و او بدوام خدمت، بمراتب عالی ارتقا یافت. چنانچه شمه از احوال،
 او در موضع خود مرقوم قلم خواهد گردید.

و دران صکاری و بودای گورخر بسیار میباشند؛ و چون آنحضرت
 شکار گورخر نکرده بودند، راغب شده، در اثناء راه، روزی، قریب
 به نیمروز قراولان خبر آوردند، که گله گورخر قریب اردوی ظفر اثر
 دیده اند. حضرت در همان زمان، بر اسپ سبکتو، که بر باد صبا،
 سبقت کردی سوار شده، چهار پنج کروه راه طی نموده، بآن گله
 رسیدند. و از اسپ پیاده شده حکم فرمودند، که جمیع مردم توقف
 نمایند؛ و خود بنفس نفیس با چهار و پنج بلوچ، که راهبر آشنای
 آن صحرا بودند، تفنگ بدست گرفته متوجه گله شدند. و در ضرب اول، یک
 گورخر را، زدند. و باقی گله از آواز تفنگ وهم خورده، متفرق گشتند.
 و آنحضرت، بآهستگی، خود را رسانیده دیگری را زدند. و همچنین
 سیزده گورخر، بدست مبارک خود، زدند. و آنروز قریب بشانزده کروه
 راه، بشوق شکار، پیاده طی نموده بودند.

ذکر نهضت اعلام جهانگیر بخطه اجمیر

چون حضرت خلیفه الهی هر سال یک نوبت از هر جا که میبودند، خود را بطواف مزار قطب الواصلین، معین الحق والدین، حسن سنجری، قدس سره، بخطه اجمیر میرسانیدند؛ و درینسال فرخنده فال، بجهت شکرانه این موهبت، بتاریخ بستم ربیع الآخر، سنه ثمان و سبعین و تسعمائیه، پای دولت در رکاب سعادت نهاده عازم اجمیر گشتند. و دوازده روز بواسطه سامان بعضی ضروریات، در فتح پور توقف نموده، بکوچ متواتر خطه اجمیر را رشک ریاض جنان گردانیدند. و سکان آن روضه رضیه را از افصال عام، کامیاب و معظوظ ساختند. و بجهت ترفیه حال برایا، که در معجون طینت آن بادشاه عالی نژاد تخمیر یافته، حکم فرمودند؛ تا بر دور خطه اجمیر حصاری محکم و مضبوط طرح انداختند. و بجهت نشیمن خاص، قصر عالی بر زمین نهادند. و امرا و خوانین و سائر مقربان درگاه، در تعمیر منازل، بر یکدیگر سبقت جستند. و حضرت اعلی، مواضع و قریات حوبلی اجمیر را، میان امراء قسمت فرمودند. تا محصول آنرا صرف عمارت نمایند. و روز جمعه، چهارم ماه جمادی الآخر، سنه مذکور، در کنف صحت و عافیت، از اجمیر کوچ نموده، شانزدهم ماه مذکور، ظاهر قصبه ناگور مخیم عساکر جاه و جلال گردید.

حوض بزرگ، که در ظاهر شهرست، بتمام سپاهیان امر فرمودند، که آن حوض را تقسیم نموده، کنده بآب برسانند؛ و خود بسعادت، سیر آن کول فرموده، شکر تلاو نام نهادند. و همدین ایام، که ظاهر ناگور مضروب خیام فلک احتشام بود، چندر سین، پسر رای مالدیو آمده، در سلک بندگان درگاه انتظام یافته، پیشکشهای لائق گذرانید؛ و همچنین

اوقات بانعام و اتفاق گذرانیدند؛ و بعد از چند روز، از اجمیر معاودت فرموده، متوجه دهلی گشتند. و در رمضان، سنه سبع و سبعین و تسعماته، ظاهر دهلی، مخیم عساکر جاه و جلال گردید.

ذکر وقائع سال پانزدهم الهی

ابتدای اینسال، روز شنبه، ششم شوال، سنه سبع و سبعین و تسعماته بود، اوائل اینسال حضرت شاهنشاهی در دهلی تشریف داشتند، و بعد از طواف مزارات متوجه دارالخلافه گردیدند.

ذکر ولادت با سعادت شاهزاده شاه مراد

در روز پنجشنبه، سیوم محرم سنه ثمان و سبعین و تسعماته، موافق سال پانزدهم الهی، طلوع اختر سلطنت و اقبال، شاهزاده شاه مراد، در منزل شیخ سلیم دست داد. و حضرت خلیفه الهی بجهت ادای شکرانه این عطیه کبری، دست بذل و سخا از آستین جود و عطا بر آورده جشنی عظیم ترتیب دادند. و طبقات آنام، از انعام عام انحضرت کامیاب گشتند؛ و امرا و مقربان درگاه، علی حسب اختلاف مراتبهم، پیشکشهای لائق گذرانیدند. و بخلعتهای فاخره مشرف شدند. و الحمد لله علی نواتر آلائه و نکاتر نعماته. و مولانا قاسم ارسلان، برای ولادت شاهزاده شاه مراد، تاریخی گفته، که از مصراع اول، تاریخ تولد شاهزاده عالی نژاد سلطان سلیم بلغه الله الی غایه مایتمناه، و از مصراع ثانی، تاریخ ولادت شاهزاده شاه مراد مفهوم میشود. * بیت *

زبور پاک چو سلطان سلیم شد نازل،

لوائی شاه مراد، ابن اکبر عادل.

درانوقت، حضرت خلیفه الهی در آگوه تشریف داشتند. شیخ ابراهیم داماد شیخ سلیم این مرثده را رسانیده، از مراحم خسروانه سرافرازیها یافت. و بشکرانه این نعمت عظمی، و موهبت کبری، خلایق را از انعام عام بهره‌ور گردانیده، زندانیان را خلاص فرمودند. و جشنهای بادشاهانه ترتیب داده، تا هفت روز صدای عیش و نشاط در دادند. و تاریخ این ولادت سعادت نشان، شاه آل تمر یافته بودند. و خواجه حسین مروی قصیده گفته بود: که مصراع اول تاریخ جلوس حضرت خلیفه الهی، و مصراع ثانی ولادت شاهزاده جهانیان باشد؛ و این مطلع ازان قصیده است. بیت.

لله الحمد، از پی جاه و جلال شهریار،

گوهر مجید از محیط عدل آمد برکنار.

مبلغ دو لک تنگه، در صله این قصیده، انعام خواجه حسین فرمودند. و اکثر شعرای وقت تاریخ، و قصیده گفتند؛ و بانعام و صله، نوازش یافتند. و پیشتر اوقات بودن حضرت خلیفه الهی در فتح پور قرار یافته، و حضرت فتح پور را پای تخت قرار داده، قلعه سنگین بر دور شهر فرمودند، و عمارات عالی بنا یافته، شهر عظیم شد. پیش از تولد مبارک، شاهزاده فرخنده مولد، حضرت در باطن فیض موطن خود گذرانیده بودند، که اگر حق سبحانه و تعالی، درمی از دریای بادشاهی، و گوهری از درج نامتناهی، کرامت فرمانید؛ پیاده بزیارت مزار مورد الانوار، حضرت قطب الواصلین، خواجه معین الدین چشتی، قدس سره، تشریف فرمائید. حضرت باایفاء نذر پرداخته، روز جمعه، دوازدهم شعبان، سنه سبع و سبعین و تسعمائة، از دارالخلافه آگوه، پیاده متوجه اجمیر گشتند. و هر روز شش کروه و هفت کروه طی میفرمودند. و هم از گود راه، بمزار خرامیده، بشرائط زیارت؛ و مراسم طواف پرداخته، چند روز دران مقام فرشته احترام،

معاونی تسخیر، این قلعه سوخته؛ چنانچه در احوال شیرخان مذکور شد. و این قلعه را، در فترات افغانان، راجه رامچند، راجه پنه، از بجلی خان، پسر خوانده بهار خان افغان، بمبلغ کلي خریدۀ بود. و در همین ایام، که خبر فتح قلعه چنور و رننه‌بور، در اطراف عالم انتشار یافت؛ افواج منصوړه، که در حوالی قلعه کالینجر جاگیر داشتند، و دائم در تدبیر، و تسخیر این قلعه میبودند، خواستند که سلسله جنگ و جدال را، تحریک دهند. راجه رامچند، که مردی دانا و کار کرده بود، و خود را از خدمتگاران این آستان می شمرد، مقالید قلعه را، با پیشکشهای لائق، معصوب و کلاهی خود، بتهنیت فتوحات بدرگاه فرستاد. و همانروز، محافظت و حراست قلعه کالینجر را، بمجنون خان قاقشال، که از جاگیر داران آن نواحی بود، تفویض فرموده، فرمان استمالت بر راجه رامچند، فرستادند. و این قلعه، در ماه صفر، سنه سبع و سبعین و تسعمائنه، موافق سال چهاردهم الهی، بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد.

ذکر ولادت حضرت شاهزاده عالی مقدار سلطان سلیم میروزا

. روز چهار شنبه، هفدهم ماه ربیع الاول، سنه سبع و سبعین و تسعمائنه، موافق سال چهاردهم الهی هفت گه‌تی از روز گذشته بود، که کوکب ولادت با سعادت، شاهزاده عالی مقدار، سلطان سلیم میروزا، در منزل هدایت پناه ولایت دستگاه شیخ سلیم چشتی، در بلدۀ فتح پور، از افق جاه و جلال طالع گشت.

* بیت *

گرامی دُرّی از دریای شاهي، چراغ روشن از نور آهي،
گرفته در حریرش دانه چون مشک. چو مروارید تر در پنبه خشک.

مستقر رایات جلال شد. و چون دربار خان، که از ندمای مجلس بود، و بجهت بیماری، همراة اردو بود، و پیش از وصول موکب همایون، باگرة وفات یافته بود؛ حضرت خلیفه الهی در مجلس طعام او تشریف برده، ورثه او را نوازشهای بادشاهانه فرمودند.

ذکر سبب بنای بلدة فتح پور

چون چند مرتبه حضرت را فرزندان تولد شده، نمانده بودند، و حضرت ولایت پناه حقایق اکا عارف الله شیخ سلیم چشتی که در قصبه سیکری که در دوازده کروهی آگرة است، ساکن بود، از انجای که حضرت خلیفه الهی را باین طایفه حسن ظن بسیار است، بملاقات حضرت شیخ رفته، روزی چند در منزل شیخ بودند؛ و حضرت شیخ مزدوم قدم فرزندان سعادت مند رسانیده، آنحضرت را افتعاش بوده، چند مرتبه بملاقات شیخ رفته در هر مرتبه ده روز و بست روز انجا بوده، عمارت عالی بر بالای کوه، قریب خانقاه شیخ، طرح انداختند. و جهت شیخ فیز، خانقاه جدید، و مسجد عالی، که امروز در ربع مسکون عدیل خود ندارد، قریب منازل بادشاهی طرح انداخت. و هرکس از امراء، خانه و منزل جهت خود بنیک کرد، و چون یکی از حرمها، حامله شد؛ حضرت او را، در منزل شیخ آورده، گذاشتند. و خود گاه در آگرة، و گاه در سیکری، میبودند، و سیکری را فتح پور نامیده، عمارات از بازار و حمام طرح فرمودند.

ذکر فتح قلعه کالینجر

و این قلعه ایست، بغایت متین، و سلاطین سابق دائم در هوای تسخیر این بوده اند. و شیر خان افغان، بعد از محاصره یکسال، در آتش

ذکر وقائع سال چهاردهم الهی

ابتداء ایذسال روز جمعه بیست و پنجم رمضان، سنه ست و سبعین و تسعمائنه بود. و در ابتداء این سال عنان توجه بتسخیر قلعه رنهنپور معطوف داشته، در اذک مدت بیای قلعه رسیده، مرکزوار درمیان گرفتند. و مورچل پیش برده، سابط موجود ساخته، بضرپ توپ چند جا رخنه کردند. سرجن والی قلعه چون حال برین مذوال مشاهده نمود، از اوج غرور و سوکشی بخصیض مسکنت آمده، پسران خود، دوده و بهوج نام را از قلعه بیرون فرستاده، امان خواست. آنحضرت پسران سرجن را، که بعجز وزاری روی بدرگاه آسمان جا آورده بودند، مشمول مراحم فرموده، از جرائم او در گذشتند. و حسین قلیخانرا که خطاب خانچهانی داشت، فرستادند، که درون قلعه رفته، تسلی او نموده، او را بملازمت حضرت آورد. و او از راه اخلاص و خدمت گاری در آمده، در سلک بندها انتظام یافت. و در روز چهار شنبه، سیوم شوال، سنه مذکور، فتح قلعه شد. و روز دیگر، حضرت خلیفه الهی، بتماشای قلعه تشریف بردند. و حکومت و حراست قلعه را، بمهتر خان تفویض فرموده، علم معاودت بمستقر خلافت بر افراشتند. و خواجه امین الدین محمود، مخاطب بخواجه جهان، و مظفر خانرا فرمودند، که اردوی همایون را، از راه راست بدارالخلافت آگه ببرند. و خود بجناح تعجیل، متوجه طواف مزار، فائض الانوار، خواجه معین الدین چشتی، گشته یک هفته، آنجا توقف فرموده، هر روز بمزار شریف تشریف فرموده، فقرا و مستحقان را غنی و مستغنی میگردانیدند، و بعد ازان متوجه دارالخلافت آگه گردیدند. و روز چهار شنبه، بیست و چهارم، ذیقعدة، سنه ست و سبعین، و تسعمائنه، آگه

قلعه متحصن بود، گرفته، او را نیز بعد از مدتی بخداح کشتند. و بقیه این داستان، در محل خود ایراد خواهد یافت.

درین سال، فرمان بطلب میر محمد خان کلان، و قطب الدین محمد خان، و کمال خان بکهر، که در سرکار پنجاب جاگیر داشتند، صادر شد. و امراء مذکور، بدرگلا معلی شتافته در ماه ربیع الاول، سنه سته و سبعین و تسعمائنه، پیشکشهای لائق گذرانیدند. و بعوض ایشان، حسین قلیخان، و برادرش اسمعیل خان را، از ناگور طلبیده، بحکومت ولایت پنجاب نامزد گردانیدند. و جاگیر میر محمد خان کلان، در سرکار سنبل تذخووا شد؛ و حسین قلیخان، در هنگامیکه رایات جلال بعزیمت تسخیر رنجهنبور نهضت میفرمودند، بشرف ملازمت سرافراز گشته، دران یورش ملازم رکاب ظفر انتساب گردید. و بعد ازآنکه فتح رنجهنبور روی داده، دارالخلافه آگره محل نزول اجلال گردید، حسین قلیخان با برادرش رخصت یافته، متوجه پنجاب گشت.

و هم در غره رجب، اینسال، رایات اعلی، بعزیمت فتح رنجهنبور، از مرکز دائره خلافت، در حرکت آمده، دارالملک دهلی مورد موکب جلال گردید.

روان شد، لشکری با فتح همراه؛ که از دریا بر آرک گرد بر ماه.

چند روز دران شهر توقف فرموده در نواحی پالم، شکار قمرغه طرح انداخته، قریب چهار هزار جاندار صید کردند. و بعد ازان، عزان عزیمت بجانب قلعه رنجهنبور معطوف داشته، در آخر ماه شعبان، بیای ان قلعه رسیدند. و رای سرجن ضابط انقلعه متحصن گشته، در قلعه را بر روی مواکب ظفر اثر کشید. و انحضرت قلعه را مرکزوار درمیان گرفته محاصره فرمودند.

گجرات از پیش چنگیز خان فرار نموده، بمالوه آمده، قلعه اجین را محاصره نموده بودند، بمسامع علیه رسید. حکم جهانمطاع بنفاد پیوست، که قلیچ خان، با جمعی از امرا، و لشکری، که برنهنفور تعیین شده بودند، متوجه مندر شده، در دفع فساد میرزایان مساعی جمیله بظهور آورد. هر دو لشکر، بمقتضای فرمان قضا جریان، یکجا شده، چون بحدود سرویس رسیدند، شهاب الدین احمد خان حاکم آن سرکار باستقبال پیش آمده ملحق گشت؛ و باتفاق روان شدند. چون سارنگپور محل نزول امراء گردید، شاه بدافع خان، حاکم آنجا، با جمعی که داشت، بامرا پیوسته، جمعیت عظیم در لشکر منصور بهم رسید. میرزایان از توجه لشکر فیروزی اثر، خبردار شده، دست از محاصره باز داشته، رو بجانب مندر آوردند. محمد مراد خان، و میرزا عزیز الله، که در قلعه اجین متحصن بودند، از تعب محاصره خلاص شده، بامراء پیوستند؛ و همه باتفاق سر در تعاقب مخالفان نهادند. میرزایان ازین معنی واقف شده، از مندر بکنار آب نروده گریختند. و آنچنان سراسیمه، از آن دریا گذشتند؛ که اکثر مردم ایشان در آن آب غرق گشتند.

اتفاقا درین ایام جهجار خان حبشی، چنگیز خان، حاکم گجرات را، که در میدان تر پولیه غافل میرفت، بقتل رسانید. میرزایان ازین معنی خبر یافته، فترات گجرات را غنیمت دانسته، روی فرار بآن دیار آوردند. و امراء نامدار از کنار آب نروده برگشته، جاگیرداران مندر بجایگاههای خود رفتند؛ و صادق خان و قلیچ خان و دیگر امراء بدرگاه گیتی پناه آمده، بالطاف خسروانه سرافراز گشتند. و میرزایان، که بگجرات رفتند در دهله اول، قلعه چنهایر را، در تصرف آورده رو بجانب بروج آوردند. و آن قلعه را بمحاصره در پیچیده، بعد مدتی از رستم خان رومی، که در آن

متوجه آنحضرت شده و آنحضرت در مقام آن بودند، که تفنگی دیگر انداخته، او را از پا در آورند. درین اثناء عادل محمد قندهاری جرأت نموده تیری در خانه کمان نهاده متوجه شیر شد. شیر رو از جانب حضرت تافته حمله بر عادل محمد آورد. و عادل محمد را از پا انداخته، خواست، که سر او را در دهن گیرد. آن مرد پر تهور، درینکالت آرنج یکدست خود را، در دهن او نهاده، خواست که بدست دیگر خنجر از غلاف کشیده، بر شکم او بزند. اتفاقاً، دسته خنجر بغلاف بند شده بود، تا کشیدن بند گوشت و پوست دست او درهم خائید. باوجود اینکالت، خنجر از بند غلاف خلاص کرده، زخمهای عظیم بر شکم شیر زد. و جوانان دیگر، هم از هر طرف در آمده، آن شیر را کشتند. و عادل محمد چون بر زخمهای شیر مجروح شده، و وری این زخم، زخم شمشیر نیز از دست یکی با و رسیده بود، چنگا بر بستر درمندان افتاده، آخر بهمان درد در گذشت.

بعد از فراغ از شکار شیر، وقتی که اردی همایون بحدود الور رسید، حکم اشرف بنغاز پیوست؛ که اردر بجانب الور رود، و خود بنفس نفیس از راه نارفول نهضت نموده، ملاقات شیخ نظام نارفولی کرده، بارو رسیدند. و از آنجا کوچ فرموده بمركز دائرة خلافت، شرف نزول ارفانی داشتند. و بعد از چند ماه، اراده تسخیر قلعه رنتهنبور که از امهات قلعه هندوستان ست، و برفعت و استحکام مشهور، بخاطر اشرف راه، یافته، فرمان باحضر عساکری، که در یورش چنور همراه نبودند صادر شد. و اشرف خان، میر منشی، و صادق خانرا با بسیاری از افواج قاهره، باین خدمت فرستادند. چون امراء عظام چند منزل، بجانب رنتهنبور رفتند، خبر فساد و طغیان میرزایان، اولاد محمد سلطان میرزا، که از

و چون حضرت در هنگام توجه تسخیر قلعه چتور، نذر کرده بودند، که بعد از حصول اینمقام بزیارت مرقد مذکور خواجه معین الدین چشتی، سنجری، که در خطه اجمیر واقعست، توجه فرماید؛ جهت وفا این نذر، از همان راه، بجانب اجمیر توجه فرموده، تمام آن راه پیاده طی فرمودند. و بتاریخ یکشنبه، هفتم رمضان، باجمیر رسیده، شرائط طواف و زیارت بجای آورده، فقرا و مساکین آن بقعه را، بصلوات و صدقات شاد ساختند؛ و ده روز در آن مقام متبرک، اقامت فرموده، عذاب عزیمت بجانب مستقر سریر خلافت معطوف فرمودند.

ذکر وقائع سال سیزدهم الهی

ابتدای اینسال روز پنجشنبه، چهاردهم رمضان، سنه خمس و سبعین و تسعمائة بود، و در ابتدای این سال، اعلام نصرت انجام، از خطه اجمیر در حرکت آمده، از راه میوات، بجانب دارالخلافه آگره، متوجه گردید. در اثناء راه، جنگل که مسکن شیر بدر بود پیش آمد. شیری سهمناک از نیستان بر آمده، بندگان جانشینار، که همیشه ملازم رکاب ظفر انتساب بودند، دست به تیر کشاده، آن جانور را بر خاک هلاک نشاندد. و حضرت فرمودند؛ که اگر دیگر بار اینچنین قضیه رو دهد، تا حکم جهانمطاع صادر نگردد، هیچکس بقتل سباع جرأت ننماید. در اثناء اینحال، شیر دیگر بصد تندی، و صلابت شیر اول، از جنگل بر آمده، رو بجانب آنحضرت آورد؛ و از ملازمان درگاه بیکم هیچکس نتوانست ارتکاب قتل نمودن. درینوقت شهریار شیرشکار از اسب پیاده شده، تفنگی بجانب آن سبع انداختند؛ اتفاقاً اندک زخمی، بگوشه دهان سبع رسیده، پوستمال گذشت. شیر بصولت تمام، از جا بر جسته،

بندهای جانسپار را بنظر تکسین ملاحظه میفرمودند. و از مقربان حضرت عادل محمد قندهاری، و جمله خان، که بخان عالم مخاطب بود، و پاینده محمد مغول، و جبار قلی دیوانه و دیگر جوانان دلاور، ترددات مرادانه بظهور آمده، بتکسین و افرین سرافراز گشتند. و آنشب، تمام شب، بجنگ و جدال گذشته، وقت صبح، که صباح دولت روز افزون بود، قلعه مفتوح گشت. آنحضرت بر فیل سوار شده، و تمام بندهای جانسپار در کاب ظفر انتساب، پیاده بقلعه در آمدند.

* بیت *

همه ساز عزا کرده مهیا،

روان شد کوه آهن، سوی دریا.

در آمد باد این لشکر، دران خاک؛

که سنگش هم گریبان شد چو خاشاک.

و حکم قتل عام صادر گشته، زیاده از هشت هزار رجبوت، که دران قلعه جمع آمده بودند، بسزای کردار خود رسیدند. بعد از نیم روز، دست از قتل باز داشته، عنان معارفت بجانب اردوی ظفر قرین معطوف داشته، سه روز دران منزل توقف فرموده، آصف خانرا بدارائی آنولایت سرافراز ساخته، روز سه شنبه، بست و پنجم شعبان، سال مذکور، رایات مراجعت بجانب دار الخلافت افراختند.

از غرائب امور که دران معرکه دیده شد، یکی آن بود، که شخصی قریب مورچل مولف این کتاب، در پناه درختی نشسته، دست راست خود بر زانوی خود نهاده بود، و شست تیر اندازی، بحسب اتفاق، در انگشت ابهام سربالا کرده، مانده بود؛ درین وقت تویی از بالای قلعه رسیده مقدار یک جو از کناره آن شست گذشت و آسیبی بآن شخص نرسیده.

مردمی که از قلعه جدا شده افتاده بود، و اجساد آدمی سوخته یافته بودند. و از ملازمان درگاه، سید جمال الدین، از سادات باره، و محمد صالح پسر میرک خان کولابی، و یزدان قلی، و شاه علی ایشک اقام، و حیات سلطان و محمد امین پسر میر عبد الله بخشی، و میرزا بلوچ بیگ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یساول باشی و جماعت کثیر بدرجه شهادت رسیدند. قریب پانصد سپاهی انتخابی بضرب سنگ هلاک شدند. و از کفار نیز، جمعی بقنا رفتند.

بعد از وقوع این قضیه، غیرت و اهتمام آنحضرت در گرفتن قلعه بیشتر شد. و سایاطی، که در مورچل شجاعت خان بزیاد شده بود، باتمام رسید. در شب سه شنبه، بیست و پنجم شعبان، سده خمس و سبعین و تسعمائة، افواج قاهره از اطراف قلعه هجوم نموده، و در دیوار قلعه شکاف نموده، جنگ سلطانی انداختند. جیمیل که سردار اهل قلعه بود، بر در آن شکاف آمده، مردم را بجنگ تحریص میکرد. حضرت خلیفه الهی در بالا خانه که جهت نشیمن ایشان، بر ساباط مورچل ترتیب یافته بود، تغذگ در دست نشسته بودند. و روی جیمیل از روشنی شراره‌ها، که توپ و تغذگ بدینجانب می انداختند، محسوس میگشت. حضرت تغذگ را حواله جیمیل نموده، آنچنان برپیشانی او زدند، که همانجا بجهنم رفت. چون اهل قلعه سردار خود را کشته دیدند، دل از جنگ برداشته، همه بخانه‌های خود دویدند. و عیال و اطفال، و اسباب، و اشیاء خود را، یکجا کرده، بآتش سوختند. این عمل را در اصطلاح هند، جوهر میکوبند.

و افواج فیروزی نشان از اطراف هجوم نموده، چند جا رخنه در دیوار قلعه انداختند. بعضی از کفار پیش آمده، در مدافعه و مقاتله شرائط قهور بجا آورده، میکوشیدند. و آنحضرت بر بالای ساباط نشسته، ترددات

و سنگتراش جمع آورده، از دو طرف قلعه شروع در ساختن ساباطها نمودند. ساباط عبارت از دو دیوار ست، که از فاصله یک تفنگ انداز بنیاد کرده، در پناه تختبائیکه، چرم خام گرفته مستحکم ساخته اند. مثل کوچه ساخته، بدیوار قلعه رسانیده، دیوار قلعه بضرب توپ می اندازند. و جوانان مردانه از آن رخنه در قلعه می در آیند. و ساباطی که از مورچل پادشاهی برداشته بودند، وسعت آن بمرتبه بود، که ده سوار برابر هم از ته آن میگذشتند؛ و ارتفاع آن آنقدر، که فیل سوار نیزه بدست، نمیتوانست در ته آن رفت. و در وقت ساختن ساباطها، مردم قلعه آنقدر توپ و تفنگ می انداختند، که از بنانان و مزدوران، با آنکه سپرهای چرم گاو میش در پیش خود میداشتند، هر روز زیاده از صد کس هلاک می گشتند. و مردها را میان دیوار بجای خشت بکار می بردند. تا در اندک مدت، ساباط تمام شده، بجای رسید، که متصل قلعه گردید. و نقبچیان نیز نقبها کنده، بپای حصار رسانیدند. و دو برج را، که بهم قریب بود، مجوف ساخته، از دارویی تفنگ پر کردند. و جمعی از بندهای جانشینار، که بجلاوت و مردانگی مشهور بودند، مکمل و مصلح نزدیک مورچاها آمده، انتظار آن میکشیدند، که هرگاه که آتش بآن نقبها بدهند و رخنه در قلعه واقع شود، ایشان خود را بقلعه اندازند. اتفاقاً هر دو نقب را یکبار آتش دادند. فتیله یکی کوتاه تر بود و از یکی درازتر. آنکه کوتاه بود، زود تر گرفت. و آن برج را از بیخ برکنده، در هوا برد. و رخنه عظیم در حصار راه یافت. جوانان یکه تاز خود را بآن رخنه رسانیده، خواستند، که در آیند. درانوقت آتشی بآن نقب دیگر رسیده، آن برج دویم را، بآشنا و بیگانه، که بر بالای آن تردد میکردند، از جا برداشته، بر هوا برد. هرکه در ته سنگها در آمد، او نیز بدرجه شهادت رسید. مشهور ست که در سه چهار گروهی سنگها صد منی و دویست

بکجرات نزد چنگیز خان حاکم آن ولایت، که یکی از خانزادان سلطان محمود گجراتی بود، رفتند. امراء عظام که بدفع میرزایان تعیین یافته بودند، بی جنگ و نزاع، ولایت مندر را متصرف شدند.

حضرت خلیفه الهی چون از کاکرون کوچ فرمودند، رانا اودیسنکبه، مقدار هفت یا هشت هزار کس را، بسرداري جیمل نام راجپوتی که بشجاعت و شهامت اشتها داشت، و در قلعه میرتبه با میرزا شرف الدین حسین مبارزه نموده بود، چنانچه مذکور گشته، بمکافطت قلعه چتور، که بر فعت و متانت از سائر قلاع هندوستان ممتاز است، گذاشته، خود با جمعی از اقارب، و اقوام پناه بکوههای بلند، و بیشه‌های پر درخت برد. قلعه چتور بر کوهی واقع ست، که بلندی آن مقدار یک کوه است و با دیگر کوه اتصال ندارد، و طول قلعه سه کوه، و عرض نیم کوه است؛ و آبهای روان بسیار دارد. و حسب الحکم جهانمطاع، اطراف قلعه را، با امرا تقسیم نموده، مرکز را در میان گرفتند. * بیت *

بگردش دور لشکر شد مهیا، چو گرد ربع مسکون دور دریا.
و افواج فیروزی نشان بتاخت و تاراج ولایت رانا نامزد شده. آصف خان را برامپور، که از قصبات معمور آن ولایتست فرستادند. آصف خان بکهر و جبر آنقلعه را گرفته، تمام آنکدود را بنهب و تاراج داد. و حسین قلی خان با جمعی از افواج نصرت پناه، بطرف اودیپور و کونبلمیر که از اعظم قلاع آن ولایت، و دارالحکومت رانا است، تعیین یافته اکثر قصبات و مواضع آنکدود را، بتاراج داده، چون از رانا اثری یافته نشد؛ با فتح و نصرت بدرگاه معاودت نمود.

و چون مدت محاصره چتور بطول انجامید. حکم جهانمطاع، بساختن سابطها و گذدن نقبها صادر شده، مقدار پنج هزار اوستاد بنا و نجار

و کثرت جمعیت، و فیل بسیار مغرور گشته، گردنکشی میکرد، درینوقت که
 خاطر اشرف از مهمات علی قلی خان، و سائر اهل بغی، و فساد جمع
 گردید، و دار الخلافت آگوه مستقر سریر خلافت مصیر محل نزول اجلال
 شد، تسخیر قلعه چتر پیش نهاد همت والا فهمت گشت. بذایر آن،
 شروع در لوازم این یورش نموده، بیانه از تغیر حاجی محمد خان سیستانی
 بجایگزین آصف خان قرار یافته، حکم اشرف بصدر پیوست، که آصف خان،
 پیشتر بآن پرگنه رفته، سامان و سرانجام لشکر نماید. و متعاقب آن رایات
 عالیات نیز باوازه شکار بقصبه باری رفته، چند روز آنجا بوده، شکار قمرغه
 طرح انداخته، هزار جانور شکار کردند. و از آنجا در حرکت آمده، حکم
 باحضار لشکرها فرمودند. و بر ولایت مومیدانه عبور نموده، چون بقلعه
 سوی سوپر رسیدند. معلوم نمودند، که کسان رای سرجن، والی قلعه
 رفته بمبور، که دران قلعه میبودند، آوازه نهضت رایات عالی شنیده. قلعه را
 گذاشته، جانب رفته بمبور گریختند. و حکومت و حراست آنقلعه بنظر
 بهادر، که یکی از بندهای دولخواه بود، حواله شد. و از آنجا بکوته، که یکی
 از پرگنات آن ولایتست، رسیدند. و شاه محمد خان قندهاری را، بحکومت
 آن ولایت سرافراز ساخته، از آنجا نهضت فرمود. و چون بقلعه کاکرون، که
 سرحد ولایت مالوه است، رسیدند، دفع پسران محمد سلطان میرزا الغ
 میرزا و شاه میرزا، که از سرکار سنبل گریخته، باین نواحی آمده، دست
 تمرد و تعدی کشاده بودند، اهم دانسته، شهاب الدین احمد خان، و شاه
 بداف خان، و محمد مراد خان، و حاجی محمد سیستانی را، در سرکار
 مزدو جایگزین کرده، باینخدمت سرافراز ساختند. وقتی که امرای عظام،
 بحوالی اجین که از بلاد معتبر آن ولایتست، رسیدند، معلوم نمودند،
 که میرزایان خبر نهضت رایات عالی شنیده، همه یکجا شده فرار نموده،

آمدند. و اسکندر خان نیز از اطرف با دو سه کس رسیده، در میان دریا، ملاقات نموده، امرای کبار متعهد درخواست گناه اسکندر خان شده، سوگند یاد کردند که قصد مال و جان او و مردم او نکنند. و باین قرار از هم جدا شده، هرکس بجای خود رفت. اسکندر دو منزل از آنجا که بود، کوچ کرده رفت. و بامراء نوشت، که بواسطه طغیان آب، در کنار دریا نتوانستم بود. امرای عظام از خداع او واقف شده، سر در تعاقب او نهادند. چون بگورکپور رسیدند، معلوم شد، که اسکندر بمدد اسکندر نامی از طایفه اوزبک که از جانب افغانان حاکم آن گذر بود، از آب گذشته، بدر رفت. چون بیشتر ولایت افغانان بود، امرای بیحکم عالی، بآن ولایت نتوانستند در آمد. و حقیقت احوال را نوشته، بدرگاه معروض داشتند. حکم اشرف بنغان پیوست، که چون اسکندر از ممالک محروسه بدر رفته. دگر احتیاج تعاقب او نیست.

* بیت *

غریبی که بر فتنه باشد سرس؛
میا از، بیرون کن از کشورش.
تو گر خشم بروی نگیری رواست،
که خود خوی دشمنش اندر قفاست.

و محال جاگیر او را، بمحمد قلی خان بر لاس تفویض فرمودند. امرای کبار، بر مضمون فرمان اطلاع یافته، محمد قلی خان را آنجا گذاشته، متوجه درگاه عرش اشتباه گشتند، و در دار الخلافت آگره، بشرف ملازمت، سرافراز آمدند.

ذکر فتح قلعه چتور

چون اکثر زمینداران، و راجهای هندوستان، داخل بندهای درگاه شده بودند، و رانا اودیسنکه راجه ولایت مازار، باعتماد قلعه‌های متین

درین اثنا خانخانان، از دار الخلافت آگره، بشرف زمین بوس سرافراز گردید. و بکراست و حکومت محال جاگیرهای علی قلی خان، و بهادر خان، از جونپور، و بنارس، و غازی پور، و قلعه چنار، و زمانیه، تا گذر آب چوسا، امتیاز یافته، بخلعت فاخره، و اسپ نوازش یافت. و رایات عالی، در عین بوسات، در ماله دلهکجه، سنه اربع و سبعین، و تسعمائیه، در حرکت آمده، در محرم، سنه خمس و سبعین و تسعمائیه، بدار الخلافت آگره رسید.

سابقاً سمت گذارش یافت، که محمد قلی خان برلاس و مظفر خان، و سائر افواج نصرت شعار، بر سر اسکندر تعیین یافته، جانب اوده رو آوردند. اسکندر ازین معنی خبردار گشته، متخصص گشت. و افواج فیروزی نشان، چون در پای حصار رسیدند، قلعه را بمحاصره گرفته، کار بر اسکندر تنگ ساختند. درین اثنا، خبر انهزام علی قلی خان، و بهادر بسید، و اوزبکان بیدل گشتند، و کسانرا از راه مصالحه نزد محمد قلی خان، و مظفر خان فرستاده، طلب امان نمودند. افواج ظفر انتساب را بکلیت مصالحه مشغول داشته، شب از دروازه که جانب دریا بود، بکشتی نشسته، بدر رفتند. چون کشتیها انطرف آب همه در تصرف اسکندر خان بود، امرا از آب نتوانستند گذشت. اسکندر خان باصرا پیغام کرد، که من بر همان قول و عهده که قرار یافته، ثابت قدمم، و لیکن مردمی که همراه بنده اند، ملاحظه می کنند. اگر شما در کشتی نشسته، بمیان آب در آیند، و بنده هم با دو سه کس، ازینطرف بیایم، قول و عهد بتجدید استحکام یابد، باعث تسلی این مردم میگردد؛ باتفاق متوجه درگاه میشویم. محمد قلی خان برلاس، و مظفر خان، و راجه تودرمل، التماس اسکندر خانرا، مبدول داشته، بکشتی نشسته، درمیان آب در

انقصه چون خاطر اشرف را، از تفرقه خلاف اهل عذاغ فراغ تمام حاصل گشت؛ عذاغ عزیمت بطرف جوسی و پیاک تافته دو روز دران مقام توقف فرمودند. و کسانی را، که از درگاه گریخته، بعلي قلی خان در آمده بودند، آنجا بدست آورده، بموکلان سپردند. و از آنجا، بطرف بنارس نهضت فرمودند. و دران منزل هرکه از مردم علی قلی خان، ز راه انکسار بملازمیت آمد، از گناه او در گذشتند. و از بنارس بجونپور تشریف آورده، سه روز در ظاهر آن بلده اقامت فرمودند. و اکثر مردم علی قلی خان، که از جنگگاه گریخته در آنجا جمع آمده بودند، همه را در سایه امن در آورده، انواع التفات بحال ایشان مبذول فرمودند. و از جونپور یلغار نموده، در عرض سه روز بچهار پنچ کس، بکنار آب گنگ، در گذر کره و مانک پور، که اردو آنجا بود، رسیدند؛ و بکشتی از آن آب عبور نمودند. و درون قلعه کره بعد نزول همایون، با علی علیین رسید. و فرمان بطلب مذمع خان، خانخانان، از دار الخلافت آگره بصدر انجامید. و اکثر جاگیرداران صوبه شرق برخست سرافراز گشته، بجایگیرهای خود رفتند.

و جمعی از اسیران لشکر علی قلی خان، که همیشه اصاده فساد بودند، مثل خان قلی اوزبک، و یار علی، و میرزا بیگ قاقشال، از خویشان مجنون خان، و خوشحال بیگ از قورچیان حضرت جنت اشیانی، و میر شاه بدخشی و علم شاه بدخشی و دیگر مغنیان برگشته بخت را، بیاسا رسانیدند. و میرزا میرک رضوی مشهدی، وکیل علی قلی خان را، که از درگاه گریخته، نزد او رفته بود، و در روز جنگ گرفتار گشته در سیاستگاه آورده، در ته فیل انداختند. فیل او را چند مرتبه بخراطوم مالشها داده، آخر بواسطه نسبت سیادت گناه او را بخشیدند.

پا شده، علی قلی خان بزمین افتاد. و فیلی هر سگه نام رسیده، قصد علی قلی خان کرد. علی قلی خان بغیلانان گفت، من مرد بزرگم، اگر مرا زنده پیش بادشاه خواهی بود، نوازشها خواهی یافت. فیلبان گوش بسخن او فاکرده فیل دوانید؛ تا علی قلی خان، درته دست و پای فیل، بخاک برادر شد. و چون فضا معرکه از غبار وجود مخالفان مصفی گشت، نظر بهادر بهادر خانرا، در عقب خود بر اسب سوار کرده، بخدمت آورد؛ و بسعی امرا بقتل رسید. و بعد از لحظه سر خانزمان را نیز آوردند. بندگان حضرت از اسب فرود آمده سجده شکر این فتح غیبی نمودند، و این فتح در موضع مذکورال از اعمال جوسی و پیاک که الحال به آله باس موسوم و مشهورست در روز دوشنبه غره دیسجه، سنه اربع و سبعین و تسعمائة، موافق سال دوازدهم الهی واقع شد.

از غرائب اتفاقات آنکه، دران ایام، که حضرت خلیفه الهی بر سر علی قلی خان رفته بودند، پدر مولف بخدمات بادشاهی در آگه مانده بود؛ و مولف این تاریخ نیز در آگه بود. هر روز ارباب فتنه، و واقعه طلبان اخبار موحش شهرت میدادند. روزی یکی از مصاحبان خود گفتم، که چه شود، که ما نیز خبری دلخواه خود شهرت دهیم؟ گفت چه خبر؟ گفتم، که خبر رسیده، که سر خانزمان و بهادر خان را می آوردند. و این خبر را با چند کس گفتم. اتفاقاً روز سوم ازین خبر، سر خانزمان و بهادر خانرا، عبد الله خان، ولد مراد بیگ آورد. همانروز که اینخبر در آگه مذکور گشته، بقتل رسیده بودند.

بسافالیکه از بازپچه برخواست،

چو اختر در گذشت آن فال شد راست.

آصفخان و سائو یکپاء و در جوانغار مجذون خان، و دیگر امرا قرار گرفتند. حضرت، درین روز بر فیل بال سندر نام سوار شده، میرزا کوکه ملقب باعظم خان را، در چوکندی آن فیل نشانده، سر مباحثات او را از چرخ برین گذرانیدند. و مخالفان آمدن آنحضرت را، یقین دانسته، دل بر مرگ نهادند. و صفوف را ترتیب داده، جمعی از دایوان لشکر خود را، رو بروی هراول منصور فرستادند. و بابا خان قاقشال که سردار اوقچی بود، آنجماعت را از جا برداشته، ناصف علی قلی خان دوانید. و درین محل، اسپ یکی از گریختگان، بر اسپ علی قلی خان خورده، دستار از سرش بیفتاد. بهادر خان را از مشاهده این حال، رگ تهور در حرکت آمده حمله مردانه بر جماعت اوقچی آورد. و بابا خان که سردار اوقچی بود، گریخته بصف مجذون خان پیوست. بهادر خان از عقب رسیده، درمیان این دو فوج در آمده، توددات مردانه نمود. درین اثنا تیری بر اسپ او رسیده چراغ پا شد. و بهادر خان از اسپ بزمین آمده، گرفتار گشت.

* بیت *

کلید ظفر چون نباشد بدست. ببازو در فتح نتوان شکست.
و چون معرکه قتال گرم شد، حضرت از فیل فرود آمده، بر اسپ سوار شدند، و فرمودند، تا فیلان را بر صف علی قلی خان دوانیدند.
هیكل فیلان بزمین خم فگند، زلزله در عرصه عالم فگند.
زان همه دندان که بلا سنج بود، روی زمین عرصه شطرنج بود.
اتفاقاً فیل هیرانند نام، چون نزدیک بصف مخالفان رسید، ایشان نیز فیل ادريانه نام را برابر هیرانند دوانیدند. هیرانند آنچنان کله بر آن فیل زد، که در میدان افتاد. و درین وقت تیری بعلي قلی خان رسیده، در مقام بر آوردن آن تیر بود، که تیر دیگر بر اسپش خورد، و اسپ چراغ

چون رايات جهانکشا را در آگه نزول واقع شد، بعرض رسيد که خان زمان قلعه شيرگره را، که در چهار گروهی قنوج است محاصره دارد؛ و ميرزا يوسف خان متحصن گشته. حضرت خليفه الهي فوزه روز در آگه بوده، خانکشان را بکراس دار الخلافت آگه گذاشته، بتاريخ سه شنبه بيست ششم شوال سنه اربع و سبعين و تسعمائة بجانب جونهور، متوجه گشتند. چون به پرگنه ساکنه رسيدند، علي قلي خان از گود شيرگره برخاسته، بجانب مانگ پور، که برادرش بهادر خان آنجا بود گريخت. و چون ظاهر قصبه بهوجپور معسكر همايون گشت، محمد قلي خان برلاس، و مظفر خان، و راجه تودرمل و شاه بداخ خان، و پسرش عبد المطالب خان، و حسين خان، و عادل خان و خواجه غياث الدين علي بخشى، و ديگر جوانان مردانه، قريب شش هزار سوار جرار، بر سر اسكندر، که در اوده بود، تعيين شدند؛ و خود بنفس نفيس، متوجه کوه و مانگ پور گشته. چون به پرگنه راى بريلي رسيدند، خبر رسيد، که علي قلي خان و بهادر از آب گنگ عبور نموده، قصد آن دارند، که بجانب کالپی روند. حکم شد، که اردوی معلى بهمهراهي خواجه جهان، بقلعه کوه رود. و خود بتعجيل هرچه تمامتر، بکنار گذر مانگ پور رسیده، بر فيل سوار، از آب عبور فرمودند. درين وقت زياده از ده پانزده کس همراه آنحضرت نبودند. مجنون خان، و آصف خان، که درپيش بودند، ساعت بساعت، خيبر مخالفان ميروسانيدند. اتفاقاً، علي قلي خان، و بهادر خان، دران شب، تمام شب بصحبت شراب، و پاتز بازي، مشغول بوده، بغفلت گذرانیده بودند، و مقدمات جنگ و جدل را، بر دليري مجنون خان حمل نموده، آمدن آنحضرت را بارر نميکردند. بالجملة حضرت، روز دوشنبه، غره ذيبچه، سنه مذکور، مستعد قتال شده، فوج غول را بوجود اشرف خود، آراستند. و در برانغار

هند، از اطراف و اکفاف، در روز کسوف و خسوف، جهت غسل باین حوض می آیند. و مجمع عظیم میشود، و از طلا، و نقره، و جواهر و زر، و پارچه بر همدان را میدهند؛ و بعضی را در آن آب می اندازند؛ و جوگیان و سناسیان، نیز از آن خیرات بهره مند میشوند؛ اجتماع داشتند. بسبب نزاعی که این دو فرقه باهم داشتند، فریقین باستغاثه آمده رخصت قتال طلبیدند. طائفه سناسی از دیست نفر زیاده، و از سیصد کم بودند؛ و جوگیان که خرقة پوش میداشتند، از پانصد نفر بیشتر بودند. چون طرفین بمقابله ایستادند، حسب الحکم چندی از سپاهیان نیز خاکستر بر خود مالیده بکومک سناسیان، که قلیل بودند، رفتند. و از طرفین جنگ عظیم بهم پیوست؛ و جمعی کشته شدند. و خاطر اشرف را از تماشای اینکمال انبساط عظیم روی داد. آخر جوگیان شکست یافتند، و سناسیان غالب آمدند.

و چون دارالملک دهلی مخیم سردقات جلال شد، میرزا میرک رضوی را، که بخان باقی خان سپرده بودند، از حبس گریخت؛ و خان باقی خان، بتعاقب او رفته، چون او را یافت، از ترس سیاست باز نگشت. و تاتار خان، حاکم دهلی، معروض داشت، که محمد امین دیوانه که از لاهور گریخته بود، در پیرگنجه بهوچپور بخانه شهاب خان ترکمان رفته، چند روز در خانه او بوده، اسب و خرجی از او امداد یافته، نزد مخالفان رفت. از شنیدن این حکایات، آثار غضب از جبین مبین آنحضرت ظاهر گشت. شاه فخرالدین مشهدی را حکم شد، تا شهاب خان را حاضر سازد. روزی که موضع پلول محل نصب رایات گردید شاه فخرالدین، شهاب خان را بموقف سیاست حاضر ساخت؛ و در همان منزل بقتل رسید.

گذشتند. و از بندهای درگاه، که خود را بمطابعت آنحضرت، در دریا انداخته بودند، خوش خبر خان یساول، و نور محمد پسر شیر محمد قور دار غرق گشتند. در ایام شکار حمید بکری که از یساولان نظر بمزید قرب اختصاص داشت، ارتکاب شرب خمر نموده، بیکمی از ملازمان درگاه، تیر در کمان نهاده بود. وقتی که حضرت بشکار و صید افگنی مشغول بودند آن شخص فرصت یافته استغاثه نمود، حکم سیاست در باب او صادر شده حضرت بقلیچ خان فرمودند، که او را گردن زند. قلیچ خان بنوعی شمشیر برگردن او زد، که شمشیر بشکست و گردن او را آسیبی نرسید. از مشاهده این حال، از سر خون او گذشته حکم بتشهر فرمودند. و همدین ایام مظفر خان که در آگره جهت مهمات دیوانی مانده بود، با وزیر خان برادر آصف خان بدرگاه معلی آمده، در شکار قمرغه ملازمت نمودند. پدر مولف تاریخ که حسب الحکم در آگره بمخدمات بادشاهی مانده بود، بمرافقت مظفر خان، درین سفر بود، و من نیز همراه پدر بودم.

انقصه حضرت خلیفه الهی از گداهان آصف خان و وزیر خان گذشته وزیر خان را کورنش دادند، و حکم شد که آصف خان، باتفاق مجنون خان قاشقال، در کتّه و مانکپور بوده محافظت آنکود نمایند. و همدین ایام، خبر رسید که علی قلی خان، و بهادر خان و سکندر نقض عهد کرده، دیگر باره بغی ورزیدند. و حضرت باستماع اینخبر میرزا میرک رضوی را، که وکیل آنها بود بخان باقی خان سپردند. و مهمات ولایت پنجاب را بعهده میر محمد خان و سائر آنکه کرده، در دوازدهم رمضان، سنه اربع و سبعین و تسعمائة بجانب آگره توجه فرمودند.

چون رایات عالیات، بقصبه تھانسر رسید، جمعی از جوگیان و سناسیان، بر کنار حوضی، که آنرا کرکھیت گویند، و معبد برا همه است، و اهل

ابراهیم حسین میروزا و محمد حسین میروزا، در مقام بغی شده، ببعضی
پرگنات مزاحمت رسانیدند. چون جاگیرداران آن نواحی اتفاق کرده بر سر
ایشان رفتند، روی فرار بجانب مالوه نهادند. چنانچه تمته این قصه
عزیز مدکور خواهد شد، انشا الله تعالی *

ذکر وقائع سال دوازدهم الهی

ابتدای این سال روز سه شنبه دوم رمضان سنه اربع و سبعین و تسعمائیه
بود. در اوائل این سال، که ایام نوروز بود، داعیه شکار قمرغه از خاطر
خطیر سرزده حکم جهانمطاع بصدر پیوست، که امراء عظام از اطراف لاهور
مقدار چهل کوه راه از هر طرف، قمرغه ساخته وحوش را رانده، در صحرای
که پنچ کوهی لاهور واقعست، جمع آرند. امراء عظام بموجب حکم جهان
مطاع بصاحب اهتمامی میر محمد خان آنکه، موازی پانزده هزار جانداز از
آهو و نیله گاؤ، و شغال و روباه، و غیره را، در آن صحرا گرد آوردند. و در وسط
آن صیدگاه، که وسعت آن از هر طرف پنچ کوه بود، قصر بادشاهی که، در
یورشها همراه میباشد، نمودند. و هر روز حضرت خلیفه الهی برسمند
دولت سوار شده، شکار میفرمودند. امراء کبار، و خوانین عالیمقدار، روز
بروز، سوار چلپا پیش برده دایره را تنگ ترمی ساختند. چون چند روز
برین منوال گذشت، بندگان حضرت پرتو التفات بحال نزدیکان انداخته
ایشان را نیز برخصت شکار سرفراز گردانیدند. بعد ازان رخصت عام
فرمودند، چنانچه هیچ کس از سپاهی و رجاله نماند، که باقسام صید
بهره ورنگشت.

و بعد از فراغ شکار، عذای عزیمت جانب شهر تافته، چون بکنار دریای
لاهور رسیدند، همچنان سواره، اسبان در آب انداخته، شغوری نموده

و مادر او، دختر سلطان حسین میرزا بوده است. بعد وفات سلطان حسین مغفور، بخدمت حضرت فردوس مغانی بابر بادشاه آمده، رعایت یافت. حضرت جنت آشپانی محمد همایون بادشاه نیز، در ایام جهانپانی خود، در مقام رعایت او شدند. و پسران او یکی الغ میرزا و دیگر شاه میرزا، در خدمت آنحضرت بوده، چند مرتبه از ایشان آثار یغی و خروج بظهور انجامید. و هر مرتبه عصیان ایشان، بغزو اقتران یافت؛ تا آنکه الغ میرزا، در تاخت هزاره کشته شد. و از دو پسر ماند، یکی سلطان محمد میرزا، و دیگر اسکندر میرزا؛ و آنحضرت، در مقام رعایت ایشان آمده، اسکندر، میرزا را الغ میرزا، و سلطان محمد میرزا را شاه میرزا خطاب کردند. و شاه میرزا برادر الغ میرزا را، در کوتل معموره دزدان تبرزه کشتند. لیکن در تاریخ اکبرنامه جناب علامی شیخ ابو الفضل اینمعنی مرقوم بود، که چون الغ میرزا کلان، در زمین داور عمک حاجی محمد خان کوکی را کشته بود، بانتقام او شاه محمد برادر حاجی محمد خان در کوتل مذکور میرزا را تبرزه است. چون نوبت فرماندهی بحضرت خلیفه الهی رسید، محمد سلطان میرزا را که معمر بود، از خدمت معاف داشته؛ برگذنه اعظم پور، از سرکار سنبل، در وجه مدد معاش او مقرر فرمودند. او را در ایام پیری چند پسر حاصل شد، ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و عاقل حسین میرزا. آنحضرت هر واحد ایشان را، بجایگیزهای لائق سرفراز ساخته بمرتبه امراتی رسانیدند؛ و همه وقت، در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده، بلوازم عبدودیت قیام می نمودند. چون حضرت خلیفه الهی از یورش جونپور معادوت فرمودند، ایشان بجایگیزهای خود رفته، در حدود سنبل می بودند. درینولا که اعلام ظفر انجام جهت دفع فساد میرزا محمد حکیم بجانب لاهور در حرکت آمد؛ الغ میرزا، باتفاق اعمام خود

مصالحه قرار یافته، میرزا سلیمان مرتبه اول حرم خود را به بدخشان روان کرد؛ و خود نیز بتعاقب او، راهی شد.

القصة وقتی که دار السلطنت لاهور محل نزول اجلال گردید، زمینداران اطراف طوق اطاعت در گردن انداخته، اکثری بشرف خاکبوس سرفراز گشتند. و جمعی که سعادت ملازمت نتوانستند دریافت، ایلچیان با پیشکش و هدایا فرستاده اظهار بندگی نمودند. از آنجمله محمد باقی ترخان، بن میرزا عیسی، که حاکم ولایت سند بود، ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضداشت نمود؛ که پدر کمینه که در زمره بندهای درگاه انتظام داشت، از عالم رفته؛ و من بنده نیز قدم صدق برجاده اخلاص استوار داشته، خود را در زمره غلامان درگاه میشمارم. درینولا سلطان محمود والی قلعه بکر بمعاونت قزلباش، که در قندهار می باشد اطراف ولایت بنده را مزاحمت میسراند. از الطاف بادشاهی توقع ندارم، که مزاحمت او ازین ولایت دور شود. چون عرضداشت محمد باقی بموقف عرض رسید، فرمان بنام سلطان محمود عز اصدار یافت، که من بعد قدم از حد خود بیرون نهداده، بعد ولایت محمد باقی مزاحمت فرساند.

و همدرین ایام استقرار لاهور، عرضداشت منعم خان خانخانان از دارالخلافه آگره رسید؛ که پسران محمد سلطان میرزا، و الغ میرزا که ابراهیم حسین میرزا و میرزا محمد حسین و شاه میرزا باشند، و در سرکار سنبل جاگیر داشتند، دران فواحی دست تعدی کشاده، لوای مخالفت برافراخته اند؛ و چون بنده بقصد تنبیه ایشان تا بدیاری رفت، مطلع شده، بجانب مندر بدر رفتند. و این محمد سلطان میرزا پسر سلطان ویس میرزا، بن بایقرا بن منصور، بن بایقرا، بن عمر شینخ بن، امیر تیمور صاحب قران است؛

و قطب الدین محمد خان، و کمال خان ککهر، بموجب حکم جهانمطاع، سر در تعاقب میرزا نهاده، از پرگنه بهیره گذشتند. چون معلوم نمودند، که میرزا از آب نیلاب گذشته، روی معاودت بدرگاه آوردند. و میرزا محمد حکیم، چون خبر مراجعت میرزا سلیمان بجانب بدخشان شنید، خود را بتعجیل بکابل رسانید.

در اوراق پیش مرقوم گشت، که میرزا سلیمان اردوی خود را، که دختران او نیز دران اردو بودند، بگرد کابل گذاشته، خود جریده بقصد گرفتن میرزا محمد حکیم، نزدیک بقرباباغ آمد. محمد معصوم کوکه، که میرزا محمد حکیم او را در کابل گذاشته بود، روز دیگر جمعی را بر سر اردوی میرزا سلیمان فرستاد؛ که محمد قلی شغالی را، که در اردو بود شکست دادند. محمد قلی تمام اسباب و اشیاء را بتاراج داده، خود را بچهار دیوار باغ، که دران نواحی بود رسانیده، دختران میرزا سلیمان را دران باغ در آورده، متخصص گردید. کابلیان محمد قلی را، در محاصره پیچیده، خواستند که او را مع دختران میرزا سلیمان دستگیر کنند. معصوم کوکه دستگیر کردن دختران میرزا سلیمان را خلاف ادب دانسته، مردم خود را واپس طلبید. میرزا سلیمان از قرا باغ بی نیل مقصود برگشته، چون بکنار کابل رسید، باز آن قلعه را بمحاصره گرفت. و معصوم کوکه دلیر و خیره گشته بود، هر روز فوجی را بیرون فرستاده، کار بر بدخشیان تنگ ساخت. درین اثنا سرما زور آورده، کار بجای رسید، که میرزا سلیمان بصلح راضی شد. و معصوم چون پریشانی لشکر میرزا سلیمان معلوم کرد، در مقام پرخاش آمده، بصلح راضی نمیشد. آخر میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را که استاد معصوم بود، نزد او فرستاده، قرار داد؛ که اندک پیشکشی، که فی الجمله دست آویز تواند بود، بمیرزا سلیمان فرستد. باین رنگ

قاسم خان، که بر ظاهر آن شهر واقع ست، نزول کرد. و چند مرتبه صفها را ترتیب داده، بیای حصار آمد. امرای پنجاب بضرب توپ و تفنگ نگذاشتند، که کاری سازد. و عاقبت چون نهضت اعلام نصرت انجام بجانب پنجاب شنید، تاب توقف نیاورد، راه گریز پیش گرفت. * بیت *
تغی را که فتوانی از جای برد، بپرخاش او، پی چه باید فشرود،
به پهلوی شیر انگی دست کش، که داری بشیر افگنی دست خوش.

ذکر نهضت رایات ظفر سمات بجانب لاهور

چون خبر مخالفت میرزا محمد حکیم بمسامع علیه رسید، امارات قهر و غضب بر رخسار فرخنده آثار آنحضرت ظاهر شده، باحضار لشکرها فرمان شد. و مدغم خان خانخانان را، بکمر است دار الخلافت آگوه، و مظفر خان را بمهمات دیوانی آنجا گذاشته، بتاریخ سیوم جمادی الاول، سنه اربع و سبعین و تسعمائة، نهضت فرمودند. و در مدت ده روز، بدلهی رسیده، بزیارت اولیاء که در آن بقعه آسوده اند پرداخته، فقرا و مساکین را بتفقدات بادشاهانه نوازش نمودند. و از آنجا کوچ بکوچ، چون ببلده سر هندی رسیدند، از مشاهده رونق بازارهای آن شهر خوشدل گشته، حافظ رخنه را که شقدار آنجا بود، تحسینها فرموده سرکار داری آنجا را بعده او گردانیدند، و چون آب ستلده مورد رایات اعلی گردید، خبر فرار میرزا محمد حکیم رسید. و از آنجا بخوشحالی تمام متوجه لاهور گشته، چون بحوالی شهر رسیدند، امرای عظام، که آثار دولتخواهی و جانسپاری ازیشان بظهور پیوسته بود، باستقبال شتافته، بنوازش بادشاهانه سرافراز گشتند، و در ماه رجب، سال مذکور، دارالسلطنت لاهور، محل نزول گشته، منازل مهدی قاسم خان، که در درون ارک قلعه واقع ست، مستقر خلافت گردید.

و قتیکه نگرچین محل استقرار مواکب ظفر بود، ایلچیان میرزا محمد حکیم بعتبه بوسی سرافراز آمده، عرضداشت میرزا را، که مشتملبر پریشانی احوال او بود، گذرانیدند. و پیش از وصول عرضداشت، خبر فترات کابل، بمسامع علیه رسیده بود. و حضرت فریدون را، که خال میرزا، و ملازم درگاه معلی بود، جهت امداد و اصلاح مهمات میرزا، تعیین فرموده بودند. درینوقت که عرضداشت میرزا رسید، مبلغی کلی، با امتعه هندوستان، و اسب، و زین مصکوب خوشخبر خان، که از یساوان بی نظیر بود، جهت میرزا فرستاده، فرمان نوشتند، که اگر احتیاج بکومک باشد، امرای پنجاب را بمدد خواهم فرستاد. چون خوشخبر خان نزدیک اردوی میرزا رسید، میرزا باستقبال فرمان شتافته، اظهار اخلاص و بندگی نمود. بعد از رسیدن خوشخبر خان، فریدون در مقام اغوای میرزا شده، تسخیر لاهور را در نظر او اسان نمود. بعد از آنکه عزیمت مخالفت تصمیم یافت، میرزا را بران داشت، که خوشخبر خان را بگیرد. میرزا اگرچه از ترهات او از جا رفته بود، اما بواسطه مروتی، که داشت، بگرفتن خوشخبر خان راضی نشده، او را بطریقه خفیه نزد خود طلبیده، رخصت داد. و سلطان علی نام نویسنده، که از درگاه گریخته بود، و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان، که در کابل می بود، در تحریک ماده مخالفت و فساد با فریدون همدستان شدند. و میرزا باغوای ایشان، عذاب و بغی بجانب لاهور تافته، چون بکوالی بهیره رسید، دست بنهب و تاراج کشاد. امرای پنجاب مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین محمد خان، و شریف محمد خان از شنیدن این خبر همه در لاهور جمع شده، بلوازم قلعه داری پرداخته، عرضداشت مشتملبر بغی و عصیان میرزا محمد حکیم، بدرگاه فرستادند. و میرزا محمد حکیم بکوچ متواتر، بلاهور رسیده، در باغ مهدی

* بیت *

سخنهای دانا نباید شنید، چون در و جواهر نباید گزید.
 اما چون میرزا ملاقات خرم بیگم را قرار داده بود، بمنع باقی قاقشال
 ممنوع نشده، با چندی از معتمدان خود بجانب قرا باغ روان شد. چون
 بوعده گاه رسید، حسب اتفاق چندی از لشکریان میرزا سلیمان، که در شب
 ازیشان جدا شده بودند، بمردم میرزا رسیده، حقیقت آمدن میرزا سلیمان
 را، با لشکر انبوه، و ایستادن او در کمینگاه، خاطر نشان نمودند. میرزا
 بمجرد شنیدن این خبر راه گریز پیش گرفته، معاودت نمود. میرزا سلیمان،
 که بر معاودت میرزا محمد حکیم خبر یافت، سر در تعاقب او نهاده، در
 کوتل سنجد دره به بعضی از مردم میرزا رسیده، دستگیر ساخت. و اسباب
 و اشیای میرزا، که در عقب مانده بود همه را تاراج کرده، در کوتل سنجد
 دره توقف کرد.

و باقی قاقشال و برادران او عقب میرزا نگاه داشته، سر بدخشانرا
 بضرب تیغ و تیر دفع می نمودند. و بتدریجات مردانه میرزا را از ورطه هلاک
 بدر بردند. میرزا سلیمان چون معلوم کرد، که میرزا محمد حکیم بدر
 رفت، توقف نمود. و میرزا محمد حکیم سراسیمه شده، جانب بدخشان
 میرفت، و نمیدانست، که کجا می رود، و تمام امروز راه رفته، بیگی از درهای
 غور بند رسیده، شب آنجا گذرانید. چون بکوتل هندوکوه رسیدند، خواجه
 حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان حاکم بلخ برده کومک
 طلبد. باقی قاقشال میگفت، میرزا را بدرگاه معلی میبریم. خواجه حسن
 بجماعت خود به بلخ رفت، و میرزا محمد حکیم باتفاق باقی قاقشال
 بغور بند آمد. و از آنجا براه پنجهر بجلال آباد، و از جلال آباد بکنار نیلاب
 رسیده از آب گذشته، عرضداشت نوشته مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاد.

کرد که چون شما را از جان عزیز تر، و بجای فرزند میدانم؛ بتخصیص درینوقت، که نسبت فرزندى به نسبت وصلت، موکد و مستحکم گشته؛ میخواهم که همدیگر را دیده اساس اتحاد و یکجبهی را بعهود و موثیق، موکد سازیم؛ و مقصود از آمدن ما در این مرتبه همین است.

میرزا از استماع این کلمات، از راه رفته ملاقات خرم بیگم را در موضع قرا باغ، که از آنجا تا کابل ده کروزه راه است، بخود قرار داد. و کسانرا پیشتر نزد خرم بیگم فرستاد، تا ازو عهد گرفته، تسلی خود نموده بیایند. و خرم بیگم در ملاقات میرزا اظهار رغبت و شوق نموده، سوگندان غلاظ یاد کرد، که در مقام غدر و مکر نیستم؛ بلکه مدعا استحکام اساس محبت و یگانگی است. کسان میرزا سخنان او را شنیده رخصت معاودت یافتند. و هنوز دور نرفته بودند، که آن ناقص عقل کسان را، بتعجیل نزد میرزا سلیمان فرستاد. که فردا میرزا محمد حکیم در قرا باغ، بملاقات من خواهد آمد؛ مصلحت آنست، که بیلغار خود را آنجا رسانیده، در کمین فرصت باشد. میرزا سلیمان محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود، و بشجاعت مشهور بود، بهزار کس بمکافطت دختران خود، که دران اردو داشت، در نواحی کابل گذاشته، با بقیه سپاه در شب یلغار کرده خود را بحوالی قرا باغ رسانیده، در کمین فرصت ایستاد.

و کسان میرزا که، پیش خرم بیگم برگشته، مضمون عهد و موثیق را خاطر نشان میرزا کرده بودند، در رفتن میرزا بملاقات آن عورت ترغیب نمودند، و خواجه حسن نقشبندی نیز، درین باب کوشش می نمود. مگر باقی قاقشال، که او برفتن میرزا راضی نبود و می گفت، که این عورت در مقام خداع و مکر ست.

گناه او و برادر او، بعفو مقرون گشت، و فرمان عذایت و استمالت بنام آصف، خان صادر شد.

ذکر آمدن میرزا سلیمان بوسو کابل مرتبه

چهارم

در اوراق سابق ثبت یافت، که چون میرزا سلیمان قصد کابل نمود و افواج قاهره بکومک میرزا محمد حکیم تعیین یافته، روی اقتدار بکابل آوردند؛ و میرزا سلیمان تاب نیاورده، بی نیل غرض به بدخشان معاودت نمود. و امراء عظام، هریک، برخست میرزا محمد حکیم، بهندوستان آمدند. میرزا سلیمان چون از معاودت امراء خبر یافت، لشکریهای بدخشان را یکجا کرده، باتفاق مذکوحه خود، خرم بیگم، روی تسخیر بکابل آورد. میرزا محمد حکیم، قلعه کابل را، بمعصوم کوکه، که محل اعتماد او بود، و بفرط شجاعت اتصاف داشت، گذاشته، خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی بشکوره و غوربند رفت؛ و میرزا سلیمان بکابل آمده، محاصره کرد. چون دانست، که دست تسخیر او بکابل نمیرسد، تدبیر انگیزانه، خرم بیگم مذکوحه خود را بحدود غور بند فرستاد، تا اظهار اخلاص و اتحاد میرزا نموده میرزا را در دام فریب در آورد؛ و زمانه مضمون این مقال بزبان حال در شان میرزا سلیمان ادا می نمود.

حسابی که با خود نپرداختی، چنین نیست بازی غلط باختی. عذر باز کش، زمین تمغای خام، که سیم رخ را کس نارد بدام. بموجب این قرار داد، خرم بیگم میرزا سلیمان را برگرد کابل گذاشته، خود بجانب غوربند روان شد. و کسان نزد میرزا محمد حکیم فرستاده پیغام

و مهدی قاسم خان از تعاقب او، مایوس گشته، ولایت گره معاودت نمود. و مردمی را که بکومک او تعیین یافته بودند، رخصت نموده، بدرگاه فرستاد.

و خانزمان آصف خانرا، باتفاق بهادر خان، بداعیه تسخیر بعضی ولایت که بافغانان تعلق داشت، فرستاده، وزیر خانرا پیش خود داشت. و کسانرا گماشت، که وزیر خانرا بنظر محافظت نمایند. وزیر خان کس فرزند آصف خان فرستاد، که من فلان وقت ازینجا فرار خواهم نمود؛ و نیز بهر نوعی که دانی، خود را از بهادر خان جدا ساز. آصف خان در شبی، از شبها، اموال و اسباب خود را آنجا گذاشته، از بهادر خان جدا شده، راه کره مانگ پور پیش گرفته، درانشب سی کره یلغار کرد. بهادر خان از عقب اورانده، درمیان جونپور و مانگ پور باو رسید. و جنگ صعب درمی داده، عاقبت شکست بر آصف خان افتاده، گرفتار شد. بهادر خان او را بر بالای چوگندی فیل انداخته، روان شده بود؛ که وزیر خان که از خانزمان جدا شده بود، در راه خبر گرفتاری برادر شنیده خود را به برادر رسانید. درین حال مردم بهادر خان در پی آولجه متفرق شده بودند. بهادر خان چون در خود مقاومت جنگ وزیر خان ندید؛ فرمود، تا آصف خان را در همان چوگندی بقتل رسانند. و شمشیرها حواله آصف خان نموده، سه انگشت او را جدا ساختند. و بر بینی او نیز زخمی رسید. وزیر خان مبادرت نموده، برادر را از کشتن خلاص کرد. و هر دو برادر خود را، بکره رسانیدند. و بهادر خان، بی حصول مقصود باز گشت. وزیر خان متوجه درگاه شده، در نواحی لاهور، در ایامی که حضرت خلیفه الهی بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته، بشکار قمرغه اشتغال داشتند، چنانچه بمکل خود مذکور میشود، بوسیله مظفر خان شرف زمین بوس دریافته،

و بسخاوت، و شجاعت موصوف بود، در عنوان شهاب بواسطه شرب مدام،
در گذشت. * بیت *

درین باغ رنگین درختی نیست، که ماند از قفای تبرزن درست.
بندگان حضرت بغایت معزوز گشته، مجلس آتش او را، بقدم خود
آراسته، تمام امرا و خوانین را بخلعتهای فاخره نوازش فرمودند.

ذکر رفتن مهدی قاسم خان بگروه و گریختن آصف خان بجانب خانزمان.

درین ایام، که خاطر اشرف را، از سرانجام مهمات علی قلی خان،
خانزمان، و باغیان فراغ تمام حاصل گشت، مهدی قاسم خان را، که از
امراء قدیم این دودمان بود، بسرداری سه چهار هزار کس بولایت گروه
تعیین فرمودند؛ که بمهمات آنولایت پرداخته، آصف خان را، نیز بدست
آرد. آصف خان پیش از آنکه مهدی قاسم خان آنجا رسد، قلعه چورا گروه
را، گذاشته خود را بجنگلها کشید؛ و عرضداشت، مشتملبر عجز، و ندامت
بدرگاه فرستاده رخصت حج طلبید. مهدی قاسم خان بولایت گروه در آمده،
تمام آن حدود را، در ضبط در آورده، سر در تعاقب آصف خان نهاد.
و آصف خان، خطها بخانزمان نوشته، اراده رفتن پیش او کرد. و او
مرغبات نوشته، آصف خانرا پیش خود طلب داشت. آصف خان
فریب خورده، بانفاق برادر خود، وزیر خان، نزد خانزمان بجنونپور آمد.
و در مجلس اول، تکبر خانزمان را معاننه نموده، از آمدن پیشیمان
گشت. * بیت *

بس گریزند از بلا سوی بلا، بس جهند از مار سوی اژدها.

و سوگند بذوعی که حکم بود، یاد کرده، عزه را وداع نمود. وقتی که مخالفان، از افعال ناشایسته خود، توبه نموده، سر بر خط فرمانبرداری نهادند، رایات عالی از جونپور، در اوائل سال یازدهم، مطابق سنه ثلاث و سبعین و تسعمائة، مراجعت نموده، متوجه دار الخلافت شد.

ذکر وقائع سال یازدهم الهی

ابتدای اینسال، روز دوشنبه، بستم شعبان، سنه ثلاث و تسعين و تسعمائة بود بندگان حضرت در اوائل اینسال، بدار الخلافت آگه رسیده، در روز جمعه، هفتم رمضان، سنه مذکور، آن بلد طایفه، را غیرت افزای خلد برین گردانیدند. و چند روز بهرازم عیش پرداخته، بنگرچین، که عمارات عالی آنجا بنا نهاده بودند، تشریف برده، در آنجا شغل چوگان بازی بر مستلذات دیگر غالب آمد. و اکثر اوقات، صرف آن میفرمودند. و از بس که لذت این شغل، بر طبع اشرف غالب آمده بود، در شبهای تاریک، کوی آتشین را ترتیب داده، سرگرم این بازی میبودند. و از شرارها، که هنگام زدن چوگان از آن کوی بدر میجست، روشنی پیدا میشد. که آن کوی محسوس می گشت. و این اختراع خاص آنحضرت بود، و گاه می بودی که کوی در هوا می پرید، و یکی از حریفان، آن کوی را از هوا گرفته، از میان جایگاه میگذاشت. و این گذشتن بجای حال محسوب میشد. و گاه چنین اتفاق می افتاد، که حریفان دیگر بمدافعت پیش آمده، نمی گذاشتند، که این شخص از جایگاه بگذرد؛ و طرفین درهم آویخته کار تلاش و کشتی میکشید. و تماشای غریب روی میداد.

درین ایام محمد یوسف خان بن اعظم خان آنکه، که کولکلتاش آنحضرت بود، و در قرب و منزلت از تمام نژادیکان امتیاز تمام داشت،

و برادرش، اثری در عالم باشد، بلدۀ جونپور پای تخت سلطنت بوده، افواج قاهره بتعاقب ایشان تعیین یابند، که تاسازی کردار بدامن روزگار ایشان نهند، از پانذشیندند، علی قلی خان، که بدامن کوه سوا لک گریخته بود، از استماع این خبر، خود را بکنار آب گدگ رسانید؛ و میرزا میرک رضوی را، که محل اعتماد او بود، بدرگاه فرستاده، بخانخان پیغام کرد که -

جز آستان توام در جهان پناهی نیست،

سر مرا، بجز این در حواله گاهی نیست.

و او، باتفاق والده خانزمان، بخدمت خانخان رفته، پیغام خانزمان رسانید. خانخان باتفاق میر عبد اللطیف، و ملا عبد الله مخدوم الملک که شیخ الاسلام هندی بود، و شیخ عبد الغنی صدر، در مقام شفاعت ایشان ایستاده، دگر باره درخواست گناهان خانزمان نمودند. و حضرت از روی شفقت جبلی، قلم عفو بر جرائم او کشیدند. و بر زبان الهام بیان، اشارتی باین معنی فرمودند: که -

مجرم گر این دقیقه بداند، که دمبدم،

ما را چه لذتست، ز عفو گناهگار؛

پیوسته ارتکاب جرائم کند بعمد،

دایم بنزد ما، گناه آرد باعثدار.

و گناهان ایشان بعفو مقرون گشته، حکم عالی بصدر پیوست، که خواجۀ جهان، و میر مرتضی شریفی، و مخدوم الملک نزد خانزمان رفته، و او را توبه داده، مؤذۀ عفو بگوش او رسانید. چون اینجماعت قریب باردوی خانزمان رسیدند، خانزمان باستقبال بر آمده، باحترام تمام، ایشانرا بمنزل خود برد. و چندگاه نگاهداشته، بلوازم تعظیم و تکریم قیام نموده، توبه

اقتاد . جمعی را حکم شد، که از آب عبور نموده تا علي قلی را بدست نیاورند . از پایی نه نشینند؛ و مواکب همایون، کنار آب را گرفته، تمام آن جنگلها را طی نموده، معلوم کردند، که علي قلی خان از راه جنگل رفته خود را بجانب کوه سوا لک کشیده .

درین اثنا، خبر رسید، که بهادر خان بجونپور رفته، والدۀ خود را خلاص کرد، و اشرفخان را گرفته، عزیمت آن دارد، که بر سر اردوی ظفر اثر رفته، دست بردی نماید . حضرت خلیفه الهی از استماع اینخبر، ترک تعاقب خانزمان نموده، بجانب جونپور معاودت فرمودند . جمعی که بتعاقب خانزمان رفته بودند، باز گشته باردوی معلی پیوستند و سکندر و بهادر خان خبر مراجعت اعلام نصرت انجام شنیده، روی فرار بکدر نهرین آورده، از آب گذگ عبور نمودند .

و در ماه رجب درینسال، چون ظاهر پیرگنه نظام آباد، محل نزول اجلال گردید، مجلس وزن آنحضرت، که در هر سال منعقد میشد، صورت انعقاد یافت . و کیفیت این مجلس عالی، برین نهج ست؛ که بندگان حضرت هر ساله در روز ولادت با سعادت، در سالی دوبار، موافق تاریخ شمسی، و قمری، بحضور ارکان دولت، و اعیان مملکت، بطلا و نقره، و دگر کائنات خود را می سنجدند، و تمام آن مواضی را، بر ارباب فقر، و احتیاج اتفاق می فرمایند .

بنندگان حضرت، چون از نظام آباد کوچ فرموده، جونپور را غیرت افزای بهشت گردانیدند فرمودند، که جهت محل عالی جای مرغوب را انتخاب نموده، بناهای عالی اساس بنهند . و امپلیتور خور استعداد خود، منازل و جاها بسازند . و قرار یافت، که مادام که از علي قلی خان

فیل بقید اصطبار در آورده ، بقاعه چنار معاودت نمودند ؛ و از آنجا بکوچ متواتر باردوی همایون پیوستند .

ذکر ایلغار بندگان حضرت ، بر سر خانزمان .

قبل ازین مذکور شد که عزایت شدن جاگیر هلی خانزمان ، و تصرف او دران ، مشروط بآن شده بود ، که پیش از حکم از آب عبور نکنند . خانزمان همدرد هنگام توجه رایات بجانت چنار ، از آب عبور نموده بمحمد آباد ، از اعمال موده آمده ، جمعی را بضبط غازی پور و جونپور فرستاد . و قتیکه حضرت بارو رسیدند ، بعرض اشرف رسید ، که علی قلی خان چنین جراتی نموده است . حضرت بخاندانان از روی عتاب فرمودند ، که هنوز رایات عالی ، ازینکدر نهضت نموده ، که خلاف شرط ، از علی قلی خان بظهور آمد . خاندانان سر خجالت پیش انداخته زبان بگفتار نکشاد . بعد ازان حکم شد ، که اشرف خان میرمنشی بجونپور رفته ، والد علی قلی خان را ، که حسب الحکم آنجا میباشد ، گرفته در قلعه جونپور نگاه دارد ، و از اهل بغی نیز هرکس که باشد ، بدست آورد . و خواجه جهان و مظفر خان در اردو بوده ، منزل بمنزل اردو را بیارند . و خود باکثر سپاه نصرت پناه ، بطریق یلغار بقصد علی قلی خان روان شدند . جعفر خان ، پسر قزاقخان ترکمان ، که درانزمان ، از عراق بدرگله رسیده بود ، خود را بدر قلعه غازی پور رسانیده ، خواست تا دست بردی مردانه نماید . درین اثناء ، مردم علی قلی خان که در قلعه بودند ، خبردار شده ، خود را از برج بدریای گنگ انداخته ، بمحمد آباد رفتند . علی قلی خان که آنجا بود ، از حادثه خبردار گشته ، باضطراب تمام ، راه فرار پیش گرفته ، چون بکنار آب سرو رسیدند ، کشتهای از که پر از اسباب و اموال بود ، بدست دولتخواهان

اعلام نصرت انجام، درین حدود است، ایشان از آب نگذرند. وقتی که بمستقر خلافت نزول فرمایم، وکلای ایشان آنجا آمده، فرامین جاگیرها درست سازند. و بموجت آن فرامین، در جاگیرهای خود تصرف نمایند. خانخانان سر مباحات، بآسمان سوده، مرده عفو بوالده خانزمان رسانید. بموجب حکم اشرف، تیغ و کفن از گردن ابراهیم خان برداشت. والدۀ خانزمان، در ساعت، کسان پیش بهادر و سکندر فرستاده، مرده عفو بگوش امید ایشان رسانیده، پیغام داد، که فیلان نامدار که همراه دارند، در ساعت روانه درگاه نمایند. بهادر و سکندر از استماع این مرده مسرور و مبتهج گردیدند. و فیل کوه پاره، و فیل صف شکن را، با تحفهای دیگر فرستادند.

دران اثنا عرضداشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ، و نفاق بعضی امراء بتفصیل که مذکور شده رسید. حضرت خلیفه الهی چون از جرایم ایشان در گذشته بودند، جهت رعایت عهد فرمودند، که چون بشفاعت خان خانان از تقصیرات ایشان در گذشته ایم؛ امرای عظام باید که متوجه درگاه شوند. و در همین ایام میر معز الملک و راجه تودرمل و لشکر خان بدرگاه آمدند. و جمعی که نفاق ورزیده بودند، مدتی بمنع کورنش معائنہ گشتند.

بعد از ان بندگان حضرت بعزیمت تماشای قلعه چنار، که برفعت و متانت مشهور ست، از جونپور سه منزل ببلدۀ بنارس تشریف بردند؛ و چند روز آنجا گذرانید، و از آنجا بقلعه چنار رسیده، اطراف قلعه را در نظر در آورده، بتعمیر و استحکام آن امر فرمودند. درینوقت بمسامع علیه رسید، که در جنگلهای چنار فیل بسیار میگردد. جمعی از مقریان را همراه گرفته، بقصد شکار روان شده، بده کروهی آنجا بگله فیلی رسیدند؛ و ده زنجیر

این حال دید بمیدان شتافته، داد مردانگی داد، و در عین تردد از اسپ جدا شده، بزمین آمد؛ و پسرش عبدالمطلب خان بر سر او رسیده، خواست که پدر را بدر آرد. درین وقت جمعی از مخالفان زور آورده شاه بداغ خانرا دستگیر ساختند؛ و عبدالمطلب خان بکوشش مردانه خود بدر رفت. میر معز الملک ناچار پشت بمعرکه داده برگشت؛ و راجه تودرمل، و لشکر خان، که بعنوان طرح در گوشه بودند؛ آنروز تا شب ترددات مردانه بظهور آورده، بجای خود ثابت بودند. اما چون قلب بجا نمانده بود، سعی ایشان نتیجه نداد. و روز دیگر، همه یکجا شده، روی بجانب شیر گز و قنوج آورده، حقیقت حالات را بدرگاه معروض داشتند.

سابق مذکور شده که خانخانان، والدۀ خانزمان و ابراهیم خانرا بامیرهادی صدر و نظام آقا بدرگاه آورد؛ و چون ابراهیم خان، سر برهنه کرده، و تیغ و کفن در گردن انداخته، در مقام شفاعت ایستاده، معروضداشت که نسبت خدمتگاری خانزمان، و برادر او، باین دودمان عالیشان، بر همه کس ظاهرست. و بسیاری از خدمات پسندیده، ازیشان بظهور آمده. اگر دریغوالا، بحسب تقدیر، ازیشان تقصیری واقع شده باشد؛ عنایت و الطاف بادشاهی، ازان وسیع تر است، که نظر بجریمه ایشان انداخته، اینچنین بندهای کار آمدنی را، ضائع سازد؛ بتخصیص، چون این پیر غلام را، وسیله درخواست گناهان خود ساخته، بامیدواری تمام روی بدرگاه آورده اند. حضرت خلیفه الهی، از کمال مرحمتی، که نسبت بخانخانان داشتند، فرمودند؛ که بواسطۀ خاطر شما، از جرائم ایشان در گذشتیم؛ اما معلوم نیست که انجماعت بر جادۀ انقیاد ثبات توانند ورزید. خانخانان دیگر بارۀ عرضداشت نمود که در باب جاگیرهای ایشان، چه حکم است. حضرت فرمودند، که هرگاه که از تقصیرات ایشان گذشتیم، در جاگیر چه مضایقه است؛ اما باید، که تا

افواج قاهره، ملحق گشتند، که اگر مصلحت دانند بافواج منصوره یکی شده، دمار از روزگار مخالفان بر آورند؛ والا اسکندر خان و بهادر خانرا استمالت داده بدرگاه آرند. چون بهادر خان و اسکندر خان، از آمدن ایشان اطلاع یافتند، بتجدید در مصالحه زده، التماس نمودند؛ که چون خانزمان والدۀ خود و ابراهیم خان را بدرگاه فرستاده، شما چندان صبر کنید، که جواب آید. اما چون میر معز الملک در کار جنگ شدت تمام داشت، بسخنان ایشان التفات نکرده، عاقبت داغ هزیمت بر جبین خود نهادند. * بیت *

چون دشمن بعجز اندر آید ز در، نه شاید که پرخاش جوئی دگر،
گنہ‌گار چو عذر خواہت بود، گنہ از نہ بخشی، گناہت بود.

القصہ، میر معز الملک بتسویہ و ترتیب صفوف پرداخت. و ہراول لشکر بہ محمد امین دیوانہ، و سلیم خان، و عبد المطلب خان، و بیگ نورین خان، و دیگر جوانان کار آزمودہ، آراستہ در قلب جا گرفت. و از انطرف، اسکندر خان بہر اولی تعیین یافتہ، بہادر خان در غول ایستاد، و باین ترتیب طرفین روی بر ہمدیگر آورد. معرکہ قتال و جدال گرم ساختند. ہراول لشکر بادشاہی بر ہراول بہادر، کہ اسکندر بود، تاختہ، اسکندر را برداشت؛ و محمد یار، داماد اسکندر، بقتل رسید. و اسکندر خود را باب سیاهی کہ در پس پشت او بود، زدہ بیوزن رفت؛ و لشکریان او اکثر در آب غرق گشتند؛ و بقیہ کہ در آمدند، علف تیغ گردیدند. و افواج منصورہ، بہر طرف در پی تاراج متفرق شدند؛ و میر معز الملک، با اندک مردم در جای خود ایستادہ ماند. بہادر خان تا این زمان از جای خود نجذبیدہ بود؛ درینوقت فرصت یافتہ حملہ بر میر معز الملک آوردہ، از جا برداشت. و از امراء، محمد باقی خان، وغیرہ بہ بہانہ محافظت اموال، و بعضی دیگر از روی نفاق، خود را بگذار کشیدہ، شیوہ حرام نمکی بر خود ثابت کردند. شاہ بدافع خان کہ

خود رفت. خانخانان و خواجه جهان صورت حال را نوشته، مصحوب دربار خان، بدرگاه فرستادند. روز دیگر، علی قلی خان والده خود را، و ابراهیم خانرا با فیلان کار آمدنی بهمهراهی میرهادی، صدر خود، و نظام آقا که محل اعتماد او بود، فرستاد. خانخانان و خواجه جهان ایشانرا با فیلان همراة گرفته بدرگاه آمدند.

و در همین ایام، خبر جنگ میر معز الملک، و دیگر امرا با بهادر خان، و اسکندر خان رسید؛ و تفصیل این واقعه چنانست، که اسکندر خان، و بهادر خان که از خانزمان رخصت یافته، جانب سرکار سرور آمده بنیاد فتنه و فساد نهاده بودند. چون خبر وصول عساکر فیروزی مآثر بایشان رسید، همانجا که رسیده بودند توقف نموده، کسان نزد معز الملک فرستاده، از روی عجز پیغام کردند؛ که ما اصلا بافواج قاهره بادشاهی بجنگ پیش نخواهیم آمد؛ مطلب ما اینست، که شما درمیان آمده تقصیرات ما از درگاه اسمانجاء درخواست نمایند؛ و فیلانی که بدست آورده ایم، نیز برسم پیش کش بدرگاه میفرستیم. بعد ازان که تقصیرات ما بعفو مقرون گردد، ما نیز بملازمت برسم. معز الملک جواب فرستاد که پاک شدن تقصیرات جز به تیغ ممکن نیست. بهادر خان باز کس نزد میر معز الملک فرستاده التماس نمود، که خود بخدمت آمده، آنچه ضروری باشد، بمشافه مذکور سازد. و میر معز الملک این ملتمس را قبول نموده، با چند کس بکنار اردو رفت؛ و بهادر خان نیز انجا آمده مقدمات صلح درمیان آورد.

میر معز الملک غیر از مقدمات جنگ چیز دیگر بر زبان نراند، تا آنکه بهادر خان مایوس برگشته، دل بر جنگ نهاد، و مستعد مقاتله گشت. و درین اثنا لشکر خان میر بخشی، و راجه تودرمل از درگاه مرخص شده با

سادات مشهد، بصفت مردانگی معروف و مشهور بود، بر سر سکندر و بهادر رفته بمقابله و مدافعه قیام نمایند :

قبل ازین مذکور شده بود، که خانخانان بجای آصف خان، بسرداری لشکر تعین یافته، در مقابل خانزمان بگذر نرهن رفت. چون میان خان زمان، و خانخانان، رابطه محبت و مودت مستحکم بود، درینولا بموجب سابقه رابطه ابواب مکاتبات از طرفین مفتوح گشته، قرار بران یافت؛ که خانزمان بخانخانان ملاقات نماید؛ و در حضور، مقدمات صلح قرار یابد. چون امتداد این مکالمه بچهار و پنج ماه کشید، و در کار جنگ تاخیر افتاد، پس حکم شد که خواجه جهان و دربار خان دران لشکر رفته، تحقیق نمایند. که اگر اهمال در جنگ متضمن مصلحت و دولتخواهی باشد، حقیقت را عرضداشت نمایند؛ والا تاکید کنند، که افواج قاهره از آب گذشته، جزاء اهل بغی در دامن روزگار ایشان بنهد. وقتی که خواجه جهان و دربار خان بلشکر رسیدند، خانزمان آمدن ایشان را عنیمت دانسته بعد از تهنیت قدوم، مقدمات صلح بایشان نیز درمیان آورد؛ و بعد از آمد و شد رسل و رسائل، و قرار یافتن رایها، خانزمان بخانخانان نوشت که چهار پنج کس بر کشتی نشسته ملاقات نمایند. برین مصالحه خانزمان با ابراهیم خان از انطرف و خواجه جهان و دربار خان با چندی ازین طرف در کشتی نشسته درمیان آب با یکدیگر ملاقات نمودند. و بعد از گفتگوی بسیار، قرار بران یافت که خانخانان، و خواجه جهان، والده علی قلی خان، و ابراهیم خان را، که بمنزله عم او بودند، بدرگاه برده درخواست تقصیرات او نمایند؛ و بعد از آنکه گناهان او، بعفو مقرون گردد، او و برادر او و اسکندر بدرگاه بیایند؛ و نیز قرار یافت که خانزمان فیلهای نامی که دارد، همراه والده خود فرستد. باین قرار داد، خانزمان رخصت یافته، باردوی

نصرت انجام پرتوي نزول بجونپور اندازد، مقاليد قلعه بدرگاه آورده، خواهم سپرد. وقتی که اخبار نهضت بندگان حضرت، بسمع سلیمان، که بمحاصره قلعه مشغول بود، رسید، دست از محاصره باز داشت. و فتح خان از مزاحمت او خلاص شده، آنقدر که گنجایش داشت، ذخیره کشید. و از فرستادن برادر خود بدرگاه پشیمان شده، با و نوشت، که بهر حيله و وسيله که تواني، خود را بقلعه رسان؛ که ما از ممر ذخیره، خاطر جمع کرده ایم.

درینولا که جونپور محل نزول اجلال گشته بود، حسن خان بعرض اشرف رسانید؛ که کس همراه بنده کنید، تا رفته کلیدهای قلعه با و سپاریم. حکم جهانمطاع بصدر پيوست، که قليچ خان همراه حسن خان رفته، فتح خان را با مقاليد قلعه بدرگاه ارد. چون قليچ خان بقلعه رهناس رسید فتح خان بظاهر انقياد نموده، چند روز قليچ خانرا نگاه داشت. و در آخر، قليچ خان بر نفاق او آگاه گشته، بی نیل مقصود، بدرگاه معاودت نمود.

ذکراحوال علي قلي خان زمان و سائر ارباب بغی و طغیان

وقتیکه علي قلي خان در گذر نرهن رو بروی افواج قاهره نشست، برادر خود بهادر خانرا باتفاق سکندر خان، بولایت سروار فرستاد، تا ازان راه بمیان ولایت در آمده، فننه و فساد برانگیزند. چون این خبر بمسامع علیه رسید، حکم جهانمطاع بصدر انجامید که امرای عظام مثل شاه بداخ خان و پسرش عبدالمطلب خان و قیا خان، و سعید خان، و حسن خان، و جمله خان، محمد امین دیوانه، و بیگ نورین خان و محمد باقی و فتوا افغان و محمد معصوم خان بسرداري میر معز الملک، که از

خان بکره رفته است. و از آنجا میخواهد، که بولایت کره کتنگه رود. شجاعت خان در کشتیها در آمده، متوجه آنروی آب گردید. و آصف خان از استماع اینخبر، برگشته، بکنار آب آمده بود، که کشتیهای شجاعت خان رسید. کوشش های مردانه از طرفین بظهور آمد، و در آخر آصف خان نگذاشت، که شجاعت خان عبور نماید. چون شب در آمده بود، شجاعت خان برگشته، باینطرف آمد؛ و آصف خان فرصت یافته، باتمام لشکر خود، وادی فرار پیش گرفت، و صبح آن، شجاعت خان از آب گذشته، بتعاقب او پرداخت، و چون پاره راه رفته، معلوم نمود، که رسیدن باو متصور نیست؛ بضرورت برگشته، در جونپور بشرف ملازمت مستعد گردید.

ذکر فرستادن قلیچ خان بقلعه رهتاس

این قلعه در حدود بهار به رفعت و متانت از جمیع قلاع هندوستان ممتاز و مستثنی است. سطح کوهی، که قلعه محیط آنست، طولش زیاده از چهارده کوه است، و عرضه سه کوه، و ارتفاع از زمین تا بکناره مقدار نیم کوه. از زمان شیر خان افغان، در تصرف افغانان بود؛ تا زمانی، که سلیمان کررانی حاکم بنگاله گشت؛ و فتح خان بتغی بران قلعه دست یافته، سر بطاعت سلیمان فرو نمی آورد. تا در سال اثنی و سبعین و تسعمائة، سلیمان جمعیت نموده، بامید اعانت علی قلیخان، بر سر فتح خان رفته، آنقلعه را محاصره نمود. چون رایات عالی بقصد استیصال خانزمان، بآنحدود نهضت فرمود، و فتح خان اینمعنی را، فوز عظیم دانسته، برادر خود، حسن خان را، بایشکشیهای نفیس، بدرگاه فرستاده، معروضداشت، که قلعه رهتاس تعلق به بزدگان حضرت دارد. همین که اعلام

روزگار بود، بعنوان رسالت نزد او فرستاده، بعفایت خسروانه امیدوار ساختند. و در زمره دولتخواهان درگاه در آورده، بران داشتند؛ که اگر سلیمان افغان در مقام امداد علي قلی خان شود، او لوازم خدمتگاری بجا آورده سلیمان را آنچنان در ماندند کار خود سازد، که دیگر هوای امداد علي قلیخان در متخیله او نگذرد. و بعد ازان که سه چهار ماه حسن خان و مهابتر را، باعزاز و احترام نگاه داشت، چند زنجیر فیل نامی با دیگر پیشکشهای نفیس، همراه ایشان بدرگاه فرستاد. و این اودیس، ولایتیست وسیع، که پای تخت آن شهر جگناته است، و جگناته بتی ست، که این شهر باو منسوب و موسوم است.

ذکر گریختن آصف خان بولایت گرهه

بعد ازانکه آصف خان بدرگاه آمده، عرض لشکر خود نمود، مظفر خان باو در مقام عذاب شده، جمعی را بران داشت، که در باب خزائن چورا گرهه، بروی تقریر کنند؛ و خود نیز بسنخان کنایته امیز خاطر او را آورده میساخت. و ازین ممر خاطر او چنان متردد میشود. تا وقتی، که او را سردار لشکر ساخته، در برابر علي قلی خان فرستادند. فرصت یافته، نیم شب، باتفاق برادر خود، وزیر خان با جمعیتی که داشت راه فرار پیش گرفته، روی جانب گرهه نهاد. روز دیگر امرای عظام، از فرار او اطلاع یافتند. در ساعت حقیقت حال را عرضداشت نموده، بدرگاه فرستادند. چون اینخبر بمسامع علیه رسید، منعم خانرا، سردار آن لشکر ساخته، بجای او فرستادند. و شجاعت خان را حکم شد، تا بجمعی از افواج قاهره، تعاقب او نموده، او را بمکافات عمل خود رساند. شجاعت خان بموجب حکم بتعاقب او شناخته، چون بقصبه مانک پور رسید. معلوم کرد، که آصف

پنج هزار سوار میرسید، آراسته، در صحرای وسیع صفها ترتیب داده، بنظر اشرف در آورد؛ و بشرف تحسین اختصاص یافته، بعنایات بادشاهانه ممتاز گردید. و روز جمعه، دوازدهم ذیحجه، سال مذکور، دولتخانههای درون ارگ جونپور، به نزول همایون، رشک فردوس برین گردید. و حکم اشرف بصدر پیوست، که آصف خان با جمعی از امراء کبار بر گذر نرهن، از دریای گنگ، که علی قلی خان زمان باجمعی اینجا گذشته بود، رفته، روبروی مخالفان بنشینند؛ و انتظار فرمان قضا جریان برده، بانچه مامور گردد بعمل در آورد. آصف خان فرمان را کاربند شده، کنار گنگ را، مورد عساکر منصور گردانید.

چون میان علی قلیخان زمان و سلیمان کرمانی افغان، حاکم بنگاله رابطه تمام و اتحاد قوی بود، رای ممالک آرای مقتضی آن گردید، که ایلاچی دانا نزد سلیمان فرستاده، او را از اعانت علی قلیخان منع نمایند. بظاهر آن، حاجی محمد خان سیستانی را، که باصابت رای معروف بود، برساله تعیین فرمودند. چون حاجی محمد بقلعه رهناس رسید، بعضی از سرداران افغانان، که بعلي قلیخان رابطه داشتند، حاجی محمد خان را گرفته، نزد علی قلیخان فرستادند. چون میان او و علی قلیخان اساس دوستی محکم بود، آمدن او را غنیمت دانسته در اعزاز و احترام او مبالغه نمود. و او را وسیله در خواست تقصیرات خود پنداشته، خواست، که والده خود را جهت شفاعت همراه او بدرگاه فرستد. چنانچه نتیجه این قضیه، عنقریب بزبان قلم خواهد رفت؛ انشاء الله تعالی.

چون دران ایام، راجه اودیسه، که در اقصی ولایت بنگاله است، و اقتدار تمام داشت، و دست تصرف او در انحدود بهمه جا میرسید، حسن خان خزانچی، و مهاپاترا، که در فن موسیقی هندوی سر آمد

بدولت، بجهت ترتیب و تنظیم احوال سپاه، نصرت پناه، چند روز توقف فرموده، در ماه شوال، سنه مذکوره، از آب جون عبور فرموده روی انتقام بمدافعه اهل بغی و فساد اورند. چون ظاهر قنوج مورد اعلام نصرت انجام گردید، منعم خان خان خاندان باستقبال شتافته، قیا خان گنگ را، که بمخالفتان پیوسته بود، همراه آورده، در خواست گناه او نمود. حضرت خلیفه الهی از تقصیرات او در گذشته، مرتبه و حالت او بدستور سابق مقرر داشتند. و ده روز جهت عبور توقف شد.

چون آنروی آب، مخیم سراق جلال گردید، بعرض اشرف رسید، که اسکندر خان بی عاقبت هنوز در لکهنو نشسته است. بمجرد استماع اینخبر، خواجه جهان، و مظهر خان، و معین خان، را در اردو گذاشته، خود با جوانان جانشینار، بطریق ایلغار، در نصف شب روان شده، آن شب و دو روز دیگر از قطره و تردد نیاسوده، وقت صبح، بر سر اسکندر، در لکهنو رسیدند. اسکندر خبر یافته، باضطراب تمام از لکهنو برآمده، فرار نمود. چون اسپان افواج قاهره، ماندگی تمام داشتند، اسکندر جان بسلامت برده، خود را بخانزمان و بهادر خان رسانید. و ایشان نیز، سراسیمه شده، از مقابله مجنون خان و آصف خان برخاسته، بجنونپور رفتند. و از آنجا کوچ کرده، متعلقان خود را، از پیش انداخته، از گذر نهرن عبور نموده، بآنطرف اب فرود آمدند.

و حضرت از لکهنو یوسف محمد خان را، پیشتر فرستاده، خود نیز متعاقب آن نهضت فرمودند. چون بحوالی جونپور اتفاق نزول افتاد، آصف خان، و مجنون خان آمده، بشرف بساط بوسی، سرافراز گشتند. آصف خان پیشکشهای نفیس گذرانیده، بنظر قبول ممتاز گردید. روز دیگر، لشکری که از قوت خزائن گرهه بهمسانیده بود، و عدد آن بر

بغی و فساد نمودند. و شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان، و امیر خان، و محمد امین دیوانه، و سلطان قلی خالدار، و جمله جاگیرداران آن نواحی، و شاه طاهر بدخشی، و برادر او شاه خلیل الله، و دیگر امرا از مخالفت ایشان خبردار شده، باتفاق بر سر راه مخالفان رفته، شروع در مقابله و مجادله نمودند. و از طرفین زد و گیر در کار شد. محمد امین از اسب بر زمین آمده دستگیر معاندان گردید. شاهم خان، و شاه بداغ خان، کوششهای مردانه بجا آوردند. چون لشکر اهل خلاف اضعاف مضاعف بود، پشت بمرکه داده، بقلعه نیمکهار در آمده، تحصن جستند؛ و حقیقت حال را نوشته، بدرگاه عالم پناه فرستادند. خانزمان، و برادرش بهادر خان، خیره شده، دست تعدی بتاراج پرگنات آنحدود کشادند. مجنون خان قاقشال که جاگیردار آنحدود بود، در قلعه مانک پور در آمده، متحصن گشت، و آصف خان خواجه عبد المجید را، که حکومت گرعه داشت، از حقیقت واقعه مطلع گردانیده، نزد خود طلبید. آصف خان جمعی را، بحراست ولایت گرعه گذاشته، خود با جمعیت تمام در کوه، که جاکیر او بود، آمد. و خزائن چوراگه، که بدست آورده بودند، دست بقسمت آن کشاده، تسلی سپاهی نمود. و مبلغی گرامزد جهت مجنون خان نیز فرستاد. مجنون خان، و آصف خان، ثبات قدم ورزیده، در مقابل مخالفان نشسته، حقیقت حال را بدرگاه معلی معروض داشتند.

وقتی که مرکز دائرة خلافت، محل نزول ریایات نصرت سمات گردید، و عرائض امراء متواتر رسید، عزیمت انتقام تصمیم یافته، فرمان قضا جریان بصدر پیوست؛ که منعم خان خانخانان، بافواج قاهره، بطریق منقلای پیش رفته، از معبر قنوج گذشته، بمدافع اعدا، قیام نماید. و خود

ذکر بغی و مخالفت علی قلیخان خان زمان و ابراهیم و اسکندر

چون قبل ازین، از عبد الله خان اوزبک، حرکات ناملایم، که در صدر تحریر یافت، سر زده بود؛ ازین رهگذر حضرت خلیفه الهی را نسبت باطایفه اوزبکیه، فی الجمله سو ظن پیدا شد. و قتیکه رایات اعلیٰ بعزیمت شکار فیل، بجانب نور در حرکت آمد؛ حکم جهانمطاع بصدر پیوست؛ که اشرف خان، میر منشی، نزد اسکندر خان رفته، او را بعواطف خسروانه، استمالت نموده، بدرگاه حاضر سازد. اشرفخان چون بحوالی اوده، که جاگیر اسکندر خان بود، رسید؛ اسکندر خان باستقبال او برآمده، باحترام تمام او را بمنزل خود برد، و حکم جهانمطاع را، انقیاد نموده، بظاهر در مقام آن شد، که روی امید، بدرگاه گیتی پناه آورد. و بعد از چند روز، باشرف خان گفت، که ابراهیم خان بسن ازما کلانست و در همین همسایگست، بهتر انست که نزد او رفته، او را با خود متفق ساخته، یکجا بدرگاه برویم؛ باین قرار داد، بقصبه سراور که جاگیر ابراهیم خان بود، رفتند؛ و چون اسکندر خان، و ابراهیم خان یک جا شدند؛ و مصلحتها بران قرار گرفت؛ که با علی قلی خان زمان، که هم از طائفه ماست، و درین سرحد مدار الملک ست، درین باب کنکاش کردن باو لازم است.

جهت قرار اینکار باتفاق اشرف خان، بچونپور، که در جاگیر خانزمان بود، رفتند. و بعد از اجتماع، رایهای کل ایشان بر مخالفت و حرام نمکی قرار گرفت. و اشرف خان را، بطریق گناهکاران نگاه داشتند؛ و بوالدی عصیان درآمده، ابراهیم خان، و اسکندر خان، روی عداوت بجانب لکهنو آوردند. و خانزمان، با برادر خود بجانب کره مانکپور آمده، شروع در

صحرانیست که فیل بسیار، دران میگرددند. بندگان حضرت از راه برگشته، در آخر آنروز بغیلان رسیدند؛ و افواج قاهره تمامی آنفیلان را، درمیان گرفته، بطرف قلعه پنانورانده، در نصف شب، بقلعه مذکور در آوردند؛ و سید و پنجاه فیل در آنروز شکار شد. و از آنجا باردوی ظفر قرین، که در حدود گرهه بود نهضت فرموده، قریب بیست روز، دران منزل توقف نمودند. چون ایام گرمی هوا، و اوقات وزیدن بادهای مخالف بود بدینجهت اکثر اهل اردو ضعیف و بیمار گشتند. و ازان جا کوچ فرموده حکم جهانمطاع بصدر پیوست که افواج قاهره دران جنگل در آمده هرکس از مردم اعیان تا فیل نگیرند بدرگاه نیایند. وقتی که گوالیار محل نزول ربابات اعلی گردید بعد از چند روز که آثار صحت دران مردم بظهور انجامید ازان مقام جانب دار الخلافت آگرة نهضت فرمودند.

ذکر بنای قلعه آگرة

درین سال، حکم اشرف صادر شد، که بجای قلعه ارک آگرة که از خشتت پخته بود، و درینولا کهنه شده، و ریخته بود، قلعه از سنگ تراشیده بسازند. و حسب الحکم بنیاد قلعه شد. و در چهار سال باتمام رسید. امروز در ربع مسکون عدیل ندارد. و عرض دیوار ده گز است، که از سنگ و گچ ریخته ساخته اند، و از هر دو طرف، سنگ تراشیده را بهم اتصال داده، در غایت صفا پرداخته اند. و ارتفاع قلعه از چهل گز زیاده است، و خندقی عمیق بر دور آن کنده، که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند، که عرض آن بیست گز، و عمق ده گز است. و از دریای جون آب دران خندق می در آید، و قریب بسه کروز تنگه خرچ این عمارت عالی اساس افکنده؛ و تاریخ بنای دروازه قلعه را بنای در بهشت یافته بودند.

چون خبر فتح جلال آباد و رسیدن افواج قاهره، بسمع میرزا سلیمان رسید؛ روی انهمزام بجانب بدخشان نهاد. و میرزا محمد حکیم، باتفاق امراء عظام، بکابل در آمده، بر مسند حکومت استقرار نمود. و امرا بنوعی که حکم جهانمطاع بصدور پیوسته بود، هر یک بجایگیرهای خود معاودت نموده؛ خان کلان که بمنصب اتالیقی میرزا مقرر شده بود، آنجا ماند. اتفاقاً میرزا همشیره خود را که سابقاً در سلک ازدواج شاه ابو المعالی منتظم بود بی استصواب خان کلان در عقد نکاح خواجه حسن نقشبندی از اولاد حضرت خواجه بهاء الدین، قدس الله تعالی سره و روحه، در آورد. و خواجه حسن چون به این چنین نسبتی تقویت یافت، مهمات در خانه میرزا از پیش خود گرفته حسابی از خان کلان نمیگرفت؛ و خان کلان از بس که حدت در طبع داشت تاب نیاورده، بیرخصت میرزا از کابل بر آمده، بلاهور رسیده، حقیقت حال را عرضه داشت نمود.

ذکر وقائع سال دهم الهی

ابتدای اینسال، روز یکشنبه، نهم شعبان سنه اثنی و سبعین و تسعمائة بود. در ابتدای اینسال، چون داعیه شکار فیل بخاطر اشرف راه یافته بود، حکم جهان مطاع بصدور پیوست که قراولان شکار پیشتر رفته، هر جا که فیل به بینند خبر رسانند؛ و خود بدولت در غره ماه رجب سنه اثنی و سبعین و تسعمائة جانب گرهه و فرور نهضت فرمودند. چون بحوالی نوروز اتفاق نزول افتاد، قراولان معروض داشتند، که در جنگل نوروز، چند گله فیل میگردد، حضرت خلیفه الهی جریده سوار شده دران جنگل در آمدند. و تماشای بکابلان را در قید اصطباد در آورده، معاودت فرمودند. روز دیگر، متوجه معسکر راه بسر اثر بودند، که قراولان در راه خبر آوردند، که در هشت گروهی

و مردم او تنگ شد، بدخشیانرا از کابل بیرون کرد. و میرزا سلیمان با لشکر
 بیکران بجهت انتقام، متوجه کابل شد. میرزا محمد حکیم باقی قاقشال را،
 با جمعی از مردم اعتمادی خود، در کابل گذاشته، بجانب جلال آباد
 - و پرشاور رفت. و قتیکه میرزا سلیمان بکنار آب باران رسید، شفید، که میرزا
 محمد حکیم، بطرف جلال آباد رفته، راه کابل گذاشته، بطرف جلال آباد
 توجه نمود. میرزا محمد حکیم پرشاور را گذاشته، بکنار نیلاب رسیده،
 عرضداشتی مشتملبر کیفیت حال، بدرگاه گیتی پناه ارسال نمود. و میرزا
 سلیمان چون دانست، که میرزا محمد حکیم التجا بدرگاه انجم سپاه آورده،
 از پرشاور برگشته قنبر نام نوکر خود را، با سیصد کس در جلال آباد گذاشته
 متوجه کابل گردید. و قتی که عرضداشت میرزا محمد حکیم بدرگاه رسید،
 حکم جهانمطاع بصدر پیوست، که امرای جاگیردار پنجاب، مثل محمد
 قلی خان برلاس، و خان کلان، و قطب الدین محمد خان، و کمال خاں
 کهکمر، و دیگر عساکر نصرت مآثر بکومک میرزا بروند. امراء عظام فرمانرا کار
 بند شده، بجمعیت تمام بکنار آب نیلاب، بمیرزا پیوسته، روی تسخیر بجانب
 کابل آورده، چون بحوالی جلال آباد رسیدند، میرزا کسانرا نزد قنبر، که
 بحکم میرزا سلیمان محافظت جلال آباد می نمود فرستاده، او را باطاعت
 و انقیاد خواند. چون ان خون گرفته سر از اطاعت پیچید، افواج قاهره روی
 توجه بتسخیر آنحصار آورده، در ساعت مفتوح ساخته قنبر را با مجموع
 آن سیصد کس، که دران قلعه بودند، از تیغ انتقام گذرانیدند. * بیت
 بتاراج خود، ترک تازی کنی، که کنجشک باشی، و بازی کفی
 کلوخی که با کوه سازد نبرد، بسنگی توان زو بر آورد گرد
 و دو کس را از ایشان سر دادند، تا خبر بمیرزا سلیمان رسانیدند، و سرقه
 را، با خبر فتح نزد باقی قاقشال بکابل فرستادند.

برهم خورد. حضرت خلیفه الهی عنایات خسروانه درباره او مبدول فرموده، محال چندی بجاگیر او مقرر فرمودند. چون بی اعتدالی در طبیعت و طینت خواجه مخمر و مرکوز بود، بی اختیار حرکاتی از سر زد، که سر در پی آن کار کرد. از جمله بی بی فاطمه نام عورتی بود، که بخدمت حرم سرای حضرت جذت آشیانی قیام می نمود. خواجه معظم دختر او زهره آغه نام را در حبالة خود در آورده بود. چون چندی بران گذشت، بيموجب قصد کشتن آن بیچاره کرد. و چون والده او، برین مطلع گردید، بملازمت حضرت شتافته، حقیقت حال خود را بعنوان استغاثه بسمع اشرف رسانید. اتفاقاً درین وقت حضرت میخواستند، که بشکار متوجه شوند، فرمودند که جهت استخلاص دختر تو، از راه خانه خواجه معظم عبور نموده، نصیحتی چند خواهم کرد. و طاهر خان، میر فراغت، و رستم خانرا، پدیم فرستادند، تا خواجه را از آمدن حضرت اعلام دهند. وقتی که طاهر محمد خان بخانه او رسید، از روی ستیزه، آنعورت بیگناه را بقتل رسانید. و چون آنجا رسیدند، خواجه معظم حرکات نا ملائم بظهور آورده، مستحق سیاست گشته، حسب الحکم جهانمطاع جمعی که در خدمت بودند، خواجه را در ته لکد و چوب گرفته، در کشتی انداخته، از آب گذشته، و غوطه چند نیز دادند. و آخر بقلعه گوالیار فرستاده، محبوس ساختند. و همدران حبس در گذشت.

ذکر آمدن میرزا سلیمان مرتبه سوم بکابل

سابقاً مذکور شد، که میرزا سلیمان، باستدعای میرزا محمد حکیم، بکابل آمده، دفع شاه ابو المعالی نموده، در وقت مراجعت، اکثر آنولایت را، بجاگیر نوکران خود، تفخووه نمود. چون جا بر میرزا محمد حکیم،

دران ایام که حضرت از مذبذبه معاودت فرموده، در مستقر خلافت، بلوازم عیش و نشاط اشتغال داشتند؛ اکثر اوقات، بسیر کرانی، که از مواضع نواحی دار الخلافت آگزه است، و بعدوبت آب، و لطافت هوا ممتاز بود، تشریف می بردند. چون آن عرصه و فضا قابل عمارات دلکشا بود، فرمان بتعمیر و ترتیب عمارات عالی صادر شده، در اندک ایام منازل خوب، و بناهای مرغوب باتمام رسیده، شهری عظیم بهم رسید. و به نگرچین موسوم شد.

ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود

او پسر علی اکبر از اولاد حضرت شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام است، رحمه الله علیه. در ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی، بارها ازو حرکات ناپسندیده بظهور آمده بود. آنحضرت، بواسطه رعایت خاطر شاهزاده عالیمقدار، از تقصیرات او اغماض فرموده، درمیگذشتند. آخر از بس که بی اعتدال بود، حکم اخراج در باب او بصدر پیوست، و او بگجرات رفت. و از آنجا بمکه معظمه رسیده، چندگاه آنجا گذرانیده، باز بملازمت حضرت جنت آشیانی آمد. بعد از آن که نوبت سلطنت بشهریار عالم رسید، و رجوع مهمات برای صوابنمای بیرام خان، خانخانان، شد، و او بر بی باکی و سفاکی خواجه اطلاع داشت، خواجه را اخراج نمود، بمقتضای این بیت که،

به بدطینتان نیکو خوئی مکن، بافعی و عقرب نکوئی مکن.

بعد از اخراج، چندگاه در گجرات بوده، باز روی امید بدرکاه گیتی پناه آورد. این مرتبه بیرامخان فی الجمله توجهی بار فرموده، در مقام رعایت شد. در خلال این احوال، مهمات بیرامخان بر نهجی که تحریر یافت،

در ایام استقرار در مندو خان قلی نام نوکر عبد الله خان که در هندیه بود و مقرب خان از امراء دکن بموجب فرمان اشرف بجمعیته که داشتند آمده بشرف خاکبوس مستسعد گردیدند. و مقیم خان، که درین یورش ازو ترددات مردانه بظهور آمده بود، شجاعت خان خطاب یافت.

و آیات عالی در محرم سنه اثنی و سبعین و تسعمائه از شهر مندو در حرکت آمده ظاهر قصبه فالحجه مقر لشکر همایون گشت. و قرا بهادر خان بکومت مندو تعیین یافته، حکم اشرف بفغان پیوست، که جمعی ملازمان درگاه که در مندو توقف کرده اند، همراه قرا بهادر خان بلوازم خدمت قیام نموده بخاطر جمع دران صوبه باشند. بعد دو روز ازین منزل انتقال فرموده عنان عزیمت بجانب اگرة معطوف داشته، چون باجین رسیدند چهار روز بواسطه کثرت برسات انجا توقف افتاد. از انجا بچهار منزل در سارنگپور و از سارنگپور در یک هفته به پرگنه کهرار رسیده ظاهر ان محل نزول آیات اعلی گردید؛ و از انجا بکوچ متواتر چون بحدود سپری رسیدند، فراوان شکار خبر یک گله فیل آورده بعرض رسانیدند، که یک فیل مست کلان دران گله میگردد. بندگان حضرت در همان ساعت سوار شده بشکار توجه فرمودند؛ و تمامی ان فیلان را بدست آورده، بکوچهایی متواتر از راه نور و گوالیار بتاریخ سیوم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بمركز دارالخلافه اگرة رسیدند.

و درین سال، دو در سلطنت از یک صدف بطریق توامان که یکی بکسن و دویم بکسین موسوم بود؛ بظهور موفور السرور و بقدم بهجت لزوم خود عالم را معطر و مغرور گردانیدند. و بعد یکماه هردو بساط حیات در نور دیده بعالم آخرت خرامیدند.

از محال مندوست رسیدند، خبر آمد که جمعی از بهادران، که بطریق هراولی پیش رفته بودند، بعدد الله خان رسیده آتش قتال بر افروخته اند. باستماع اینخبر اعلام نصرت انجام بتعجیل در حرکت آمده، گرم تر روان شدند. چون چند کس معتبر از جانب عبد الله خان بر خاک افتادند، و خبر قرب رایات عالی باو رسید، کوچ و بساهی خود را بتاراج گذاشته بقبضه ترین وجوه بدر رفت؛ و افواج قاهره سر در تعاقب او نهاد. تا ولایت آل که سرحد گجراتست رسیده تمامی حرمها و فیلان او را جدا کردند؛ و عبد الله خان نزد چنگیز خان که غلام سلطان محمود گجراتی بود، و بعد از وفات او فرمان روالی گجرات گردیده بود رفت.

افواج قاهره اسپان و فیلان و حرمها عبد الله خان را جدا کرده مراجعت نمود. و در نواحی ولایت آل بشرف خاک بوس سرافراز آمدند، و بنوازشهای بادشاهانه مشمول گشتند. و رایات عالی از همین منزل در حرکت آمده بتاریخ سلجمنی الحجه سنه احدی و سبعین و تسعمائه در شهر مندو رسیدند؛ و زمینداران آن نواحی روی اطاعت بدرگاه عالمپناه آورده بشرف خاکبوس ممتاز گشتند. میران مبارک شاه که اباعنجد حاکم ولایت خاندیش بود عرضه داشت نوشته با تحفه‌های لایق مصحوب ایلچیان فرستاد. بعد از چند روز ایلچیان رخصت یافت، و فرمان اعلی بنام میران مبارک شاه صادر گشت، که از صبیهای خود هر کدام مناسب خدمت حضرت داند، بدرگاه فرستد؛ و اعتماد خان را نیز مصحوب ایلچیان روانه فرمودند. وقتی که این مرده بگوش میران مبارک شاه رسید، اظهار افتخار و مباهات نموده صبیّه خود را با سامان و سرازجام که لایق بود بدرگاه گیتی پناه فرستاده این معنی را از غنیمتهای بزرگ دانست.

و چون آنکدود را، از فیل خالی ساختند، عذرا عزیمت جانب
مالوه معطوف داشته، قصبهٔ ربود مورد اعلام نصرت انجام گردید، و بواسطهٔ
کثرت بارندگی، دو روز در ظاهر آن قصبه توقف افتاد. و از آنجا، بجانب
سارنگپور نهضت فرمودند. و بواسطه شدت باران، و کثرت آب و گل، لشکر
فیروزی اثر بمسکنت تمام راه طی می نمود، و چون ببلدهٔ سارنگپور رسیدند
مسکند قاسم خان نیشاپوری، که حاکم آنجا بود، باستقبال شتافته، انواع
پیشکشها گذرانید. روز دیگر نوای عزیمت از آنجا در حرکت آمده، چون
بنواحی منغدو رسیدند، عبد الله خان اوزبک، حاکم منغدو، خبر نهضت
رایات اعلیٰ شنیده، بجهت آنکه بعضی امور که خلاف رضای حضرت
باشد، ازو سر زده بود، بیم و هراس عظیم بخود راه داده، راه گریز پیش
نهاد. و عیال و بساهی خود را پیش انداخته، بجانب گجرات روان شد.
چون این خبر بمسامع علیه رسید مقیم خانرا که از امراء کبار بود نزد
عبد الله خان فرستاده او را براهی که متضمن خیریت او باشد، دعوت
فرمودند. مقیم خان هرچند سخنان صواب و کلمات حق بگوش او القا
نمود، فائده مند نیفتاد.

* بیت *

هرکو نهدند گوش سوی پند عزیزان،

بسیار بدنندان گرد انگشت ندامت.

عبد الله خان پندداشت که مقیم خان او را بحرف و حکایت نگاه میدارد
تا افواج قاهره رسیده سر راه او را بگیرند. مقیم خان را همانجا گذاشته وادی
فرار پیش گرفت. مقیم خان بی فیل مقصود مراجعت نمود؛ و حقیقت
قصه را بسمع اشرف رسانید. غیرت و غضب بادشاهی درکار شده، فرمان
جهانمطاع بصدر پیوست، که جمعی از بهادران سر راه برو گرفته نگذارند که
بدر رود؛ و خود نیز از عقب مسارعت نمودند. وقتی که بحوالی باغی که

تمام یافت؛ تسخیر آن در نظر همت و تردد او آسان نمود. با پنج هزار سوار، و پیاده بسیار، روی همت بتسخیر آنولایت نهاد. رانی نیز لشکرها جمع نموده، با هفصد پیل، و بیست هزار پیاده و سوار، بمدافعت شتافت. و از طرفین کشش و کوشش درکار شده، بحسب تقدیر، تیری برانی رسید، و شکست بر لشکر او افتاده، رانی از وهم این، که مبادا زنده در دست غنیم در آید، فیلبان خود را فرمود، که او را بخنجر هلاک ساخت. و بعد از فتح آصف خان متوجه قلعه چوراگرة شد. پسر رانی که در آن قلعه بود، بجنگ پیش آمده، کشته شد؛ و آنقلعه مفتوح گشت. و خزائن و دفائن بسیار، از آن قلعه، بدست آصف خان افتاد. و آصف خانرا، بعد از آنکه این چنین کار از پیش رفت، و اینقدر خزائن در تصرف در آمد؛ سر افتخار و اعتبار، او بفلک الافلاک رسید. و در گرة برمسند حکومت استقرار گرفت.

نهضت رایات اعلی بجانب نور

بتاریخ دوازدهم ذی القعدة الحرام سنه احدى و سبعین تسعمائه، مطابق سال نهم الهی، موکب همایون، بعزیمت شکار فیل، از دارالخلافه آگرة، بحرکت آمده، ساحل دریای چنبل مضرب خیام ظفر انتظام گردید. و بواسطه کثرت باران، و طغیان امواج دریا ده یازده روز در آن مقام توقف افتاد. و در وقت عبور، فیل خاصه، که لکهنه نام داشت، در آن دریا غرق شد. چون حوالی قصبه نور، محل نزول اجلال گردید، در آن جنگل که مسکن و ساوای فیلان بود، پرتوی التفات بر شکار آن جانوران انداخته، چند روز بلوازم این امر، قیام فرمودند. و در ترتیب و تدبیر این شکار، که صعبترین اقسام صیدست، اختراعات غریب کار فرموده، فیل بسیار در قید اصطیاد در آوردند.

و همدین سال، خواجه مظفر علی تربتی، که از قدیمان خانخانان بیرام خان بود، بمنصب وزارت دیوان اعلی سرافراز گشته، بخطاب خانی ممتاز گردید.

ذکر تسخیر قلعه چنار

که در تصرف فتو نام غلام عدلی بود، و او، عرضداشت نموده، اظهار دادن قلعه کرد. حضرت خلیفه الهی، شیخ محمد غوث و آصفخان را فرستادند، که رفته بصلح قلعه را متصرف شدند؛ و آن قلعه را حواله حسین علی خان ترکمان فرمودند. اتفاقاً در این ایام، غازی خان سور که از امراء کبار عدلی بود و مدتی در ملازمت حضرت گذرانیده بود؛ درین ایام که حکومت گرهه بآصفخان قرار گرفت، فرار نموده، بولایت پتفه درآمد، و جمعیت تمام کرده، در مقام پتفه و اشوب شد. چون آصفخان را بولایت گرهه فرستادند، غازی خان مذکور بلشکر انبوه بمقابله آصفخان آمده حمله کرده شکست یافته، در معرکه بقتل رسید. ازین فتح آصفخان را قوت و مکنت تمام دست داد.

ذکر تسخیر ولایت گرهه و کشته شدن

رانی درگوتی

چون ولایت گرهه کذبکه، بآصفخان قریب بود، او را داعیه تسخیر آن ملک در سر افتاد. دار الحکومت آنولایت قلعه چوراگرة است. و این ولایتیست وسیع، که هفتاد هزار قریه آبادان بدان متعلق ست. و والی آن ملک دران ایام، عورتی بود، رانی درگوتی نام؛ و این عورت از حسن و جمال بهره تمام داشت. چون آصف خان بر حقیقت آنولایت، اطلاع

و محمد قاسم، که در بند بود، خلاص شده، در بدخشان نزد میرزا سلیمان رفته، کیفیت واقعه را معلوم ساخته، میرزا را بر رفتن کابل تحریص نمود. و میرزا محمد حکیم نیز، کس خود نزد میرزا سلیمان فرستاده، استدعای حضور او کرد. میرزا سلیمان چون بر کیفیت واقعه اطلاع یافت، لشکر بدخشان را جمع کرده، باتفاق حرم محترم خود خرم بیگم، رو بکابل آورد. ابوالمعالی نیز، لشکر کابل را یکجا کرده، میرزا محمد حکیم را همراه گرفته، بکنار آب غوربند رفت. و از طرفین، صفها ترتیب یافته، آتش قتل افروخته شد. جمعی از کابلیان که بجانب دست راست ابوالمعالی بودند، از بدخشیان شکست خورده، رو گردان شدند. ابوالمعالی میرزا محمد حکیم را، در مقابل میرزا سلیمان گذاشته، خود بمدد آنجماعت رفت. نوکران میرزا محمد حکیم، فرصت غنیمت دانسته، میرزا محمد حکیم را، از آب گذرانده، نزد میرزا سلیمان بردند. و باقی لشکر کابل، از مشاهده اینکال، پراگنده شده، هرکس خود را، بگوشه کشید. ابوالمعالی چون باز بجای خود آمد، از میرزا محمد حکیم، و لشکر او، اثری ندیده، مضطرب شده راه گریز پیش گرفت. بدخشیان سر در تعقب او نهاده، در موضع چاریکاران، باو رسیده، گرفته، بخدمت میرزا سلیمان آوردند. میرزا سلیمان بخوشحالی تمام، میرزا محمد حکیم را، همراه گرفته، بکابل در آمد. و ابوالمعالی را بعد از دو سه روز، دست و گردن بسته، نزد محمد حکیم فرستاد. و میرزا فرمود، تازبان، او را از حلق کشیده بقصاص رسانیدند؛ و این واقعه، در شب هفدهم رمضان، سنه سبعین و تسعمائة واقعه شد. بعد ازان، میرزا سلیمان صبیغه خود را، از بدخشان بکابل طابیده، در ازدواج میرزا محمد حکیم، در آورد؛ و اکثر ولایت را، بمردم خود جاگیر داده، امید علی را، که در محل اعتماد او بود، بوکالت میرزا تعیین نموده، خود بجانب بدخشان مراجعت فرمود.

* بیت *

ما بدین در، نه پی عزت و جاه آمده ایم،
از بد حادثه اینجا، به پناه آمده ایم.

ماه چوچک بیگم بمضمون عرضداشت او وقوف یافته، در جواب او این
مصراع نوشت. که

کرم نما، و فروا، که خانه خانه تست.
و باحترام تمام، طلبیده جبه خود را، در عقد ازدواج او در آورد. و ابو المعالی
مرجع کل گشته، تمام مهمات در خانه میرزا محمد حکیم را، از پیش خود
گرفت. جمعی که قبل ازین، از سلوک ماه چوچک بیگم دل گرفته بودند،
مثل شوکون پسر قراچه خان، و شادمان و غیره، در مزاج ابو المعالی در
آمده، خاطر نشان او نمودند، که تا بیگم در حیات ست، مهمات تو رواج
نخواهد یافت. ابو المعالی این مصلحت را صواب دیده، آن عزت
بیچاره را، بخنجر بیداد کشت. و میرزا محمد حکیم را، که خورد سال
بود، در دست خود کرده، تمامی مهمات را از پیش خود گرفت.
و حیدر قاسم کوه‌بر را، که وکیل میرزا بود، بدست آورده، بقتل رسانید
و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت. تردی محمد خان، و باقی
محمد خان قاقشال، و حسین خان با جمعی از ملازمان بیگم یکجا شده،
بر سر ابو المعالی روان شدند. که انتقام بیگم از او بکشند. عبدی سر مست
ابو المعالی را ازین معنی خبردار ساخت. ابو المعالی با جمعی، که باو
متفق بودند، مسلح و مکمل و مستعد قتال ایشان گشت. جماعت مذکور،
بطرف راست درون قلعه در آمدند. ابو المعالی نیز، بمدافعت پیش آمد،
و بسیاری از طرفین بقتل آمدند. آخر ابو المعالی زور آورده، ایشان را از قلعه
بیرون آورد. چنانچه هریک از ایشان متفرق شده، رو بطرفی نهادند.

غرائب واقعات آنکه، در آن وقت که شرف الدین حسین از درگاه گریخته، بجانب ناگور رفت؛ کوکه فولاد نام غلامی، از غلامان پدر خود را برین داشت، که گاه بیگاه در کمین بوده، بهر وجه که تواند، بحضرت آسیبی رساند. این بی سعادت بقصد اینکار همیشه، در اردوی معلی میگشت؛ و انتظار فرصت میکشید. اتفاقاً حضرت از شکار معاودت نموده، از بازار دهلی میگذشتند. وقتی که نزدیک بمدرسه ماهم آنکه رسیدند، آن نابکار، خون گرفته، تیری پرکشش کرده، بشانه آنحضرت زد؛ و از آنجا که عنایت الهی، همه وقت شامل حال آن شهریارست، زخم کاری نرسید؛ و پوستمال گذشت. دولتخواهان در ساعت، آن برگشته روزگار را بضرب تیغ و خنجر، بجهنم فرستادند. و آنحضرت تیر را کشیده، همچنان سواره، بمسند خلافت رسیدند. و چند روز بمعالجه این جراحت پرداخته، بتاریخ ششم جمادی الثانی، در سکاکی نشسته، بجانب دارالخلافت آگره، نهضت فرمودند. و بتاریخ پانزدهم جمادی الثانی، سنه احدى و سبعین و تسعمائة، موافق سال هشتم الهی، در آگره، نزول اجلال واقع شد.

ذکر وقائع سال نهم الهی

ابتدای اینسال، روز پنجشنبه؛ بیست و نهم رجب، سنه احدى و سبعین و تسعمائة بود. چون ابو المعالی احمد بیگ را کشت؛ و معلوم کرد، که افواج قاهره بتعاقب او می آیند؛ سراسیمه شده، راههای راست را گذاشته، روی گریز بجانب کابل نهاد. چون بحدود کابل رسید، عروضا داشت متضمن اظهار نسبت خلوص عقیدت، و صدق ارادت، که بحضرت جنت آشیانی داشت، نوشته بماه چوپک بیگم فرستاده، باین بیت مصدر ساخت.

و اسکندر بیگ را همراه گرفته، سر در تعاقب ابو المعالی نهادند. چون بدوازده گروهی نارفول رسیدند، خانزاده نام برادر ابو المعالی را، که شاه نوندان می گفتند، و از جاگیر خود بر آمده بقصد ملازمت برادر میرفت، در راه در خورده، گرفته، در بند کردند؛ و ابو المعالی از نارفول گریخته، رو به پنجاب آورد. و احمد بیگ و اسکندر بیگ از افواج قاهره جدا شده، بطریق ایلغار بدنبال ابو المعالی شتافتند.

جمعی از نوکران ایشان، که سابقاً نوکر میرزا شرف الدین حسین بودند، بهم عهد بستند و سوگند خوردند، که وقتی که بابوالمعالی مقابله روی دهد، احمد بیگ و اسکندر بیگ را گذاشته، بار پیوندند، و دانه قلی نام مفسودی ازیشان جدا شده، بتعجیل هر چه تمامتر خود را بابوالمعالی رسانیده، مؤده اتفاق آنجماعت پاورسانید. ابو المعالی بمجرب شنیدن این حکایت خود را در جنگلی که در کنار راه بود کشید؛ وقتی که احمد بیگ مسکافی او رسیدند، از کمینگاه بر آمده، حمله بر ایشان آورد، و نوکران ایشان که باهم اتفاق کرده بودند، نیز شمشیرها کشیده رو بصاحبان خود آوردند، و دیگر نوکران احمد بیگ و اسکندر بیگ، از مشاهده اینحال گریخته احمد بیگ و اسکندر بیگ را تنها گذاشتند. و این هر دو مرد مردانه بعد از کوشش و کشش بسیار بدرجۀ شهادت رسیدند.

حضرت خلیفه الهی در قصبه متوره بلوازم شکار اشتغال داشتند، که این خبر بمسامع علیه رسید. شاه بدافع خان، و تاتار خان، و رومی خان و غیرهم را بتعاقب ابو المعالی، تعیین فرمودند. که بتعاقب رفته، هرجا که باو رسند سزای کردار او، بدامن روزگار او نهاده، تا خاطر از مهم او جمع نکنند از پانه نشینند. و رایات عالی از متوره نهضت فرموده، دارالملک دهلی را از فرزول خود رشک فردوس برین گردانیدند. از

بدرگاه بیاورد؛ والا در مکافات اعمال او کوشیده، بلوازم اعدام و اتلاف او قیام نمایند. و چون اخبار توجه حسین قلی خان و دیگر امرا بمیرزا شرف الدین حسین رسید، ترخان دیوانه را که محل اعتماد او بود، در اجمیر گذاشته، بجانب ناگور رفت. افواج قاهره قلعه اجمیر را محصور ساختند. بعد از دو سه روز ترخان دیوانه امان طلبیده قلعه را بدولتخواهان درگاه سپرد. و امرا بتعاقب میرزا شرف الدین حسین بجانب جالور شتافتند. اتفاقاً وقتی که میرزا شرف الدین حسین بجالور رسید، شاه ابو المعالی، که از مکه معظمه معاودت نموده بدرگاه می آمد، بمیرزا شرف الدین حسین وا خورده، در احداث فتنه باو قرار داد. که بر سر کوچ و اوراق حسین قلی خان، که در حاجپیور گذاشته بود، رفته، دست بردی نموده، از آن راه بکابل رفته، میرزا محمد حکیم را بهندوستان بیاورد؛ و شرف الدین حسین میرزا ازین طرف آنچه مقدور او باشد تحریک سلسله فتنه و فساد بدهد.

دو بد چون بهم همفیشینی کنند، ز کار جهان خرده بینی کنند،

بشو دست امید از خیر شان، که در وادی شر بود سیر شان.

ابو المعالی جمعی از نوکران میرزا شرف الدین حسین را، همراه گرفته، چون بکوالی حاجی پور رسید، معلوم کرد، که احمد بیگ و اسکندر بیگ از قرباتان حسین قلی جهت دفع او آمده اند. از آنجا انصراف ورزیده جانب نازنول توجه نمود. ناگاه خود را بقلعه نازنول رسانیده، میرگیسو شقدار آنجا را گرفته، زریکه در فوطه خانه آنجا جمع آمده بود، بر جمعی که همراه خود داشت، تقسیم نمود. حسین قلی خان بعد از شنیدن این خبر، برادر خود اسمعیل قلی بیگ را، بهمراهی محمد صادق خان بتعاقب ابو المعالی فرستاد. چون ایشان قریب بحاجی پور رسیدند؛ و معلوم کردند، که ابو المعالی خود را جانب نازنول کشیده، احمد بیگ

که دران اوان سن او بده رسیده بود، همراة گرفته، بعزم جنگ بجلال آباد که سابقاً بجوی شاهي موسوم بود، آمده، انتظار وصول منعم خان میکشید. منعم خان ازین طرف، بتعجیل رفته، و جنگ کرده، در حمله اول شکست یافت. و تمام لشکر و حشم بباد داده، باهانت تمام رو بدرگاه آورد. و والدۀ میرزا محمد حکیم، بعد از فتح، بکابل رفته، شاه ولی آنکه را بمظنه آنکه او نسبت به بیگم قصد غدر دارد، بقتل رسانید. و حیدر قاسم کوه بر را، بوکالت میرزا موسوم ساخت.

و درین سال، واقعه میرزا شرف الدین حسین رو نمود. تفصیل این اجمال آنکه میرزا شرف الدین حسین، پسر خواجه معین، بن خواجه خاوند محمود، بن خواجه عبد الله ست، که بجواجگان خواجه اشتیاری دارد، و او پسر خواجه ناصر الدین عبد الله احرار ست. میرزا شرف الدین حسین، بملازمت حضرت رسیده برتبه امیر الامرای ترقی کرد، و ناگور بجایگزین او مقرر شد. آنجا نیز ترددات مردانه از و بظهور رسید، و پدر او از کاشغر آمده، مورد مزاحم خسرواذه گشت. بحسب تقدیر، بعد از چندگاه، میرزا شرف الدین حسین، بی سبب و جهت ظاهری باغواي ارباب حسد، متوهم شده، بجانب ناگور گریخت. حضرت حسین قلی بیگ ولد ولی بیگ ذوالقدر قرابت خانخانان بیروم خان را، که بواسطه خدمات پسندیده در زمرۀ امرا انتظام یافته مستعد رعایت گشته بود، بخطاب خانای سرفراز ساخته، جایگزین میرزا شرف الدین حسین باو عنایت فرمودند. و از امرای عظام، مثل محمد صادق خان و محمد قلی توقبائی، و مظفر مغول، و میرک بهادر را، بکومک حسین قلی خان تعیین فرمودند. و حکم جهانمطاع بصدر پیوست، که امرای مذکور تعاقب میرزا شرف الدین حسین نموده، او را بدست آورند. اگر از کردار ناصواب خود نادم باشد، استمالت داده،

باخر مردم درمیان آمده، غنی خان را خلاص داد، و عهد و پیمان گرفتند، که دگر با تولک خان در مقام نزاع و عداوت نباشد. غنی خان، پیش از آنکه بکابل رسد نقص عهد نموده، بجمیعت تمام بر سر تولک خان رفت. تولک خان خبر یافته، رو بدرگاه گیتی پناه آورد. غنی خان پاره راه تعاقب او نموده، باز گشت. بعد از چند روز، غنی خان بسیر فالیز از کابل بیرون رفته. والده میرزا محمد حکیم باتفاق شاه ولی اتکه، و فضایل بیگ، و پسرش ابو الفتح بیگ بقلعه در آمده، دروازه‌ها بر روی غنی خان بستند. چون بکوالی قلعه رسید، دروازه‌ها را بسته دید؛ دانست، که مردم ازو برگشته اند. ناچار کابل را گذاشته رو بدرگاه معلی آورد. والده میرزا مهمات کابل را پیش خود گرفته وکالت میرزا را بفضایل بیگ که کامران میرزا او را کدر کرده بود تفویض نمود؛ و پسرش ابو الفتح بنیابت او بلوازم وکالت می پرداخت. چون او در وقت تقسیم موضع جاگیرهای خوب را برای خود جدا کرد و مواضع خراب را جهت سرکار میرزا و سایر ملازمان تعیین نمود؛ شاه ولی اتکه و ولی محمد اسپ و دیگران تاب ستم شریکی او نیاورده با والده میرزا متفق شده در مقام دفع او شدند. ناگاه شبی ابو الفتح بیگ مست بدر خانه آمده در خواب فرو رفت. میرم بیگ خبر یافته بر سر او آمده بیک ضرب شمشیر کار او را کفایت کرد. پدرش فضایل بیگ بازار و سپاهی که داشت گریخته خواست که بمیان هزاره در آید، که بعضی از نوکران میرزا از عقب او رفته، او را گردن زد؛ و بعد از آن شاه ولی بیگ اتکه باتفاق والده میرزا خود را عادل شاه خطاب کرد. چون این خبر بسماع علیه رسید، منعم خان را، بحکومت کابل و اتالیقی میرزا محمد حکیم امتیاز بخشیده، محمد قلی خان برلاس و حسین خان برادر شهاب الدین احمد خان، و تیمور اوزبک و دیگر مردم را بکومک تعیین نمودند. والده میرزا تمام لشکرها، یکجا کرده، و میرزا را

کشته، آدم را پیش خود نگاه میداشت، تا زمانیکه او نیز باجل طبیعی در گذشت.

ذکر توجه منعم خان بکابل

وقتی که منعم خان از کابل متوجه درگاه عالم پناه گشت، حیدر محمد خان اخته بیگی را، بهکومت کابل نصب نموده بود. چون خبر بدمعاشی او بمردم کابل بمنعم خان رسید، او را معزول ساخته، پسر خود غنی خان را، بجای او نصب کرد، و برادرزاده خود، ابو الفتح بیگ، ولد فضایل بیگ را که همراه بود، نیز بکابل فرستاد. تا در مهمات آنجا، محمد غنی خان باشد. بعد از چندگاه مردم کابل و والده میرزا محمد حکیم، ماه چوپک بیگم، از اوضاع ناپسندیده غنی خان بجان آمده، غنی خانرا از کابل بر آورده، فضائل بیگ و ابو الفتح بیگ را بقتل رسانیده، مهمات کابل را، باتفاق شاه ولی ائمه از پیش خود گرفت. و از غنی خان اعمال فالایق بسیار بظهور آمدن گرفت؛ از جمله تولک خان قولچین، را که از قدماء خدمتگاران این دودمان بود، بیجهت گرفته، در حبس نگاه میداشت. بعد چندگاه مردم درمیان آمده تولک خان را خلاص کردند. تولک خان، بموضع ماما خاتون که جاگیر او بود رفته، انتظار فرصت میکشید. اتفاقاً قافله بلخ بچار یکران فروز آمده بود، و غنی خان جریده، باستقبال آن قافله رفت. تولک خان جمعی از نوکران و خویشان خود را یکجا کرده نیم شب برسم ایلغار آنجا رسیده، غنی خان را گرفته و درزنجیر کرده باز بموضع ماما خاتون مراجعت نمود؛ و غنی خان را، باهانت تمام در حبس نگاه میداشت.

* بیت *

بازاری دل مور چه کوشی؟ هراں شربت که نوشانی بنوشی.

خدمتگاري آمده، مشمول الطاف بادشاهانه گردید، و پرگنه هذسوه و فتحپور و غيره، از سرکار کرة مانک پور، در وجه جاگیر او قرار یافت. و آنجا میبود، تا زمانی، که شیر خان پسر سلیم خان، بتسخیر آن نواحی، بر سر علي قلي خان زمان آمد. کمال خان، که حسب الحکم، بکومک علي قلي خانزمان تعیین یافته بود، دران لشکر چندان جلالت و مردانگی نمود، که حکم جهانمطاع صادر شد، که هر مطلبی که کمال خان التماس نماید، در معرض قبول خواهد افتاد. کمال خان حب الوطن را مرعي داشته، التماس ولایت پدر نمود.

فرمان عالي بدفان پیوست، که از ولایت کهکراں آنچه در تصرف سلطان سارنگ بود، و الحال در قبض و تصرف آدم خان است، نصف این بکمال خان، و نصف دیگر بآدم خان تعلق داشته باشد. و فرامین بنام امرای پنجاب، بمیر محمد خان، که بخان کلان مشهور بود، و قطب الدین محمد خان، و دیگران صادر شد، که اگر آدم خان، درینباب مضایقه نماید، تمام آن ولایت را، از دست تسلط او کشیده، بکمال خان سپرده، سزای عدم اطاعت در دامن روزگارش نهند. چون امرای مذکور، آدم را از مضمون فرمان اعلام دادند، او و پسرش لشکری، سر از فرمان پیچیده، باین راضي نشدند. افواج قاهره در ولایت کهکراں در آمده، در تسخیر آن ولایت کوششها نمودند. آدم و پسرش بمدافعه و مقابله پیش آمده، جنگ عظیم کردند. آخر شکست بر کهکراں افتاده، آدم دستگیر شد، و پسرش لشکری بجانب کشمیر بدر رفت، و بعد از چندگاه، او نیز دستگیر گردید، و تمام ولایت کهکراں، در تصرف اولیای دولت در آمد. امرای مذکور، تمام آنولایت را، بتصرف کمال خان وا گذاشته، آدم و پسرش را حواله او نموده، هر کس متوجه محال جاگیر خود گشتند. کمال خان لشکری را

اگرچه طوائف دیگر، مانند کهتری، و جانوهیه و جریهه و بهوکهل و جت و ماریه و منکوال، نیز متوطن این عرصه اند؛ اما مطیع و منقاد کهکمران می باشند. و از اوائل سلطنت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه تا الان، همه وقت اینطوائف خود را در دولت خواهی این دودمان رفیع الشان، معاف نداشته، در سلک جانشینان منتظم بوده اند، بتخصیص سارنگ سلطان، که در قدم اخلاص، و جانشیناری از همه درپیش بود؛ تا وقتیکه شیرخان افغان، در ممالک هندوستان، تسلط عظیم بهم رسانید، و خواست، که ایشانرا در ربه اطاعت خود کشد؛ و بهیچ وجه، این اراده از پیش نرفت؛ و بعد از مشقت بسیار، سارنگ سلطان را بدست آورده، فرمود، تا پوست او کذده، پسر او کمالخان را، در گوالیار محبوس ساختند؛ و بعد از سارنگ، برادرش ادم سردار این طائفه شد. او نیز طریقه اخلاص ایغدودمانرا مرعیداشته، بافغانان در مقام خلاف میبود. چون شیرخان در گذشت، و پسر او سلیم خان فرمانروای هندوستان گشت او نیز بدستور پدر، اکثر ولایت کهکمرانرا بتاراج و غارت داده در تخریب و انهدام آنطائفه مبالغه نمود. نوبتی در مقام سیاست بندگان گوالیار آمده، فرمان داد؛ که تمام این بندگان را، در خانه در آورده، آنخانه را پر از داروی تفنگ کزند، و آتش زنند. آنچنان کردند. همه آن بندگان در هوا پریده، عضوهای ایشان هم جدا گشت الا کمال خان، که در گوشه خانه، بصیانت الهی محفوظ ماند. چون این قضیه بسمع سلیم خان رسید، کمال خان را از بند خلاص داده، سوگند داد؛ که من بعد در مقام خلاف نباشد، و در مقام تربیت او شده، او را باتفاق حاکم پنجاب، به تسخیر ولایت کهکمران تعیین فرمود.

بعد از آنکه عرصه هند بعز خلافت حضرت اعلی زینت گرفت کمال خان، بدستور آبا و اجداد ربه اطاعت در گردن انداخته، در مقام

احمد خان نیشاپوری، نیز متواری گشت. و حضرت بادشاه، در باز آورد خاطر ماهم آنکه، و پسران خان اعظم مبالغه فرموده بلوازم توقیر و تعظیم ایشان پرداختند. و ماهم آنکه از غصه و اندوه پسر خود، بیمار گشته، بعد از چهل روز، رخت اقامت بسرای آخرت کشید. وفات او در ماه شوال این سال بود. روز دوم اشرف خان میر منشی را، حکم شد که منعم خان، و شهاب الدین احمد خان، و قاسم خان را، استمالت داده، بخدمت حاضر ساخت. و چون منعم خان بخود نقش بسته بود، که بعد از انعدام ادهم خان، و خان اعظم، غیر از و دیگری را در مهمات مملکت دخیلی نخواهد بود، در این بفعل نیامد، و چون واهمه ابقاع فتنه مذکور، بر خاطر منعم خان مرکوز گشته بود، با آنکه بخطات خانخانی، و منصب وکالت، و اتالیقی امتیاز یافته بود، در شبی فرصت یافته، با اتفاق قاسم خان میر بکر از آگره رو بکابل نهاد. چون به پرگنه سروت، میان دواب، که بجایگیر میر محمود منشی مقرر بود رسیدند، قاسم علی نام سیستانی از نوکران میر محمود، که شقدار آن پرگنه بود، از اضطراب احوال ایشان معلوم کرد، که از درگاه گریخته میروند، با جمعی از ارباش قصبه، که همراه بودند، بر سر ایشان رفته هر دو را دستگیر ساخته، بدرگاه عالم پناه فرستاد. حضرت خلیفه الهی از گناه ایشان اغماض فرموده، باز بدستور سابق، در مهمات مدخل دادند.

ذکر احوال طبقه کمران و تسخیر

ولایت ایشان

از گذار آب سند که به نیدب مشهور است، تا دامن کوهستان سواک، و تا حد کشمیر، تمام اینعرصه، همه وقت، در تصرف کمران بوده است.

که مسند سلطنت و ارایک ایالت بوجود حضرت خلیفه الہی زیب و زینت گرفت، شاہ طہماسپ خواست، کہ رابطہ قدیم را مجدداً استحکام دهد، بنابراین سید بیگ بن معصوم بیگ را، کہ عمزادہ شاہ بود و او را بزبان عاطفت، عمو اوغلی خطاب می فرمود، بعنوان رسالت با تحف و هدایای بسیار، بدرگاہ گیتی پناہ فرستاد. چون سید بیگ بظاہر دار الخلافت اگرہ رسید، بعضی خوانین عظام را باستقبال او فرستادہ، با احترام تمام آوردند. و باو مبلغ ہفت لکہہ ننگہ انعام مرحمت شد، و دو ماہ در دارالخلافت اگرہ توقف نمود؛ و بانعام اسپی و خلعت خاص سرفراز گشتہ، با تحف و هدایای ہندوستان، رخصت مراجعت یافت.

ذکر وقائع سال ہشتم الہی

ابتدای اینسال، روز چہار شنبہ ہژدہم رجب، سنہ سبعین و تسعمائہ بود. قضیہ کہ در مبداء این سال بوقوع آمد این بود، کہ ادہم خان کولکناش، پسر ماہم اکہ کہ در تقرب قرین خود نداشت، از روی غرور جوانی، و غلبہ جاہ و مال، باغوامی شہاب الدین احمد خان، و منعم خان خانخانان، و چندی دیگر قصد خان اعظم، کہ وکیل السلطنت بود، نمودہ، در سر دیوان، او را بقتل رسانید. و از بس کہ، غرور و نخوت، و اعتماد، بر عنایت حضرت داشت، برادر حرم ایستادہ ماند. حضرت از درون حرم، شمشیر بدست، بیرون آمدند. و فی الحال او را، دست و پا بستہ، از بام انداختہ بسیاست رسانیدند. و این قضیہ، صباح روز دوشنبہ، دوازدهم رمضان، سنہ سبعین و تسعمائہ دست داد. جمعی کہ درین فساد کوشیدہ بودند، از وہم سیاست ہرکس خود را بگوشہ کشیدہ؛ از انجملہ، منعم خان، و قاسم خان میربحر از آب جون گذشتہ، پل را ویران ساختند، و شہاب الدین

حاکم اسیر و برهانپور، و باز بهادر، که از مالو گریخته، دران نواحی می گشت، باتفاق یکدیگر، و کل زمین داران انجا، بر سر پیر محمد خان هجوم آوردند. پیر محمد خان تاب نیارده، بجانب مندو برگشت. چون بکنار آب فریده رسید، او و سائر امرا، همچنان خود را در آب زدند. اتفاقاً قطار شتری، نزدیک پیر محمد خان رسیده، براسپش خود را زد؛ از اسپ جدا شده، در آب افتاد، بمکافات اعمال خود رسید.

خون ناحق مکن، چو یابی دست، کز مکافات آن نشاید رست. بقیه امرا، که بمالو رسیدند، نگاهداشت آنولایت از حیز اقتدار خود بیرون دیده، رو بدرگاه عالم پناه آوردند. باز بهادر از عقب رسیده، مالو را متصرف شد. و امرایکه بیحکم مالو را گذاشته آمده بودند، چندگاه محبوس ماندند. بعد از آن، عبد الله خان اوزبک را، جهت تدارک این خلل نامزد فرموده، معین الدین احمد خان فرنگودی را با خوانین دیگر، بکومک او تعیین فرمودند. و در او آخر سنه تسع و ستعین و تسعمائنه، عبد الله خان با سائر امرا، چون بکوالی مالو رسیدند؛ باز بهادر طاقت مقاومت نیارده، راه هزیمت پیش گرفت. و بعضی جوانان کار کرده، از عقب او در آمده، جمعی کثیر از مردم او را بقتل رسانیدند. باز بهادر، چندگاه در حمایت رانا اودیسنکه، که از کبار راجهای ولایت مازور است گذرانید؛ و مدتی در گجرات بسر برده، در آخر روی نیاز بدرگاه عالم پناه آورده، از حوادث ایام پناه جست. و عبد الله خان در شهر مندو قرار گرفت؛ و امرای دیگر نیز بجاگیر خود رفتند؛ و معین خان بعد ترتیب و تنظیم مهمات ولایت، روی بدرگاه عرش اشتباه آورد.

چون رابطه اتحاد و واداد درمیان حضرت جنت آشیانی و شاه طهماسب صفوی، استحکام تمام داشت؛ بعد از رحلت جنت آشیانی

ذکر وقائع سال هفتم الهی

ابتدای این سال، روز سه شنبه، هفتم رجب، سنه تسع و ستین و تسعمائة بود. در ابتدای این سال، میرزا شرف الدین حسین قلعه میرتبه، را باتفاق شاه بداع خان، و پسرش عبدالمطلب خان، و محمد حسین شیخ، و بعضی امرا محاصره نمود. و از طرفین کوشش‌ها واقع شده، آخر مصالحه بران شد، که اهل قلعه تمام اسباب و جهات را گذاشته، باسپ و قمچی بدر روند. وقتی که، عساکر منصوره از سر راه ایشان برخاست، جیمیل با مردم خود، بدر رفت. و دیو داس راجپوت از روی جهل، تمام اشیا، را که در قلعه بود آتش زده، با جمعی از راجپوتان بدر آمده، از پیش افواج قاهره بگذشت. میرزا شرف الدین حسین و امرا از عقب دیو داس در آمده، با و رسیدند. و او نیز برگشته بریشان تاخت، و کس بسیار از سپاهیان، بدرجه شهادت رسیدند. و قریب دویست کس از راجپوتان نامی، در معرکه افتادند؛ و دیو داس نیز از اسپ خطا شده چون برزمین آمد، جمعی بسر او رسیده پاره پاره اش کردند. و قلعه میرتبه در تصرف دولتخواهان در آمد.

و همدیون ایام، پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان، حکومت مالوه داشت، لشکر مالوه را جمع ساخته، عزیمت تسخیر ولایت اسیر، و برهانیپور نموده، بیجاگڑه را، که از معظم قلاع آنولایت است، محاصره نموده، قهرراً و جبراً بکشد. و تمام سپاهیان آنجا را، از تیغ گذرانیده، بولایت اسیر، که بخاندیش اشتهاار دارد، در آمد. چون از آب فربه گذشت، اکثر قصبات، و قریات آنحدود را بقتل و غارت بر باد داده، بشهر برهانیپور رسید. و آن شهر را نیز بغلبه گرفته، حکم بقتل عام فرمود. از علما و سادات بسیار کس را، بحضور خود فرمود، تا گردن زدند.

ایشان ظاهر شد، باسپ و خلعت خاص سرافرازی بخشیده، ایشانرا بجایگیرهای خود رخصت کرده، مراجعت نمودند. و هفدهم ذیحجه، ششم سال الهی، موافق سنه ثمان و ستین تسعمائۀ، در آگرۀ نزول اجلال واقع شد.

شمس الدین محمد خان اتکه، که خطاب خان عضمی داشت، و حکومت پنجاب بدو مفوض بود، درین ایام در دارالخلافۀ آگرۀ آمده، بشرف خاکبوس سرافراز شد؛ و مهمات ممالک بعهدۀ او مقرر گشت. همدرین ایام، ادهم خان بموجب فرمان جهانمطاع، از مالوۀ بدارالخلافۀ آگرۀ آمده، بشرف ملازمت امتیاز یافت.

و بتاریخ هشتم، جمادی الاول، سنه تسع و ستین و تسعمائۀ، بعزم زیارت مرقد منور قطب الاولیاء خواجه معین الدین چشتی، قدس سرۀ روان شدند. چون بقصبۀ سانبور رسیدند، راجۀ بهار مل، که از راجهای نامدار آن نواحی بود، با پسر خود بهکونداس، از کمال ارادت، و صدق اخلاص، بشرف ملازمت رسیده، بانواع مراحم، و الطاف خسروانۀ، امتیاز یافت. و دختر او، که مخدرۀ عصمت بود، بازدواج آنحضرت امتیاز یافته، در سلک ازدواج محترمه منتظم گردید. و اعلام ظفر انجام باجمیر رسیده، ساکنان آن بقعۀ شریفه را، بصلاحت، و صدقۀ، و وظیفه، و ادرار، بهره‌ور گردانیدند. و میرزا شرف الدین حسین که در سرکار اجمیر جاگیر داشت، بملازمت رسیده، بمراحم شاهنشاهی مباهی گشت. و آنحضرت میرزا شرف الدین حسین را، باچندی از امرای آنصوبه، به تسخیر قلعه میرتپه، که در بیست کوهی اجمیرست، و در تصرف جیمل بود، تعیین فرموده، خود بسعادت بطریق ایلغار، در شبان روزی یکصد و بیست کره راه طی فرموده، بآگرۀ تشریف آوردند.

و نهم، رمضان نهمصد و شصت و هشت، دارالخلافه آگره محل نزول سراق عزت گردید.

چون عدلی افغان، بدست پسر محمد خان بنگالی، که از امرای سلیم خان افغان بود بقتل رسید؛ پسر او شیر خان نام، در قلعه چنار برمسند حکومت تمکن جست، با جمعیت ابنوه، رو بتسخیر جونپور نهاد. چون خان زمان عرضداشت بدرگاه معلی فرستاد، امرائیکه جاگیردار آنحدود بودند، بکومک خانزمان مقرر شدند. ابراهیم خان اوزبک، و مجنون خان قاقشال، و شاهم خان جلایر و کمال خان کهر، و جمعی دیگر از ملازمان درگاه، بعلی قلی خان پیوستند. و افغانان از آب گذشته، جنگ انداختند. خان زمان داد مردانگی داده، لشکر افغانان را برهم زده، هزیمت داده، حقیقت فتح عرضداشت نموده، بدرگاه معلی فرستاد.

و چون از بعضی حرکات خان زمان، مردم عالم را گمان طغیان و سرکشی میشد، بطریق سیرو شکار، در آخر این سال رایات عالیات، بصوب جونپور در حرکت آمد. چون بکوالی کالپی اتفاق نزول افتاد، عبد الله خان اوزبک، که کالپی بجایگزین او مقرر بود، استدعا نمود، که منزل او بقدم مسرت لزوم بندگان حضرت، مشرف شود. التماس او در معرض قبول افتاد، و منزل او را رشک فردوس ساختند. عبد الله خان در مقام خدمت ایستاده، پیشکشها گذرانیده، بقبول سرافراز گشت. چون بلده کتره محل نزول اجلال گردید، علی قلی خان خان زمان، و برادرش بهادر خان، از جونپور، که جایگزین ایشان بود، بایلغار خود را رسانیده، شرف پائیدوس دریافتند. و پیشکشهای لائق، و فیلهای خوب گذرانیدند. و چون آثار حسن اخلاص، و بندگی، از

بطرف مالوه نهضت واقع شد. چون بحوالی قلعه گاگرون، از قلاع مالوه، که بمتانت و ارتفاع مشهور ست، رسیدند؛ حکم جهان مطاع بتسخیر آن قلعه بصدر پیوست. کوتوال آن قلعه، از روی عجز، بدرگاه جهان پناه شتافته، کلید قلعه را پیشکش آورد. و این انقیاد از مستحسن افتاد. و بطریق ایلغار، تمام شب رانده، وقت صبح، بحدود سارنگ پور رسیدند. ادهم خان، که بقصد قلعه گاگرون بر آمده بود، در سه گروهی سارنگ پور، بشرف خاکبوس سرافراز آمده، بمراحم بادشاهانه ممتاز گردید. و از انجا، سوار شده، در شهر منزل ادهم خان را، بنزول اقدس با علی علیین رسانیدند. ادهم خان، آنچه از غنائم بدست آورده بود، از نظر گذرانیده، بعضی را، در مقام نگاه داشتن شد؛ ماهم انکه، که والده او بود، او را بسخن نگذاشت، تا آنچه بود بنظر انور گذرانید. حضرت خلیفه الهی، چند روز بلوازم اینساط پرداخته، عنان عزیمت بجانب دارالخلافه آگره معطوف داشتند. و در همین منزل، پیر محمد خان شروانی، و دیگر امراء، که در محال ولایت مالوه متفرق بودند، بملازمت رسیدند. و بخلعت و اسب ممتاز گشته، باز بمحال جاگیرهای خود مرخص شدند.

و آنحضرت، چون بحدود قصبه نور رسیدند، شیری که از مهابت آن، زهره هز بران آب شدی، از جنگل نمودار شد. ان حضرت تنها بنفس نفیس، رو بآن سبع آورده، او را بیک ضرب تیغ، بر زمین انداختند؛ و بچپای آن شیر را، جوانان دیگر، بضر تیغ و سنان کشتند.

و محمد اصغر میر منشی، را که از سادات عرب شاهی، بحسن خط و انشاء ممتاز بود، و در خدمت حضرت جنت آشیانی خطاب میر منشی داشت، بخطاب اشرف خانی اختصاص دادند. و بتاریخ بیست

روان شدند. چون بده کوهي سارنگ پور، که وسط ان بلادست، رسیدند، باز بهادر، که دران شهر میبود، از خواب غفلت بیدار گشته، در دو کوهي سارنگ پور آمده، قلعه ساخته، نشست.

و این باز بهادر، در فن سرود، و اقسام نغمه هندی، بی نظیر وقت خود بود. اکثر اوقات او بصحبت لولیان و پاتر بازي، و سائر ملاحی میگذشت. چون لشکر فیروزی اثر، بده کوهي سارنگ پور رسید، ادهم خان، محمد صادق خان، و عبد الله خان اوزبک، و قیا خان گنگ، و شاه محمد خان، و چندی دیگر از امرا را، بطریق قراولی فرستاد؛ که بر دور قلعه، که باز بهادر بر گرد لشکر خود کرده بود، سیر کرده، نوعی سازند که او از قلعه بیرون آید. افواج فیروزی نشان، توپ توپ باطراف قلعه باز بهادر آمدند. باز بهادر ترتیب افواج نموده، بجنگ شتافت، و امراء افغان، که از و آزاده خاطر بودند، راه فرار پیش گرفتند. و باز بهادر گریخته بدر رفت. و روپ متی نام، حرم دوستدار او، که بغام او شعر میگفت، با دیگر حرمها، و خزانه، بدست افتاد. در وقت هزیمت، خواجه سرای باز بهادر، روپ متی را، بزخم شمشیر مجروح ساخت؛ تا بدست بیگانه نیفتد. چون ادهم خان روپ متی را طلب داشت؛ روپ متی از غیرت زهر خورده هلاک شد.

ادهم خان حقیقت فتح را، نوشته بدرگاه عرضداشت نمود. تمام حرمها و پاتران و لولیان باز بهادر را، پیش خود نگاهداشته، پاره فیلان را، همراه صادق خان بدرگاه فرستاد، و حضرت خلیفه الهی را از نگاهداشتن حرمها، و دیگر غنائم، بر خاطر عاطر گران آمده، مصلحت ملک اقتضای آن نمود، که بصوب مالوه نهضت نموده آید، بنابران، بتاریخ بیست و یکم شعبان، سنه ثمان و ستین و تسعمائة، از دارالخلافه اگره

پرداخته، دریم ربیع الثانی، عذرا عزیمت، بدارالخلافت آگره، معطوف فرمودند. و بکشتی نشسته، در دوازدهم ربیع الثانی، بدارالخلافت آگره رسیدند *

ذکر وقائع سال ششم الهی

ابتدای اینسال، روز یکشنبه، بیست و چهار، جمادی الاخر، سنه ثمان و ستین و تسعمائة بود. درین سال، کد خدائی محمد باقی خان، پسر ماهم انکه، که کیفیت قرب آن مخدرة، در اوراق سابق بتکریر پیوست، واقع شد. و حضرت باسندعلی او، در منزل او، رفته بزم بادشاهانه ترتیب فرموده، چند روز بلوازم عیش و عشرت پرداختند *

ذکر فرستادن ادهم خان بسارنگ پور و فتح ولایت مالوه

در زمان شیر خان سور، ولایت مذکور بشجاع خان، که از خاصه خیلان او بود تعلق داشت. و بعد از وفات او، به پسرش باز بهادر قرار گرفته بود، و درینولا، بمسامع علیه رسیده؛ که باز بهادر حاکم مالوه، همواره بلوازم ملاحی اشتغال مینمایند، و خبری از ملک ندارد؛ و ازین جهت، دست اهل ظلم و جور، بر فقرا و شکستگان دراز گشته، و اکثر رعایا، و بیشتری از برابا از دست ظلم او بجان رسیده اند. غیرت سلطنت مقتضی آن گردید، که ولایت مالوه نیز، در تصرف اولیای دولت قاهره در آمده، مهبط امن و امان گردد. بنابراین، ادهم خان، و پیرو محمد خان، و صادق خان، و قیا خان گنگ، و عبد الله خان اوزبک، و شاه محمد خان قندهاری و دیگر امرا، بتسخیر آنولایت، تعیین یافته، روی اقتدار، بآن دیار آورده، کوچ بکوچ

شده، چون ببلده پتن گجرات رسید، و چند روز، درانجا مقام نموده، اکثر اوقات را بسیر میگذرانید، روزی بکولابی، که در ظاهر پتن واقع ست، و بسهسلنگ اشتهار دارد، و سهس بزبان هندی، هزار را گویند، و لنگ بتخانه را نامند؛ چون یکهزار بتخانه بر دور این حوض بود، باین نام شهرت گرفت. القصه خانخانان رفته، بکشتی نشسته، سیر میکرد. و چون فرو آمده، بمنزل متوجه میشد، مبارک خان نام افغان فوجانی، که پدر او در یکی از جنگها، بدست مغولان بقتل رسیده بود، انتقام خیال کرده، بملاقات خان آمده، در وقت مصافحه، خان را بخنجر هلاک ساخت، و شهید شد. محمد بیرام تاریخ شهادت آن پاک نهاد شد. و جمعی از او باش، اردوی خانخانان را تاراج کردند. و محمد امین دیوانه، و بابا زنبور، و چندی از خواجه سربان، میرزا عبد الرحیم ولد ارجمند خانخانان را، که سن عمرش بچهار سالگی نرسیده بود، و امروز بخطاب خانخانانی سرفرازست، ازان مهلکه بر آورده، باحمدآباد رسانیدند. و ازانجا، میرزا عبد الرحیم را برداشته، روی امید بدرگاه جهان پناه آوردند، و بخدمت حضرت خلیفه الهی رسیده، بمراحم خسروانه ممتاز گشت. و روز بروز منظور نظر شفقت اثر بواسطه خدمات پسندیده، که ازو بظهور میرسید، میشد. و کار او بترقی بود، تا بخطاب خانخانانی رسید. و این خصوصیات، بمکل خود، مذکور ست.

و بالجمله، بعد از رفتن بیرام خان بجانب گجرات، حضرت خلیفه الهی، بعزم شکار، متوجه حصار فیروزه گردیدند. لشکر را حکم شد، که از راه راست، بجانب دهلی روان شود. و با چند قلاوه یوز، که بزبان هندی چیته گویند شکار کرده، در چهارم ربیع الاول، سنه ثمان و ستین و تسعمائة، بدهلی نزول اجلال فرمودند. و چند روز، آنجا بلوازم نشاط و انبساط

دلاوران نامی، پیشدستی نموده، بکوهستان در آمدند؛ و با مردمی که
 باهدنگ جنگ بر آمده بودند محاربه نموده، اکثر ایشان را بر خاک
 مذلت انداختند. و سلطان حسین جلایر، دران معرکه، بدرجه شهادت
 رسید. و چون سر او را بریده، پیش خانخانان بردند، خان از کمال رقت
 قلب، گریسته گفت: که این عمر و زندگی من، گرای آن نمیکند که
 بتقریب من، اینطور مردم کشته شوند. و فی الحال از روی تاسف
 و حسرت جمال خان نام غلام خود، را بدرگاه فرستاده، معروضداشت؛
 که من از کردهای خود، که آنهم باختیار من نبود، کمال ندامت
 و تاسف دارم. اگر عنایات و الطاف حضرت، شامل حال بنده گشته،
 پرده اغماض بر زلات کمینه انداخته، در مقام عفو آیند؛ روی امید بدرگاه
 سلاطین پناه آورده، بشرف خدمت سرفراز آید. چون خلاصه عرض
 بمسامع علیه رسید، و حقوق خدمات قدیم، در ساحت ضمیر حق پذیر
 جولان کردن گرفت، حکم اشرف بصدور پیوست؛ که مولانا عبد الله
 سلطان پوری، که بخطاب مخدوم الملکی، سرفراز بود، با بعضی از مقربان
 درگاه، نزد خانخانان رفته، خاطر او را بمواعید بادشاهانه، مطمئن
 گردانیده، بدرگاه عالم پناه آورند. چون نزدیک بارو رسیدند، بحکم
 و فرمان عالی تمام امراء و خوانین، باستقبال رفته، خانخانان را باحترام
 تمام، بارو آوردند. و خانخانان روی مسکنت، بر زمین نیاز نهاده
 استعفای تقصیرات خود نمود؛ و حضرت خلیفه الهی بمواحم خسروانه
 نوازش فرموده، بخلعت خاص اختصاص دادند. بعد از دو روز،
 رخصت حرمین شریفین ارزانی داشتند.

اردوی ظفرقرین را بدهلی روان ساخته، خود شکار کنان، متوجه
 حصار فیروزه گردیدند. خانخانان با توابع راه گجرات پیش گرفته، روان

کوهستان سواک رفت. و ولی بیگ، با پسر خود اسمعیل قلی بیگ، که امروز در زمره امرا انتظام دارد، و احمد بیگ، و یعقوب بیگ همدانی، و سایر برادران گرفتار آمده، غذائیم بیعساب بدست عساکر مقصور افتاد. و این فتح، در سال پنجم الهی، موافق سنه سبع و ستین و تسمائه بود. بعد از آنکه، شمس الدین محمد خان آنکه متوجه پنجاب گردید، حضرت خلیفه الهی، خواجه عبد المجید هروی را، که در سلک وزرا منتظم بود بقطاب اصفخانی امتیاز بخشیده، بحکومت دهایی گذاشته، خود بدولت و اقبال، دویم ذی القعدة سنه سبع و ستین و تسمائه، متوجه پنجاب گردیدند. و حسین قلی بیگ، پسر ولی بیگ ذوالقدر را، بنابر مصلحت بآصف خان سپرده، فرمودند که او میانه نگاهداشته، گزندی باو نرساند. و چون بقصبه لودیانه رسیدند، منعم خان، که حسب الحکم از کابل روان شده بود، با مقیم خان، خواهر زاده تودی بیگ خان، و امرای دیگر، دران منزل، بشرف خاکبوس سرفراز آمده، منعم خان بمنصب وکالت، و خطاب خانخانان، ممتاز گشت؛ و امرای دیگر نیز، فراخور احوال خود، بمراحم و الطاف، سرفراز گشتند. و همدرین منزل، خبر فتحی که بدست شمس الدین محمد خان واقع شده بود، رسید؛ و جماعت که دران جنگ، اسیر گشته بودند، مقید و مغلول، در نظر آورده، بزندان سپردند. و ازان جماعت، ولی بیگ که زخمهای کاری داشت، در زندان در گذشت، سر او را جدا کرده، بدهلی فرستادند.

و رایات اعلی، بتعاقب خانخانان، بطرف سواک، حرکت نموده، چون بنواحی تلواره، که از جمله کوه سواک، و محفل بودن راجه گویند چند ست، و خانخانان آنجا تحصن بسته بود، رسید؛ جمعی از

و پسر او رای سنگه، از زمینداران آن نواحی بودند. بقدیم اخلاص پیش آمده، لوازم مهمانداری بتقدیم رسانیدند. بعد از آنکه، چند روز خانخانان دران منزل از کوفت راه بر آسود، خبر تعیین پیر محمد خان بتعاقب او استماع نموده، بغایت مایوس و آزرده خاطر گردید. درینوقت، جمعی از مردم فتنه انگیز فرصت یافته باغوا پیش آمده، خانخانان را از راه برده، قرار مخالفت دادند، و خانخانان از انجا، رو بجناب پنجاب آورد. چون بقلمه تبرهنده، که جاگیر شیر محمد دیوانه، که نوکر قدیم خانخانان و رعایت کرده او بود رسید، خانخانان از روی اعتمادی که باو داشت، خلف صدق خود، میرزا خان را، که در سن سه سالگی بود، و امروز، بخطاب خانخانانی، و سپه سالاری، سرفراز ست، با عیال و اموال آنجا گذاشته، پیشتر روان شد. شیر محمد تمامی اسباب و اموال را، متصرف گشته، انواع اهانت بمتعلقان خان رسانید. و خانخانان، در پرگنه دیپاپور بود، که اینخبر رسید. خواجه مظفر علی تربتی دیوان خود را، که در آخر مظفر خان شده بود، با درویش محمد اوزبک، بدلاسی و استمالت او فرستاد. شیر محمد خواجه مظفر علی را، گرفته مقید ساخته، بدرگاه سلاطین پناه فرستاد. خان حیران و متفکر بجالندهر روان شد.

و چون خبر روان شدن خانخانان، بجناب پنجاب بمسامع علیه رسید، شمس الدین محمد خان آنکه را، با پسر او یوسف محمد خان، و حسن خان قرابت شهاب الدین احمد خان، و سائر امرا بصوب پنجاب تعیین فرمودند. چون افواج قاهره بقصبه دکنار، و از انجا بهرگنه کوناور رسیده، سر راه خانخانان را گرفتند؛ خانخانان چون غیر از جنگ چاره ندید، بضرورت ترتیب صفوف داده، روی بمقابله افواج قاهره آورد، و از طرفین، معرکه قتال گرم گشت؛ و در آخر، خانخانان هزیمت یافته، بطرف

چون میر عبد الطیف بخانخانان رسید خانخانان تمام آن کلمات را بسمع قبول شنیده، از میوات متوجه ناگور گشت؛ و امرا را رخصت نمود. و غیر از ولی بیگ ذوالقدر، و پسران او، حسین قلی بیگ، و اسمعیل قلی بیگ، که خویشان او بودند، و شاه قلی محرم و حسین خان خواهرزاده و داماد مهدی قاسم خان، از مردم اعیان کسی دیگر همراه او نبود. چون بناگور رسید، علم و نقاره، و سائر اسباب امارت، از خود جدا ساخته، مصحوب حسین قلی بیگ، بدرگاه معلی فرستاد. درین اثنا، حضرت خلیفه الهی بعزیمت پنجاب از دهلی برآمده، در پرگنه جهنم رسید و بودند، که حسین قلی بیگ در پرگنه مذکور شرف ملازمت دریافت. دران مردم، شاه ابوالمعالی سواره خواست که حضرت را دریابد؛ برخاطر اشرف گران نموده، او را مقید ساخته، بشهاب الدین احمد خان سپردند. و آمدن حسین قلی بیگ و آوردن اسباب امارت، پسندیده افتاد. و همدین ایام، پیر محمد خان شورانی، که خانخانان او را اخراج نموده، بمکه معظمه فرستاده بود، و او در گجرات انتظار موسم میکشید، از شنیدن برهمزدگی معامله خانخانان، بتعجیل هرچه تمامتر خود را بدرگاه معلی رسانید؛ و بمراهم بادشاهانه سرفراز آمد. و بخطاب ناصرالملکی امتیاز داده، علم و نقاره لطف نموده، با جمعی بتعاقب خانخانان تعیین فرمودند؛ که او را بمبالغه بجانب مکه روان سازد، و بعد از آنکه، پیر محمد خان بجانب خانخانان روان شد، رایات عالی، بدلهی مراجعت فرموده، فرمان طلب بنام مغم خان، که در کابل بود شرف صدور یافت.

چون رای مالدیوراجه جودهپور، از روی غلبه و استیلا در سرراه گجرات بود، و نسبت به بیرام خان، نزاع داشت، خان را از ملاحظه او توقف افتاد؛ و از ناگور کوچ کرده، به پرگنه بیکانیر رسید. رای کلیانمل،

* بیت *

از انقلاب زمانه، عجب مدار، که چرخ

ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد.

پیش از همه، قیا خان گنگ، بشرف بساط بوسی سرفراز آمد، و شهاب الدین احمد خان، باستصواب ماهم آنکه، هرکس را که بآستان فلک نشان می آمد، فراخور حالت او بمنصب و جاگیر امیدوار میگردانیدند. چون خانخانان را، همیشه میل تجرد، و زیارت اماکن شریفه، در حریم خاطر میگشت، تمام امرا و خوانین را، که ازو جدا نشده بودند، بر ما فی الضمیر خود آگاه ساخته، بخدمت آستان رفیع الارکان رخصت نمود. و بهادر خانرا، که از مالوه طلبیده بود، همراه این مردم فرستاده، خود چون به بعزیمت زیارت حرمین شریفین، از آگره رو بجاذب ناگور نهاد. و چون به بیان رسید، محمدم امین دیوانه را، که آنجا محبوس بود، خلاص داده، بدرگاه فرستاد.

و چون خبر بیرون رفتن خانخانان، از دار الخلافت آگره بالور رسید، شهاب الدین احمد خان، و ماهم آنکه، در قفای ایشان، بعرض رسانیدند، که خانخانان بداعیه تسخیر پنجاب، از آگره بیرون آمده است. خلیفه الهی میر عبد الطیف را، نزد خانخانان فرستاده، پیغام دادند؛ که چون حسن نیت، و خلوص عقیدت تو بر ما ظاهر بود، مهمات ممالک را در قبضه اقتدار تو گذاشته، خود را بلوازم انبساط خاطر می پرداختیم. درینولا، میخواستیم، که خود بسر انجام ملک پردازیم. مناسب آنست، که آنصادق الاخلاص، روی همت بزیارت مکه معظمه، که همه وقت مطمح نظر او بوده، آورد. و از پرگنات هندوستان، آنقدر که خواهد، در وجه جاگیر او مقرر گردد، تا گماشتهای او محصول آن پرگنات را، باو میسرسانیده باشند.

از سعی مایان دانسته، ما را باین تقصیر متهم خواهد کرد و در ما طاقت مقاومت عداوت او نیست، شفقت در حق ما اینست، که برخاسته بخدمت سرافراز گردیم؛ تا بمکه شریفه رفته، بعوض خدمت حضور، بدعای غیبت مشغول باشیم. چون حضرت خلیفه الهی را بمهام آنکه بواسطه حسن خدمت و قدیم ملازمت او الفت تمام بود؛ بمفارقت او راضی نشده، فرمودند؛ که درخواست تقصیر شما، از خانخانان خواهم کرد. و بخانخانان پیغام کردند، که چون بی استصواب شما، اینقدر مسافت دور آمدیم، نزدیکان ما متوهم شده اند؛ اولی آنست، ایشانرا از جانب خود، تسلی کنید. تا بخواطر جمع در لوازم خدمتگاری قیام توانند نمود. و شهاب الدین احمد خان، رعایت حزم و دوربینی نموده، شروع در استحکام قلعه و سائر لوازم احتیاط نمود. و مهمات ملکی را پیش خود گرفته، باتفاق ماهم آنکه، آوازه تغیر مزاج بندگان حضرت از خانخانان در انداخت.

بعد ازان، که پیغام حضرت بخانخانان رسید، خواجه امین الدین محمود، حاجی سیستانی، و ترسون بیگ را، که مدار مهمات او برایشان بود، بدرگاه عالم پناه فرستاده، عرض داشت نمود، که اخلاص و دولتخواهی این بنده نسبت به بندگان درگاه، نه بعدی ست که خلاف مرضی طبع اقدس، ازین بنده امری صدور تواند یافت. نسبت بجماعه که بلوازم خدمتگاری قیام دارند، غیر از رعایت و تربیت چه لایق است. چون در باب خانخانان، حکایات موثر، و کلمات کارگر بسمع اشرف رسیده بود، سخنان فرستاده، تا بدرجه اجابت نرسید؛ بمراجعت نیز رخصت نیافتند. و چون آوازه تغیر مزاج حضرت، از خانخانان انتشار یافت، همه مردم از خانخانان جدا شده، رو بدرگاه عالم پناه آوردند.

* مصراع *

دشمن چه کند، چو مهربان باشد دوست ؟

تا آنکه، بتاريخ بیستم جمادی الثاني، سنه سبع و ستعین و تسعمائة، حضرت خلیفه الهی بعزم شکار از آب جون عبور فرمودند. و خانخانان جهت تنظیم امور ملکی، در آگوه ماند. چون موکب عالی بحوالی قصبه سکندره که نصف راه دهلی باشد رسیده؛ درین وقت شهاب الدین احمد خان نیشاپوری، که حکومت دهلی داشت، و حضرت مریم مکانی، والدۀ مقدسه حضرت خلیفه الهی در دهلی بودند، ماهم آنکه با خود اندیشید، که بهتر ازین مصلحت نیست، که حضرت را بجانب دهلی ترغیب نموده ببرم؛ و باتفاق شهاب الدین احمد خان، که دران ایام در دهلی بودند، انچه مناسب باشد، کوشیده شود.

چو آید مشکلی پیش خردمند، کزان مشکل فتد، در کار او بند، کند عقل دگر، با عقل خود یار، که تا در حل او گردد مددگار. بنابرین، بعرض اشرف رسانید، که حضرت مریم مکانی را درین ایام ضعیفی وارد شده، و آنحضرت را بسیار یاد میکنند. این معنی، باعث نگرانی خاطر اقدس گشت؛ و عزیمت دهلی فرمودند. شهاب الدین احمد خان، در استقبال عجلت نموده، شرف ملازمت دریافت.

ماهم آنکه باتفاق شهاب الدین احمد خان وقت یافته، سخنانیکه سبب تغییر مزاج حضرت باشد، بعرض رسانیده، چنان نمودند؛ که تا بیروم خان باشد، حضرت را در کار سلطنت اختیار نخواهد داد. و در معنی اختیار بادشاهی بدست اوست. و خاطر اشرف را نسبت بخانخانان، مکدر ساختند. و در آخر بعرض رسانیدند، که چون خانخانان آمدن دهلی را،

و شیخ گدائی کدورتی بود، و شیخ گدائی در مزاج خانخانان تصرف تمام داشت، آنقدر رعایت که از خانخانان متوقع شیخ محمد بود، بظهور نرسید. از نچیت، شیخ آزاده خاطر، بگوالیار که مسکن او بود، رفته، تا آخر عمر بلوازم مشیخت قیام می نمود. و حضرت خلیفه الهی یک کرور وظیفه بشیخ مقرر ساختند.

و همدین ایام، که دار الخلافت آگره مستقر خلافت بود، بهاد خان برادر خانزمان، روی به تسخیر بجاناب ولایت مالوه، که در ایام سابق جلی سلاطین خلیج بود، و درینولا باز بهادر بن شجاع خان افغان بران دیار مستولی گشته بود، آورد؛ و تا قصبه سیری رسیده بود، که برهم خوردگی مهمات بیرام خان، خانخانان روی نمود، و بفهموده خانخانان مراجعت نمود.

ذکر وقائع سال پنجم الهی

ابتدای ایفسال، روز شنبه، سیزدهم جمادی الآخر، سنه سبع و ستین و تسمائیه بود. چون مدار کارخانه سلطنت، بررای صواب نمای بیرام خان قرار گرفت، حساد و اشار همه وقت، دران مقام بودند؛ که طرح دیگر بر روی کار آورده، خودها صاحب دخل و اعتبار شوند. در اوقات فرصت سخنانیکه سبب بی التفاتی حضرت خلیفه الهی تواند شد، بعرض می رسانیدند؛ بتخصیص ادهم خان که بواسطه نسبت فرزندى ماهم آنکه از همه مخصوصان منزلت او پیش بود؛ باتفاق والدۀ خود، همیشه راه حسد می پیمود. و چون صفای عقیدت، و کمال اخلاص خانخانان بر ضمیر انور روشن بود، اگر احياناً سخنی در باب او، بعرض میرسید، درجه قبول نمی یافت.

حصار تعیین یافتند؛ چند روز، در محاصره داشتند، و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد، قلعه را سپردند.

ذکر وقائع سال چهارم الهی

ابتدای ایفسال، روز جمعه، دویم جمید الآخر، سنه ست و ستین و تسمائة بود. درین سال، خانزمان را به تسخیر جونپور، که سالها تختگاه سلاطین شرقیه بوده است، و دران ایام، در تصرف افغانان بود، تعیین فرمودند. و او، با لشکر گران، بآنولایت در آمده، جنگ کرد. و باقبال بادشاهی، مصدر فتوحات عظمی شد. و آنولایت را بتصرف در آورد.

و درین سال، حبیب علی خان را بر سر رنجهنپور فرستادند. و در ایام استیلاء شیر خان افغان، این قلعه در تصرف غلام او حاجی خان بود. درین ایام، حاجی خان این قلعه را، بدست رای سرچن، از خویشهای رای اودیسنگه، که دران نواحی بزررداری و جمعیت مشهور بود، فروخت. و او بمرور ایام پرگنات حوالی را، نیز متصرف گشته، مکنت تمام بهم رسانید. حبیب علی خان، و جمعی از ملازمان درگاه، در پای قلعه رفته، مدتی محاصره داشتند؛ و چون مدتی برین برآمد، نواحی آنقلعه را تاخت و تاراج نموده امرا بجایگیرهای خود رفتند.

ذکر آمدن شیخ محمد غوث از ولایت

گجرات باگروه

و چون احوال شیخ محمد، در تذکره مشائخ عهد، درین کتاب مذکور گشته، تکرار نمی نماید. القصه در سنه ست و ستین و تسمائة، شیخ با مریدان، و جمعیت تمام، باگروه آمده، بمراحم خسروانه ممتاز گردید. چون درمیان او،

و نقاره، و سائر اسباب غرور و جاه را، بسپاری. پیر محمد خان، در ساعت، اسباب خانی، و سلطانی، را سپرده، همچنانکه ملا پیر محمد بود، شد.

* مصراع *

چو مرد آگه نباشد گم کند راه.

و بعد چند روز بحکم خانخانان مولانا را بقلعه بیانه بردند، و از آنجا بمکه فرستادند؛ و بگجرات رفت، و آنجا میبود، و بعد از حادثه بیرام خان مراجعت نموده، بدرگاه عالم پناه پیوست. و بعد از آنکه منصب وکالت خانخانان، از پیر محمد خان انتقال یافت، بحاجی محمد سیستانی، که او هم از نوکران خان خانان بود قرار گرفت. و همدین اوقات منصب صدارت ممالک، باستصواب خانخانان، بشیخ گدائی، پسر شیخ جمال کذبو دهلوی، بتقریب آشنائی که خانخانان را، بشیخ گدائی، در ایام غربت در گجرات بهمرسیده بود، تفویض یافت. و احترام شیخ گدائی بجائی رسید، که بر اکبر هندوستان، و خراسان تقدیم کرد.

و همدین ایام، قدوة الاکابر، میر عبد الطیف قزوینی، بمنصب معلمی حضرت خلیفه الهی اختصاص یافت. چنانچه در بعضی اوقات بعضی غزلهای لسان الغیب، پیش میر میخواندند.

ذکر تسخیر قلعه گوالیار

این قلعه برفعت و استحکام مشهور است؛ و همیشه وطن راجهای کبار بوده. و بعد از سلیم خان، در تصرف سنبل غلام او، بحکم سلطان محمد عدلی میبود. و چون دار الخلافت آگره مسند سریر خلافت مصیر گر- دید، حبیب علی سلطان، و مقصود علی کور، و قیا خان، به تسخیر آن

و از جمله وقایع این سال، صعود و هبوط مولانا پیر محمد شروانی
 ست. و آنچنانست، که پیر محمد خان که وکیل مطلق خانخانان بود،
 و تمام مهمات ملکی بدر رجوع شد؛ و کار بجای رسید، که ملجای ارکان
 دولت و اعیان حضرت گردید. و از اهالی و اشراف که بدر خانه او
 رفتندی، کمتر کسی باریافتی. همدین ایام، مزاج او از جاده اعتدال
 منحرف گشته، چند روز از خانه بیرون نیامد. چون خانخانان برسم عیادت
 بمنزل او رفت، یکی از غلامان دربان او پیش آمده، گفت که بعد از آنکه
 دعاء شما رسد، بدرون تشریف فرمایند. خانخانان ازین سخن درهم شد.
 چون خبر به پیر محمد رسید، از خانه بیرون دویده در مقام اعتذار ایستاد.
 و خانخانان فرمود که دربان شما مارا نگذاشت. او گفت معذور دارید، که او
 شما را نشناخت. خانخانان گفتند که شما مارا چه قدر شناختید، که او نشناسد.
 باوجود این، چون خانخانان بخانه او درون رفت، نوکران خانخانان
 را نگذاشتند، که همراه در آیند؛ مگر طاهر محمد میر فراغت، که بتلاش
 خود را بدرون رسانید. خانخانان ساعتی نشسته، بیرون آمد؛ و در تدبیر
 کار پیر محمد خان شد. بعد از دو سه روز، خواجه امین الدین محمود،
 که در آخر خواجه جهان شده بود، و میر عبد الله بخشی، و خواجه محمد
 حسین بخشی را، با بعضی از ملازمان خود نزد پیر محمد خان فرستاده
 پیغام داد؛ که در رنگ سائر طلبه میبودی و بعنوان فقیری و نامردی در
 قندهار آمدی؛ چون در تو اخلاص احساس نمودیم و بعضی خدمات مرضیه
 نیز از تو بظهور آمد؛ ترا بدرجه خانی و سلطانی رسانیدیم؛ چون حوصله تو
 گنجایش وسعت جاه ندارد، و تو هم آنست، که از تو فسادات کلی
 سر برزند؛ بنابر مصلحت، از تو روزی چند اسباب غرور و جاه انتزاع می
 نمایم؛ تا زمانی، که باز مزاج تو بحال آید. مناسب آنست، که علم،

چون اینخبر بمؤید بیگ رسید، جمعیت نموده، بر سر شاهم بیگ آمد. مردم شاهم بیگ بمدافعه پیش آمده، جنگ کردند. اتفاقاً تیری بشاهم بیگ رسید؛ که بآن در گذشت؛ و عبد الرحمن بیگ مخلص یافته، رو بدرگاه عالم پناه نهاد. چون اینخبر بخان زمان رسید جامه ماتم پوشیده، از عقب عبد الرحمن بیگ یلغار کرد، وقتی که بکنار آب گنگ رسید، معلوم کرد، که عبد الرحمن بیگ پیش ازین بیک روز از آب گذشته است. گریان گریان، مراجعت کرد.

و درین سال، مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ، که از امرای کبار فردوس مکانی، و جنت آشیانی بود، و بشرارت ذاتی اتصاف داشت، و در نفاق، و بداندیشی بی اختیار بود، بفرموده بیرامخان خانخانان بقتل رسید.

دیگر از وقایع این سال آنکه، روزی حضرت بر فیل لکهنه، نام سوار بودند، و آن فیل را بر فیل دیگر دوانیدند. در اثناء راه مغاکى پیش آمد، و پای فیل لکهنه، دران فرو رفت؛ و حضرت از گردن فیل جدا شده پای مبارک شان، بر ریسمان که در گردن فیل می بزدند بند شد. و یک کس دیگر که بران فیل ردیف ایشان بود، بر زمین افتاد. و ایشان آن ریسمان را، بدست خود گرفته، آویخته ماندند؛ تا جمعی رسیده، پای مبارک را، از ریسمان جدا کردند. و آن فیل هم بقوت خود خلاص یافت. بعد ازان بر همان فیل سوار شده، بمستقر خلافت مراجعت فرمودند. بعد از ششماه، بر کشتی سوار شده متوجه آگره گشتند. و در هفدهم محرم سنه سته و ستین و تسعمائة موافق سال سیوم الهی بلده آگره، بفرودم نصرت لزوم، رشک عالم گشت.

در کنار او گذارند. چون خان زمان بر کیفیت این واقعه اطلاع یافت، پنبه غفلت از گوش بر آورده، در مقام اطفاء آتش غضب بادشاهی شد. برج علی نام نوکر اعتمادی خود را، بدر خانه فرستاد. که شاید صلاح کار نماید. برج علی اول بمنزل پیر محمد خان رفته، پیغام خان زمان گذراند. و بعضی سخنان او باعث غضب پیر محمد خان گردیده، فرمود تا درته چوب او را بسرحد مردن رسانیده، از برج قلعه انداخته کشتند. و قهقه زنان گفت، که اکنون این شخص مظهر اسم خود گشت. خان زمان این واقعه را شنیده، دل بر مفارقت شاهم بیگ نهاده، او را طلبیده، گفت که غیر ازین چند روز از هم جدا باشیم، چاره نمانده است. بعد از آنکه حضرت از تقصیرات من بگذرند، درخواست تقصیرات تو خواهم کرد. و شاهم بیگ را وداع نمود. و دران ایام، که شاهم بیگ باو می بود، خانزمان آرام جان لولی زنی را، در نکاح خود در آورده بود. اتفاقاً این شاهم بیگ را، بآن زن دل بستگی بهموسید. چون خانزمان بران وقوف یافت، آن زن را باو بخشید. و شاهم بیگ آن زن را چندگاه نگاهداشته، بعد الرحمن بیگ، پسر موسید بیگ، بواسطی خصوصیتی که بایکدیگر داشتند، بخشیده بود. درین ایام که از پیش خان زمان بر آمده آوازه می گشت، بحسب اتفاق، بحوالی سرور پور که جاگیر عبد الرحمن بیگ بود رسیده، بمقتضای سابقه جهت، که میان ایشان بود، بمنزل او رفت. و در اثناء صحبت، سلسله محبت شاهم بیگ، که بآرام جان داشت، در حرکت آمده، از عبد الرحمن بیگ استدعای آن نمود، که آرام جان را باو واپس بخشد. عبد الرحمن را غیرت نگذاشت که منکوحه خود را باو سپارد. شاهم بیگ، از بسکه تکم در طبیعت او جای کرده بود بفرمود، تا عبد الرحمن بیگ را بستاند، و آرام جانرا کشیده گرفتند.

ذکر وقائع سال سوم الهی

ابتدای این سال روز چهار شنبه بستم جمادی الاول، سنه خمس و ستین و تسعمائة بود. بتاریخ بیست و پنجم جمید الثاني، سنه خمس و ستین و تسعمائة حضرت خلیفه الهی بدلهی بنزول اجلال نموده، بحال رعیت و سپاهی پرداخته، آثار عدل و مرحمت در آفاق منتشر گردانیدند. و خانخانان، باتفاق اعیان مملکت و ارکان دولت دران ایام در هفته دو مرتبه بدیوانخانه عالی می آمد؛ و مهمات را موافق حکم اشرف می پرداخت.

و از سوانح آن ایام، قصه عاشقی خان زمانست. و تفصیل این اجمال، آنکه شاهم بیگ نام ساربان پسری، که باوجود حسن و جمال باوضاع و اطوار دلبری آراسته بود، و در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت. چون آنحضرت ازین عالم انتقال فرمودند، شاهم بیگ داخل قورچیان خلیفه الهی گردید. و چون خازن زمان را باو نظری بود، کسانرا خفیه نزد او فرستاده، او را فریفته طلب داشت. و او از درگاه معلی گریخته، خود را بخازن زمان رسانید. خازن زمان از بس که، وسعت مشرب داشت، گاه گاه پیش آن جوان بر پای ایستاد، و بادشاهم، بادشاهم می گفت؛ و تسلیم کرد. و بپوش خدایف ماوراءالنهر سلوک می نمود. و چون کیفیت این حرکات خفک، بعرض رسید، فرمان بنام خان زمان شرف صدور یافت، که شاهم را بدرگاه فرستد. و اگر در فرستادن او، تعلل خواهد ورزید، مستحق نذیه خواهد شد. و فرامین دیگر، بنام امرا، که جایگیر شان نزدیک جایگیر خان زمان بود، شرف صدور یافت؛ که اگر خان زمان در فرستادن او تاخیر نماید، بر سر او رفته، نتیجه نافرمانی را

تلاش کنان بنزدیک خیمه، که خان خانان دران بود، رسیدند. خانخانان اتفاقاً دران ایام بواسطه چند دنبال که در اسافل بدن خود بر آورده بود، بدر خانه نمی آمد - بخاطرش رسید که مگر این حرکت باشارت بندگان حضرت خواهد بود، و جمعی که در گرد و پیش او بودند، نیز در ابقای این وسوسه کوشیدند. خان خانان کس فرستاده ما هم آنکه را پیغام نمود، که فتنه انگیزان کدام تقصیر را بمن اسناد کرده باشند، که از بندگان حضرت این نوع بی التفاتی ها بظهور می آید. و بعد از آنکه دار السلطنت لاهور محل نزول اعلام نصرت انجام گردید، خان خانخانان باز بر سر این حکایت رفته، شمس الدین محمد آنکه را طلبیده اظهار نمود، که این قسم بی غایتها که از حضرت احساس می شود، نتیجه خبایثها شما می دافم. آنکه خان از شنیدن این کلمات مضطرب گشته، تمامی فرزندان خود را همراه گرفته بخانه خانخانان آمد؛ و بسوگند مصحف شبهه را از خاطر خانخانان بیرون آورد.

بعد از چهار ماه و چهارده روز، نهضت اعلام ظفر انتظام، از دار السلطنت لاهور، بر سمت دهلی واقع شد. چون ظاهر چالذهر محل نزول گردید، ازدواج خانخانان، بمهد علیا سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد، که خواهرزاده حضرت جنت آشیانی بود، و آنحضرت، در ایام جهانبازی خود، نامزد خانخانان کرده بودند، حسب الکم بوقوع آمد. و خانخانان جشن بادشاهانه ترتیب داده استدعای قدوم آنحضرت نمود. و حضرت بحضور موفور السرور خود، آن مجلس را رشک جنت ساختند و خانخانان دست بدل کشاده، عالمیان را بهره‌ور گردانید؛ و از آنجا در ابتدای سال سوم الهی، علم عزیمت افراخته، بجانب دهلی نهضت فرمودند.

بجانب هندوستان، معاودت نموده، بودند. چون حضرت عصمت مرتبت قریب یکمئزل بارود رسیدند، حضرت خلیفه الهی خانخانان را، در معسکر گذاشته، باستقبال ایشان رفته، حضرات را بملاقات خود، مسرور و مبتهج گردانیدند.

القصة چون بعد از امتداد ایام محاصره، سکندر افغان، از راه عجز و انکسار، پیش آمده التماس نمود که یکی، از معتمدان درگاه را، بدرون قلعه فرستد؛ تا ملتسمات او را، بعرض رساند؛ خلیفه الهی آنکه خانرا، باینخدمت فرستادند. چون آنکه خان بدرون قلعه رفت، سکندر بزبان انکسار، پیش آمده، گفت که چون جرات و گستاخی بسیار کرده ام، روی آن ندارم، که بمواجهت حضرت توانم آمد. اگر چندگاه، حسب الحکم بطرف بنگاله روم، مشروط بآنکه هیچگاه سر از ربه اطاعت بیرون نکشم و پسر خود را بخدمت فرستم، باعث بذه نوازی خواهد شد. آنکه خان آمده، باتفاق پیر محمد خان ملتسمات او را بخانخانان خاطر نشان کرده، بنوعی بعرض حضرت رسانیدند، که در معرض قبول افتاد. سکندر پسر خود عبد الرحمن نام را، همراه غازی خان سور، و چند فیل مست، با پیشکشها دیگر فرستاده، قلعه را بتاریخ بیست و هفتم، رمضان، سنه اربع و تسعمائة، بدولتخواهان درگاه گذاشته، بدر رفت. و ریایات عالی، بتاریخ دویم شوال همان سال، از انجا بجانب لاهور حرکت نمود.

و قبل ازین، وقتی که عساکر منصوره در پای قلعه مانکوت نزول داشت، حضرت خلیفه الهی، جهت انتعاش خاطر، دو فیل را که یکی فتوحا و دیگر بخشا نام داشت بجنگ انداختند. اتفاقاً این هر دو فیل

بمسامع علیه رسید که تمامی اولاد و اتباع هیمون با خزائن و دفائن، در میوات، یکجا شده است. حسب الحکم جهانمطاع، مولانا پیر محمد سروانی بمیوات رفته، جمیع آن مردم را بدست آورده، غذای نفیس جهت سرکار خاصه ضبط نموده، بشرف خاکبوس سرافراز آمد *

ذکر وقائع سال دوم الهی

ابتدای این سال روز سه شنبه، نهم جمادی الاول، سنه اربع و ستین و تسعماته بود. چون خبر رسید که خواجه خضر خان هزیمت از سکندر خان افغان خورده، بلاهور در آمده است، حضرت خلیفه الهی جهت تدارک اینکار، علم نهضت بجانب لاهور بر افراشتند، و چون بجالندهر رسیدند، سکندر خود را، بطرف کوهستان سواک کشید و رایات اعلی بتعاقب او بدیسویه رسید؛ و از انجا بدمهری آمد. و چون بتحقیق پیوست که سکندر وادی فرار پیش گرفته، و داعیه جنگ ندارد، جمعی از امرای نامدار را بتعاقب او تعیین فرموده، خود نیز بدولت متعاقب متوجه گردیدند. امرا چون بطریق یلغار نزدیک بارودی سکندر رسیدند سکندر بقلعه مانکوت تحصن جست. و لشکر بادشاهی بهای حصار فرود آمده، آن قلعه را، مرکز وار درمیان گرفته، بلوازم قلعه گیری مشغول گشت.

مقارن اینحال، خبر توجه حضرت مریم مکانی والدۀ حضرت خلیفه الهی با دیگر مخدرات سراپرده عصمت، از کابل بجانب هندوستان رسیده، باعث انشراح خاطر حضرت گردید. و محمد قلی برلاس، و شمس الدین محمد اتکه، و سائر امرای نامدار که جهت دفع فساد میرزا سلیمان، بامداد منعم خان بکابل رفته بودند، نیز در خدمت حضرت بلقیس زمان،

و لعل سلطان بدخشی و دیگر جوانان نامدار بمحملات مردانه، صفوف بد خواه را پریشان و ابرو ساختند؛ و همیون خود را با فیلانی که داشت، بر افواج قاهره زد؛ و بصدمات متواتر او فی الجمله خللی و تزلزلی در جوانغار، راه یافت؛ اما باز بسعی جوانان تیر انداز و بضرب تیغ و سنگ صاعقه نشان صورت استقامت در افواج قاهره روی نمود. همیون خود را بجانب قول که بقوت و مردانگی خانزمان مستحکم بود کشیده، تمام فیلان را، بآن جانب راند. لشکر ظفر اثر برو تیر باران کردند. اتفاقاً تیری بچشم همیون رسیده از پس سر او گذشت، جمعی که نزدیک او، کوشش میکردند، چون او را بآن حال دیدند، دست از تردد باز داشته متفرق گشتند؛ و دلاوران، رزمخواه، بتعاقب آن گروه مخدول پرداخته، اکثری را بر خاک هلاک انداختند؛ و فیلی، که همیون بر و سوار بود، چون فیل بان او کشته شده، و همیون در جوکندی فیل زخمی افتاده بود سر در جنگل زده می گشت. اتفاقاً شاه قلی محرم، بان فیل رسیده، فیلبان خود را سوار کرده، فیلبان او دید که شخصی زخمی در جوکندی فیل افتاده. فیلبان بشاه قلی خان حقیقت را گفت و ظاهر شد، که همیون است. شاه قلی خان از همه غنیمتها، آنرا مغنم شمرده، آن فیل را با چند فیل دیگر که از معرکه بر آورده بود، بدرگاه عالم پناه آورد و از نظر اشرف گذرانید. خانخانان بیرام خان بدست خود همیون را بقتل آورد؛ و سکندر خان اوزبک، حسب الحکم از عقب گریختگان تا دهلی رفته بسیاری از مخالفان را بجهنم فرستاد. در روز دیگر، لوالی نصرت اشملی از پانی پت نهضت نموده، تا بدهلی هیچ جا توقف نه نمود، و جمهور اکابر و اهالی و عموم اسافل و اعالی آن شهر با استقبال شتافته مراسم ایثار و نثار بجا آوردند. مدت یکماه در آنجا، اتفاق توقف افتاد. درین اثنا

ملکي، برای صواب نمای او منوط بود، صلاح در ائتلاف تردی بیگ خان دیده مشار الیه را در منزل خود طلبیده بقتل رسانید - * بیت *

کسی را که دیدی تو در جنگ پشت بکش، چون عدر در مصافش نکشت -
 و خواجه سلطان علي و میر منشي را که ایشان نیز بتهمت نفاق متهم و در سلک گریختگان منتظم بودند، با خنجر بیگ، خویش تردی بیگ خان، مقید ساخت. و چون رایات جلال بعهدود سرای گردیده انتصاب یافت، علي قلي خان، و سکندر خان، و عبد الله خان اوزبک، و علي قلي خان اندراني، و لعل سلطان بدخشي، و حیدر محمد آخته بیگی و میرزا قلي جولي، و محمد خان جالیر، و مجنون خان قاقشال و از نوکران خانخانان حسین قلي بیگ، و محمد صادق پروانچي، و شاه قلي محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری و سید محمد بارهبه، و اوزان بهادر را حکم شد، تا بوسه منقلی، از پیش روان شدند، و خود از عقب کوچ فرموده، متوجه گشت *

و هیمنون که در دهلي کوس غرور در مینواخت، و خود را راجه بکروماجیت خطاب کرده بود، لشکری عظیم، و یک هزار و پانصد فیل جنگی ترتیب داده، بمقابله شتافت. چون توپخانه را پیش از خود فرستاده بود، جمعی از افواج قاهره پیشدستی نموده، توپخانه او را که بقصبه پانی پت رسیده بود، بضرب شمشیر گرفتند - * بیت *

چو سگ در بیشه شیران کند راه، کند بر خود اجل را راه کوتاه.
 در صباح روز جمعه ماه صحریم الحرام سنه اربع و ستین و تسعماته از قراولان لشکر خبر آمدن او معلوم شد. امرای ذوی الاقدار به تسویه صفوف پرداخته، روی همت بدفع مخالفان آوردند. حسین قلي بیگ، و محمد صادق پروانچي و شاه قلي محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری

کولابی، و حیدر محمد آخته بیگی، و میرزا قلی بیگ جولی همه در دهلی نزد تردی بیگ خان جمع آمدند، و مولانا میر محمد شروانی، که بعنوان رسالت از پیشش بیرام خان نزد تردی بیگ خان آمده بود، نیز با عساکر منصوره همراه گشت. چون هیمون بکوالی دهلی رسید، امرای کبار، از شهر بیرون آمده، در میدان مصاف ایستادند؛ و از آن طرف غنیم پیش آمده تلاقی فریقین واقع شد. اسکندر خان و عبد الله خان اوزبک، و لعل سلطان بدخشی، که در برنغار جا داشتند به حملات متواتر لشکر اعدا را زیر و زبر ساختند. هیمون چون جمعیت خود را پربشان دید با جمعی که همراه او مانده بودند، فیلان مست پیش کرده، حمله بر غول آورد و تردی بیگ خان تاب حمله او نیاورده، پشت بمعرکه داد. هیمون این صورت را، بر مکر و خداع تردی بیگ خان حمل کرده، بتعاقب او نه پرداخت؛ و آنجماعت که لشکر هیمون را برهم زده بودند، چون غنیمت بسیار بدست آورده، باز گشتند؛ شنیدند که تردی بیگ خان داغ مذلت بر ناصیه عرض خود نهاده، فرار نموده است. ایشان نیز، راه گریختگان مسلوک داشتند. و هیمون در دهلی استیلاء یافت. و تردی بیگ خان، و امرای دیگر روی بدرگاه جهان پناه نهادند؛ و خانزمان از استماع این خبر از راه برگشته در بلده سر هندی بایشان رسید.

درین وقت بندگان حضرت، در قصبه جالندهر مشغول دفع فساد سکندر بودند؛ که خبر شکست امرای بمسامع علیه رسید. خواجه خضر خان را، که از نسل سلاطین مغول، بشرف از دواج گلبدن بیگم، عمه حضرت خلیفه الهی، شرف امتیاز داشت، در مقابل سکندر گذاشته، عام توجه بجانب دهلی افراشتند. چون بکوالی بلده سر هندی اتفاق نزول افتاد، امرای شکست خورده، ملازمت نمودند؛ خانخانان که تنظیم و ترتیب مصالح

یکبار، اسم میرزا سلیمان نیز در ذیل القاب گرامی حضرت خلیفه الہی خوانده شود قصوری ندارد؛ و چون اینخبر بسمع میرزا سلیمان رسید، همانساعت کوچ کرده، متوجه بدخشان گردید.

و هم در اوائل جلوس اشرف، علی قلی خان بخطاب خان زمانی شرف امتیاز یافته، بسرکار سنبل بمدافعہ شادی خان افغان کہ از امرای کبار سلطان محمد عدلی بود، متوجه شد. چون بقصد دفع او بکنار آب رھب رسید، بعضی از مردم خود را، با دوسه هزار سوار پیش فرستاد؛ تا از آب گذشته، از مخالفان خبردار باشند. این جماعت، بی تامل و احتیاط، از آب عبور کردند؛ و شادیشان فرصت غنیمت دانسته، بیکبار بر سر ایشان رسیده، جنگ کرد، و اکثر مردم خانزمان، در جنگ کشته شدند. و جمعی در دریا غرق گشتند. چون اینخبر بخانزمان رسید، بامرائیکہ همراه او بودند، مثل مہدی قاسم خان، و بابا سعید قبقاق، و محمد امین دیوانہ میخواست، کہ از آب عبور نموده، جزای کردار مخالفان دهند. درین اثنا، از تردی بیگ خان، و امرای دیگر، کہ در دھلی بودند، مکتوبات رسید، کہ ہیمنون وکیل محمد خان عدلی با لشکر انبوه، و فیل بسیار، مستعد قتال نزدیک بدھلی رسیده است؛ باید کہ زود خود را برسانید. خانزمان، و سائر دولتخواهان نیک اندیش بلا توقف عنان توجہ بجانب دھلی معطوف داشتند. و هنوز خانزمان بدھلی نرسیده بود، کہ شکست تردی بیگ خان واقع شد. و چون احوال ہیمنون، در ضمن وقائع سلطان محمد عدلی، مذکور گشته؛ تکرار نمی نماید.

القصة چون ہیمنون بحوالی آگرہ رسید، سکندر خان اوزبک کہ حاکم آنجا بود، بضرورت آگرہ، را گذاشته بتردی بیگ خان پیوست، و عبد اللہ خان اوزبک و لعل سلطان بدخشی، و علی قلی اندرائی، و میرک خان

که دران وقت در حوزه تصرف در آمده بود باتفاق خواجه سلطان علی وزیر و میر منشی، که میر عرض، و میر مال بود، از پیش خود گرفته، میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران را نیز، مع اسباب کارخانهای حضرت جنت آشیانی، و فیلان کار آمدنی روانه درگاه گردانید. دران وقت، که حضرت جنت آشیانی متوجه هندوستان شدند، حکومت کابل و غزنین را بمنعم خان که از اعظم امرا بود، و اتالیق شاهزاده میرزا محمد حکیم ساخته، جمیع مخدرات تنق عصمت را، آنجا گذاشته بودند. و بلده فندهار، با تمامی مضافات، بجایگزین خانخان بیرام مقرر بود. و حکومت ولایت بدخشان، بمدد و التفات، حضرت جنت آشیانی، بمیرزا سلیمان بن خان میرزا، ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید گورگان متعلق بود.

چون خبر واقعه جنت آشیانی، بمیرزا سلیمان رسید، میرزا سلیمان خام طمع شده، باتفاق پسرش میرزا ابراهیم، متوجه کابل شد؛ و بمنعم خان متخصص گشته، عرضداشت مشتمل بر کیفیات این واقعه، بدرگاه جهان پناه فرستاد. و حضرت خلیفه الهی قبل از رسیدن عرضداشت بمنعم خان، محمد قلی خان برلاس، و شمس الدین محمد خان آنکه خان، و خضر خان هزاره و خواجه جلال الدین محمود و جمعی دیگر از امرای معتبران، بجهت آوردن حضرات سرا پرده عفت، بکابل تعیین نموده بودند. بعد از رسیدن خبر محاصره کابل، فرمان قضا جریان صادر شد، که امرای مذکوره در رفتن تعجیل نموده استخلاص کابل نمایند. چون امرا از آب نیلاب گذشتند، و میرزا سلیمان دید، که کار بجنگ پیش نمیروند، قاضی خان بدخشی را، که از افاضل روزگار، و امرای معتبر او بود، درمیان انداخته، بمنعم خان پیغام نمود، که اگر نام مرا در خطبه داخل سازند، مراجعت مینمایم. بمنعم خان نیز بجهت اطالت مدت محاصره، قبول نمود، که

از جمله سوانحی، که در اوائل جلوس واقع شد، سرکشی نمودن ابو المعالیست. و تفصیل آن انیست؛ که شاه ابو المعالی نام جوان، سید زاده، از سادات ترمذ، که بصفت حسن و جمال و فهم و ادراک، آراسته بود؛ و جنت آشیانی باو توجهی خاص داشتند؛ از کمال عجب و غرور خیالات فاسد در سر او افتاد، و آثار بی سعادت، از و ظاهر شدن گرفت. خانخازان انعدام شاه ابو المعالی را مناسب دانسته او را مقید ساخته، میخواست، که بقتل رساند. حضرت خلیفه الهی که شفقت تمام جبلی ایشان است در اول جلوس بقتل سید زاده پیش از گناه راضی نشده، حواله پهلوان گل گز کوتوال کرده، بلاهور فرستاد. شاه ابو المعالی، از حبس گریخته، بدر رفت. و پهلوان از حجت این تقصیر خود را کشت.

چون استیصال سکندر افغان، در میان بود، بزدگان حضرت خلیفه الهی بگرفتار او متوجه نشدند. و جمعی از سپاهیان کار کرده را، پیشتر بر سر سکندر روانه ساختند. افواج قاهره، در نزدیکی کوهستان سوالک، بافغانان رسیده، بعد از محاربه بفتح و فیروزی منصوب شده، بنوازشهای خسروانه شرف اختصاص یافتند. چون سکندر به تنگی کوه و جنگل پناه برده بود، مدت سه ماه، آیات ظفر نشان در آن نواحی، بسیر و شکار گذرانیده، سعی استیصال او نمود. راجه رامچند، راجه نگرکوت، که از راجه‌های نامدار کوهستان سوالک بود، به آستانبوسی رسید. و آنحضرت بواسطه کثرت باران، از انجا نهضت نموده مدت پنج ماه، در نواحی جالندهر گذرانیدند.

و در همان هفته، که حضرت جنت آشیانی، بسیر جاودانی انتقال فرمودند، از امرای نامدار، که ملازم رکاب بودند، تردی بیگ خان، که نظر باعتبار از سائر امرا ممتاز بود، در دهلی فرمود تا خطبه بنام نامی حضرت خلیفه الهی خواندند؛ و مهمات دهلی و میوات و دیگر پرگانات را،

اما چون ترتیب زمانی منظور داشته، ختم طبقه سلاطین حضرت دهلی، که مرکز هندوستانست، باحوال سعادت منوال آنحضرت می نماید.

مخفی نماند که در وقائع حضرت جنت آشیانی، سخن باینجا رسیده بود؛ که شاهزاده عالمقدار، یعنی حضرت خلیفه الهی را، از دهلی بارکن السلطنة، بیرام خان، بکوه سو الک جهت دفع و رفع سکندر خان افغان تعیین فرموده بودند. چون آنحضرت، بفواهی پرگنه کلانور، از توابع لاهور، رسیدند؛ از عقب خبر وحشت اثر، شفقار شدن حضرت جنت آشیانی رسید. آنحضرت را، از شنیدن خبر محیب، و واقعه غریب؛ انواع حزن و الم روی نموده.

و بیرام خان، سپه سالار، باتفاق امرا و اعیان لشکر آنحضرت را، در نیم روز جمعه دویم ماه ربیع الآخر سنه ثلاث و ستین و تسعمائة هجری، بمطالعه جزاء، در ظاهر قصبه کلانور، بر تخت سلطنت اجلاس داده، بعالم و عالمیان نوید عدل و احسان در داد؛ و نوازم تهنیت جلوس بجا آورده، باطراف هند، مذاشیر امن و امان فرستاد. * نظم *

بر آمد چو خورشید بالای تخت، فلک در غلامی کمر بست سخت.
همانا که بود آفتاب بلند، همه عالم از نور او بهره مند.
بزرگان همه تهنیت ساختند؛ بآن سر بزرگی بر افراختند.
نژادیکه باشد سزاوار تخت، فشاندند بر شاه فیروز بخت.

ذکر وقائع سال اول الهی

مخفی نماند، که سال الهی عبارت از سال شمسی و حقیقی است. ابتداء آن، از روز نوروز مقرر شد. ابتدای اینسال فرخنده فال روز دوشنبه، بست و هفتم ربیع الآخر، سنه ثلاث و ستین و تسعمائة بود.

در نواحی چنار بود، که پسر محمد خان کوریه که خضر خان نام داشت، خطبه و سکه بنام خود کرده، خود را سلطان بهادر نامیده بود، بانتقام خون پدر بر سر عدلی آمد، و عدلی جنگ کرده، بقتل رسید. و دولت افغانه سپری شد. کوبه دولت و ابهت حضرت خلیفه الهی ممالک هند را فرو گرفت. مدت حکومت او، قریب سه سال بود.

ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

ذکر مجملی از جلالت حالات و عظام فتوحات بندگان حضرت قدسی مرتبت، سماوی منزلت مرکز دایره رافت، قطب سپهر خلافت، شهریار سعادت قرین، شهنشاه عدالت و اقبال آئین، مظهر قدرت یزدانی صاحب تائید آسمانی، رافع سریر عظمت و جلال، بانی قصر دولت و اقبال، رفعت بخش مسند حقیقی و مجازی خلد الله ایام ملکه و ابد ظلال عدله و احسانه.

اگرچه خدمت افاضت و افادت پناه حقایق و معارف اگاه، مقرب الحضرت السلطانیة موتمن الدولة الخاقانیة، علامی شیخ ابو الفضل، شرح بدائع وقائع خلیفه الهی را، از زمان ولادت با سعادت، تا امروز که سنه سی و هشتم الهی، موافق سنه اثنی و الف هجریست، در کتاب عالیخطاب، اکبر نامه از جزوی و کلی نگاشته، خامه لطایف نکار ساخته؛ اما چون بنده درگاه، نظام الدین احمد متصدی، ایراد جمیع طبقات سلاطین، که در ممالک هندوستان علم فرمانروایی برافراشته اند شده، از تحریر مجمل وقائع حضرت خلیفه الهی، ناگزیرست؛ لا جرم قطره ازان بحر بیکران آورده، باطن معطش را سیراب میسازد. و اگرچه سزاوار آنست، که ذکر آنحضرت از روی تقدیم دیباجة جمیع کتب باشد، چه جای این کتاب؛

که شش گروهی آگره است رسید، ابراهیم از عقب رسیده، جنگ انداخت. و شکست یافته، باز پیش پدر رفت. و از آنجا بولایت پتنه در آمد. و براجه رامچند راجه پتنه جنگ کرده، گرفتار شد. و راجه او را به تعظیم تمام بر تخت نشانده، خود بروش نوکران لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید. و ابراهیم آنجا می بود، تا آنکه جماعت از قوم میانمی، که در حدود رای سین سکونت داشتند، بواسطه نزاعی که ایشان را بباز بهادر حاکم مالوه بود، ابراهیم را طلبیده خواستند؛ که او را بحکومت برداشته، بباز بهادر مقابله نمایند. چون ابراهیم بایشان پیوست، در گوتی رانی والی ولایت گروه نیز بمدد ابراهیم از جلی خود حرکت نمود. باز بهادر کسان نزد رانی فرستاده، او را ازین داعیه باز داشت. چون رانی بجلی خود مراجعت نمود، ابراهیم نیز بودن آنجا مصلحت ندیده، از آنجا، بجانب اودیسه، که اقصی بنگاله است، رفته در آنجا می بود؛ تا در سنه خمس و سبعین و تسعمائة، که سلیمان کورانی اودیسه را متصرف شد؛ و بقول و عهد آمده، سلیمان را دیده، بر دست سلیمان بغدر کشته شد.

القصة هیمون با غلبه و استیلائی تمام پیش عدلی رفت، و عدلی، و محمد خان کوریه، در موضع چپرکته، که پانزده گروهی کالیپی است، بهم رسیدند. و جنگ صعب اتفاق افتاد. محمد خان کشته شد، و عدلی بفتح و ظفر مخصوص گشت. عدلی، بعد از آن، بجانب چنار رفت. و هیمون را بمقابله لشکر حضرت خلیفه الهی، باگره و دهلی فرستاد. و سکندر خان اوزبک، و قیا خان گنگ، و امرائیکه در آگره بودند، آگره را گذاشته، متوجه دهلی شدند. و هیمون متوجه دهلی شده، با تردی بیگ خان جنگ کرده، غالب گشت. و در پانی پت بدست اولیای دولت روز افزون، کشته شد؛ چنانچه بمحل خویش مذکورست؛ و عدلی

امرای کبار سلیم خان بودند، خود را بسطان سکندر مخاطب ساخته، علم
فتنه و فساد برافراخت؛ و بر سر ابراهیم خان رفت. و قریب موضع فرّه که
ده کروهی آگره است، فریقین را مقابلہ دست داد. چون لشکر سکندر بده
هزار سوار نمی رسید، و ابراهیم خان صاحب هفتاد هزار سوار بود، گویند
ابراہیم خان قریب دویست کس را، سراپردۀ محل و علم و نقاره داده
بود، سکندر از در صلح ملائمت در آمده، التماس نمود، که پنجاب را باو
بگذار، ابراهیم خان بر کثرت حشم و لشکر خود اعتماد نموده مغرور شده،
بملائمت و تملقات سکندر التفات نا نموده صفهای جنگ بیاراست.
و عاقبت، کار بمقتضای کم من قلیلة غلبت فیه کثیره، اسکندر غالب،
و ابراهیم مغلوب شد. و ابراهیم گریخته بسنبل رفت. و سکندر کامیاب شده،
آگره و دهلی را متصرف گشت.

درین اثنا، خبر رسید، که حضرت جنت آشیانی، از کابل بهندوستان
در آمده، لاهور گرفتند. سکندر با لشکری آراسته، متوجه لاهور گشت
و ابراهیم که بسنبل رفته بود، باز لشکر تازه سرانجام کرده بجانب کالپی در
حرکت آمد. اتفاقاً درین وقت، عدلی هیمون بقال را، که وزیر او بود، با
لشکر بسیار و پانصد پیل کوه پیکر، و توبخانه، بجانب آگره و دهلی فرستاد.
چون هیمون بنواحی کالپی رسید، دفع ابراهیم را اهم دانسته، بمقابلۀ او
شتافت؛ و جنگ عظیم اتفاق افتاد؛ و هیمون غالب گشت. و ابراهیم
گریخته، به بیانه پیش پدر خود رفت. هیمون تعاقب کرده، بیانه را
محاصره نمود؛ و مدت سه ماه ایام محاصره امتداد یافت. چون محمد
خان سور، حاکم بنگاله، علم مخالفت برافراخته، با لشکری آن بلاد
متوجه تسخیر جونپور و کالپی و آگره شده بود، عدلی هیمون را طلب
داشت. و هیمون ترک محاصره داده، روان شده، چون بموضع مذکور،

حلقه فیل بمن همراة بسازید، از آب گذشته، بر سر کرانیان روم. و دمار از ایشان بر آرم. و عدلی همچنان کرد، هیمون بر سر کرانیان رفته جنگ کرده، غالب گشت.

و درین محل، ابراهیم خان ولد غازبخان سور، که خواهر عدلی در حباله او بود، و از بنی اعمام شیر خان می شد، و چون زنش خبردار ساخت، که عدلی در مقام مقید ساختن تست، از چنار گریخته، بجانب پدر خود غازبخان، که حکومت بیانه و هذدور داشت، روان شد. و عدلی عیسی خان نیازی را، از پی ابراهیم خان تعیین نمود. و قریب به کالپی با یکدیگر رسیده، جنگ کرد. و عیسی خان نیازی، مغرور شده، ابراهیم خان غالب گشت، و بعد از آن، بدار الملک دهلی آمده، خطبه خواند. از آنجا با گره آمده، اکثر ولایت را متصرف شد. چون عدلی دید، که ابراهیم خان میانه ولایت را، بتصرف در آورده، دست از کرانیان باز داشته، بر سر ابراهیم خان روان شد، و چون باب جون رسید، ابراهیم خان کس نزد عدلی فرستاد، که اگر رای حسن جلواتی و پهار خان سروانی، که به اعظم همایون مخاطب بود، و چندی دیگر از امرای کبار بیایند، من باین عهده و میثاق آنها بخدمت توانم آمد. عدلی این جماعه را، فرستاد. ابراهیم خان همه را با خود متفق ساخته، بر مخالفت عدلی قرار داد، و عدلی ازین معنی آگاه گشته در خود استعداد مقاومت ندید، بجانب چنار مراجعت نمود. و ابراهیم خان را، سلطان ابراهیم خوانده لوائی سلطنت برافراخت.

و درین ایام، احمد خان سور، که او نیز از بنی اعمام شیر خان بود، و خواهر دوم عدلی را، در حباله داشت، و از تعینات امرای پنجاب بود، بامداد و اعانت تاتار خان کانسی و حبیب خان، و نصیب خان، که

خانه شمشیرهای خود را انداخته، راه گم کردند. و سکندر، مانند دیوانگان، بهر جا که می رفت، میزد و میکشت، و می انداخت. و تا یکدو گهتری این معامله در میان بود.

در این اثنا، ابراهیم خان سور که شوهر خواهر عدلی بود، شمشیری بر کشیده، بر سکندر زد؛ و دیگران نیز حمله آوردند. و سکندر بقصاص خود رسید. و دولت خان فوحانی، بیکضرب شمشیر، کار شاه محمد فرملی را نیز تمام ساخت. اتفاقاً، در همان روز، که این معرکه شده بود، تاج خان کرانی، برادر سلیمان و عماد کرانی از دیوانخانه عدلی عدول نموده از قلعه گوالیار بدر می آید؛ چون در راه با شاه محمد فرملی در میخورد یکدیگر را از احوال می پرسید؛ تاجخان باو میگوید که من ازین معرکه پابی خود بکشیدیم. بیا تو هم با من موافقت نما، که کار دگرگون شده است. شاه محمد سخن او را قبول نکرد، و پیش عدلی رفت؛ و برسید باو آنچه رسید.

و تاجخان از گوالیار فرار نموده، عازم بنگاله شد. عدلی فوجی را، از پی او تعیین نموده، خود نیز عازم گشت. در فوادی چمبرامو که چهل گروهی آگه، و سی گروهی قنوج ست، عدلی بتاج خان رسید. تاجخان جنگ کرده، هزیمت یافته بجانب چنار رفت. و در راه، بعضی از عمال خالصة عدلی را، بدست آورده، از نقد و جنس، آنچه یافت متصرف گشت. و یک حلقه فیل که صد زنجیر باشد تصرف نموده، به عماد و سلیمان، و خواجه الیاس که برادران او بودند، و حکومت بعضی پراگنات کنار گنک، و خواصپور تانده داشتند، ملحق شده، در مقام مخالفت شد. و عدلی از گوالیار بچنار رفته، بر سر کرانیان لشکر کشیده، طرفین در کنار دریا مقابله نمودند. درین وقت، هیمنون بقال، روزی بعدلی گفت که اگر یک

خان، و عدم انتظام امور عدلی، فتنه جا بجا از خواب بیدار شد؛ چنانچه هر یک بمحل خود مذکور خواهد شد.

روزی در دیوانخانه قلعه گوالیار عدلی بارعام داده، و امراء نامدار بخدمت او حاضر بودند؛ و تقسیم جاگیرها کردند. عدلی حکم کرد، که ولایت قنوج را که در جاگیر شاه محمد فرملى مقرر بود، تغیر داده بمرمست خان سر بني بدهید. در اثناء گفت و گو، سکندر خان، پسر شاه محمد مذکور که جوانی نوخاسته و بهادر بود، در سر دیوان بدرشتی گفت، که حالا کارها بجای رسید، که جاگیر ما را کشیده باید طائفه سر بنیان سگ فروش خواهند داد؛ و سخن در معرکه بلند شد. پدرش شاه محمد، در آنوقت بیمار بود. پسر خود را از ناهمواریها، و درشتیها منع میکرد. و سکندر با پدر میگفت، که شیر خان ترا یکمرتبه در قفس آهذین انداخته، قصد جان تو داشت، غایتش سلیم خان شفیع تو گشته، باعث خلاصی تو از آن مهلکه شده بود؛ و حالا طائفه سور، که قصد استیصال تو دارند، و تو این معنی را نمی فهمی، ترا نخواهند گذاشت. این زبونی برای چه ازیشان باید کشید؟ درین عهده سرمست خان سر بني، که بسیار بلند قامت و قوی هیکل بود، بطریق فریب و چاپلوسی، دست بر کتف سکندر نهاده می گفت؛ که فرزند این همه درشتی، برای چیست؟ و قصد داشت، که سکندر را، باین بهانه دستگیر سازد. سکندر قصد او را دریافته دست بر خنجر کرد. و چنان زخم کاری بر شانه سرمست خان زد؛ که بیک جرعه اجل از دست رفته، بیهوش افتاد. و چندی دیگر را نیز بعضی را بکشت، و بعضی را زخمی ساخت؛ و عدلی در آن شورش عام برخاسته، درون حرم گریخت؛ و سکندر تعاقب او کرد؛ و عدلی از درون پنجر در بسته، بصد حيله خلاص یافت. و اکثر امرای عدلی، در دیوان

و هر چند سلیم خان او را درین باب ملامت بسیار میکند، فائده نداشت، تا عاقبت، بعد از فوت سلیم خان، روز سیوم مبارز خان در محل فیروز خان در آمد؛ و قصد قتل او کرد. هر چند خواهر زاری می نمود، و شفاعت پسر خود میکرد، و می گفت، که این پسرک را بگذار، تا او را گرفته، بجای برم و او نام بادشاهی هرگز نگیرد؛ مبارز خان سنگدل، رحم نیاورده، و از مضمون -

* بیت *

بمردی که ملک سراسر زمین نیرزد، که خونی چکد بر زمین .
چشم عقل پوشیده، آن طفل بیچاره ضعیف را، با قبح وجوه کشت. و بنام خود خطبه خوانده، سلطان محمد عادل خطاب یافت؛ و عوام الناس او را عدای و اندهلی میخواندند.

و چون در افسانها و تواریخ، از زر بخشی و بذل و ایثار سلطان محمد تغلق شنیده بود، تقلید او خیال کرده، در اوایل جلوس چندگاه، در خزینه را بکشد؛ و بخلق انعامات داد؛ و مردم را مستمال ساخت. و هر کوزه باشی را که می انداخت، از طلا می بود، و کمتر از پانصد تنگه قیمت او نبود. و بهر خانه که از کوزه باشی می افتاد، پانصد تنگه نقد بصاحب خانه میدادند. و آن کوزه باشی را می آوردند.

و درین ایام وزارت در خانه او بشمشیر خان غلام شیر خان، که برادر خورخو خاص خان مشهور بود، و دولت خان نوحانی نو مسلم تربیت یافته نوحانیان تعلق داشت. و هیمنون بقال ساکن قصبه ریواری از مضامین میوات، دران ایام از شکرگی بازارها، و امور سپاهی قدم بالا تر نهاده، پیش عدلی اعتباری تمام پیدا کرد؛ و از مقرران درگاه او گشته بود. هنوز یک ماه درست از جلوس عدلی نگذشته بود، که در اطراف ولایات هندی، ملوک طوائف شدند؛ و از اجتماع خبر فوت سلیم خان، و قتل فیروز

علائی به بهار رفت، شیخ بده موافق فتوی مستخدم الملک نوشته، بقاصدان سلیم خان داد. درین اثنا شیخ علائی را مرض طاعون، که دران وقت شائع بود، عارض شد. و در حلق او جراحی افتاد، که مقدار یک انگشت فتیله می رفت. و رنج سفر نیز علاوه آن گشته، چون نزد سلیم خان آوردند؛ قوت گرفتار نداشت. سلیم خان در گوش او گفت، که تو پنهان در گوش من بگویی که من مهدوی نیستم؛ و مطلق العنان باش. شیخ علائی گوش بسخن او نکرد؛ سلیم خان مایوس گشته فرمود، تا او را تازیانه زند، و در تازیان سیوم جان بقابض ارواح سپرد. این قضیه در سنه خمس و خمسين و تسعمائة بود. و ذاکر الله تاریخ او شد.

ذکر احوال سلطان محمد عدلی

چون سلیم خان در گذشت، و پسرش فیروز خان، که در ده دوازده سالگی بود، باتفاق امرا در قلعه گوالیار جلوس نمود. و هنوز مدت سه روز تمام نگذشته بود، که مبارز خان، ولد نظام خان سور، که برادر زاده شیر خان، و عمو بچه سلیم خان، و برادر زن او بود؛ فیروز خان خواهر زاده خود را، بقتل رسانیده، باتفاق وزرا، و امرا، بر سریر حکومت و ایالت متمکن شد. از ثقات مسموع شده، که سلیم خان پیش از آنکه بر بستر موت افتد؛ با مذکوحه خود، مسمات بی بی بایی بارها می گفت، که اگر تو فیروز خان پسر خود را، دوست میداری، اجازت ده؛ تا مبارز خان برادر تراء از میان بردارم که خار راه تو اوست، و اگر برادر خود را، دوست میداری، دست از حیات پسر خود بشوی؛ که او را از مبارز خان خطرناک است. مذکوحه می گفت، که برادرم مبارز خان عمر بعیش میگذراند؛ و به نغمه و ساز اوقات مصروف میدارد؛ او را سرو برگ بادشاهی نیست.

خان گفت: و او و علیک السلام بکرة گفته؛ این معنی بر مقربان او دشوار آمد؛ و ملا عبد الله سلطانپوری مشهور بمخدوم الملک، خود با شیخ در مقام انکار بوده، فتوی بقتل او داده بود. سلیم خان میر سید رفیع الدین، و ملا جلال بهلیم دانشمند، و ملا ابو الفتح تانیسری، و دیگر علمای آنوقت را، احضار فرموده، تشخیص این قضیه حواله ایشان نمود. و درین مجالس بحث، شیخ علانی بهر کدام ایشان بقوت طبع غالب میشد؛ و گاه گاهی، که تفسیر و بیان معانی قرآن می کرد، در سلیم خان اثر کرده، با وی میگفت؛ یا شیخ، ازین دعوی باز آئی تا من ترا بر تمام قلمرو خود، محتسب گردانم؛ و تا این زمان، بیحکم من امر معروف میگردی؛ حالا بآن من می کرده باش. شیخ علانی این معنی قبول نکرد، تا آنکه سلیم خان بر خلاف فتوی ملا عبد الله، حکم باخراج او نموده؛ بجانب هندیه فرستاد. بهار خان سروانی، که از قبل سلیم خان حکومت آنجا داشت، بتمام لشکر خویش باو گردیده، در دایرة اعتقاد و اخلاص او در آمد. مخدوم الملک این معنی، را با قبح وجوه خاطر نشان سلیم خان نموده، او را از آن سرحد طلبید. درین مرتبه سلیم خان باز علما را حاضر ساخته، بیشتر به تشخیص این قضیه مقید شد؛ و مخدوم الملک بسلیم خان گفت، که ایضاً دعوی مهدویت می کند، و مهدی بادشاه تمام روی زمین خواهد شد، و تمام لشکر توبه این گردیده اند. چنانچه خویشان از همدیگر برجسته بمذهب او در آمده اند؛ و احتمال خلل در ملک ست. سلیم خان، گوش بسخن مخدوم الملک نکرده، باز شیخ علانی را، در بهار، پیش شیخ بده طیب دانشمند، که شیر خان معتقد او بود، و کفش پیش پای او می نهاد، فرستاد. تا بموجب فتوی او عمل نماید، و سلیم خان بجانب پنجاب توجه نموده، بتعمیر قلعه مانکوت مشغول شد. چون شیخ

بوی گرویده بودند، بطریق توکل و تجرید بسر می برد، و هر روز، در وقت نماز، تفسیر قرآن مجید فبوعی میگفت، که هر کس، که در مجلس او حاضر می بود، اصلاً پی کار خود نمیرفت؛ و ترک اهل و عیال کرده، داخل دائره مهدوبه میگشت، و یا از معاصی و مناهی تائب شده، بمیر سید محمد مریدی میکرد، و اگر کشت یا زراعت یا تجارت میکرد، ده یک در راه خدای تعالی صرف می نمود. و بسیار همچنان شده، که پدر از پسر، و برادر از برادر، و زن از شوهر، مفارقت گزیده، راه فقر و قذاع پیش گرفتند. و در نذر و فتوح، که باو می آمد، خورد و کلان علی السویه شریک بود؛ و اگر چیزی بهم نمیرسید، تا دو سه روز بفاقه می گذرانیدند، و اظهار نمی نمودند. و بیاس انفاس اوقات خود مصروف میداشتند. و شمشیر، و سپر، و سائر اسلحه همه وقت با خود همراه داشته، در شهر و بازار، هر جا نامشروع میدید اول برفق و مدارا منع نموده؛ اگر پیش نمی رفت، قهراً و جبراً تغییر آن نامشروع میداد. و از حکام شهر هر که موافق او می بود، در امداد او میکوشید، و هر که منکر بود، قدرت مقاومت نداشت. چون شیخ عبد الله دید، که با عوام و خواص در افتاده است، او را دلالت سفر حجاز کرد. شیخ علانی بهمان وضع و حالت که داشت، با ششصد و هفصد خانه دار مردم، متوجه آن سفر گشت. چون بخواص پور که در حدود جودپور واقع است رسید، خواص خان مشهور، باستقبال او آمده، داخل معتقدان او شده، بالآخره از جهت امر معروف و نهی منکر ازو رنجیده. در زمانی، که سلیم خان در آگره بحکومت نشست؛ شیخ علانی بواسطه بعضی چیزها که باعث مراجعت او شد برگشته، در بیانه آمد. و بموجب طلب سلیم خان، در مجلس او حاضر شده، بمسمیات و آداب ملوک مقید نشد؛ و سلام مشروع بر سلیم

مراجعت نمود؛ و آن جماعت بیکار و معطل ماندند. چون حقیقت حال بسلیم خان رسید، بهاء الدین و محمود و مدارا که سر فتنه بودند، بسیاست رسانید.

و سلیم خان، در گوالیار قرار گرفته، هر کس از امرای خود را، که بقوت و غلبه گمان می برد گرفته، «قید می ساخت، و میکشت. تا در اول سال سنه احدى، و ستین و تسمائة، دانه دنبل بر مقعد او بر آمد، و از شدت و جمع خون گرفت، و در گذشت. مدت نه سال حکومت کرد، و از نیلاب تا بنگاله، در میان سراهای شیر خان، یک سرای دیگر آبادان ساخت؛ و در هر سرای، طعام پخته بفقرا مقرر کرد. و در همین سال، سلطان محمود گجراتی، و نظام الملک بکری، نیز وفات یافتند. و تاریخ این واقعه. زوال خسروان یافته اند.

و از قضایای غریبه، که در زمان سلیم خان دست داده، واقعه شیخ علائیست؛ و تفصیل این بر سبیل اجمال آنکه، پدر شیخ علای شیخ حسن نام داشت، و بخلاف شیخ سلیم، در قصبه بیانیه بر جاده شیخی ارشاد طالبان می نمود. چون او رخت بعالم بقا کشید، شیخ علای که ارشد اولاد او بود، و بفضائل و کمالات، انصاف داشت، قائم مقام پدر گشته، بارشاد طالبان مشغول شد. اتفاقاً شیخ عبد الله نیازی افغان، که از سریدان نامدار شیخ سلیم چشنی بود، از سفر مکه معاودت نموده، روش مهدویه، که بعقیده ایشان سید محمد جونپوری مهدی موعود ست، اختیار کرده، در بیانیه اقامت انداخت. چون شیخ علای را، وضع او خوش آمد، فریفته صحبت او گشت؛ و طریقه آبا و اجداد را ترک داده، خلائق را بروش مهدویه، دعوت می نموده؛ برسم این طائفه در بیرون شهر همسایگی شیخ عبد الله، توطن اختیار نموده، با جمع کثیر از احباب و اصحاب خود که

آمده، او را بقتل رسانیده، شمشیر را شناخت، که خود باقبال خان بخشیده بود.

چون گهبران مغلوب و منکوب شدند، و قوت در ایشان نماند؛ اعظم همایون بکشمیر در آمد. حکام کشمیر از ملاحظه خاطر سلیم خان، سر راه نیازیان گرفته جنگ صعب کردند. اعظم همایون، و سعید خان، و شهباز خان بقتل رسیدند؛ و حاکم کشمیر سرهای ایشان را، بخدمت سلیم خان فرستاد؛ و سلیم خان بعد از جمعیت خاطر مراجعت کرد.

درین وقت، میرزا کامران از جنت آشیانی فرار نموده، پناه بسایم خان آورد؛ سلیم خان از روی تکبر و نخوت، پیش آمده سلوک لائق نذمود. میرزا کامران، از پیش او فرار نموده، بکوه سوالک در آمد؛ و از انجا، بولایت گهگر رفت؛ و این قضیه، در وقایع جنت آشیانی بتفصیل مذکور است. بالجملة سلیم خان بدلهی رفته، چند روز قرار گرفت. درین اثنا، خبر رسید، که جنت آشیانی بکنار آب نیلاب رسید. گویند، که دران ساعت، سلیم خان زلو بر گلولی خود نهاده، خون می گرفت. در ساعت، سوار شده روان شد؛ و در روز اول، سه کبوه راه منزل کرد. چون توبخانه آراسته همراه داشت، و در این هنگام، گاو ارابه، در مواضع نواحی نه بودند؛ و او در روان شدن مسارعت داشت؛ فرمود، که پیاده رجاله بجای گاو ارابه را بکشند. و هر تویی را، هزار و دو هزار پیاده کشیدن گرفت. و بسرعت تمام، متوجه لاهور شد؛ و جنت آشیانی خود پیشتر مراجعت کرده بود. چنانچه بموضع خود ذکر کرده شد؛ سلیم خان نیز، از لاهور مراجعت نموده، در گوالیار قرار گرفت. اتفاقا روزی در نواحی انتری شکار می کرد، و جمعی از مفسدان باغواهی بعضی، سر راه سایم خان گرفته، در مقام غدر ایستادند. بحسب اتفاق سلیم خان براه دیگر

رفتند. و سلیم خان تعاقب نموده، تا قلعه رهناس رفت. و خواجه ویس سروانی را با لشکر بسیار بر سر نیازیان تعیین کرده، مراجعت نموده، باگه رفت، و از انجا بگوالیار آمد.

درینوقت، شجاع خان روزی بر بالای قلعه گوالیار پیش سلیم خان میرفت، عثمان نام شخصی، که شجاع خان وقتی دست او بریده بود، بر سر راه کمین کرده، فرصت میجست؛ و بیکبار، بر جسته زخمی بشجاع خان انداخت. شجاع خان زخمی بخانه خود رفت. و این عمل را با اغوای سلیم خان حمل کرده، از گوالیار گریخته بمالوه رفت. سلیم خان تر مذدو تعاقب نموده؛ و چون شجاع خان، در یانسواله در آمد، عیسی خان سورا، با بست هزار سوار، در اجین گذاشته، مراجعت نمود. و این قضایا، در سنه اربع و خمسین و تسمائة دست داد.

و خواجه ویس، که بر سر اعظم همایون تعیین بود، در نواحی دنکوت بانها جنگ کرده، شکست یافت. و اعظم همایون تعاقب نموده، تا سرهند آمد. چون اینخبر بسلیم خان رسید، لشکر عظیم ترتیب داده، بدفع نیازیان فرستاد؛ و اعظم همایون برگشته باز بدنکوت رفت؛ و چون لشکر سلیم خان، قریب رسید؛ باز در نواحی دنکوت، قریب موضع سنبله محاربه دست داد؛ و شکست بر فرقه باغیه افتاد؛ و عیال و مادر اعظم همایون اسیر گشت؛ و اسیرانرا بخدمت سلیم خان فرستادند. و نیازیان پناه بگکهران برده، در کوهستان که متصل کشمیر است در آمدند. و سلیم خان، با لشکر گران، جهت تسکین فتنه نیازیان، حرکت نموده، به پنجاب آمد؛ و مدت دو سال با گکهران مجادله داشت. در همین ایام، شخصی در تنگی راه، در وقتی که سلیم خان ببالای قلعه ماندکوت بر آمد، شمشیر برهنه در دست، قصد سلیم خان کرد. سلیم خان، از کمال چستی و چالاکي، برو غالب

داده، عزیمت لاهور نمود. اعظم همایون و طائفه مخالف، باتفاق خواصخان و لشکر پنجاب، باستقبال شتافته، نواحی قصبه انباله طرفین بهم رسیدند. گویند، چون سلیم خان با لشکر نیازی قریب شده، فرود آمد؛ خود با چندی از نزدیکان، بدیدن لشکر نیازی رفته، بر پشته برآمد؛ چون نظر او بر لشکر آنها افتاد، همانجا ایستاده، گفت که در ناموس من نمیگذرد، که لشکر باغی را، دیده در برابر اینها فرود آیم؛ پس فرمود، که افواج صف راست کرده، عزیمت جنگ نمایند.

در شبی، که صباح آنروز، جنگ شد، اعظم همایون و برادران با خواص خان کنکایش درمیان آورده، در باب نصب حاکم سخن کردند. خواص خان را اراده آن بود، که حکومت بعادل خان، که پسر کلان شیر خاست قرار یابد، و نیازیان گفته باشند.

ملک بمیراث نه گیرد کسی، تا فرزند تیغ دو دستی بسی، و خواص خان از اراده ایشان آزاده خاطر بود. وقتی که صفها ترتیب یافت، و طرفین مقابل نمودند؛ خواص خان بی جنگ طرح داده، هزیمت نمود. و نیازیان حسب المقدور حرکت کرده، در مجادله تقصیر نکردند. و چون حرام نمکی را نتیجه بغیر شامت و ندامت نیست، شکست بر لشکر نیازیان افتاد و سلیم خان غالب آمد.

* بیت *

کسی را که دولت کند یاور، که آرد که با او کند داور.

سعید خان برادر اعظم همایون، با ده کس از همراهان، چون مسلح بود و کسی او را نمی شناخت، به بهانه مبارکبادی میخواست خود را بسلیم خان رساند، و کار او تمام سازد. فیلبانی او را شناخته، نیزه بر حواله کرد. و او از میان حلقه فیلان، و فوج خاصه سلیم خان، بضرب راست برآمده بدر رفت. القصه، نیازیان گریخته بجانب دنکوت، که قریب روه است

سلیم خان افتاد. بعد ازان خواص خان و عیسی خان نیازی تاب نیاورده، بجانب کوه کامیون رفتند؛ و سلیم خان قطب خان نائب و جمعی را بر سر آنها تعیین کرد؛ و او در دامن کوه کامیون قرار گرفته، دائم ولایت دامن کوه را تاخت و تاراج نموده، خراب میساخت.

و سلیم خان درین وقت خود بجانب چنار عزیمت نمود، و در اثناء راه جلال خان جلو و برادرش خداداد را، بجهت اتفاقی که با عادلخان داشتند، بقتل رسانید. و چون بچنار رسید خزانه را بر آورده، بگوالیار فرستاد، و خود مراجعت نموده، در آگه قرار گرفت. چون قطب خان در طلبیدن عادل خان و احداث فتنه داخل بود، از وهم و هراسی که در باطن داشت، از دامن کوه کامیون فرار نموده بلاهور پیش آعظم همایون نیازی رفت؛ و سلیم خان بآعظم همایون حکم فرستاده طلب قطب خان نمود. آعظم همایون قطب خانرا فرستاد. و سلیم خان او را محبوس ساخته، با شهباز خان نوحانی، که شوهر خواهر سلیم خان بود، و بر مرزید کور و چند کس دیگر که مجموع چهار ده کس بودند، مقید داشته، بقلعه گوالیار فرستاد. و شجاع خان حاکم مالوه و آعظم همایون را طلب داشت. شجاع خان آمده دید؛ و آعظم همایون عذر نوشت. شجاع خان رخصت یافته، باز بمالوه رفت.

بعد ازان سلیم خان بجهت آوردن خزانه بجانب قلعه دهناس و چنار حرکت کرد. سعید خان برادر آعظم همایون که پیوسته پیش او می بود، از راه فرار نموده، بلاهور رفت. سلیم خان هم از راه برگشته، باگوه آمد و به احضار لشکرها، امر کرده، متوجه دهلی شد. چون این خبر بشجاع خان رسید، با جمعی از مختصان خود ابلاغ کرده، پیش سلیم خان رسیده، استمالت یافت. سلیم خان، روزی چند، در دهلی بوده، لشکر ترتیب

من منعهدم. سلیم خان قطب خان و دیگر امرا را، که فی الجمله اتفاق بعادل خان داشتند، رخصت نمود؛ که پیش عادلخان بودند. قصد او این بود، که اینجماعت را از خود دور کرده، بجانب قلعه چنار جهت بدست آوردن خزانه فرار نماید؛ و دیگر باره سامان استعداد لشکر نموده، بکار جنگ و محاربه پردازد. و عیسی خان حجاب او را ازین عزیمت نهی کرده گفت، که اگر تو بر دیگر مردم اعتماد نیست، ده هزار کس، که از ایام شاهزادگی نوکر خاصه تو اند، محل اعتماد هستند. باوجود اینقدرت و مکنت، عجیبت که تکیه بر دولت خداداد نموده، بی جنگ فرار می نمایدی. و امرا هرچند مخالفت باطنی داشته باشند؛ خود نزد غنیم فرستادن، از حزم و احتیاط بیرونست. لائق آنست که بنفس خود، بر تمام لشکر جمعیت نموده، در میدان کارزار ایستاده، پای محکم کنیدی؛ که هیچکس در نظر شما بجانب مخالف نخواهد رفت. سلیم خان قویدل گشته، قرار بر استقامت داد؛ و قطب خان و دیگران را که رخصت نموده بود باز طلبیده، گفت که من بدست خود چرا شما را بغنیم می سپارم؛ شاید در حق شما بدی بسگالد. بعد ازان، مستعد جنگ شده، بر آمده ایستاد. مردمی که بعادلخان هم سخن بودند، سلیم خان را در معرکه دیده، از رفتن باز ماندند، در یسال داخل شدند. و در ظاهر بلده اگره جنگ واقع شد. تأیید آسمانی سلیم خان را نوازش نموده، عزیمت بر عادل خان و خواص خان و لشکر او انداخت. خواص خان و عیسی خان، در میوات رفتند، و عادل خان جریده و تنها بجانب پهنه رفت؛ چنانچه از حال او هیچکس خبردار نشد.

و بعد ازان سلیم خان لشکر در عقب خواص خان و عیسی خان نیازی تعیین نموده در فیروز پور میوات جنگ کردند، و شکست بر لشکر

عادلخان را رخصت نموده، بیانه با توابع بجاگیر او نامزد شود. سلیم خان فرمان داد، که همچنان کند، و عیسی خان و خواص خان را همراه نموده، عادل خان را رخصت بیانه داد؛ و بعد از دو ماه دیگر، سلیم خان غازي محلی را، که از مکرمان و مقربان او بود فرستاد؛ که عادل خان را، گرفته مقید سازد، و زولانه از طلا بدست او فرستاده بود؛ عادل خان این خبر را شنیده، نزد خواص خان، که در میوات بود رفت؛ و او را از نقض عهد سلیم خان اعلام کرده، درینباب مطارحه کرد. خواص خان را دل بهم برآمد؛ و غازي محلی را طلبیده، همان زولانه را در پایی او انداخت؛ و لوائی مخالفت بر افراخته، بامرای که همراه سلیم خان بودند، خطها نوشته؛ در خفیّه با خود متفق ساختند. و با لشکر گران، متوجه آگره شدند. قطب خان، و عیسی خان، که در عهد و قول داخل بودند، از سلیم خان رنجیده، عادل خان را در آمدن مرغیبات نوشتند، و قرار داد چنین شد؛ که هنوز از شب باقی باشد، که عادل خان خود را با آگره رساند، تا مردم بی حجاب و مانع از سلیم خان جدا شده، پیش او توافد آمد. اتفاقاً عادل خان، و خواص خان، چون بفتح پور سیکری رسیدند، درانجا بملاقات شیخ سلیم، که از مشائخ کبار وقت بود، رفتند؛ و چون شب برات بود، و خواص خان را بجهت نمازیکه درانشب مقرر است، توقف افتاد؛ و چاشتگاه بنواحی آگره رسیدند.

و سلیم خان از طرز آمدن ایشان آگاه شد، مضطرب وار بقطب خان، و دیگر امرا گفت، که اگر از من درباب عادل خان اضطراب گونه شده بود، خواص خان و عیسی خان چرا بمن چیزی نفوشتند، که از اندیشه خود باز می آمدم. قطب خان اضطراب سلیم خان را دیده، گفت که باکی نیست؛ هنوز کار از علاج بیرون نرفته است. و تسکین این فتنه را

عادلخان بامراء سلیم خان، که قطب خان نائب، و عیسی خان نیازی، و خواصخان، و جلال خان جلو باشد، نوشت؛ که شما، در آمدن و ماندن من، چه صلاح می بینید. و بسلیم خان نوشت، که اگر این چهار کس آمده، مرا تسلی می نمایند، می توانم ملاقات را قرار داد. سلیم خان، هر چهار را نزد عادل خان فرستاد؛ و ایشان بعهده و قول تسلی عادلخان کرده، قرار دادند؛ که او را در ملاقات اول، رخصت نمایند؛ و هر جا که از همدوستان بجاگیر خود می خواسته باشد، بدهانند. عادل خان، باتفاق امراء، متوجه ملاقات سلیم خان شد. چون بفتح پور سیکمی رسیدند، در سنگار پور، که بموجب امر سلیم خان، جای ملاقات آراسته بودند، سلیم خان استقبال نموده ملاقات کرد. و آثار محبت و برادری از طرفین ظاهر شد. و لحظ باهم نشست، متوجه آگه شدند.

و چون سلیم خان، غدیری نسبت برادر خیال کرده، قرار داده بود؛ که پیش از دو کس در قلعه آگه با عادل خان همراه نگذارند؛ و در دروازه مردم او ممنوع نشده، جمعی کثیر در آمدند، اندیشه سلیم خان و تدبیر او سست بر آمده؛ بالضرورت اظهار ملایمت نموده، گفت که من تا غایت، افغانان بی سر را، نگاه داشتم؛ اکنون اینها را بتو می سپارم. و او را بر تخت نشانده، بنیاد چاپلوسی کرد. عادلخان چون عیاش و فراغت جوی بود، و مکر و ربه بازی سلیم خان را میدانست، قبول نموده برخاست. و سلیم خان را بر تخت نشاند. و اول خود سلام کرده، مبارکباد سلطنت نمود. و امراء هریک لوازم نثار و ایثار بعمل آورده، بجای و مقام خود قرار گرفتند.

و در همین اثناء، قطب خان، و عیسی خان، و خواص خان عرض نمودند، که قول و عهدی که در میان آمده، اینست که در ملاقات اول،

همه اوقات خود را، صرف کار خلأئق، و سرانجام سپاهی، و تیمار رعیت کردی؛ و بر طریقه عدل، و داد، استقامت نمودی. * بیت *

پس از مرگ، هرکس کز و نام ماند.
همانا، که در زندگی کام راند.
و کلمه، ز آتش مرد، تاریخ فوت اوست *

ذکر احوال سلیم خان بن شیر خان

در وقتی که، شیر خان فوت شد، جلال خان پسر او، در قصبه دیوه از توابع پنه بود، و عادلخان پسر کلان او، که ولیعهد بود، در قلعه رفته پذیرا مانده بود. امرا دیدند، که چون آمدن عادلخان زود میسر نیست، و وجود حاکم ضروریست، کس بطلب جلال خان فرستادند. و او، در پنج روز، خود را رسانیده، بسعی عیسی خان حجاب و دیگر امرا، در تاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه اثنی و خمسين و تسمائنه، در پای قلعه کلینجر جلوس کرده، مخاطب باسلام شاه گشت. و بر زبان اهل هند، سلیم شاه، و بر زبان لشکر مغول، سلیم خان مذکور است.

القصة چون سلیم خان قائم مقام پدر شد، به برادر بزرگ، که عادل خان باشد، عرضداشتی نوشته، اظهار کرد؛ که چون شما دور بودید، و من نزدیک بودم بواسطه تسکین فتنه، تا آمدن شما محافظت لشکر نموده ام. و مرا بجز اطاعت و فرمانبرداری شما، چاره نیست. و از کائنات متوجه آگه شد؛ چون بنواحی قصبه کورده رسید، خواص خان از جاگیر خود رسیده، ملازمت نمود و بتازگی جشن جلوس ترتیب کرده، سلیم خان را اجلاس داد. و بعد از آن سلیم خان، بمقتضای دنیاداری، مکتوبی دیگر بجانب عادل خان نوشت؛ و اظهار محبت کرده، طلب ملاقات نمود.

دانشمند، و دریا خان سروانی، سوخته شده خود را با آن حالت بمچل رسانید؛ هر لحظه که نفسی میکشید، و شعوری بهم میرسانید، فریاد کرده، لشکر را بر جنگ توغیب مینمود؛ و مقربان خود را، بتاکید و اهتمام به جنگ میفرستاد. و در آخر آنروز، خبر فتح قلعه شنیده، ودیعت حیات سپرد. پانزده سال بامارت و امرای گذرانید. و پنج سال فرمانروایی هندوستان کرد.

شیر خان بعقل، و ذها، و تدبیر صائب امتیاز داشت. و آثار پسندیده بسیار گذاشت. از بنگاله، و سزارگانو تا آب سند، که بآب نیلاب اشتها دارد، و یکهزار و پانصد کوه است، بر هر یک کوه سرای ساخته، چاه و مسجد از خشت پخته و گچ دران بنانهاده، مقبری و امام تعیین فرموده، ایشان را وظیفه معین ساخت. و در یک دروازه سرا، آب و طعام پخته، و خام، بجهت مسلمانان؛ و در دروازه دیگر، جهت هندوان مقرر کرده بود، که دائم میرسنانیدند. و در هر سرای، دو اسپ یام، که بزبان هند بدآک چوکی مشهور است، گذاشته بود؛ که هر روز خبر نیلاب، اگر در اقصای بنگاله بود، باو میرسید. و درین راه از هر دو جانب خیابان درخت میوه دارد، از درخت انبه و کهنی، و غیره نهال کوده بود؛ که خلأئق در سایه او آمد و شد مینمودند. و بهمین طریق، از آگره تا مندو، نیز در هر یک کوه، سرا و مسجد ساخته بود. و امنیت راه بمرتبه بود، که اگر زالی سبد پر از طلا داشتی، و در صحرا شبها خواب کردی، حاجت پاسبان نبود. گویند که چون آینه دیدی گفتی، حیف که، نماز شام بسطفت رسیدم، تاسف خوردی. شعر مضحک باداهای هندوستان بگفتی و این بیت در سجح نگین او بود.

* بیت *

شه الله باقی ترا باد دائم، بمآن شیر شه بن حسن سور قائم.

و وهم و هراس بیقیاس بر رای مذکور راه یافته، فرار نموده، بقلعه جوده پور رفت؛ و گونها فام که از امرای کبار رای مالدیو بود، و دیگر سرداران راجپوت، هر چند گفتند، که این عمل نتیجه مکر و تزویر شیر خانست، رای مالدیو تسلی نشده قرار بر جنگ نتوانست داد. عاقبت، گونها و دیگر امرای مالدیو قرار جنگ داده، بست هزار سوار ازو جدا شده، بمقابل و مقاتله شیر خان شتافتند؛ و اراده شبخون نموده، راه غلط کرده، قریب بصبح صادق پنج شش هزار کس رسیدند. و بعد از تلاقی فریقین، جنگ صعب دست داد. و کار جنگ بکار و خنجر رسید. و راجپوتان از اسپ فرود آمده، دامن هم بیکدیگر بستند، و شیر خان و لشکر او ایشانرا از اطراف درمیان گرفته، گونها و اکثر راجپوتان را، بقتل رسانیدند. گویند دران معرکه، یازده هزار نفر راجپوت کشته شد. و از افغانان نیز، جمعی کثیر بقتل رسیدند.

و بعد ازین فتح، که نه در خورد بازی او بود، مراجعت نموده، به رنجهنبور آمد. چون قلعه رنجهنبور را، بجایگاه عادل خان پسر بزرگ خود داده بود، عادل خان چند روزه رخصت گرفت، که سیر قلعه، و سامان آنجا نموده، خود را متعاقب برساند. و شیر خان از آنجا بجانب قلعه کالینجر، که محکم ترین قلاع هندوستانست، نهضت کرد. راجه کالینجر در مقام مخالفت شده متحصن گشت؛ و شیر خان قلعه را، مرکزوار درمیان گرفته، بساختن نقب و سرکوب و سابط اشتغال نمود. چون سابط بقلعه رسید، شیر خان از اطراف جنگ انداخت، و درجای که خود ایستاده بود حقه‌های پردازی تفنگ فرمود، که باندرون قلعه می انداختند. اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلعه خورده برگشت، و شکست؛ و درمیان دیگر حقه افتاد؛ و آتش در گرفت. شیر خان با شیخ خلیل و ملا نظام

عورت هندیه و مسلمه را، در حرم خود در آورده، در زمرة پاتران رقاص
 انتظام داده بود، عرق حمیت شیر خان در حرکت آمده، به تسخیر
 قلعه رایسین پرداخت. چون مدت محاصره بامتداد کشید، سخن صلح
 در میان آورده، به پورن مل عهد و پیمان بست، که باو ضرر مالی و جانی
 نرساند و پورنمل قلعه را بسپارد؛ و پورن مل باعیال و بساهی خود، با چهار
 هزار راجپوت نامی، از قلعه فرود آمده، منزل کرد. علمای وقت، خصوصاً
 امیر سید رفیع الدین صفوی، باوجود عهد و پیمان، بر قتل پورنمل فتوی
 دادند. شیر خان تمام لشکر و فیلان کوه پیکر آراسته، بر سر منزل پورنمل
 فرستاد؛ که از اطراف لشکر او را در میان گرفتند. پورنمل و راجپوتان
 دل بر مرگ نهاده، کارستانی کردند، که داستان رستم داستان بازپچه
 شد. و پروانه وار، خود را، بردم تیغ و تیر، و دندان فیل زده، هلاک
 ساختند. و زنان و فرزندان خود را کشتند، و سوختند، و معدوم شدند.
 شیر خان مراجعت نموده باگرا آمد. و چند ماه قرار گرفته، بتازگی
 سرانجام لشکر نموده، متوجه تسخیر ولایت مازوار شد. و در هر منزل،
 گرد لشکر خود را، بقلعه و خندق استحکام داده، لوازم حزم و احتیاط بتقدیم
 می‌رسانید. چون بزمین ریگستان رسید، و از ساختن قلعه متعذر گشت، بفکر
 صائب، و اندیشه درست فرمود، که جوالهای پریگ ساخته، بر بالای هم
 نهاده قلعه میساختند. اولاً، بر سر مالدیو، که حکومت ولایت ناگور،
 و جوده‌پور داشت، و در میان راجهای هندوستان، بکثرت لشکر و حشم
 ممتاز بود، رفت. درین وقت قریب پنجاه هزار سوار راجپوت در ظل
 رایت رای مالدیو مجتمع گشت. شیر خان مدت یکماه، در نواحی
 اجمیر، بارای مالدیو مقابله داشت، اخراز زبان امرای مالدیو بجانب
 خود خطها نوشته، نوعی ساخت؛ که خطها بدست رای مالدیو افتاد،

در قلعه بود، آمده شیر خانرا دید، و قلعه را داد. چون بمالوه رسید، ملو خان حاکم مالوه، که از نوکران سلاطین خلع بود، از راه صلح در آمده، بی طلب با یلغار آمده، او را دید. بعد از چند روز، از هراسی، که بخاطر او راه یافت، راه فرار پیش گرفت؛ و شیر خان حاجی خان را بحکومت مالوه گذاشته، شجاع خان را نیز، در سرکار مواس جاگیر کرده، همانجا گذاشته، متوجه رننه‌نور گردید. و متعاقب این، ملو خان باز آمده، جنگ کرده، از پیش حاجیخان و شجاع خان شکست یافت. چون فتح بدام شجاع خان شد، شیر خان حاجی خانرا، پیش خود طلبیده، حکومت مالوه را بدام شجاع خان مقرر کرد. و چون بنواحی رننه‌نور رسید، ایلچیان چرب زبان فرستاده، قلعه را از گماشته‌های سلطان محمود خلعی بصلح گرفت؛ و از انجا با آگوه آمد. گویند، چون خبر فرار ملو خان، بشیر خان رسید؛ شیر خان در بدیهه مصرعی گفت؛ و شیخ عبد العی ولد شیخ جمال کذب، مصراع دوم گفت. چون خالی از طرفگی نبود، بنابر ثبت افتاد.

با ما چه کرد دیدی، ملو غلام کیدی،

قولیست مصطفی را، لا خیر فی العبیدی.

فی الجملة، مدت یکسال، در آگوه قرار گرفته، سرانجام ملک. و ولایت نموده، به هیئت خان حکم فرستاد؛ که ملتانرا از تصرف بلوچان بر آورده، متصرف گردد، و او رفته، بفتح خان بلوچ جنگ کرده، غالب آمده، ملتانرا مستخر ساخت. و چون این خبر بشیر خان رسید، او را رعایت کرده، خطاب اعظم همایون داد. و در سنه خمسین و تسعمائة، پورن مل ولد راجه سلهدی پوریه، که از طائفه راجپوت گهلوت، بود، در قلعه رایسین، علم غلبه و استیلا بر افراشته، اکثر پرگنات نواحی را متصرف شده، دو هزار

کوچ کرده، اراده فرود آمدن منزل داشت، که شیر خان بچنگ آمد؛ و افواج مغول جنگ ناکرده، هزیمت یافت، و جنت آشیانی در آب اسپ انداخته بمحضت تمام بدر آمده متوجه لاهور شدند و شیر خان متعاقب تا لاهور رفت و جنت آشیانی بجانب سند روان گشت. و میرزا کامران بکابل شتافت، چنانچه در محل خویش مذکور است.

شیر خان تعاقب نموده، تا خوشاب رسید؛ و اسمعیل خان و غازیخان، و فتح خان بلوچ، و دوائی، که سردار طائفه بلوچ بودند، آمده شیر خانرا دیدند. شیر خان کوهستان نندانه، و حوالی کوه بالفاتیه را، ملاحظه کرده، در جائیکه الحال قلعه رهناس است، طرح قلعه انداخته، خواص خان، و هیبت خان نیازی را، بالشکر بسیار گذاشته، بجانب هندوستان مراجعت کرد. چون باگره رسید، شنید که خضر خان ترک، که از جانب او حاکم بنگاله بود، دختر سلطان محمود بنگالی را، در عقد آورده، در نشست و برخاست بروش و طریق سلاطین، سلوک مینماید. شیر خان علاج واقعه را پیش از وقوع واجب دانسته بجانب بنگاله، نهضت نمود. خضر خان مذکور، باستقبال او شتافته، محبوس گشت. شیر خان ولایت بنگاله را، بچندکس جاگیر کرده، ملوک طوائف ساخت. و قاضی فضیلت را، که از علمای ولایت کره، بحسن دیانت، و امانت اتصاف داشت؛ و در السنه، و افواه، بقاضی فضیحت مذکور ست؛ امین ولایت ساخته، صلاح و فساد ملک را، در قبضه اقتدار او گذاشت. و مراجعت نموده، باگره آمده.

و در سال سنه تسع و اربعین و تسعمائیه، بعزیمت تسخیر ولایت مالوه، حرکت نمود. و چون بگوالیار رسید، شجاع خان از امرای او گوالیار را محاصره داشت. ابو القاسم بیگ، که از قبل جنت آشیانی

شیر خان وقت را غنیمت دانسته، بالشکری، از مور و ملخ زیاده، در سر راه آمده، در نواحی چوسا مقابله نموده، گرد لشکر خود، قلعه ساخته نشست؛ و بعد از رسل و رسائل، شیخ خلیل نام شخصی را، که مرشد خود میدانست، بخدمت جنت آشیانی فرستاده، پیغام کرد، که تاگرهی ولایت بهار را بتصرف اولیای دولت گذاشته، خطبه و سکه بنام ناسی آنحضرت میسازم. چون مقدمه صلح قرار گرفت، لشکریان بادشاهی، نسبت بدیگر روزها بیدغدغه شدند. و آب چوسا را پل بستند صباح روز شنبه سده ست و اربعین و تسعمائه، شیر خان بالشکریهای آراسته، و فیلان کوه پیکر، بجنگ آمد. و افواج بادشاهی را، فرصت ترتیب نشد، و شکست افتاد. جنت آشیانی اسب در آب انداختند، ناگاه از اسب جدا شده، بمدد سقائی بیرون آمده، در کمال پریشانی، متوجه آگره شدند.

همه سال گوهر نخیزد ز سنگ، گهی صلح سازد، جهان گاه جنگ.
همه ساله نباشد کامگاری، گهی باشد عروسی، کاه خواری.
و شیر خان مراجعت نموده، به بنگاله رفت؛ و جهانگیر قلی بیگ را، بالشکریکه آنجا بودند، بدفعات جنگ کرده، علف تیغ ساخت. و خود را شیر شاه خطاب داده، خطبه و سکه بنام خود کرد. و سال دیگر، با غلبه و شوکت تمام متوجه، آگره شد. درینوقت که بیگانه را یگانه بایست ساخت؛ میرزا کامران از خدمت جنت آشیانی جدا شده، بلاهور رفت. و امرای چغتای بنیاد مخالفت نهادند، چنانچه گذشت. باوجود اینحال، جنت آشیانی از آگره استقبال نموده، بقفوج شتافته، از آب گذشتند. درین محل، لشکر جنت آشیانی به پنجاه هزار سوار میرسید. و در روز عاشور سده سبع و اربعین و تسعمائه، لشکر بادشاهی.

بیش پدر رفت. چون جنت آشیانی از گرهی گذشتند، شیرخان، شهر گور را خالی کرده، بجانب چهار کند رفت. و براجہ قلعه رھتاس پیغام کرد، کہ چون مغلان از عقب میرسند، بجہت بساهی من در قلعه جائی بدہ؛ و بحرف و حکایت او را راضی ساخت، و یکہزار دولای ترتیب دادہ، در ہر دولای یک جوان افغان مردانہ انتحابی را، باسلاح در آوردہ؛ بالای قلعه فرستاد؛ و در چند دولای، کہ در پیش بودند، عورات را در آورد، و چون دربانان قلعه بفحص دولای ہا مشغول شدند، شیرخان براجہ پیغام کرد، کہ مستورات را بکسی نمیتوان نمود. کہ سبب کسر عزت ما میشود. راجہ منع تفحص فرمودہ، چون دولای ہا بتمام در قلعه در آمدند، افغانان حربہا گرفته متوجہ خانہ راجہ شدند. و جمعی خود را بدروازہ رسانیدند. شیرخان نیز با افواج خود، مستعد شدہ، خود را بدروازہ رسانیدہ قلعه رھتاس را، کہ باستحکام در ہندوستان مثل ندارد، در نہایت آسانی متصرف شدہ، بساهی و عیال خود را، در قلعه گذاشتہ، خاطر جمع ساخت. * بیت *

بچارہ کشادہ شود کار سخت، بمدت ہر آید بہار از درخت.

حضرت جنت آشیانی، مدت سہ ماہ، در شہر گور کہ در کتب سلف، بلکہفوتی مذکور ست، توقف نمودہ، بعیش و نشاط گذرانیدند. درینوقت خبر رسید، کہ میرزا ہندال در آگرہ و میوات علم مخالفت بر افراختہ، شیخ بہول را، بقتل رسانید. و میرزا کامران، بجہت تسکین این فتنہ، باگرہ آمدہ است؛ آنحضرت جہانگیر قلی بیگ را، با پنہجہزار سوار انتحابی، در گور گذاشتہ، مراجعت فرمودند. چون لشکر بادشاہی، از کثرت باران، و گل ولای، بیسامان شدہ؛ و اکثر اسپان سپاہیان تلف و سقط گشتہ؛ نہایت بی سرانجامی بحال لشکریان راہ یافتہ بود.

نمود. شیر خان قطب خان پسر خود را، با عیسی خان حجاب، که بمنزله وزیر او بود، بملازمت فرستاد. و جنت آشیانی مراجعت نموده، بمهم سازی سلطان بهادر پرداختند. و قطب خان ولد شیر خان، تا گجرات در رکاب ظفر انتساب بود؛ و از گجرات فرار نموده، پیش پدر رفت.

درین مدت، شیر خان فرصت یافته، ولایت بهار را صاف ساخته، لشکر بسیار جمع نموده، قوت و شوکت تمام بهموسانید. چون حضرت جنت آشیانی، از سفر گجرات معاودت نموده، باگرا آمدند؛ و خبر طغیان و غلبه شیر خان، بسمع اعلی رسید؛ دفع او را اهم دانسته، رایات جهانکشائی، بطرف چنار؛ در حرکت آمد. شیر خان غازی سوز و جمعی را، بحراست قلعه چنار گذاشته، خود بجانب کوهستان بهرکنده رفت. چون ششماه، بمحاصره قلعه چنار گذشت؛ رومی خان، که صاحب اهتمام توپخانه بادشاهی بود، در دریا سرکوبها ساخته، اهل قلعه را زبون ساخت. و از روی صلح، قلعه بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد؛ چنانچه مذکور شد.

حضرت جنت آشیانی دوست بیگ را در قلعه گذاشته، متوجه شیر خان شدند. درین مدت، که جنت آشیانی بمحاصره چنار، اشتغال داشتند؛ شیر خان جلال خان پسر خود و خواص خان، و اکثر لشکر خود را، به تسخیر بنگاله فرستاده، بتصرف در آورد. چون جنت آشیانی بگریه، که سرحد بنگاله است، رسیدند؛ جهانگیر قلی بیگ، و دیگر امرا را پیشتر فرستادند. جلال خان ولد شیر خان، که در گرهی بود، بامرای بادشاه جگ کرده، غالب شد. جنت آشیانی، دیگر بار افواج فرستاده، خود نیز قریب رسیدند. و فتح گرهی شد و جلال خان

افغان، در برابر آمده مقابله نمودند. و چون شیر خان از سرداری وکلانی
 بمن بایزید، در تاب بود، و میخواست که خود کلان باشد، و از روش کار
 غلبه مغولانرا برای العین مشاهده مینمود، در خفیه بمیر هندو بیگ، که
 از امراء کبار و سپهسالار مغل بود، پیغام کرد: که چون من پیورده دولت
 حضرت فردوس مکانی خودرا میدانم، در وقت جنگ، سبب هزیمت
 افغانان خواهم شد: و در روز جنگ، با فوج خود طره داده خواهم رفت.
 در روز جنگ، که صفوف طرفین آراسته شد، بموجب گفته خود، عمل
 نموده، با فوج خود پشت داده، گزیران شد. و گریختن او باعث ویرانی
 لشکر غنیم شد، و اولیای دولت جنت اشیانی بفتح و فیروزی اختصاص
 یافتند. سلطان محمود بولایت پتفه رفته، گوشه گرفت: و ترک سپاهی
 گری داد، تا در سنه تسع و اربعین و تسعمائة، در ولایت اودیسه، وفات
 یافت.

و حضرت جنت اشیانی بعد از فتح متوجه آگره شد. امیر هندو
 بیگ را پیش شیر خان فرستادند. که قلعه چنار بسپارد، و شیر خان دو دادن
 قلعه مذکور، حیل و عذر آورد: و میر هندو بیگ مراجعت نموده، بملازمت
 آمد. چون این خبر بجنت اشیانی رسید، خود بنفس نفیس، عزیمت
 فتح چنار کرده، جمعی از امراء را پیشتر فرستادند: که رفته، بمحاصره اشتغال
 نمودند. شیر خان عرضداشت بحضرت جنت اشیانی ارسال نمود، که
 من بمدد و توجه حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه، بمرتبه حکومت
 رسیده ام: و در جنگ سلطان محمود و بمن و بایزید، سبب فتح آنحضرت
 شدم: اگر چنار را بمن مسلم دارید، قطب خان پسر خود را با فوجی
 بحکومت فرستاده، لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانم. چون غلبه و استیلا
 سلطان بهادر گجراتی، بمسامع عز و جلال رسیده بود: درینوقت، مدارا لائق

اتفاقاً اکثر امرای کبار لودیان، که در ولایت پتنه اجتماع نموده بودند، کس بطلب سلطان محمود فرستاده، اورا طلبداشتند. و سلطان محمود بپتنه آمده، بسعی امرا، باز بر مسند حکومت نشست. و از آنجا با لشکر گران، بولایت بهار درآمد. چون شیر خان دید، که افغانانرا از متابعت سلطان محمود چاره نیست، بیعلاج شده، بهلازمیت او رفته، اطاعت و انقیاد نمود. امرای سلطان محمود ولایت بهار را میان هم تقسیم نموده، پاره بشیر خان گذاشته، عذر خواهی کردند؛ که هرگاه ولایت جونپور، از تصرف مغول بدر آریم، باز ولایت بهار، من حیث الاستقلال، از تو خواهد بود. شیر خان درین باب قولنامه از سلطان محمود گرفت. و بعد از مدتی، جهت سرانجام لشکر، رخصت جاگیر گرفته، بسپهرام آمد. درینوقت، سلطان محمود بر سر ولایت جونپور، و جنگ مغول میرفت. و کس بطلب شیر خان فرستاد. و او در جواب نوشت، که متعاقب سرانجام لشکر نموده میروم. امرای سلطان محمود گفتند؛ که چون شیر خان مرد محیل و مکارست، مناسب آنست، که بجایگیر او رفته، همراه باید گرفت. سلطان محمود با لشکر خود، متوجه سپهرام شد. شیر خان استقبال نموده، لوازم مهمانداری و خدمتگاری بتقدیم رسانید؛ و سلطان محمود چند روزی آنجا بوده متوجه جونپور شد. امرای حضرت فردوس مکانی، که در جونپور بودند، تاب مقاومت نیاورده، رفتند. و جونپور و نواحی در تصرف افغانان درآمد؛ و تا ولایت کهفو درآمده متصرف شد.

درینوقت، حضرت فردوس مکانی در نواحی کالینجر تشریف داشتند. چون غلبه و طغیان افغانان، بعرض رسید، عذر عزیمت بدفع و رفع این طائفه معطوف فرمودند. سلطان محمود، به بهن بایزید و امرا

گویند، درافوقت تاجخان نامی، از جانب سلطان ابراهیم لودی بحکومت قلعه چنار اشتغال داشت. و اورا زنی بود لاد ملک نام عقیقه، که تاجخان را باو نهایت میل و محبت بود. و پسران تاج خان که از دیگر زنان بودند، از کمال رشک و حسد، در مقام کشتن لاد ملک بودند. اتفاقاً یکی از پسران تاج خان، که کلاوتر از همه بود، شبی شمشیری بلاد ملک انداخت، و زخم کاری نیامده، غوغا برخاست، که لاد ملک را کشتند. تاج خان شمشیر برهنه در دست، خود را رسانیده قصد پسر کرد. پسر چون یقین دانست، که از پدر خلاصی ممکن نیست، بر قتل پدر صبارت نمود. و شمشیر آن بی سعادت کارگر افتاد. تاج خان بقتل رسید. چون پسران تاج خان، سر انجام قلعه، و ولایت، و سپاهی نتوانستند نمود، شیر خان، که در همسایگی بود، برین معنی اطلاع یافته بمیر احمد ترکمان سخن در میان آورد. و بعد از آمد و شد رسولان، قرار بران یافت، که شیر خان لاد ملک را در نکاح خود در آورده، قلعه چنار را متصرف گردد. و شیر خان عقد لاد ملک نموده، قلعه را با خزائن و دفائن متصرف گشت.

چو هنگام رسیدن در رسد تنگ، بمردم خود کند کام دل آهنگ؛
 ز ریحانی رساند دیده را نور، که نظاره میسر نبود از دور.
 در خلال این احوال، سلطان محمود، بن سلطان سکندر لودی، از صدمه افواج فردوس مکانی بابر بادشاه، پناه برانا سانکا بروه، باتفاق رانسانکا و حسن خان میواتی و دیگر زمینداران بر سر فردوس مکانی آمده، در نواحی قصبه خانوه جنگ کرده شکست یافته بود، چنانچه در محل خود ذکر شده. بالجمله سلطان محمود، در نواحی قلعه چنور، روزی بشب و شبی بروز می آورد.

دو فرقه باید ساخت : یک فرقه را بتحصیل زر پرگذاشت ، و فرقه دوم را بمقابله غنیم که حاکم بنگاله است ، باید فرستاد .

و عاقبت جلال خان و نوحانیان از دفع شیر خان عاجز شده ، قرار دادند ، که ولایت بهار را بحاکم بنگاله داده ، نوکر او شوند . و نوحانیان جلال خانرا ، بران داشتند ، که شیر خان را همان جا در برابر مغل گذاشته خود بخدمت والی بنگاله باید رفت . و سلطان بنگاله ابراهیم خانرا ، که پسر قطب خان بود ، بکومک او داده ، بر سر شیر خان فرستاد . و شیر خان در قلعه که از گل گرد خود ساخته بود متحصن شده ، هر روز جمعی را بجنگ می فرستاد ، و فوج غنیم را می شکست . تا آنکه ابراهیم خان مدد دیگر از حاکم خود طلبید ، و بعد از آنکه ، شیر خان دریافت ، که غنیم مدد دیگر می آورد ، مردم خودرا ، دلداری نموده ، بر جنگ مستعد ساخت . و وقت بامداد ، مردم خودرا مهیا نموده از قلعه بیرون آمد . و لشکر بنگاله صف پیاده و سوار و آتشبازی ، و فیلانرا ترتیب داده ، مقابله نمودند . و شیر خان فوجی از مردم خودرا در برابر ایشان داشته ، مردم برگزیده و چیده را در عقب بلندی مخفی ساخته ، قرار داد ، که چون فوج مقابل در برابر غنیم تیر اندازی نمایند ، پشت داده برگردند ، تا سواران ایشان بجهت تعاقب از میان توپخانه بیرون آیند ، و جلو و یراق سازند ، هم چنین کردند . درین اثناء ، لشکری که مخفی بود بیکبار حمله آورده ، دمار از روزگار بنگالیان برآورد . و ابراهیم خان پشت گردانیده بقتل رسید . و جلال خان نیمجانی ، بیک پا بیرون برده ، به بنگاله رفت ، و تمام حشم و فیلان و توپخانه بنگالیان بدست شیر خان درآمد . و ملک بهار صاف گشت ، و استعداد سلطنت بهمرسید .

القصه چون شیرخان، از جانب مغول مایوس و متوهم شده بود؛
 باتفاق برادر، باز پیش سلطان محمد رفت. سلطان محمد او را نوازش
 کرده، اتالیقی جلال خان پسر خود باو مقرر فرمود. و بحسب تقدیر،
 دران ایام سلطان محمد فوت کرد، و جلال خان خورد سال قائم مقام شد.
 و والده جلال خان، دودو نام، مهمات را از پیش خود گرفته، باتفاق
 شیرخان حکم میراند. و در همان ایام، مادر جلال خان، نیز فوت کرد.
 و حکومت ولایت بهار، من حیث الاستقلال بشیرخان قرار گرفت.
 مخدوم عالم نام از امرای بنگاله، که امارت حاجی پور داشت با شیرخان
 رابطه موافقت بهمرسانید. سلطان بنگاله از و خاطر دگرگون کرده،
 قطب خانرا، که از امرای کبار او بود، به تسخیر ولایت بهار و استیصال
 مخدوم عالم فرستاد. و شیرخان هر چند، در صلح زد و ملائمت نمود،
 فائده نکرد؛ و آخر باتفاق افغانان، دل بر مرگ نهاده، قرار جنگ داد.
 چون طرفین بهمرسیدند، جنگ عظیم شد. و قطب خان کشته شد؛
 و شیرخان غالب آمد؛ و فیل و خزانه، و حشم بنگاله بتصرف شیرخان
 درآمده، سبب ازدیاد قوت و غلبه او شد. ازینجهت که نوحانیان از حسد
 و رشک با شیرخان در مقام نفاق بودند؛ و چون شیرخان را دستگاه قوی بهم
 رسید؛ نوحانیان، که در اصل با شیرخان ناخوش بودند، قصد کشتن
 او کردند. دران باب بجلال خان، که او نیز نوحانی بود، کنکاش دادند.
 و جمعی از متذققان جدا شده، شیرخانرا از انکال خبردار ساختند.
 و او خودرا دور انداخته، بجلال خان گفت؛ که امرای شما، از روی حسد
 با من در مقام نفاق اند. اگر شما در علاج این امر سعی نمینمائید، مرا
 بالضرورت، از خدمت شما جدائی اختیار باید کرد. جلال خان گفت،
 که بدانچه صلاح تو باشد، من بیرون نیستم. شیرخان گفت، که ایشانرا

داخل دولتخواهان شد. و در سفر چندیری، در رکاب ظفر انتساب بوده، چون چند گاه، در لشکر گذرانید، و طرز و طرح و روش و سلوک مغول را مشاهده کرد، روزی با یاران خود می گفت: که مغول را از هندوستان بدر کردن آسانست. گفتند، که بچه دلیل میگوئی؟ گفت، که بادشاه ایشان خود بمعاملات کمتر میرسد. و بشکار مشغول است؛ و محکمت خود را بوزرا میگذارد و وزرا بمقتضای رشوت، کار کرده حق سلطنت بجا نمی آرند. عیب افغانان آنست، که باهم اتفاق ندارند؛ اما اگر مرا دسترس شود، افغانان را یک رنگ و متفق ساخته، نفاق از میان بردارم. یاران او برین داعیه، که درانوقت محال مینمود، خنده میکردند؛ و تمسخر مینمودند.

روزی در مجلس فردوس مکانی در وقت طعام خوردن، طبق ماهچه در پیش شیر خان نهاده بودند. و او از خوردن خود را عاجز یافته کار کشیده، ماهچه را ریزه ریزه ساخته. بقاشق خوردن گرفت. حضرت بادشاه، براینحال واقف شده، بمیر خلیفه گفتند: که این افغان غریب کاری کرد. چون از کارهای که با محمد خان کرده بود، مطلع بودند، بفر و بزرگی او اشارت کردند. شیر خان از همزبانی بادشاه بامیر خلیفه آگاه شده، این قدر دانست که بنظر غیرت منظورست؛ و اینمعنی، علاوه واهمه که داشت شده، همانشب از لشکر بادشاه فرار نموده، بجایگزیر خود رفت. و بسطان جنید برلاس نوشت، که بمن رسید، که محمد خان بسطان محمد گفته است. که شیر خان پیش مغولانست؛ بر سر پرگنات او فوج باید فرستاد. و من چون میدانستم، که رخصت من زود میسر نخواهد شد، و وقت تنگ شده بود، بسرعت خود را بجایگزیر رسانیدم، و خود را از زمره دولتخواهان بیرون نمودم.

شیر خان را تاب مقاومت نمانده، اراده رفتن بطرف دیگر کرد. بعضی گفتند، که پیش سلطان محمد باید رفت. شیر خان دانست، که چون محمد خان از امرای بزرگ اوست؛ و سلطان محمد، بجهت من خاطر او را، از دست نخواهد داد؛ عزم نمود، که بخدمت سلطان جنید برلاس، که از جانب حضرت بابر بادشاه حکومت کوه مانک پور داشت، باید رفت؛ و قرعه کنکاش با برادر خود نظام درمیان آورد. و رای او نیز برین قرار گرفت. و بارسال رسل و رسائل بخدمت سلطان جنید عهد و قول گرفته آمد، و پیشکش بسیار گذرانید. و از سلطان جنید فوج آراسته بکومک گرفته، بجایگزین خود رفت. محمد خان، چون تاب مقاومت نداشت، فرار نموده بکوه رهناس درآمد. و هر دو پرگنه شیر خان، با پرگنه جوند و دیگر پرگنات نواحی آنجا، بتصرف شیر خان درآمد. شیر خان کومکیانرا بانواع خدمت گاری، و زر دادن، دلجوئی نموده، با تحف و هدایا لائق بخدمت سلطان جنید فرستاد؛ و اقوام و قبایل خود را، که گریخته در اکوه درآمده بودند طلبداشت، جمعیت تمام کرد. و بمحمد خان پیغام کرد که غرض من انتقام از برادران بود، و شما را بجای عم خود میدانم از تنگی کوه برآمده، پرگنات خود را متصرف شوید؛ مرا پرگنات خود و آنچه از خالصه سلطان ابراهیم بدست آمده، بسنخه است. محمد خان نیز آمده، بجای خود قرار گرفت، و مروهون منت شیر خان شد *

چون شیر خانرا جمعیت خاطر دست داد، نظام برادر خود را در جایگزین گذاشته، خود بخدمت سلطان جنید برلاس در کوه رفت. اتفاقاً دران ایام، سلطان جنید بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه میرفت؛ او را همراه برد و شیر خان ملازمت حضرت بادشاه نموده،

نشده؛ بمحمد خان گفت، که بطریقی که مناسب و لائق باشد، تقسیم پرگنات جاگیر شیر خان را میان برادران کرده؛ تسکین فتنه و فساد دهد. چون محمد خان، بجایگزین خود که جووند بود آمد، شادی نام غلام خود را پیش شیر خان فرستاد و پیغام داد، که مدتیست سلیمان و احمد برادران تو پیش من اند؛ و از حصه و رسد بهره ندارند، و لائق است که حصه و رسد ایشانرا برسانی. شیر خان در جواب گفت، که این جایگاه ولایت روه نیست؛ که ملک کسی باشد؛ ولایت هندوستانست؛ هر که را بادشاه جایگزین میدهد تعلق باو میدارد؛ تا امروز روش سلاطین چنین بوده است، که آنچه مال میت میبوده از روی شرع میان فرزندان تقسیم میکردند؛ اما هر کرا، شایسته کار امارت میدانستند، حکومت و سروری میدادند.

* بیت *

ملک بمیراث نگیرد کسی، تا نرزد تیغ دستی بسی.
و من بحکم سلطان ابراهیم، سپهرام و خواص پورتا نده را متصرفم. چون شادی بخدمت محمد خان رفته آنچه گذشته بود، گفت، محمد خان بر آشفت؛ و فرمود، که شادی باتمام جمعیت او، باتفاق سلیمان رفته، خواص پورتانده را گرفته، حواله سلیمان نماید و اگر شیر خان بممانعت پیش آید، جنگ کرده او را هزیمت داده، هر دو پرگنه را ازو گرفته حواله سلیمان نموده، جماعت کثیر بکومک سلیمان گذاشته، بیاید. اتفاقا درانوقت، از جانب شیر خان، سکه نام غلام او، که پدر خواص خانست، داروغه خواص پورتانده بود. شیر خان، خبر آمدن شادی و سلیمانرا شنیده، به سکه نوشت؛ که در مقاومت و مدافعت تقصیر ننماید. شادی و سلیمان که بظاهر خواص پور رسیدند، ملک سکه بجنگ برآمده، بقتل رسید. و لشکر شیر خان هزیمت خورده، بسپهرام آمد.

راضی نمیتوانم شد؛ چه دو شمشیر در یک نیام و دو حاکم در یک شهر آرام نگیرند. چون مطلب سلیمان شرکت در حکومت بود، راضی نشد. محمد خان سلیمان را، تسلی نموده گفت، که خاطر جمع دار، که حکومت را بزور از فرید گرفته بتوخواهم داد. چون فرید برینکال اطلاع یافت، در فکر کار خود شده، منتظر معامله بابر بادشاه و سلطان ابراهیم بود. چون خبر کشته شدن سلطان ابراهیم، و فتح بابر بادشاه شنید، بملازمت بهار خان، ولد دریا خان نوحانی، که خود را، سلطان محمد خطاب داده ولایت بهار را فرو گرفته، لوی سلطنت برافراخته بود، رفته در سلک نوکران او منتظم گشت. روزی، سلطان محمد بشکار رفته بود، ناگاه شیری ظاهر شد؛ فرید بشیر مقابل شده، بزخم شمشیر شیر را هلاک ساخت. سلطان محمد او را، نوازش کرده خطاب شیر خانی داد. رفته رفته، شیر خانرا در خدمت سلطان قرب و اختصاص تمام حاصل شد و سلطان محمد وکالت پسر خود جلال خان که خورد سال بود، بشیر خان مفوض داشت. و او را، اتالیق ساخت *

بعد از مدتی شیر خان رخصت جاگیر گرفته آمد و بکسب اتفاق از میعاد زیاده ماند. سلطان محمد روزی گله شیر خان میکرد؛ و در مجلس میگفت، او از وعده تخلف نموده، نمی آید. محمد خان حاکم جوند بعرض رسانید، که او انتظار آمدن سلطان محمود بن سلطان سکندر دارد. و مزاج سلطان محمد را منحرف ساخته، گفت که علاج آوردن او اینست، که سلیمان نام برادر او، که پدر در حیات خود قائم مقام خود داشت؛ و مدتیست، که ازو گریخته، با من میباشد؛ اگر جاگیر شیر خان باو لطف شود، شیر خان در ساعت خواهد آمد. سلطان محمد بواسطه حقوق خدمت شیر خان، بی گناه ظاهری، بتغییر جاگیر او راضی

تا بتقدیم رسانیده شود. فرید گفت، پدر من پیر شده، و بدست سحر و جادوی کنیز هندیه مبتلاست؛ از غلبه استیلائی آن کنیز، پرگنات و جاگیر پدر و سپاهیان خراب و پریشان اند؛ اگر آن پرگنات بما هر دو برادر عنایت شود، یک برادر همیشه با پانصد سوار در خدمت سلطان باشد؛ و یکی سرانجام پرگنه و سپاهی نموده، خدمت پدر نیز مینموده باشد. در روزی دولت خان، این سخن را، بعرض رسانید. سلطان فرمود، که بد مردیست که گله و شکوه از پدر دارد. و دولت خان، اینکرف را بفرید گفته، او را دلجوئی نموده، گفت که من باز در وقت صالح، بعرض سلطان رسانیده مهم سازی تو خواهم کرد؛ و در وظیفه یومیه او افزوده تسلی او نموده، او را نگاه داشت. و فرید از جهت خلق خوش، و آشنائی کرم، و مروت دولتخان، همواهی او مینمود؛ تا آنکه حسن پدر او فوت شد.

دولت خان خبر فوت حسن را، بعرض سلطان ابراهیم رسانیده، پرگنات او را بجایگزین فرید و برادر او گرفت. و فرید فرمان حکومت سپهرام، و خواص پور تانده، گرفته بجایگزین رفت. و بسرانجام سپاهی و رعیت مشغول گشت. سلیمان با فرید مقاومت نتوانست نمود؛ فرار نموده، پیش محمد خان سوز، که حکومت پرگنه بودند، و یک هزار و پانصد سوار داشت، رفت. محمد خان سلیمان گفت، که شنیده میشود، که حضرت بابر بادشاه، بهندوستان در آمده؛ و میان سلطان ابراهیم و بادشاه جنگ خواهد شد. اگر سلطان ابراهیم ظفر یابد، ترا برده بخدمت سلطان سفارش خواهم کرد. سلیمان بی تحملی نموده، گفت، که اینهمه انتظار نمی توانم برد. مادر، و عیال من سرگردان میگرددند. محمد خان کسی پیش فرید فرستاده، میان برادران بصلح دلالت کرد. فرید گفت که آنچه حصه ورثه سلیمان در حیات پدر بود، حالا قبول دارم؛ اما در حکومت بشرکت

جمعیت تمام نموده، بر سر آنها رفت. و قریب مواضع ایشان، فرود آمده، گرد خود را قلعه ساخته، هر روز جنگل ایشان را می برید، تا بقلعه رسید، و سر کوبیها ساخته، غالب آمد؛ و خلق کثیر را بقتل رسانید؛ و اسیر ساخت، و چنان کرد، که من بعد تمام متمردان نواحی مطیع و منقاد او شده مالگذاری نمودند. پیرگنات او معمور و آبادان گشت، و او صاحب قوت و مکنت شد.

بعد از مدتی، که حسن بجایگیر آمد، و معموری پیرگنات، و طریق سرانجام، و سربراهی فرید مشاهده نمود، خوشحال و خوشوقت شده، تکسینها کرد. گویند که، حسن را کنیزی بود، که از وی سه پسر داشت، سلیمان و احمد و مدا. حسن مبتلا و گرفتار آن کنیز بود. روزی باحسن گفت؛ که وعده کرده بودی، که هرگاه که پسران تو بزرگ شوند داروغگی پیرگنات بآنها داده خواهد شد؛ الحال که بعد بلوغ رسیده اند، بوعده وفا باید کرد. حسن بجهت خاطر فرید، که فرزند خلف، و بزرگ ترین فرزندان بود، موقوف میداشت. فرید اینمعنی را فهمیده، دست از حکومت پیرگنات باز کشید. حسن داروغگی را، بسلیمان و احمد داده، عذر خواهی فرید نموده، گفت که چنانچه تو کاردان و صاحب تجربه شده، میخواهم که برادران تو نیز، سر برآه و پخته شوند؛ و در آخر قائم مقام من تو خواهی بود.

القصة، چون حکومت پیرگنات بسلیمان و احمد قرار گرفت، فرید نومید شده، سعادت ملازمت پدر را گذاشته، باگره رفت؛ و در خدمت دولت خان، که از امرای کبار سلطان ابراهیم بود، قرار گرفت؛ و مدت مدید خدمت او کرده، او را از خود راضی و خوشنود ساخت. روزی، دولت خان از فرید پرسید، که هر مطلب و مدعا، که داشته باشی، بگو،

نسبت بسهرام شهر است، و اینجا علما بیشتراند؛ همین جا بطالب علمي مشغول میشوم. مدتی آنجا بوده، چیزی میخواند، و کافیه را با حواشی و دیگر کتب خواند. کتاب گلستان، و بوستان، و سکندرنامه را که دران زمان اهل همد میخواند، نیز گذرانید. و از سیر و تاریخ و قوفی بهم رسانید.

بعد از دو سه سال، که حسن بجزونیور آمد، خویشان او درمیان آمده، فرید را بخدمت پدر آورده، دفع کلفت نمودند، و حسن داروغگی جاگیر خود را، بفرد مغوض داشته، او را بجایگیر فرستاد. فرید در وقت رخصت، بعرض پدر رسانید؛ که مدار کار عالم، خصوصاً امارت بر عدلست، اگر مرا بجایگیر میفرستید من از سویت تجاوز نخواهم کرد. و نوکران شما اکثر خویش و قرابت اند، هرکس که از راه عدل تجاوز نماید، محکماً نخواهم کرد. ازین قسم مقدمات گفته، بجایگیر رفت؛ و آنجا از روی پختگی و کفایت سلوک نموده، درمیان اقربا، سویت مرعی داشت. مقدمان بعضی مواضع که متماد و سرکش بودند، فرید را ندیدند. فرید در مقام تنبیه آنجماعت شده، بمردم خود مشورت کرد؛ همه گفتند، که لشکر همراة پدرتست، تا آمدن پدر صبر باید کرد. فرید فرمود که دویست زین اسب طیار ساختند؛ و از مقدم هر موضع نیز یک اسب بعاریت طلبداشت؛ و از قسم سپاهی، که بعضی پیاده بودند و دران نواحی سکونت داشتند، طلبداشت، بقدر خرجی و جامه امداد کرد؛ و بوعده تسلی نموده، هر یک را بر اسبان عاریت سوار ساخته، برسر متمردان رفت. خانمان ایشان را خراب ساخته اسیر نمود. و بعد ازان، بعضی از متمردان، که در نواحی پرگنات او بزور، و قوت، و مکنت خود، و اعتماد جنگل استظهار داشتند؛ و فرید را در نظر نمی آوردند؛ و مواضع و پرگنات او را آزار میفرسانیدند،

ذکر احوال شیرو خان

در السنه و افواه، شیر خان بشیر شاه مذکور است. نام او فرید، و نام پدر او حسن ست. و حسن از طائفه افغان سوریست. وقتی که سلطان بهلول، بحکومت رسید، از ولایت روه، که مسکن افغانه است، افغان بسیار طلب داشت. و روه عبارت است از کوه، مخصوص که ابتداء آن باعتبار طول، از سواد بچور تا قصبه سوی از توابع بهکره و باعتبار عرض، از حسن ابدال تا کابل ست. و قندهار در حدود این کوه واقعست. دران ایام پدر حسن سور، که ابراهیم نام داشت، بهندوستان آمده، نوکری یکی از امرای سلطان بهلول میکرد. و چندگاه، در حصار فیروزه، و روزی چند، در پرگنه نازول، گذرانید. چون نوبت بهلول گذشت، و دور سلطنت به پسرش سکندر رسید، جمال خان، که از امرای بزرگ سلطان سکندر بود، حاکم جونپور شد. حسن، پدر فرید، عمری در ملازمت او گذرانید، و جمال خان حسن سور را، رعایت نموده، پرگنه سپهرام و خواص پور تانده، که از توابع رهناس است بجاگیر او داده، پانصد سوار همواره ساخت.

حسن را هشت پسر بود، فرید و نظام از یک مادر بودند. و مادر ایشان از نسل افغان بود، و دیگر پسران از کفیزان بودند. حسن را بوالده فرید چندان الفت نبود، و نسبت بدیگر فرزندان باو توجهی نداشت. فرید از خدمت پدر، رنجیده، و سعادت خدمت او گذاشته، بملازمت جمال خان رفت. حسن بخدمت جمال خان نوشت، که فرید را تسلی کرده، پیش من فرستید. میخواهم که چیزی بخواند، و تهذیب اخلاق نماید. هر چند جمال خان فرید را، تکلیف رفتن بخدمت پدر، که سرمایه سعادت او بود، میکرد، او قبول نکرده، گفت که چون جونپور

مرعی میبود. همه وقت بحث علمی مذکور مجلس بهشت ائین می گشت. ارباب فضل و هنر را در عهدش رونق تمام پدید آمد. و مروتش بحدی بود، که میرزا کامران، و امرای چغتائی مکرراً مخالفت کرده، گرفتار شدند. و گناهان ایشانرا بعفو مقرون گردانید. در کل حال، با وضو بودی، و هرگز نام خدایتعالی بی وضو بر زبان نه بردی؛ روزی میر عبد الحی صدر را عبدل خطاب کرده، طلب داشتند؛ و چون از وضو فارغ شدند، بمیر گفتند، که معذور خواهید داشت، که چون وضو نداشتم و حی نام خداست، نام شما را تمام نبردم. ذات ملکی صفاتش جامع کمالات صوری و معنوی بود. رحمة الله علیه واسعة.

القصة نظر شیخ جولي که بوقت شدت ضعف آنحضرت، به پنجاب روان شده بود، در کلانور، بسعادت ملازمت حضرت شاهزاده عالمیان رسیده، قصه غریبه را، معروضداشت و متعاقب او، خبر رحلت آنحضرت رسانیدند. و امرائیکه، در رکاب ظفر انتساب شاهزاده بودند، بتخصیص بیرام خان خانخانان بعد از تقدیم لوازم تعزیت، بر سلطنت آن حضرت اتفاق نموده بتاریخ دویم ربیع الثانی، در قصبه کلانور، ترتیب جشنی عظیم نمودند. و آنحضرت قدم بر مسند فرماندهی نهاده، جهان و جهانیان را از حادثات ایمن گردانید. * بیت *

اندر آمد ببار گاه خدای، دامن خسروی کشان در پای.
و چون ذکر، تغلب و تسلط شیر خان افغان، و سلیم خان، و سائر افغانه، در بلاد هندوستان، بر ایام سلطنت خلیفه الهی مقدم است؛ و مورخ را از ایراد آن چاره نیست، لا جرم عنان قلم، بذکر آنها معطوف میگردد. و بعد از اتمام احوال اینجماعت، احوال خیرمآل آنحضرت را، ذکر نموده خواهد شد.

او فامزد شد و او در قلعهٔ بداون متحصن گشته، چند روز تلاش کرد، و در آخر، قلعه بتصرف در آمد. و قذیر گرفتار گشته، بقتل رسید. سرش بدرگاه فرستادند.

و از عجائب واقعات آنکه هفتم ربیع الاول نزدیک غروب، حضرت جنت آشیانی بر بالای بام کتابخانه بر آمده، لحظه ایستادند؛ و وقت فرود آمدن، مرفون در بانگ نماز شروع کرد؛ و آنحضرت در زینه دوم، بتعظیم بنشست؛ بوقت برخاستن، پای مبارکش بلغزید؛ از نردبان جدا شده، بر زمین آمد، و اهل مجلس سراسیمه شده، آن حضرت را، که بیهوش شده بودند، بدرون خانه در آوردند. بعد از لحظه، افاقه یافته، سخن گفت. و اطبا در معالجه سعی بسیار نمودند. اما سودی نکرد. روزی دیگر، که ضعف آنحضرت بسیار شد، و کار از معالجه گذشت، نظر شیخ جولی را بملازمیت شاهزادهٔ عالمیلن، بطرف پنجاب فرستاده، از حقیقت حال اعلام فرمودند. در پانزدهم ماه ربیع الاول، سنه ثلث و ستین و تسعمائنه، بوقت غروب داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض رضوان خرامیدند. و از عجائب اتفاقات، این مصرعه، تاریخ آن واقعه شد. * مصرع *

همایون بادشاه از بام افتاد.

ایام سلطنت صوری آنحضرت، بست و پنج سال و کثری امتداد یافت. و سن مبارکش، به پنجاه و یک رسید. ذات ملک صفاتش بکمالات انسانی آراسته بود. و در شجاعت و مردانگی، از سلاطین آفاق امتیاز داشت. و در جنب بخشش و ایثار او جمیع هندوستان وفا نکردی؛ و در علم نجوم، و ریاضی، بی بدل بود. و شعر نیکو گفتی، و در صحبت آن مقتداء جهان، همه وقت، فضلا و علما و اکابر می بودند. و همیشه از اول شب تا بصبح بصحبت میگذشت. و نهایت آداب در مجلس آنحضرت

یافتند. سکندر رو بفرار آورده، سپاه ظفر پناه، مخالفترا تعاقب نموده، بسیاری از ایشان را بقتل آوردند؛ و غنیمت بسیار بدست آورده، مظفر و منصور بملازمت آنحضرت آمده؛ بمراسم تهنیت قیام نمودند. و منشیان بموجب حکم، فتوحنامه بنام نامی حضرت شاهزاده عالمیان، که بحسن اهتمام ملازمانش فتح روی نموده بود، بقلم آورده، باطراف و اکناف فرستادند. و سکندر خان اوزبک متوجه دهلی گشت؛ و اردوی بزرگ از راه سامانه عازم پای تخت هندوستان شده، جمعی از افغانان، که در دهلی بودند، جان بیک پا بیرون بردند؛ و سکندر خان بشهر در آمد و میر ابو المعالی را، بدفع اسکندر، بجانب لاهور، که بکوهستان سوا لک گریخته بود، فرستادند.

در ماه رمضان آن حضرت، بدلهی آمده، بار دیگر، در اکثر سواد هندوستان، خطبه و سکه بنام نامی آنحضرت مزین شد. آنانکه در رکاب ظفر انتساب ارتکاب تحمل سختی نموده بودند، بالحسن وجوه، نوازش یافته، هریک حاکم ولایتی شدند، و بقیه این سال بعیش و عشرت گذشت. چون شاه ابوالمعالی که بدفع سکندر رفته بود، بامراء کومکی نیکو سلوک نکرد، و در اقطاعات ایشان تصرفات کرده، بخزانة عامه نیز دست اندازی نمود؛ و سکندر روز بروز قوی می شد. این خبر که بآنحضرت رسید، بیرام خان را بمنصب اتالیق شاهزاده عالمیان سرافراز فرموده در رکاب آنحضرت، بدفع اسکندر تعیین فرمودند. و حکم شد، که شاه ابوالمعالی بحصار فیروزه و آنکدود آید.

و درین ایام قنبر دیوانه نام، در میان دو آب و سنبل، جمعی را با خود متفق ساخته، بنیاد غارت و تاراج نهاد. و مردم کوتاه اندیش و واقعه طلب، از هر طرف، نزد او جمع آمدند. و علی قلی خان سیستانی بدفع

مخالفان، که در روشنی آتش هدف تیر شده بودند، دیگر طاقت نیاروده، فرار نمودند. و فتحی عظیم روی نمود. فیل و اسب و اسباب بسیار، بدست لشکر مغول درآمد.

و چون مژده فتح، بلاهور رسید، آنحضرت بغایت خوشحال گشته، امرا را نوازش بسیار فرمودند. و تمام پنجاب، و سرهند و حصار فیروزه، بتصرف درآمد. و بعضی پرگنات دهلی، را نیز مغولان متصرف شدند. و سکندر افغان، چون بر شکست لشکر خود مطاع شد، بهشتاد هزار سوار، و فیلان کوه پیکر، و توپخانه بسیار، بعزم انتقام روان شده، بسرهند رسید. و بر گرد معسکر خود، خندق و قلعه مرتب ساخت. و امراء الوس چغتائی، شهر بند سرهند را محکم ساخته حسب المقدور، اظهار جلالت میکردند؛ و عرائض بلاهور فرستاده، استدعای قدوم نصرت لزوم جنت آشیانی نمودند. و رایات جلال، بفتح و فیروزی عازم سرهند گشت. و بعد از فرب و وصول، امراء منقلی، برسم استقبال بملازمت آمدند؛ و صفوف آراسته گشت، و بعظمت هرچه تمامتر، بمقابل غنیم، که اضعاف مضاعف لشکر مغول بود، در آمدند. و بعد از چند روز، بعد از آنکه مکرراً از طرفین جوانان کار طلب داد مردی و مردانگی داد؛ بودند، روزی، که نوبت قراولی ملازمان شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا بود، جنگ صف روی داد. و از یک طرف بیرام خان، خانخانان، و از جانب دیگر، سکندر خان، و عبد الله خان اوزبک، و شاه ابوالمعالی، و علی قلی خان و بهادر خان، بر مخالفان حمله آوردند. و هریک از خوانین، درین روز، آنقدر لوازم شجاعت و مردانگی بظهور می آوردند، که فوق طاقت بشری بود، و توفیق رفیق حال مردان لشکر آمده، لشکر افغانان، که قریب بصد هزار کس بودند، از اندک مردمی شکست

* بیت * خجسته رايت منصور دور بود هنوز،

که نصرت و ظفر افتاده بود در افواه.

و آنحضرت، بی منازعتی، بشهر لاهور در آمده، امراء مستقلی بجانب جالندهرو سر هندی روان شدند، و پرگنات پنجاب، و سر هندی، و حصار تمام بیجنگ، در تصرف لشکریان الوس چغتایی در آمد.

در بوقت، جمعی از افغانان بسرداری شهباز خان، و نصیر خان افغان، در دیپالپور جمع شدند. و آنحضرت، بعد از اطلاع میر ابو المعالی و علي قلي سيستاني را، بدفع ایشان فرستاد. و بعد از جنگ، افغانان شکست یافته، اموال اهل و عیال ایشان بغارت رفت. و اسکندر افغان که دهلي در تصرف او بود، سي هزار کس، بسرداری تاتار خان، و حیدت خان، بدفع امرای سر هندی، فرستاد. و امرای چغتایی، در جالندهر جمع شده، باوجود کثرت دشمن، و قلت دوست، قرار جنگ دادند. و کوچ کرده، از آب ستلج، عبور نمودند. و لشکر افغانان، آخر روز، از عبور ایشان آگاهی یافته، بقصد جنگ روان شدند. و امرای چغتایی، باوجود قوت مخالفان، دل بر جنگ نهادند؛ و بوقت غروب، هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند؛ و جنگ عظیم شده، مغولان آغاز کمانداری کردند؛ و بواسطه ظلمت شب، تیراندازان مغول مرئی نمیشدند. افغانان از غایت اضطراب، آتشی در موضعی، که نزدیک بود، انداختند. چون اکثر خافهای، مواضع هندوستان، خس پوش است، آتش شعله کشیده، معرکه بروشنی بهتر نمود، و تیراندازان بروشنی آتش، بیرون آمده، بخاطر جمع بکار خود مشغول شدند.

* بیت *

همان که، دام همی ساخت، بسته گشت بدام؛

همانکه، چاه همی کند، در فتاد بجایه.

چون یورش هندوستان در خاطرست، تغیر و تبدیل حکام باعث تفرقه لشکوست. بعد از فتح هندوستان، بمقتضای وقت، عمل نمودن لائق دولت است. همچنان حکومت قندهار به بیرام خان مفوض شد. و زمین داور، باقطاع بهادر خان، برادر علی قلی خان سیستانی مقرر گشت.

و اردوی بزرگ بکابل توجه نموده باستعداد یورش هندوستان مشغول شدند. و بحسب اتفاق، آنحضرت روزی بسیر و شکار سوار شده بودند؛ فرمودند که چون عزیمت هندوستان در خاطرست، الحال سه کس، که از پیهم بنظر در آیند، نام ایشان پرسیده، فال گرفته شود. اول کسی که در خورد، نام او پرسیدند. گفت نام من دولت خواجه است. حضرت بشارت گرفته، چون پاره راه رفتند؛ دهقانی دیگر پیش آمد؛ نام پرسیدند. نام خود را مراد خواجه، گفت. حضرت فرمودند، که چه خوش باشد. اگر شخصی سیوم را، سعادت خواجه نام باشد. و چون پاره راه طی کردند، شخصی بنظر در آمد. نام خود سعادت خواجه گفت. همکنان ازین قضیه غریب، تعجب نموده، بر فتنه هندوستان امیدوار شدند.

در ذیحجه سنه احدی و ستین و تسعمائة، آنحضرت پایی سعادت در رکاب دولت آورده، عازم تسخیر هندوستان شدند. چون به پشاور نزول فرمودند، بیرام خان، حاکم قندهار، بموجب حکم، بملازمت رسید. و ریاست جلال از آب سند گذشت. و بیرام خان، و خضر خواجه خان، و تردی بیگ خان، و اسکندر سلطان، و جمعی دیگر از امرا، برسم منقلای، پیشتر روان شدند. و تاتار خان کاشی، که حاکم رهناس بود، با وجود استحکام قلعه، طاقت توقف نیارده بگریخت. و آدم گهر، بآنکه سبق خدمت داشت، از بیدولتی بملازمت نیامد. و آنحضرت کوچ بر کوچ، متوجه لاهور شدند. و افغانان لاهور، از وصول موکب همایون خبردار شده، فرار نمودند.

به بیشتر یافته اند؛ و میرزا کامران بعد ازین واقعه رخصت حج یافته، باسباب سفر، بموجب دلخواه، روان شد. و بمکه رسید؛ و آنجا ودیعت حیات سپرد.

و آنحضرت بپای قلعه رهناس آمده، اراده تسخیر کشمیر فرمودند. درین اثناء، بعرض رسید، که بیرانه نام زمینداری، درین کوهستان، بواسطه محکمی مقام، تا غایت، بهیچ یک از سلاطین انقیاد ندموده. مبادا، که راه بیرون آمدن را محافظت نماید؛ و کشمیر نیز، بدست در نیاید. و کار مشکل شود. و آنحضرت از غایت علو همت ملتفت بسختی ایشان، نشده، روان شدند. درینوقت خبر آمدن، سلیم خان افغان از جانب هندوستان، به پنجاب رسید، و سبب برهم خوردگی سپاهی گردید. و بوقت کوچ امرا و لشکریان، که برفتن کشمیر راضی نبودند، یکبار بجانب کابل روان شدند. و آنحضرت چون مطلع شد، که هیچکس باین یورش راضی نیست؛ بطرف کابل معاودت فرمودند. و از آب سند عبور نموده، به تعمیر قلعه بگرام اشارت فرمودند، و جمیع لشکریان، بجد و جهد تمام، در اندک وقتی، آنقلعه را بنام رسانیدند؛ و اسکندر خان اوزبک بضبط آنقلعه متعین گشت.

و آنحضرت بکابل آمده، شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا را بغزنین رخصت فرمودند. و خواجه جلال الدین محمود، و جمعی دیگر، از اعیان، در رکاب ظفر انتساب بغزنین رفتند. و بعد از مدتی، خبر فوت سلیم خان، و فترت افغانان، از هندوستان رسید. چون ارباب غرض بعرض رسانیده بودند، که بیرام خان اراده مخالفت دارد، آنحضرت عزیمت یورش قندهار فرمودند. بیرام خان استقبال نموده، لوازم عبدودیت و اخلاص بظهور آورد. و بوقت مراجعت قندهار را بمنعم خان نامزد کردند. معنم خان بعرض رسانید، که

میرزا هندال را، آنحضرت، بشاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا، مرحمت فرمود. و غزنین و توابع را، با قطاع ایشان مقرر ساختند.

و میرزا کامران را افغانان، بعد از آنکه حضرت بقصد ایشان روان شد، محافظت نتوانستند کرد؛ و از همه مایوس شده، به هندوستان گریخته، نزد سلیم خان افغان رفت؛ و تمام اهل و الوس او تاراج افغانان شد. و آنحضرت بکابل مراجعت کردند. و بعد از چند روز، که لشکریان آسوده شدند، از راه بنگش و گردیز، عزیمت هندوستان فرمودند. و تمام متمردان که دران اطراف جوانب بودند، تادیب براصل یافتند. و از میانه دنکوت و نیلاب، آنحضرت از آب سند عبور کردند. و میرزا کامران، چون از سلیم خان، حاکم هندوستان، بواسطه بد سلوکی آزردۀ خاطر شده، گریخته، بکوهستان سواک در آمده، بسعی بسیار، خود را، بولایت سلطان آدم گهر رسانید. و سلطان آدم او را محافظت کرده، حقیقت را بدرگاه عرضه داشت نمود. و آنحضرت، او را نوازش کرده، حکم طلب فرمودند؛ و منعم خان بمنزل سلطان آدم رفته، باتفاق میرزا کامران را، در نواحی پرهاله بملازمت آوردند. و آنحضرت، باز بمنطق العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار عمل نموده، از کمال مروت، خیلی از جرائم میرزا کامران در گذشتند. اما لشکریان، و امراء و الوس چغتایی، که بواسطه مخالفت میرزا کامران، انواع محنت و پریشانی کشیده بودند، اتفاق کرده، نزد آنحضرت آمدند؛ که بقای عرض، و ناموس اهل و الوس چغتایی، در افغانی میرزا کامران منحصروست. چه مکرر، خلاف عهد از میرزا کامران مشاهده نموده بودند. لا جرم، آنحضرت به نابینا ساختن او، رضا داد؛ و علی دوست بارپیگی، و سید محمد پکنه، و غلام علی شش انگشت، به بیشتر چشم میرزا را از حیلۀ بینائی، عاقل گردانیدند. و تاریخ اینواقعه

مراجعت فرمودند. و میرزا کامران، بار دیگر، بمیان افغانان در آمده، آنحضرت دیگر بار، بدفع او، روان گشت. و به بیرام خان، حاکم قندهار، فرمان رفت، که بهر طریق تواند، بغزنین آمده، حاجی محمد خانرا بدست آورد. و حاجی محمد خان، کس نزد میرزا کامران فرستاد، که خود را بغزنین باید رسانید. که بنده تابعم، و ولایت غزنین تعلق بشما دارد. میرزا کامران از ولایت پشاور، براه بنگش، و گردیز، متوجه غزنین گشت؛ اما قبل از رسیدن او بیرام خان بغزنین رسیده بود؛ حاجی محمد خان ناچار، نزد او رفت و باتفاق بکابل آمدند. و میرزا کامران در راه خبر رفتن حاجی محمد خان، بکابل شنیده به پشاور برگشت؛ و حضرت جنت آشنایی، از لمغانات، بکابل مراجعت نمود. و چند روز قبل از آنکه، آنحضرت بکابل در آید، حاجی محمد خان از کابل گریخته، بغزنین رفت. و آنحضرت، از کابل بیرام خانرا، باکثر امرا، بدفع او فرستاد. و حاجی محمد خان، دیگر باره، باتفاق بیرام خان، بدرگاه آمده، نوازش یافت.

و میرزا عسکری را، حسب الحکم خواجه جلال الدین محمود، به بدخشان برده، بمیرزا سلیمان سپرد؛ که از راه بلخ، رخصت مکه نماید. و میرزا سلیمان او را به بلخ فرستاد. و ایام حیات میرزا عسکری، درین سفر در ولایت روم، به نهایت رسید.

و میرزا کامران را، افغانان در میان خود نگاه داشته، در مقام اجتماع لشکر بودند. و آنحضرت بالضرورت، دیگر باره، عازم دفع او گشت. و حاجی محمد، درین یورش، بجهت کثرت جرائم با برادر بقتل رسید. و درین بار، میرزا کامران باتفاق افغانان، بر اردوی حضرت، شبخون آورد. و میرزا همدال، درین شب، بشهادت رسید. و تاریخ شهادتش از شبخون بطلب. و میرزا کامران، کاری نساخته، منهنم برگشت. و خیل و حشم

بودند، بجانب بدخشان رفت. و شاه بداغ، و تولک قوچین و مجنون قاقشال، و جمعی دیگر را، که مجموع ده نفر بودند، بشکرگیری بجانب کابل فرستادند. و بجز تولک قوچین از انجماعت دیگری بملازمت مراجعت نکرد. و آنحضرت از بیوفائی نوکران تعجب نموده، در نواحي اندراب مقام فرمودند؛ و سلیمان میرزا، و ابراهیم میرزا، و میرزا همدال چون از آمدن حضرت اطلاع یافتند، بالشکوهای خود، بملازمت آمدند. و بعد از چهل روز آنحضرت متوجه کابل شد. و در مابین عقبه و اشترکرام میرزا کامران باقراچه خان، و لشکر کابل در برابر آمده، از طرفین صف آرائی کردند. درینوقت خواجه عبد الصمد منصور، از فوج میرزا کامران گریخته، بملازمت آنحضرت آمده، نوازش یافت. و کامران میرزا طاقت نیاورده، شکست خورده، و پریشان حال، بدامن کوه مذرود گریخت. و قراچه خان، حرام نمک، بوقت گریز، دستگیر شد، و شخصی او را بملازمت آنحضرت می آورد. و در راه، قنبر علی سهرابی، که برادر او بفرموده قراچه خان، در قندهار بقتل رسیده بود، دو چار شد؛ و فرصت غنیمت دانسته، قراچه خانرا بقتل آورد. و میرزا عسکری درین معرکه بدست لشکریان حضرت گرفتار شد، و آنحضرت مظفر، و منصور، بکابل تشریف بردند؛ و یک سال، در کابل، بفرأغت گذشت.

بار دیگر، جمعی از سپاهیان واقعه طلب، گریخته نزد میرزا کامران رفتند. و قریب بهزار و پانصد سوار نزد او جمع شد؛ و حاجی محمد خان بی رخصت آنحضرت بغزنین رفت. بالضرورت آنحضرت بجانب لمغانات، بدفع میرزا کامران، متوجه شدند. و او طاقت نیاورده باتفاق افغانان مهمند، و خلیل و داود زئی و ملکان لمغانات، بطرف سنده گریخت. و آنحضرت، در لمغانات، مدتی بشکار مشغولی فرموده، بکابل

شکست یافته، دیگر بار بحکم برادر بچنگ او رفته، بطریق اول مراجعت نمود. میرزا سلیمان، و میرزا ابراهیم، از کشم، و قندوز، متوجه او شدند. و میرزا کامران دیگر تاب مقاومت نیاورده، نزدیک بروستاق آمد. و جمعی از اوزبک، درینوقت، بر سر او آمده، اکثر اسپانش را بتاراج بردند. و میرزا کامران پرایشان حال خواست، که از راه ضحاک، و با میان بمیان هزاره در آید.

آنحضرت چون ازین معنی، آگاه شدند، جمعی کثیر امرا و لشکریان بضحاک و با میان فرستاد، که محافظت آنولایت نمایند. قراچه خان، و قاسم حسین سلطان، و جمعی دیگر از امراء بیوفا، که در ملازمت آنحضرت بودند، کسی نزد میرزا کامران فرستادند؛ که از راه قبچاق میباید آمد. که در وقت جنگ، ما همه بخدمت می آئیم، و چون میرزا کامران نمودار شد، قراچه خان و رفیقان او، خاک بيمروتي بر سر خود پیخته، از آنحضرت جدا شدند، و بمیرزا کامران ملحق گشته، بچنگ ایستادند. و با آنکه، اندک مردم با آنحضرت بودند، از کمال شجاعت، پای ثبات افشوده، جنگ عظیم افتاد. و پیر محمد آختا بیگی، و احمد پسر میرزا قلی درین جنگ کشته شدند. و میرزا قلی زخم خورده از اسب افتاد. و آنحضرت بنفس نفیس، چندان کوشش فرمودند؛ که زخم شمشیری بر فرق مبارک رسید. و اسب خالصه نیز، مجروح گشت. و آنحضرت بضرب تیر، مخالفان را از خود دور ساخته، بسلامت بیرون رفته، بجانب ضحاک و بامیان تشریف بردند. و جمعی که بآن راه رفته بودند، بآنحضرت ملحق شدند؛ و میرزا کامران، بار دیگر، کابل را بتصرف در آورد.

و آنحضرت، با حاجی محمد خان، و جمعی دیگر که در رکاب

نمودند. و چون اکثر، امراء چغتائی بواسطه نا آمدن میرزا کامران، دل نگران کابل و اهل عیال بودند؛ در این شب، که صباحش، بلخ بتصرف در می آید، جمع شده، بعرض آنحضرت رسانیدند، که از جوئبار بلخ گذشتن مناسبت دولت نیست. صلاح درانست، که بجانب دره گز رفته، جای محکم بجهت اردو معین سازیم؛ و در اندک فرصتی، مردم بلخ و حصار، بملازمت می آیند. و مبالغه بجائی رسانیدند، که آنحضرت ناچار کوچ کردند.

چون دره گز بجانب کابل است، و درست و دشمن، که از مشورت آگاه نبودند، تصور مراجعت نمودند؛ و اوزبکان دلیر شده، تعاقب کردند. و میرزا سلیمان و حسن قلی سلطان، مهردار، که بمحافظت عقب لشکر مشغول بودند، با هراول اوزبک جنگ کرده، شکست یافتند. و لشکریان که مائل رفتن کابل بودند، هرکس بهر طرفی که میخواست، روانشد. و اختیار از دست بیرون رفت. و قویب بسی هزار کس، از مخالفان رسیدند. و آنحضرت، درین معرکه، بنفس نفیس خود حمله بر مخالفان آورده، بزخم نیزه شخصی را، که از همه پیش بود پیاده ساخت و بقوت بازوی خود، از میان آن جمع بیرون آمد. و میرزا هندال، و تردی بیگ خان، و منعم بیگ خان، و جمع دیگر از امراء، جنگ کزان بسلامت بیرون آمدند. و از شاه بداغ خان، و تولک خان قوچین، درین معرکه، آثار شجاعت بظهور آمد. و آنحضرت بسلامت بکابل تشریف آوردند. بقیه اینسال در کابل گذشت.

و میرزا کامران در کولاب مانده بود و چاکر علی بیگ کولابی، با میرزا کامران، در مقام مخالفت شده، بالشکر بسیار، نواحی کولاب را تاخت، میرزا کامران میرزا عسکری را بجنگ او فرستاد. و میرزا عسکری

و در آخر این سال، حضرت جنت آشیانی بعزیمت تسخیر بلخ، از کابل روان شدند. و کس بطلب میرزا کامران، و میرزا عسکری بکولاب رفت - و میرزا همدال و میرزا سلیمان، چون آنحضرت بیدخشان در آمدند، بملازمت آمدند. و میرزا ابراهیم بموجب التماس میرزا سلیمان، در کشم توقف کرد. میرزا کامران، و میرزا عسکری، دیگر بار مخالفت کرده، بملازمت نیامدند. و آنحضرت کوچ برکوچ، بپای قلعه ایبک آمد. و اتالیق پیر محمد خان حاکم بلخ، با جمعی از امراء معتبر او، در قلعه ایبک متحصن شدند. آنحضرت قلعه را محاصره نمودند و اوزبکان مضطر شده، بامان بیرون آمدند.

چون میرزا کامران بخدمت نیامده بود، امرا جمع شده، قرعه مشورت در میان انداختند. که مبدا چون لشکر متوجه بلخ شود، میرزا کامران قصد کابل نماید. آنحضرت فرمودند، که چون عزیمت این یورش تصمیم یافت، توکل کرده میرویم، و پای سعادت در رکاب آمده، متوجه بلخ شدند. و امراء و اکثر سپاهیان، بواسطه نا آمدن میرزا کامران، پیریشان خاطر بودند. چون بنواحی بلخ رسیده شد، بوقت فرود آمدن لشکر، شاه محمد سلطان اوزبک، با سیصد سوار رسید. و جمعی بدفع او، روان شده، جنگ عظیم کردند. و کابلی برادر محمد قاسم خان موجی، در معرکه بقتل رسید. و یکی از سرداران اوزبک گرفتار شد. روز دیگر، پیر محمد خان از شهر بیرون آمد. و عبد العزیز خان ولد عبید خان و سلطان حصار نیز بکومک او آمده بودند، و بعد نصف النهار، هر دو لشکر بیکدیگر رسیده، شروع در جنگ شد. و آنحضرت سلاح پوشیدند و میرزا سلیمان، و میرزا همدال، و حاجی محمد سلطان، هراول مخالفانرا شکست داده، بشهر بگریزانیدند. و پیر محمد خان، و همراهان نیز، برگشته ببلخ در آمدند. و بوقت غروب آفتاب، لشکر چغتائی که قریب شهر رفته بودند، مراجعت

از عبور آب هراول لشکر آنحضرت بمردم میرزا کامران رسیدند. و شیخم خواجه خضری، و اسمعیل بیگ دولتی را، دستگیر کرده، بنظر بادشاه در آوردند. و میرزا کامران بقصد هراول آنحضرت معاودت نمود. چون بیکدیگر رسیدند، علمهای حضرت جنت آشیانی، بنظر میرزا در آمد. و میرزا طاقت توقف نیاورده بطرف طالقان گریخت. و آنچه بتاراج برده بودند، بازچه داشت، بتاراج داد.

روز دیگر طالقان محصور گشت. و میرزا سلیمان، درینوقت، بملازمت آمد. و میرزا کامران از اوزبکان مدد طلبید. چون از ایشان نومید شد، بغایت مضطر شده، از در عجز در آمده، رخصت مکه طلب کرد؛ و آنحضرت بروی ترحم نموده، التماس او را قبول کردند؛ بشرط آنکه، امرای باغی را بدرگاه فرستد. و میرزا کامران گناه بابوس بیگ را در خواست نمود، و دیگر امرا را، بملازمت فرستاد. ایشان خجل و شرمسار، بدرگاه آمدند. و آنحضرت گناهان ایشان را دو باره عفو فرمود. میرزا کامران از قلعه بیرون آمده، دو فرسخ رفت، و چون گمان نداشت، که آنحضرت باوجود قدرت او را بحال خود گذارد، و ازین مرحمت بغایت شرمسار شد، و عزیمت ملازمت آنحضرت نموده، مراجعت کرد.

چون این معنی بعرض حضرت رسید بغایت انبساط فرموده، میرزا یانرا باستقبال او فرستادند. بوقت ملاقات، نهایت مهربانی بجا آورده، اسباب سلطنت میرزا کامران دیگر باره مترتب گشت، و سه روز در همین منزل توقف واقع شده، طویرها و جشنها ترتیب یافت. و بعد از چند روز، ولایت کولاب، باقطاع میرزا کامران مقرر شد، و میرزا سلیمان، و میرزا ابراهیم، در کشم مانده، اردوی بزرگ متوجه کابل شد. و در اوائل زمستان، کابل محل نزول گردید. و حکم شد، که لشکریان باستعداد لشکر مشغول شوند.

پل را ویران کردند. و مردم پیش آنحضرت، بانجماعه رسیده، جمعی را تادیب نمودند. چون شب شد آنحضرت مراجعت نمودند؛ که بعد ازان استعداد سفر بدخشان نموده شود. آنجماعت نزد میرزا کامران رفته تمر علی شغالی را بپنجشیر گذاشتند؛ که اخبار اردوی آنحضرت، بایشان رساند. و آنحضرت عزیمت بدخشان نموده، فرامین بمیرزا سلیمان، و میرزا ابراهیم و میرزا هندال فرستادند. و میرزا ابراهیم، از راه قلعه پروان بنواحی پنجشیر آمد. و از تمر علی شغالی خبر یافته بر سر او رفته، او را بقتل رسانید. و در قریب کابل بشرف ملازمت رسید *

و میرزا کامران، درین ایام شیر علی را بموجب استعداد علی او، بدفع میرزا هندال فرستاد و لشکریان میرزا هندال، شیر علی را، دستگیر کردند. و دران وقت میرزا هندال بملازمت حضرت رسید، شیر علی را مقید در نظر آوردند. آنحضرت از کمال مروت، گناهان او را نا بود انگاشته، غوری را باو مرحمت کردند. و میرزا کامران قراچه خان و جمعی را که از کابل آمده بودند، در کشم گذاشته، خود بطالقان رفته بود. و آنحضرت جنت آشیانی میرزا هندال، و حاجی محمد کوکه را، با جمعی، برسم منقلای، بجانب کشم روان ساختند. و قراچه خان بمیرزا کامران خبر فرستاد، که جمعی قلیل با میرزا هندال همراه اند، و بادشاه دور است؛ ایلغار می باید کرد. که باتفاق دفع میرزا هندال نموده شود، که بعد ازان جنگ بآنحضرت نیز آسان میتوان کرد. و میرزا کامران به تعجیل بکشم آمد، و برب آب طالقان، که میرزا هندال و لشکریانش، از آب گذشته بودند، بایشان رسید؛ و در حمله اول، ظفر یافته، جمیع اسباب میرزا هندال، و آنجماعت بتاراج رفت. و حضرت جنت آشیانی، نیز درین وقت بلب آب رسیدند. و بواسط پیدا کردن گذر، لحظه توقف واقع شد. و بعد

و میرزا کامران، چون از قلعه پویشان و بیسمان، بدامن کوه کابل رسید؛ هزارها باو دو چار شده، آنچه از اسباب داشت، بتاراج بردند. آخر یکی میرزا کامران را شناخته، بسردار خود خبر کرد. و سرداران الوس میرزا را، به ضحاک و بامیان، که شیرعلی نوکر میرزا باندک مردم آنجا بود، رسانیدند. و یک هفته دران نواحی توقف واقع شد. و قریب صد و پنجاه سوار، نزد میرزا جمع گشت. و میرزا کامران متوجه غوری شد. و میرزا بیگ برلاس حاکم غوری، با سیصد سوار و هزار پیاده، با میرزا جنگ کرده، شکست یافت. اسب و یراق آنجماعت، بدست لشکر میرزا در آمده، فی الجمله قوتی گرفتند. و از آنجا متوجه بلخ شده، با پیر محمد خان حاکم آنجا، ملاقات نمود. پیر محمد خان، بنفس خود، بامداد میرزا بدخشان آمد. و غوری و بقلانرا، میرزا متصرف گشت؛ و از اطراف و جوانب لشکریان رو بملازمت میرزا آوردند. و پیر محمد خان بولایت خود معاودت نمود. و میرزا کامران متوجه سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا شد. ایشان طاقت مقاومت نیارده، از طالقان بجانب کولاب رفتند. میرزا کامران، در بعضی از ولایت بدخشان، مستقل شد.

و قراچه خان و دیگر امرا، که درین ایام، خدمات خوب بجا آورده، مغرور شده بودند، توقعات غیر مقدور از حضرت جنت آشیانی نمودند؛ از آنجمله، قتل خواجه غازی وزیر، و تعیین خواجه قاسم بجای او بود. و این معنی بر خاطر مبارک آنحضرت گران آمده، موافق مدعای ایشان جواب نگفت، و امرا بایکدیگر اتفاق نموده، بوقت چاشت، سوار شده، که آنحضرت را، که در خواجه ریواج بود، پیش انداخته متوجه بدخشان گشتند. و آنحضرت بعد از طلوع صبح و جمع آمدن لشکر، سوار شده، تعاقب نمودند؛ مخالفان بایلغار خود را بغور بند رسانیده و از پل گذشته،

از قندهار بمدد رسید. و میرزا کامران در طلب صلح شد؛ و آنحضرت بشرط ملازمت قبول کردند؛ اما میرزا کامران از ملازمت کردن اندیشه مند بود و در مقام فرار شد. و چون امراء الوس چغتائي، بگرفتاري میرزا کامران، بجهت گرمي بازار خود، راضي نبودند، باو پيغام کردند؛ که حضرت جنت آشياني، درين ندر روز، جنگ بر قلعه مي اندازند؛ ديگر توقف مصلحت نيست. و میرزا کامران که از بابوس بيگ، و قراچه بيگ آزردۀ خاطر بود، سه پسر خورد سال بابوس بيگ را، بعقوبت بقتل آورده از ديوار قلعه پيايان انداخت. و مردم درون و بيرون، ازین بيमروتي میرزا کامران آزردۀ خاطر شدند. و سردار بيگ، پسر قراچه خان را بر بالاء فيصل، در ديوار قلعه استوار ساخت. و قراچه خانرا، حضرت آشياني دلداري بسيار نمودند. قراچه خان نزديک بقلعه رفته، فرياد کرد؛ که اگر پسر من کشته شود، در عوض پسر من، بعد از گرفتن قلعه میرزا کامران و میرزا عسکری بقتل خواهند رسيد *

و میرزا کامران از همه جا نااميد شده، از جانب خواجه خضر ديوار قلعه را سوراخ کرده، و از جائيكه، امرا از بيرون نشان داده بودند گذشته، جان بيگ پا بدر برد. آنحضرت حاجي محمد خان را، با جمعی بتعاقب فرستادند؛ و حاجي محمد خان با میرزا کامران بنزدیک رسید. و میرزا او را شناخته بزبان ترکي گفت که بابا قشقه في من ايلدر، يعني پدر تو بابا قشقه را من بقتل نه آورده ام. حاجي محمد خان که هميشه طالب فتنه بود، دانسته معاودت نمود.

و حضرت شاه زاده عالميان اکبر شاه، بسعادت ملازمت مشرف شد. و مراسم شکر گذاري بتقديم رسيد. و بفقرا، و مساکين، تصدق بسيار دادند.

رسید. شیر علی بمیرزا کامران مقرر کرد، که باتفاق جمعی رفته، اسپانرا بشهر آورد. و اکثر مردم میرزا کامران، بهمراهی شیر علی، برین خدمت رفتند. و حضرت جنت آشیانی بدین معنی اطلاع یافته، بقلعه نزدیک آمدند. و راه آمد و شد، اهل قلعه، بالکلیه مسدود گشت. و شیر علی، و انجماعت، بعد از مراجعت، راه در آمدن بقلعه نیافتند. و یکمرتبه میرزا کامران قصد کرد، که از قلعه بیرون آمده، بجنگ شیر علی و انجماعت را، بقلعه در آرد. مردم بیرون آگاه شده، بوقت بیرون آمدن، بضرب توپ و تفنگ ایشانرا منهدم گردانیدند.

و باقی صالح، و جلال الدین بیگ، که از مردم معتبر میرزا کامران بودند، درینوقت، بملازمت حضرت جنت آشیانی رسیدند. و شیر علی و همراهان او، از در آمدن شهر، نومید شدند. و محاصره قلعه تنگ شد. و میرزا کامران، از روی کمال بی مهوری و بیمروتی فرمود: که چند مرتبه حضرت شاهزاده اکبر شاه را بکنگره قلعه در جائیکه توب و تفنگ بسیار میپرسید، می نشانند. و ما هم آنکه آنحضرت را، در بغل گرفته، می نشست، و خود را در پیش میکرد، و بجانب غنیم میداشت؛ و حضرت حق سبحانه بر گزیده خود را محافظت می نمود.

القصة، جمعی از اهل کابل، از قلعه بیرون آمده، فرار نموده هریک بطرفی رفتند. و حضرت جنت آشیانی، فوجی را بتعاقب ایشان فرستاد. تا بسیاری از ایشان بقتل آمده، طائفه اسیر شدند و میرزا کامران، در کابل مضطرب شد؛ و از اطراف و جوانب، لشکریان روی بملازمت حضرت جنت آشیانی آوردند. میرزا سلیمان از بدخشان، کمک فرستاد؛ و میرزا الغ از قندهار آمده؛ و قاسم حسین سلطان یا جمعی از نوکران شرم طغانی

قلی طغای که در حمام بود، گرفتار گشته، در لحظه بقتل رسید. و میرزا کامران بقلعۀ کابل در آمد، و فضائل بیگ، و مهتر وکیل را، بدست آورده، نابینا ساخت. و کسان بمحافظت حضرات عالیات، و شاهزاده عالمیان بر گماشت.

و این خبر، در نواحی قلعۀ ظفر، بحضرت جنت آشیانی رسید. و آنحضرت فرمان حکومت بدخشان، و قندوز، که بمیرزا هندال مرحمت شده بود، بمیرزا سلیمان فرستاده؛ کوچ بر کوچ متوجه کابل گشتند؛ و میرزا کامران بقدر فرصت، جمعیت بهمرسانید؛ و شیر افکن با او ملحق گشت؛ و شیر علی نامی از نوکران میرزا کامران، بضحاک و غور بند آمد؛ و بضبط راه مشغول گشت. و آنحضرت از آب دره بضحاک امدند و شیر علی، حسب المقدور جنگ کرده، منهزم گشت. و لشکر از تنگه بسلامت عبور نمود. و شیر علی، بار دیگر، بمردم عقب لشکر، مزاحمت رسانید. آنحضرت بدیده افغانان نزول نمودند. روز دیگر، شیر افکن بیگ و تمام مردم میرزا کامران، بجنگ بیرون آمدند. و درالذک یرت چالاک جنگ عظیم شد؛ و نخست مردم جنت آشیانی پویشان شدند؛ و آخر بسعی میرزا هندال، و قراچه خان، و حاجی محمد خان، مردم میرزا کامران با قبیح وجوه انهرام یافتند؛ و شیرافکن بیگ دستگیر شد؛ و چون بنظر حضرت در آمد، بسعی امرا بقتل رسید؛ و بسیاری از لشکر میرزا کامران درین روز بقتل آمدند؛ و بقیۀ السیف بقلعۀ گریخت. و شیر علی که بشجاعت انصاف داشت، هر روز از قلعۀ بیرون آمده، بقدر مقدور، جنگ میکرد، و نوبتی شیر علی و حاجی محمد خان بیکدیگر دو چار شدند. حاجی محمد خان را زخم رسید.

اتفاقا خبر رسید، که کاروانی که اسب بسیار همراه دارد، بجاریکاران

مکاربه نمود؛ و در حمله اول شکست یافته، بکوهستان دور دشت
 گریخت. و آنحضرت متوجه طالقان و کشم شدند. درین میان، مزاج
 مبارک آنحضرت، از جادهٔ صحت منکرف گشت. و روز بروز مرض
 اشتداد یافت. تا آنکه، مردم اندیشه مند شدند. و بجز نزدیکان دیگری،
 برحیات آنحضرت مطلع نبودند. بدین واسطه، آشوبی در لشکر پیدا شد؛
 و قراچه خان میرزا عسکری را، محافظت میکرد. و مردم بدخشان، از هر
 طرف، آغاز مخالفت نمودند. و بعد از دو ماه، آنحضرت صحت یافته،
 خبر سلامتی باطراف فرستاد. و جمیع آن فتنها فرو نشسته، مضمون این
 بیت بگوش اهل زمان رسید.

* بیت *

زمین عافیت، که بادشه کامگار یافت، بشگفت باغ، از آنکه نسیم بهار یافت.
 و اردوی عالی بنواحی قلعه ظفر آمد. و خواجه معظم، برادر حضرت
 مریم مکانی، درینوقت، خواجه رشیدی را، که از عراق در رکاب
 آمده بود، بقتل آورده بکابل گریخت؛ و آنجا، حسب الحکم، محبوس
 گشت.

میرزا کامران، در بهکر، چون از توجه آنحضرت به بدخشان مطلع
 گشت؛ جمعی را با خود متفق ساخته، بطرف غور بند و کابل ایلغار
 نمود؛ و در راه، بسوداگران، دو چار شده، اسب بسیار بدست آورد.
 و جمیع مردم خود را، دو اسبه ساخته، بنواحی غزنین رسیده؛ جمعی از
 اهاد الناس غزنین او را در قلعه در آوردند. زاهد بیگ، حاکم آنجا، که در
 خواب غفلت بود، بقتل رسید. و بفرموده میرزا، راه کابل را محافظت
 نمودند، که خبر بآنجا نرود. و از غزنین خاطر جمع نموده، با یلغار متوجه
 کابل گشت. و محمد قلی طغای و فضائل بیگ، و جمعی که در کابل
 غافل بودند، وقتی آگاه شدند، که میرزا کامران بشهر در آمد، و محمد

روشن ساخته بودند.

* بیت *

شب سیاه، فروغ بیاض دیوارش، موندانرا از صبح در گمان افکند.
و بعد از نزول در قلعه، حضرت بیگمان، شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد
اکبر میرزا را، بنظر آنحضرت در آوردند. و آنحضرت دیده، بدیدار آن
قرۃ العین، روشن کرده، لوازم شکر بتقدیم رسانیدند. و این فتح، دردهم
رمضان سنه نهصد و پنجاه و سه روی نمود. و از سن شاهزاده، درینوقت،
چهار سال و دو ماه و پنجروز گذشته بود. و بعضی در سنه اثنی و خمیسین
و تسعمائنه بقلم آورده اند. العلم عند الله. و بعد از فتح کس بطلب اوراق و نشکر
که در قندهار بود، رفت. و میرزا یادگار ناصر، در ملازمت مریم مکانی
بکابل آمد. و طوپیهای عظیم، درین ایام ترتیب یافته و سنت ختان حضرت
شاهزاده، درین ایام بفعل آمد. و بقیه این سال بعیش و عشرت گذشت *

و میرزا کامران گریخته بغزنین رفت. و راه در شهر نایافته، میان
هزارها، در آمد. میرزا الغ بیگ، بحکومت زمین داور و بدفع میرزا کامران
مقرر گشت. میرزا کامران در زمین داور مجال توقف نیافته، بپکر نزد
میرزا شاه حسین ارغون رفت. میرزا شاه حسین دختر خود را، بمیرزا کامران
داده، در مقام امداد او در آمد.

در سال دیگر، حضرت جنت آشیانی متوجه، بدخشان گشت.
چون میرزا سلیمان ولد خان میرزا، با وجود طلب بملازمت نیامده بود،
بدین جهت عزیمت بدخشان تصمیم یافت و بوقت کوچ میرزا یادگار
ناصر، که مکرر مخالفت کرده بود، دیگر بار اندیشه فرار نمود. و این معنی
بر آنحضرت ظاهر شده، بحکس او حکم فرمودند. بعد از چند روز، محمد
قاسم بموجب حکم، او را بقتل رسانید. اردو از عقب هندو کوه گذشته، در
شتر گران نزول فرمود. و میرزا سلیمان نیز، لشکر بدخشان را، جمع آورده،

شدند، و او از کمال شجاعت، شمشیر کشیده، برایشان حمله آورد. و آنجماعت طاقت مقاومت نیاورده، فرار نمودند. و جمعی دیگر، متعاقب رسیده بقلعه در آمدند. قزلباش سراسیمه شدند. و آنحضرت، بدولت سوار شده، بقلعه در آمد. و بدافع خان، از غایت اضطراب بدرگاه آمده، رخصت عراق یافت. و الوس چغتایی قندهار را، متصرف شده، مطمئن خاطر شدند. بعد ازان بعزیمت تسخیر کابل، کوچ کرده، حکومت قندهار به بیرام خان مقرر شد.

و میرزا یادگار ناصر و میرزا همدال با یکدیگر اتفاق نموده، از میرزا کامران گریختند؛ و در راه، از الوس هزاره، محنت بسیار کشیده، بملازمت آنحضرت آمدند. و باتفاق کوچ کرده بکابل رسیدند. و جمیل بیگ نیز که دران حدود بود بملازمت رسید. و میرزا کامران، که لشکر و سامان خوب داشت، بعزم جنگ بیرون آمد. و هورشب، جمعی از لشکراو، جدا شده، نزد حضرت بادشاه می رفتند. و اردوی علیا کوچ کرده، در نیم کوهی لشکر میرزا کامران نزول نمود. و درین شب، اکثر لشکریان میرزا کامران گریخته، باردوی ان حضرت آمدند. *

اوخ که چو روزگار برگشت، از من دل و بخت یار برگشت. میرزا کامران سراسیمه شده، جمعی از مشایخ راه بدرگاه فرستاده، طلب عفو نمود. و آنحضرت گناه او را، بشرط آمدن بملازمت عفو نمودند. میرزا کامران قرار آمدن بخود نداده، بقلعه ارک کابل گریخت و جمیع لشکریانش باردوی بادشاه آمدند. و همانشب، میرزا کامران از راه بینی حصار، بطرف غزنین فرار نمود. و آنحضرت از فرار او، مطلع شده، میرزا همدال را بتعاقب او امر فرمود و بنفس نفیس، بشهر کابل در آمدند. و چون شب شده بود تمام کابلیان، از غایت شوق، تمام شهر را از افروختن چراغ چون روز

متعلق باشد؛ آنحضرت باوجود آنکه، هیچ ولایت دیگر در تصرف نداشت قندهار را با ایشان گذاشت. و بداغ خان میرزا مراد ولد شاه طهماسب را، بقلعه در آورده، قندهار را متصرف گشت. و امرای قزلباش، که بکمک آمده بودند، اکثر بعراق مراجعت نمودند؛ بجز بداغ خان و ابوالفتح سلطان افشار، و صوفی ولی سلطان شاملو در خدمت میرزا مراد، کسی دیگر نماند.

چون زمستان رسید، الوس چغتائی را مامنی نموده، بالضرورت حضرت جنت آشپانی کس نزد بداغ خان فرستادند، که درین زمستان، لشکریان احتیاج بمامنی دارند. ان بیمروت، در جواب سخنی که بکار آید، نگفت؛ و الوس چغتائی، سراسیمه شدند. و عبد الله خان، و جمیل بیگ، که از قلعه بیرون آمده بودند، گریخته بکابل رفتند. و میرزا عسکری نیز، فرصت یافته، گریخت. و جمعی کثیر، او را تعاقب نموده گرفته نزد ان حضرت آوردند، و محبوس گشت. و سرداران الوس چغتائی، جمع آمده، بعد از مشورت قرار دادند، که قلعه قندهار را، بموجب ضرورت از قزلباش می باید گرفت. و بعد از تسخیر کابل، و بدخشان، دیگر بار، بایشان باید داد. و بحسب اتفاق، در همانروز، میرزا مراد ولد شاه طهماسب، باجل طبعی در گذشت.

و این عزیمت، تصمیم یافته، جمعی کثیر باین خدمت تعیین یافتند. و حاجی محمد خان و بابا قشقه با دو نوکر خود از همه پیشتر بدروازه قلعه رفت. و ترکمانان که گمان برده بودند، که آنحضرت قصد قندهار خواهد کرد، دران چند روز، هیچکس از الوس چغتائی را بشهر راه نمی دادند. اتفاقاً قطار شتری علف بار بشهر در آمد. حاجی محمد خان، فرصت یافته، بدروازه در آمد. مستحفظان دروازه، در مقام منع

خانزاده بیگم، بقندهار بخدمت حضرت جنت آشیانی رسید؛ میرزا عسکری، همچنان در مقام جنگ و جدال بود، و لشکر قزلباش، از طول ایام محاصره، ملول شده، در مقام مراجعت شدند. چه گمان داشتند، که چون آنحضرت بحدود قندهار برسند، الوس چغتایی، بآنحضرت رجوع خواهند نمود. چون مدتی گذشت و هیچکس نیامد، و خبر آمدن میرزا کامران، بکومک میرزا عسکری شهرت کرد؛ قزلباش بغایت اندیشه مند شدند. از اتفاقات حسنه، در همان ایام بخت از میرزا کامران برگشت؛ و میرزا حسین خان، و فضائل بیگ، برادر منعم خان، از میرزا کامران گریخته، بملازمت آنحضرت آمدند. ترکمانان، فی الجمله، امیدوار شدند؛ و بعد از چند روز محمد سلطان میرزا، و الغ میرزا، و قاسم حسین سلطان، و شیرافکن بیگ نیز گریخته آمدند، موجب اطمینان خاطر لشکر قزلباش شد. و مؤید بیگ، که در قلعه محبوس بود بکیله که توانست خود را خلاص ساخته، از حصار قندهار برپسمان فرود آمد. و آنحضرت او را نوازش بسیار کردند؛ و جمعی دیگر، نیز بسرداری ابوالحسن برادرزاده قراچه خان، و منور بیگ، ولد نور بیگ از قلعه قندهار بیرون آمدند *

و میرزا عسکری بغایت مضطرب شده، طلب امان کرده، آنحضرت از کمال مروت، او را امان داده، امرای قزلباش را طلب نموده، بایشان مقرر ساختند؛ که چون اهل و عیال الوس چغتایی، در قلعه قندهار بسیار است؛ سه روز هیچکس از ترکمانان مزاحم اهل قلعه نشود. بموجب مقرر سه روز اهل قلعه باهل و عیال بیرون آمدند. و میرزا عسکری، در کمال خجالت بدرگاه آمد؛ و از گذشته هیچ سخن در میان نیامد. و امراء الوس چغتایی، شمشیر در گردن، و کفن در دست، سعادت ملازمت دریافته، نوازش یافتند. و چون با قزلباش قرار یافته بود، که بعد از فتح، قندهار بایشان

انتعاش خاطر حضرت جنت آشیانی، با جمعی از اعیان و امرا بشکار تیراندازی مشغول شدند. بهرام میرزا، که کینه دیرینه، از ابوالقاسم خلفا در خاطر داشت، تیری بپهانه شکار بجانب او انداخت. و آن تیر بمقتل او رسیده، همان لحظه در گذشت.

و شاه طهماسب در مقام روان کردن آنحضرت در آمده، جمیع اسباب سلطنت مرتب ساخت؛ و شاهزاده مراد، ولد خود را، که طفل شیر خواره بود، باده هزار سوار بکمک آنحضرت تعیین فرمود. حضرت جنت آشیانی گفتند، که اراده سیر تبریز و اردبیل در خاطر است. شاه بحکام آنمکال فرامین فرستاد، که در لوازم تعظیم و تکریم، حسب المقدور سعی نمایند. و آنحضرت بعد از سیر آنمکال، متوجه قندهار گشت. و کوچ بر بکوچ بزیارت مشهد مقدس رفت، و امرای قزلباش، که همراه آورده بودند، و بداغ خان افشار اتالیق شاهزاده و صاحب اختیار آن لشکر بود. چون بقلع گرمسیر رسیدند، گرم سیرات بتصرف در آمد، و چون بقندهار رسیدند، جمعی کثیر که از قلعه بیرون آمده بودند، بقدر مقدور کوشش نموده، شکست یافتند. و ظاهر قندهار، محل نزول لشکر قزلباش گشت؛ و آنحضرت نیز، بعد از پنجروز، بظاهر قندهار رسید. قلعه محصور شد؛ سه ماه هر روز جنگ بود؛ جمعی کثیر از طرفین بقتل میرسیدند.

بیرام خان بایلچی گری، نزد کامران میرزا بکابل رفت؛ و در راه قومی از هزاره، بر سر راه او آمدند، و جنگ شده، بیرام خان ظفر یافت. و بکابل رفته؛ میرزا کامران را ملاقات نمود. بمیرزا هندال، و میرزا سلیمان ولد خان میرزا و میرزا یادگار ناصر، که از بهکرپیشان حال آمده بود، نیز اتفاق ملاقات افتاد. میرزا کامران مهد علیاء خانزاده بیگم را، همراه بیرام خان بقندهار فرستاد. که شاید صلحی صورت یابد. و تئیکه بیرام خان باتفاق

شاهی جمعی کثیر، از اکابر و اعیان و اشراف عراق، باستقبال آنحضرت روان شدند. و مقرر شد، که از دامغان، تا اردوی شاهی در هر منزل، یکی از ایشان، بلوازم مهمانداری قیام نمایند. و اسباب مهمانداری، از سرکار شاهی، متعین گشت. و منزل، بمنزل آن حضرت را، طوی میدادند. تا آنکه، قزوین محل نزول آنحضرت شد؛ و اردوی شاهی، به بیلای سوزلیق رفته بودند. و پیرام خان را، آنحضرت نزد شاه فرستادند. و اورفته، کتابتی آورد؛ مشتمل بر تهنیت قدوم مسرت لزوم آنحضرت، و اظهار اقسام سرور. آن حضرت منزل بمنزل رفتند، و بهر جا که میرسیدند، اهل آنجا خدمتگاری بجا می آوردند.

تا در بیلای سوزلیق، حضرت جنت آشیانی و شاه طهماسب را بهم ملاقات واقع شد، و شاه طهماسب در مراسم تعظیم و تبجیل دقیقه نامرعی نگذاشت؛ و طوی عظیم ترتیب داده لوازم مهمانداری، بنوعی که لائق طرفین بود، بتقدیم رسانید. اتفاقاً در اثنای مکالمه، شاه پرسید؛ که سبب شکست شما چه شد. حضرت جنت آشیانی فرمودند، که مخالفت و بیوفائی برادران. ازین سخن بهرام میرزا برادر شاه طهماسب آزردۀ خاطر گشته، کمر عزاد در بست؛ و شاه را بران می داشت، که آنحضرت را ضائع سازد. اما بخلاف او خواهر شاه طهماسب سلطانم، که نزد شاه بغایت معتبر بود، و در جمیع امور ماک و مال، اختیار تمام داشت، حسب المقدور، در لوازم امداد سعی می نمود و قاضی جهان قزوینی، که دیوان شاه بود، و حکیم نورالدین محمد طیب، که اقتدار و اعتبار تمام داشت، در دولتخواهی حضرت جنت آشیانی، بتقصیر از خود راضی نشد. و حکیم نورالدین، که محرم بود، در بیرون و درون، بوقت فرصت، در سرانجام مهم آنحضرت کوشش می نمود. و دران اوقات، شاه طهماسب جهت

رسانید، که از راه طبس کیلگی بعراق رفتن بهترست؛ چون آن راه بغایت نزدیک ست، و بنده راهبری نموده، در ملازمت بعراق می آیم. آنحضرت فرمودند، که تعریف شهر هرات بشمار شنیده شده است؛ از آن راه رفتن خوشتر می آید. احمد سلطان، در رکاب آنحضرت متوجه هرات گشت *

در آنوقت، سلطان محمد میرزا، پسر بزرگ شاه طهماسب حاکم هرات بود. و محمد خان شرف الدین اوغلی تگلو منصب اتالیقی شاهزاده داشت. چون از قرب وصول آنحضرت مطلع شدند، علی سلطان را، که یکی از امرای تگلو بود، به تعجیل باستقبال فرستادند. و او در ابتدای ولایت هرات، بملازمت آنحضرت رسیده، در رکاب حضرت بشهر هرات روان شد. و شاهزاده ایران، با توابع و لواحق، باستقبال آنحضرت آمده، در لوازم تکریم و تعظیم دقیقه فرو نگذاشت. و محمد خان بشرف پایبوس مشرف شده، شهر هرات محل نزول اردوی معلی گشت. و محمد خان، بلوازم مهمانداری بقوعی قیام نمود، که از امثال و اقران او، تا غایت کسی چنین سعادت در نیافته بود. و آنحضرت، از حسن سلوک او، بغایت راضی شد. و جمیع اسباب سلطنت، و ما یحتاج سفر آنحضرت را، محمد خان سرانجام نمود. چنانچه تا وقت ملاقات شاه طهماسب، بچیز دیگر احتیاج نیفتاد.

و چون جمیع منازل و باغات هرات، که لائق تماشا بود، بنظر آنحضرت در آمد؛ کوچ کرده، متوجه مشهد مقدس شدند. و شاه قلی سلطان استاجلو حاکم مشهد نیز، بقدر مقدور در لوازم خدمت گاری سعی نمود. و همچنین بحکم شاه طهماسب در هر منزل، حاکم آنجا آنچه دست همتش بآن میرسید، پیشکش میکرد. و از اردوی شاه طهماسب، بحکم

میرزا عسکری گرفتار گشت. و محصلان بتحقیق بیوتات حضرت جنت آشیانی، و ضبط اموال متعین گشتند. و میرزا عسکری حضرت شاهزاده را بقندهار آورده، بسلطان بیگم کوچ خود، سپرد. و او در لوازم مهربانی از خود بتقصیر راضی نمیشد.

و حضرت جنت آشیانی، با بیست و دو کس، که بیرم خان، و خواجه معظم، و بابا دوست بخشی، و خواجه غازی، و حیدر محمد اخته بیگی و میرزا قلی، و شیخ یوسف، و ابراهیم ایشک اقا، و حسن علی ایشک اقاسی، از انجمله بودند، بی آنکه رای مشخص باشد، روان شدند، و پاره راه رفتند. بلوچی دو چار شد و راهبری نمود. و بمشقت بسیار، بقلعه بابا حاجی رسیدند. و ترکان آنجا آنچه داشتند، بر طبق عرض نهاده، خدمت نمودند. و خواجه جلال الدین محمود، که از قبل میرزا عسکری، بتحصیل مال آنولایت آمده بود، از رسیدن حضرت مطلع شده، بسعادت ملازمت سرافراز شده، از اسپ و شتر و مایحتاج آنچه داشت، پیشکش کرد. و روز دیگر، حاجی محمد کوکی که از میرزا عسکری گریخته بود، بملازمت رسید. و چون بواسطه بی مروتی برادران، و خویشان، جائیکه لائق توقف باشد، دران فواحي نبود؛ بالضرورت آنحضرت متوجه خراسان و عراق شدند. و در ابتدای ولایت سیستان، احمد سلطان شاملو، که از جانب شاه طهماسب، حاکم آنجا بود، به لوازم استقبال قیام نمود. و چند روز در سیستان توقف واقع شد. احمد سلطان زیاده، بر وسع و امکان بلوازم مهمانداری قیام نموده، و عورات خود را، برسم کنیزان بخدمتگاری حضرت مریم مکانی فرستاده، و جمیع اسباب، و جهات خود را، پیشکش کرده، خود در سلک غلامان درگاه در آمد. و آنحضرت محتاج الیه ضروری قبول نموده همه را باو انعام فرمودند. و احمد سلطان، بوقت مشورت بعرض

نعمت نموده، وقتی که حضرت نزدیک قصبه سال زمستان رسیدند، از قندهار ایلغار کرده، حوالی ازبک را بواسطه خبرگیری و تحقیق راه، بیشتر روان گردانید. چون او پرورده نمک حضرت بود، از میرزا عسکری اسپی توانا طلب نموده، خود را بسرعت تمام باردوی حضرت رسانید. و چون نزدیک بدلتخانه رسید، از اسپ فرود آمده، در خیمه بیرام خان در آمده آمدن میرزا عسکری را بقصد آن حضرت باو گفت. بیرام خان همان لحظه بملازمت بادشاه آمده، از عقب محل، خبر آمدن میرزا عسکری را بعرض رسانید. حضرت فرمودند، که ما بواسطه قندهار و کابل چه گران می‌کند، که با برادران بیوفا نزاع کنیم.

چرخست نشیمن تو، شهرت بادا،

کاهی و نزاع و بر سر خاک کنی.

و آنحضرت، فی الحال سوار شده، خواجه معظم و بیرام خان را، با درون مریم مکانی فرستادند. و ایشان بتعجیل رفته، حضرت مریم مکانی، و شاهزاده جهانیان اکبرشاه را سوار کرده، بآنحضرت رسانیدند. و چون اسپ، در سرکار، کمتر بود، از تردی بیگ طلب اسپ نمودند. او باز خاک بیمرتوی بر فرق خود بیخته، در دادن اسپ مضایقه نمود. و همراهی هم نکرد. و حضرت جنت آشیانی، بعزیمت عراق با چند کس روان شده، مریم مکانی را همراه برده، شاهزاده جهانیان را، که یکساله بود، بواسطه حرارت هوا در اردو گذاشتند.

و میرزا عسکری، بعد از لحظه، بارو نزدیک رسیده، خبر یافت، که حضرت بسلامت رفته اند. جمعی را بضبط اردو تعیین نمود. روز دیگر بغایت بی آرمی، بدیوان خانه عالی، فرود آمد. و آنکه خان شاهزاده جهانیان اکبرشاه را، نزد میرزا عسکری آوردند. و تردی بیگ، بحکم

* بیت *

تا تو درین کوی نهادی قدم،
 ننگ بسی داشت وجود از عدم.

و تودی بیگ خان، در نزدیکی امرکوت این خبر رسانید؛ و آنحضرت بموجب الهام غیبی، چنانکه تفصیلش بجای خود مذکور شود، نام حضرت شاهزاده‌شاهی را جلال الدین محمد اکبر موسوم گردانید. و کوچ بکوچ، بطرف بهکر روان شدند. و خطها نوشته، در محافظت شاهزاده عالمیان، مبالغه فرمودند. تا آنکه حضرت جنت آشیانی، به پرگنه جون رسیدند. و مدتی آنجا توقف فرموده، کوچ و اوراق طلب نمودند. در پرگنه جون دیده بدیدار این مولود عاقبت محمود روشن ساختند.

و جمعی که، از اطراف جمع آمده بودند، در ایام توقف جون، متفرق گشتند، و شینخ علی که، سردار دلیر و صاحب جود بود، در یکی از پرگنات نهته بدست لشکریان میرزا شاه حسین ارغون، بقتل رسید. و یکی از لشکریان از اردوی آنحضرت فرار نمودن آغاز کردند. چنانچه مذمخ خان نیز گریخت. حضرت جنت آشیانی دیگر توقف دران ملک صلاح ندیده، عزیمت قندهار فرمودند. و بیرام خان، از جانب گجرات، درینوقت بملازمت رسید. و حضرت بادشاه کس نزد میرزا شاه حسین فرستاده، طلب کشتی چند بجهت عبور از دریا نمودند. میرزا شاه حسین این معذی را فوزی عظیم دانسته سی کشتی، و سیصد شتر، فرستاد. و آنحضرت، از آب عبور فرموده متوجه قندهار شدند.

درینوقت میرزا شاه حسین بمیرزا عسکری و میرزا کامران کس فرستاده، اعلام نمود، که حضرت بقندهار روان شدند. میرزا کامران، بمیرزا عسکری نوشت، که سر راه بادشاه گرفته، دستگیر سازد. و میرزا عسکری کفران

و باز کوچ شده و روز دیگر بوقت گرمی هوا، بر آبی رسیدند؛ و اسب و شتر که چند روز آب نیافته بودند، چون بر آب رسیدند، چندان آب اشامیدند، که اکثری هلاک شدند.

بالجمله بمشقت بسیار باز گشته بامر کوت آمدند. و امر کوت از تهته صد کروه است، و رانا نام حاکم امر کوت که بصفت مروت اتصاف داشت باستقبال آمده، دست قدرتش بانچه می رسید، بر طبق عرض نهاد؛ و لشکریان، چند روز دران شهر، از محنت خلاص شدند. و آنحضرت، انچه در خزانه داشت، بر لشکریان بخش فرمود. چون بجمعی فرسید، از تردی بیگ و دیگران مبلغی بمساعدت گرفته، رانا و فرزندانش را که نیکو خدمتی کرده بودند، بانعام زر، و کمر و خنجر، سرافراز گردانید. و چون میروا شاه حسین ارغون، پدر رانا را بقتل آورده بود، رانا جمعی کثیر از اطراف و جوانب جمع آورده، در رکاب آنحضرت بطرف بهکروان شد. و کوچ و بده بحسب الحکم، در امر کوت توقف نمود؛ و خواجه معظم برادر مریم مکانی بضبط انجماعت متعین گشت. و چون از بیوفائی که عادت قدیم روزگار است، آن ایام نه بر وفق مرام آنحضرت می گذشت؛ و اقبال که هم عهد دولت ابدی الاتصال آنحضرت بود، پیش ازینطاعت نیاروده؛ و بهمگی ادوار فلک ساعی آن شد، که تلافی ان پریشانی خاطر چند روزه، بنوعی نماید. که اثر تا دامن آخر الزمان، بر صفحه روزگار باقی ماند. یعنی بتاریخ روز یکشنبه، پنجم شهر رجب سنه تسع و اربعین و تسعمائة بفرخنده ترین طالعی و مبارکترین ساعتی، دیده دولت آنحضرت بنور طلعت فرخنده، فرزندیکه عرض از تزویج و نکوین آبی علوی و امهات سفلی وجود شایسته او بود، روشن گشته، زبان حال زمانه، باین مقال مترنم و گویا شد.

چون آن راه تمام ریگ روانست، و آب نایاب، لشکریان آنحضرت، محنت بسیار کشیدند. و هر لحظه خبر قرب وصول لشکر مالدیو می رسید. آن حضرت تیمور سلطان، و منعم خان، و جمعی دیگر را، امر فرمودند، که بتانی و آهستگی از عقب لشکر بیایند؛ و اگر مخالفان برسند، جنگ کنند. و چون شب درمیان آمد، اتفاقاً آنجماعت راه گم کردند؛ و قریب بصبح سپاهی مخالفان بنظر آمد. شیخ علی بیگ، و درویش کوکه، و جمعی دیگر، که مجموع ایشان بست و دو کس بودند، و روشن بیگ ولد باقی جلای از انجمله بود، بجانب مخالفان روان شدند. و از حسن اتفاق بمحلی که بهندران رسیدند بدره تنگ در آمده بودند. شیخ علی بیگ، به تیر اول سردار مخالفان را، بر خاک هلاک انداخت. و بهر تیر که از شصت این جماعت کشاد یافت، یکی از معتبران مخالف زخمی شده طاقت مقاومت نیاروند، و لشکر عظیم از اندک مردم گریزان شدند. بوقت گریز، بسیاری از ایشان بقتل رسیدند. و شتر بسیار بدست لشکریان آنحضرت در آمده، خبر فتح بآنحضرت رسید؛ و مراسم شکر گذاری، بتقدیم رسانیدند. و بر سر چاهیکه اندک آبی داشت، محل نزول گشت و امر که شب راه گم کرده بودند، درینوقت رسیدند؛ و موجب زیادتی خوشحالی شد. و روز دیگر کوچ فرموده، سه روز آب یافته نشد. و روز چهارم بر سر چاهی رسیدند، که چون دلو نزدیک سر چاه می رسید، دهلی میزدند، تا کسی که گاو میبرد ایستاده شود. این بواسطه عمق چاه است، که فریاد نمیرسد. القصه مردم از غایت تشنگی بیطاقت شده، چهار پنچ نفر خود را بر بالای دلو انداختند. و طغاب گسیخته باز دلو در فعر چاه می افتاد. و مردم از بیطاقتی ناله و فریاد برداشتند. و بسیاری خود را عمدتاً در چاه انداختند؛ و باین نوع، خلق کثیر از تشنگی تلف گشتند.

در خود طاقت مقاومت با شیر خان نمی یافت. و شیر خان نیز، ایلچی
 بماندیو فرستاده بود؛ و وعده و وعید بسیار نموده؛ و رای مالدیو از، کمال
 بیمروتی بران قرار گرفت، که آنحضرت را، اگر تواند بدست آورده، بخضم
 سپارد. چه ولایت ناگور، و توابع، در دست شیر خان در آمده بود.
 بنابر آن ملاحظه کرد که مبادا شیر خان از و آزردۀ خاطر شود، و جمعی
 کثیر را باین نیت، بجانب آنحضرت روان کرد. و آنکه خان را، بواسطه
 آنکه، آنحضرت را غافل سازد، رخصت نمود. آنکه خان، از طرح
 و طرز، مافی الضمیر او را فهمیده، بی رخصت مراجعت نمود. و یکی
 از کتابداران آنحضرت که بوقت شکست، از هندوستان بجانب راجه مالدیو
 رفته بود؛ درینوقت، عریضه بدرگاه فرستاد، که مالدیو در مقام غدرست.
 هر چند زود تر از ولایت او دور تر باید رفت، بهتر است. و بسعی آنکه خان
 و تاکید عریضه کتابدار همان لحظه بجانب امرکوت کوچ واقع شد. و دو
 کس از هندوان، که بجاسوسی آمده بودند، بدست افتاده، نزد آنحضرت
 آوردند. و بوقت سخن پرسیدن، بجهت انکشاف حقیقت حال، از روی
 سیاست، حکم بر قتل یکی فرمودند. آن هر دو خود را خلاص کرده، از
 دو شخص که بایشان نزدیک بودند، کار دو خنجر بدست آوردند، و هفتده
 جاندار، از مردان و اسب بزخم ایشان هلاک شد، و هر دو بقتل رسیدند.
 و اسب خاصه آنحضرت از جمله آنها بود. و احتجاجیان آنحضرت، چون
 اسب دیگر بجهت سواری آنحضرت، نگاه نداشته بودند، از تردی بیگ
 هر چند اسب و شتر طلب نمودند. او خاک بیمروتی، بر فرق خود
 بیخته، در مقام مضایقه شد. و آنحضرت بر شتر سوار شدند، و ندیم کوکه
 که خود پیاده بود، و مادرش بر اسب او سوار بود، اسب را بنظر آنحضرت
 در آورده، مادر خود را بر شتر سوار کرد.

و چون بر حضرت بادشاه ظاهر شد که هر چند اینجا توقف واقع میشود، مردم جدا شده، نزد میرزا یادگار ناصر می روند، و او بغایت بی آزارم ست؛ آخر الامر، قباحتی خواهد کرد. لاجرم بجانب مالدیو، که یکی از زمینداران معتبر هندوستان بود، و در آن زمان بقوت، و جمعیت او، در هندوان، دیگری نبود، روان شدند. چه مکرراً مالدیو عرائض فرستاده، اظهار اطاعت، و قبول امداد در تسخیر هندوستان نموده بود، برای جیسل - میر، متوجه ولایت مالدیو گشت. و حاکم جیسل میر، خاک بیمروئی بر فرق خود بیخته، جمعی را بر سر راه آنحضرت فرستاد؛ و جمعی قلیل که بآن حضرت همراه بودند، جنگ کرده، آنجماعت را با قبح وجوه منهزم گردانیدند. اما جمعی ازینطرف نیز زخمی شدند. و آن حضرت ایلغار فرموده، بولایت مالدیو رسیدند. و آنکه خان را، نزد مالدیو، که در جود پور بود، فرستاد؛ و چند روز در همان منزل توقف کردند.

و میرزا همدال، چون بقندهار نزدیک شد، قراچه خان، باستقبال بیرون آمده، شهر قندهار را تسلیم نمود. و میرزا کامران، بر این معنی اطلاع یافته باز گشته، متوجه قندهار شد، و چهار ماه، قلعه قندهار را محاصره نمود. و آخر میرزا همدال مضطرب شده بصلح بیرون آمد. و قندهار را، میرزا کامران بمیرزا عسکری داده، میرزا همدال را بغزنین آورد. بعد چند روز غزنین را نیز از و تغیر نمود. میرزا همدال چون دانست، که میرزا کامران در مقام نفاق ست، بضرورت ترک سلطنت کرده، در کابل منزوی گشت. و میرزا کامران در کابل و قندهار، و غزنین مستقل شده، خطبه بنام خود خواند. و حضرت جنّت آشیانی، در سرحد ولایت رای مالدیو، انتظار معاودت آنکه خان داشت. و رای مالدیو چون از وصول آنحضرت آگاه گشت و خبر یافت، که قلیلی بآنحضرت همراه اند، اندیشه مند شد؛ چه

حسین که غافل بود، ایلغار نموده به جمعی کثیر از مردم تهته، که از کشتی بیرون آمده بودند، رسید. و بسیاری از ایشان را، بقتل آورد، و جمعی را دستگیر کرده، معاودت نمود. و میرزا شاه حسین نیز، بعد ازین جنگ، به تهته مراجع گردید. و میرزا یادگار ناصر خجیل و شرمسار، بملازمت حضرت آمده، سرهای مخالفان را بنظر در آورد. و بار دیگر آنحضرت گناه او را عفو فرموده، از گذشته، مطلقاً سخن بر زبان نیاوردند. باز میرزا شاه حسین، از میرزا یادگار ناصر، خطها نوشته اتفاق نموده، او را بجانب خود کشید. و میرزا شاه حسین از میرزا یادگار ناصر آن دو زمینداری را، که کشتی بحضرت بادشاه داده بودند، طلب نمودند.

و ایشان، ازین معنی مطلع شده، باردوی حضرت بادشاه پناه بردند. و میرزا کس فرستاده، معروض داشت، که باین دو کس، معاملات مال ولایت بهکر که بجاگیر من عنایت شده، در میانست. آنحضرت فرمود، که چند کس همراه زمینداران رفته، بعد از تفتیح معامله، ایشان را باردوی آنحضرت باز آورند. چون چشم میرزا یادگار ناصر بر ایشان افتاد، فی الفور، هر دو را از کسان بادشاهی بزور گرفته، نزد میرزا شاه حسین فرستاد. و دیگر باره، بر سر مخالفت رفته، دیگر بملازمت آنحضرت نیامد. و مردم اردوی حضرت بادشاه، که بغایت پریشان حال بودند، یک یک، و دو دو، نزد میرزا یادگار ناصر رفتن آغاز نمودند. و منعم خان و برادرش، نیز اندیشه گریختن داشتند. و این معنی بحضرت بادشاه ظاهر شده، بحسب ایشان حکم فرمود. و میرزا یادگار ناصر، از غایت بی آزمی، اراده نمود، که بآنحضرت بجنگ بیرون آید؛ و باین عزیمت سوار شد. و آنحضرت نیز مطلع شده، بقصد جنگ سواری اختیار فرمودند. هاشم بیگ نامی، که نزد میرزا اعتبار تمام داشت، او را ازین عمل شنیع باز داشته، خواهی نخواهی، باز گردانید.

و عسرت غله، توقف در پای قلعه ممکن نیست. اگر از انطرف، شما بطرف میرزا شاه حسین روان شوید، او طاقت مقاومت ندارد. میرزا یادگار ناصر نخست جمعی از لشکریان خود را بمدد فرستاد؛ اما آمدن آنجماعت سودی نکرد. و دیگر باره کس بطلب میرزا رفت. و عبد الغفور نام شخصی که میر مال آنحضرت بود، بآوردن میرزا متعین گشت؛ و عبد الغفور چون نزد میرزا یادگار ناصر رفت؛ سخنی چند که از نسبت پریشانی لشکر آنحضرت بود، بگفت. و میرزا یادگار ناصر، و لشکریانش، صلاح خود در توقف و فتح بهکر دانستند.

و میرزا شاه حسین، نیز کس نزد میرزا یادگار ناصر فرستاده، در مقام فریب آمده، و وعده اطاعت، و دختر دادن، و خطبه بنام میرزا خواندن کرد. و میرزا از کمال شادمانی، از و فریب خورده با حضرت جذت آشیانی در مقام مخالفت در آمد؛ و میرزا شاه حسین، چون خاطر از جانب میرزا یادگار با پریشانی و بیقوتی لشکر حضرت جذت آشیانی جمع نموده، نزدیکتر آمده، کشتیهایی اردوی آنحضرت را بتصرف در آورد. و دیگر آنحضرت را در پای قلعه بودن میسر نشد، ناچار بطرف بهکر معاودت فرموده در نزدیکی بهکر، از میرزا یادگار ناصر کشتی بجهت عبور طلب نمودند. میرزا که با مردم تهته موافق بود، بایشان پیغام کرد، که شب آمده، کشتیها را بتصرف در آورند؛ و صباح عذر گفت که مخالفان کشتیها را برده؛ اند و آنحضرت چند روز، بواسطه کشتیها، معطل ماند. آخر الامر، دو کس، از زمینداران بهکر، بملازمت آنحضرت آمده، و چند کشتی که در آب غرق کرده بودند، بیرون آوردند. و آنحضرت عبور فرمود. و میرزا یادگار ناصر، چون از عبور آن حضرت مطلع گشت، از غایت حیرت، و خجالت، بی آنکه بملازمت حضرت مشرف شود، بر سر میرزا شاه

القصه، بعد از آن میرزا یادگار ناصر از آب گذشته باردوی آنحضرت آمد. و بعد از مشورت بسیار، مقرر شد: که میرزا یادگار ناصر، در بهکر باشد، و حضرت جنت آشیانی متوجه تسخیر تهنه شوند، چون از میرزا شاه حسین درین مدت آثار اتفاق و دولت خواهی، مطلقاً ظاهر نشد. و آنحضرت چون متوجه تهنه گشت، جمعی کثیر از لشکریان جدا شده، در بهکر توقف نمودند. و میرزا یادگار ناصر، در بهکر توقف نموده قوت گرفت. چه در آن سال، بمزروعات ولایت بهکر، از آفات سماوی و ارضی، نقصانی نرسیده بود؛ حضرت جنت آشیانی، کوچ بر کوچ به نواهی قلعه سپاهیان رفتند. و جمعی از سپاهیان، که در کشتی بودند، در نزدیکی قلعه از کشتی بیرون آمده، بر بعضی مردم که از قلعه بیرون آمده بودند، حمله کردند. آن جماعت طاقت نیارده، بقلعه در آمدند. و آن سپاهیان بر گشته، بملازمیت آنحضرت آمدند. و تسخیر قلعه را، در نظر آنحضرت، بغایت سهل و آسان فرا نمودند. و آنحضرت، از آب عبور فرموده، قلعه سپاهیانرا محاصره فرمودند. اما قبل از رسیدن، جمعی از امراء میرزا شاه حسین، بقلعه در آمده، هر آنچه مقدور بود، در استحکام قلعه سعی نمودند، و میرزا شاه حسین، چون از توجه آنحضرت، و محاصره قلعه، اطلاع یافت، بکشتی در آمده نزدیک بارو رسید، و راه آمد و شد غله باردوی آنحضرت مسدود گشت؛ و کار بر لشکریان بغایت دشوار شد؛ چنانکه اکثر مردم، بگوشت حیوانات، اوقات میگذارند. و قریب بهفت ماه محاصره امتداد یافت؛ و فتح میسر نشد. لاجرم کس نزد، میرزا یادگار ناصر، به بهکر فرستادند؛ که فتح قلعه موقوف بآمدن شماست؛ که اگر بجنگ میرزا شاه حسین، و دفع او متوجه نه شویم، مردم قلعه خلاص میشوند. و ذخیره بقلعه در می آورند؛ و مجدداً استعداد می نمایند. و بواسطه بی نمکی

چه تا گفت و شنود سخنان پنج ششماه، درمیان میگذرد. بعد از نزدیک شدن آنچه صلاح وقت باشد، عمل نموده شود. و چون در بهکر، غله نایافت شد، آنحضرت کوچ کرده، به پاتر، که محل نزول میرزا هندال بود، تشریف بردند. چه مسموع شده بود، که میرزا هندال اراده رفتن قندهار دارد.

و حضرت جنت آشیانی، درینسال، وقتی که آردوی میرزا هندال را محل نزول ساختند، حضرت مریم مکانی حمیده بانو بیگم مادر خلیفه آلهی را، در سلک عقد در آوردند. و چند روزی، در آردوی میرزا هندال، بعیش و طرب بگذشت. و آنحضرت میرزا هندال را، از رفتن قندهار منع فرموده، دیگر بار بقصبه لهری رفتند.

و قراچه خان، که در قندهار حاکم بود، بمیرزا هندال عرائض نوشته او را بقندهار طالب نمود. میرزا کوچ کرده، متوجه قندهار گشت. و آنحضرت چون برین معنی اطلاع یافت، از بی اتفاقی برادران متحیر شدند، و میرزا یادگار ناصر نیز، که ده کروزه از آردوی بادشاهی، دور تر فرود آمده بود، و آب نیز درمیان بود، اراده رفتن قندهار کرد. و این معنی بعرض آنحضرت رسیده میر ابوالبقا را، بجهت اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر فرستاد. و میر ابوالبقا بانواع نصایح و عهود میرزا ناصر را از رفتن قندهار مانع آمده، بوقت مراجعت، و عبور از دریا، جمعی از قلعه بهکر بیرون آمده، اهل کشتی را تیر باران کردند. و تیری بر مقتل ابوالبقا آمده، شهادت یافت. و آنحضرت برفوت او، تاسف بسیار اظهار فرمود. و سرور کائنات، که بحساب ابجد، نهصد و چهل و هفت ست، تاریخ شهادت میر شد.

و میرزا حیدر بکشمیر در آمد، و از کشمیریان که با یکدیگر مخالفت داشتند. جمعی آمده، میرزا حیدر را دیدند؛ و کشمیر بقوت ایشان، بی جنگ و نزاع، بتصرف میرزا حیدر در آمد. و بتاریخ بست و دوم رجب، میرزا حیدر در شهر کشمیر، حاکم شد؛ چنانچه در طبقه کشمیر مذکور است. و میرزا کامران، در نواحی بهیرو با میرزا عسکری، از حضرت جنت آشیانی جدا شده، باتفاق خواجه کلان بیگ، بجانب کابل رفت. و جنت آشیانی بطرف سند متوجه شدند. و میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر در ملازمت بودند. بعد از چند منزل، اظهار خلاف نمودند؛ و بست روز، از آن حضرت جدا شده، سرگردان می گشتند. و بار دیگر، به نصیحت میر ابو البقاء، بملازمت آنحضرت آمدند. و در گذار دریای سند، که در آردو فقط شده بود، و کشتی بجهت عبور بهم نمی رسید، بخشو لنکاه کشتی بسیار مملو از غله باردار رسانیده، نوازش بسیار یافت؛ و لشکر از آب گذشته، متوجه بهکر شد، و قصبه لهری محل نزول مخیم اقبال گشت، میرزا هندال، از آب سند گذشته، بقصبه پاتر رفت، چه آنجا ما بحتاج لشکر بفراغت بهم می رسید. و از لهری، که نزدیک بهکرست تا پاتر پنججاه کروه راهست.

و میر طاهر صدر بایلچیگری، نزد شاه حسین ارغون، حاکم تهته رفت. و سمندر بیگ، که از نزدیکان آنحضرت بود، اسب و خلعت بشاه حسین ارغون برده، او را ترغیب ملازمت نمود. خلاصه پیغام آنکه، آمدن بولایت بهکر و تهته از ضرورتست، و غرض استخلاص گجراتست؛ اکنون بملازمت می باید آمد، که مشورت تسخیر گجرات نموده شود. شاه حسین ارغون پنج شش ماه، بلطائف الحیل گذرانیده، جواب داد، که ولایت بهکر، در کمال بیخاصلی ست؛ اگر آردو بولایت تهته، نزدیکتر شود، بهتر است.

دریای گنگ، از اسپ جدا شده بودند، بمدد شمس الدین محمد غزنوی، که در آخر آنکه حضرت خلیفه الهی شده، بخطاب خان اعظمی امتیاز یافته بود، از آب بیرون آمده با گره مراجعت نمودند. و گویند، شیر خان چون از بدر رفتن حضرت جنت آشیانی بسلامت شنید، بافسوس میگفت، که اراده مامات بود، اما بیهوش شد.

و چون مخالفان، نزدیک رسیدند، در آگره توقف ننموده، بجانب لاهور روان شدند. و در غره ربیع الاول، این سال جمیع سلاطین و امرای چغتای، در لاهور جمع آمدند. محمد سلطان میرزا و فرزندان او، که بلاهور مده بودند، از لاهور گریخته، بجانب ملتان رفتند، و میرزا هندال، و میرزا یادگار ناصر، صلاح در رفتن بجانب بهکر و تهته دیدند. و میرزا کامران درین فکر بود، که زود تر این جمع متفرق شوند، و او بکابل رود. * مصراع *

فکر زاهد دیگر، و سودای عاشق دیگرست.

مجملاً آنکه، چون حضرت جنت آشیانی را یقین شد، که اتفاق برادران و امرا دل بباد داده، محال ست، خاطر مبارکش بسیار ملول گشت. و بعد از کنکاش بسیار، میرزا حیدر را با جمعی که قبول خدمت کشمیر کرده بودند، بآنطرف فرستاده، مقرر ساختند، که خواجه کلان بیگ نیز، متعاقب میرزا حیدر روان شود. چون میرزا حیدر بنو شهر رسید، و خواجه کلان بیگ بسیالکوت رفت، خبر بجنت آشیانی رسید، که شیر خان از آب سلطان پور عبور نموده، بسی کروهی لاهور رسید. و در غره رجب سال مذکور، حضرت جنت آشیانی از آب لاهور گذشتند، و میرزا کامران، بعد از نقض سوگندهای غلیظ و شدید که از اتفاق برانچه قرار یابد، عدول نمایند، بذابر مصلحتی، و غرضی، تا نواحی بهیره همراهی کرد. و خواجه کلان بیگ این خبر شنیده، از سیالکوت بایلغار بارو آمده ملحق شد.

در آگره بگذارد؛ بخلاف قرار داد همه را همراه خود برده، دو هزار کس را بسرداری اسکندر، در آگره گذاشت. و میرزا حیدر دوغلات کشمیری که بمیرزا کامران همراه بود، نزد حضرت جنت آشیانی توقف نموده، رعایت یافت. و میرزا کامران، بسیاری از لشکریان آگره را، نیز همراه خود برد.

و بواسطه این نفاق، که درمیان بهموسید، شیرخان دلیر گشته، بکنار گنگ آمد. و جمعی را از آب گذرانده، بر سر کالپی و اناوه فرستاد. قاسم حسین سلطان اوزبک، باتفاق یادگار ناصر میرزا و اسکندر سلطان، باغغانان در نواحی کالپی جنگ کرد. و یک پسر شیرخان را، که سردار آن لشکر بود، با جمعی کثیر بقتل آورده، سر او را در آگره بملازمت فرستاد. و حضرت جنت آشیانی بدفع شیرخان بکنار گنگ متوجه شده در برابر فوج، از آب گذشته، مدت یحماه، در برابر غنیم نشستند. درینوقت عدد لشکر بادشاهی به یک لک سوار میرسید؛ و لشکر افغان از پنجاه هزار زیاده نبود. و در چنین محل، محمد سلطان میرزا و فرزندان او بیوفائی نموده، دیگر باره از لشکر آن حضرت بيموجب فرار نمودند. و جمعی که میرزا کامران بکومک گذاشته بود، نیز گریخته بلاهور رفتند. و این رسم معروف گشته، بسیاری از لشکریان متفرق شده، باطراف هندوستان گریختند. و برسات رسیده، بارانها باریدن گرفت. و جائیکه محل نزول لشکر بود، پر آب گشته، قرار بران یافت، که از انجا کوچ کرده، بموضع مرتفع فرود آیند؛ همچنان کردند.

درین وقت شیرخان فوجها راست کرده، بمحاربه آمد. این معرکه در دهم ماه محرم این سال بود. اکثر سپاهیان بخت بر گشته، بی جنگ فرار نمودند. و قلیلی از جوانان مردانه، بکارزار در آمدند. چون کار از دست رفته بود، هزیمت بر لشکر جنت آشیانی افتاد. و آنحضرت در

رسانیده، پل را شکسته بودند. و بکشتی‌ها در آمده بروی دریا برشده، از اهل لشکر هر کرا در آب مییافتند، به نیزی زده غریق بحر فنا میکردند. محمد زمان میرزا در آب غرق شد، و آنحضرت اسب در آب زده، نیم غرق بود، و بمدد دستياري سقای از آب بر آمده، متوجه آگره گشتند.

و کامران میرزا قبل ازین، باگره آمده بود، و همدال میرزا در آن ایام در الور بخجالت اوقات گذرانیده، خود را مصدق این بیت میدید *

* بیت *

سر ز خجالت نتوانم، که بر آرم از پیش :

گر بپرسند که از عمر چه حاصل کردی.

و چون حضرت جنت آشیانی، با چند سوار، که در ایلغار همراهی کرده بودند، و یکی از آنها پدر مولف بود، باگره رسیدند. میرزا کامران اصلاً خبر نداشت؛ جنت آشیانی کبار در سرا پرده میرزا کامران در آمدند؛ و میرزا شرف پابوس دریافت. هر دو برادر چشم پر آب کردند، و همدال میرزا، بعد از آنکه گدازه او عفو شد، آمده ملازمت نمود. محمد سلطان میرزا، و فرزندان او که مدتی مخالفت ورزیده بودند، وسائل انگيخته، نیز بملازمت آمدند و شروع در مشورت شد. میرزا کامران را، درینوقت، داعیه مراجعت بلاهور پیدا آمد؛ و توقعات بی اندازه مینمود. آنحضرت جمیع ملتمسات او را، غیر از معاودت، قبول فرمودند. و خواجه کلان بیگ، در مراجعت میرزا کامران سعی مینمود. و این گفت و گو، بششماه کشید. درین اثناء، میرزا کامران بامراض متضاده بیمار گشت. و سخن ارباب غرض بخاطر گذرانید، که این بیماری از زهرست، که بفرموده حضرت جنت آشیانی، باو داده اند. همچنان بیمار، متوجه لاهور شد. و خواجه کلان بیگ را پیشتر فرستاده، قرار داده بود، که اکثر لشکر خود را، بطریق کومک،

هوائی بنگاله، اکثر اسپان سپاهی تلف شده، به بیسامانی تمام بجوسا رسیدند. و امرائیکه در جونپور، و چنار، و اوده مانده بودند، بملازمت آمدند. شیر خان از پریشانی لشکر مغول آگاه شده، نزدیک آمد؛ و حضرت رو بروی او اقامت فرمودند. و مدت مقابله سه ماه امتداد یافت.

میرزا کامران، بعد از مراجعت از قندهار بلاهور آمده، از مخالفت میرزا هندال، و معاودت بادشاه، و قوت و غلبه شیر خان، اطلاع یافته، عزیمت آگره نمودند. میرزا هندال چون بدهلی رسید، میر فخر علی میرزا یادگار ناصر را بقلعه در آورده، حصاری شد. هر چند میرزا هندال سعی کرد، فتح دهلی نتوانست نمود. چون دریغولا میرزا کامران بنواحی دهلی رسید، میرزا هندال ناچار با وی ملاقات نمود. و میر فخر علی نیز از قلعه برآمده، میرزا کامران را دید؛ و گفت، میرزا یادگار ناصر حصار دهلی را، از دست نمیدهد. بهتر آنست، که شما متوجه آگره شوید؛ اگر آنولایت بدست شما آید، دهلی بشما تعلق دارد. لاجرم میرزا کامران متوجه آگره گشت. و دران نواحی میرزا هندال از میرزا کامران جدا شده، بجانب الور رفت. چون خبر مخالفت میرزا هندال و آمدن میرزا کامران بدهلی، بجنت آشیانی در چوسا رسید، باعث ازدیاد تفرقه خاطر گردید. شیر خان شیخ خلیل نام درویشی را، که مرشد خود میگفت، بخدمت جنت آشیانی فرستاده، در مقام صالح شده، قرار داد؛ که بغیر بنگاله تمام ولایت را وا گذارد، و بسوگند کلام الله، صلح را مبادرت نموده، قبول خطبه و سکه بادشاهی نمود. حضرت جنت آشیانی را جمعیت خاطر شد، و صبح روز دیگر شیر خان غافل بر سر لشکر بادشاهی آمد؛ و افواج قاهره را فرصت ترتیب نشده، و شکست افتاد. افغانه خود را پیشتر به پل

و آنحضرت جهانگیر بیگ مغول را، نامزد گوهی فرمودند. و هندال میرزا تا منگیر در رکاب ظفر انتساب بود. بعد ازان بدفع محمد سلطان میرزا و الغ میرزا، و شاه میرزا، که ازان حضرت گریخته، در ولایت خلل میکردند، بجانب آگره مرخص گشت. و محمد زمان میرزا، چون در گجرات کاری نساخت، ایلچیان نزد آنحضرت فرستاده، التماس امان نمود؛ و امان یافته، متوجه درگاه گردید. و جهانگیر بیگ چون بگرهی رسید، جلال خان ولد شیر خان، و خواص خان ایلغار کرده، در وقت فرود آمدن لشکر، رسیده، جهانگیر بیگ را شکست دادند. جهانگیر بیگ زخم خورده، بملازمت آمده، آنحضرت کوچ فرموده، بیای دروازه گوهی رسیدند. جلال خان، و خواص خان، تاب مقاومت نیاورده، فرار نمودند. و آنحضرت از گوهی گذشته، به بنگاله در آمد. شیر خان طاقت نیاورده، از راه چهار کند بجانب رهناس رفت. و آنحضرت سه ماه، در بنگاله توقف فرموده، شهر گور را جنت آباد نام کردند.

و میرزا هندال در سنه ثلاث و اربعین و تسعمائنه، در آگره فرصت یافته، باغواهی واقعه طلبان، بنیاد مخالفت نهاد. و شینم بهلول را که از مشائخ وقت بود، و در علم دعوت اسماء امتیاز داشت، و آنحضرت باو محبت تمام و حسن اعتقاد داشتند، بسخن ارباب فتنه که میخواستند که میرزا را نزد حضرت جنت آشیانی مکروه سازند، بهمانه آنکه بافغانان متفق ست، بقتل رسانیده، خطبه بنام خود خواند. چون این خبر، بسمع حضرت جنت آشیانی رسید، بنگاله را بجهانگیر بیگ سپرده، پنج هزار کس انتخابی بکومک او گذاشته، متوجه آگره شدند. محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا، درینوقت از گجرات، با خجالت تمام، بملازمت رسید. و آنحضرت از گناه او در گذشته سخنی بر زبان نیاوردند. و بواسطه امتداد سفر، و بد

محل نزول رایات جهانکشی گردید، رومی خان، که از نزد سلطان بهادر، بملازمت آن حضرت آمده رعایت یافته بود، متعهد فتح آن قلعه شد. حضرت او را مطلق العنان ساخته، فرمود، که آنچه بجهت تسخیر قلعه طلب نماید، مهیا سازند. رومی خان اطراف قلعه را ملاحظه نموده، معلوم کرد، که آنچه از قلعه متصل خشکی است، بغایت مستحکم است؛ و دست تدبیر او از آن طرف به تسخیر قلعه نمی رسد؛ بنابراین از جانب دریا، کشتی کلانی ترتیب داده، بر بالای آن شروع در ساختن مقابل کوب نمود، و چون مقابل کوب مرتفع گشت؛ و یک کشتی طاقت حمل آن نیاورد، یک کشتی دیگر ازین طرف، و یک کشتی از آن طرف آورده، بکشتی اول بسته، مقابل کوب را دیگر باره مرتفع ساخت. و بهمین طریق، هر گاه کشتی طاقت حمل نیاوردی، بکشتی دیگر امداد نمودی. تا آنکه سرکوب قلعه طیار شده، بیکبار مقابل کوب را بقلعه متصل ساخت، و قلعه مفتوح گشت. سرداران اهل قلعه، چون کار از دست رفته دیدند، در شبی براه آب بر کشتی نشسته، بدر رفتند. و از حضرت جنت آشیانی، رومی خان انواع نوازش یافت. و توپچیانی، که در آن قلعه بودند، بحکم اشرف مقطوع الید گشتند.

و شیرخان افغان درینوقت، با حاکم بنگاله جنگ داشت. حاکم بنگاله، زخم دار، از پیش او گریخته، بدرگاه جهان پناه آمد. و جنت آشیانی، بکوچ متواتر متوجه بنگاله شدند. شیرخان پسران خود، جلال خان و خواص خان را، بمحافظت گرهی، که بر سر راه بنگاله واقع است، فرستاد. و این گرهی جائیست بغایت محکم؛ که یکطرف او کوه مرتفع و جنگل عظیم واقعست، که بهیچ وجه صعود بر آن متصور نیست. و جانب دیگر بدریای گنگ متصل است. و گرهی واسطه است، میان بهار و بنگاله.

قبول نکرده، بحضرت جنت آشیانی نوشتند، که میرزا عسکری، اداة مخالفت دارد.

القصه حضرت جنت آشیانی، بسرعت تمام از مندو متوجه آگره شدند، و همدران راه، میرزا عسکری بملازمت رسیده، حقیقت حال بعرض رسانید. و سلطان بهادر چانپانی را، از تردی بیگ بصلح گرفتن و در اول این سال، شاه طهماسب بافتقام میرزا سام بر سر قندهار آمد. خواجه کلان بیگ، قلعه را خالی کرده، بلاهور رفت. گویند که خواجه کلان بیگ، چینی خانه با زینت تمام ساخته بود؛ در وقت فرار، بفرشهای نفیس، و ظروف لطیف آراسته رفت. شاه را بغایت پسندیده افتاد. شاه قندهار را بامرای خود سپرده، بعراق رفت. باز، میرزا کامران از لاهور عزیمت قندهار نمود. ترکمانان طاقت مقاومت نیارده، در وقت محاصره، بامان بیرون آمدند؛ و بعراق رفتند؛ و بار دیگر، قندهار بتصرف در آمد.

بالجملة، چون حضرت جنت آشیانی، باگره رسیدند، یکسال قرار گرفتند؛ و بعیش و نشاط گذرانیدند. سابقا سلطان بهادر وقت شکست خود، محمّد زمان میرزا را بهند فرستاده بود، که رفته خلل اندازد؛ و محمّد زمان میرزا آمده، لاهور را، وقتی که میرزا کامران بقندهار رفته بود، محاصره کرد. چون خبر مراجعت حضرت بادشاه شنید، باز بگجرات معاودت نمود.

چون شیر خان افغان ولایت بهار و جونپور و قلعه چنار را متصرف گشته، درینمدت، که حضرت جنت آشیانی در ولایت گجرات و مالوه بودند، قوت و مکنت تمام گرفته بود، حضرت جنت آشیانی، دفع فتنه او را اهم دانسته، بتاریخ چهاردهم، شهر صفر سنه ۹۴۲ اثنی و اربعین و تسعمائة، با لشکریهای آراسته، بدفع شیر خان متوجه شدند. چون ظاهر قلعه چنار

مغول بروید؛ اگر مغلان بچنگ اقدام نمایند، مرا بسیاست رسانید. سلطان بهادر، با اتفاق زمینداران ولایت سورت، جمعیت نموده، متوجه احمد آباد شد.

درینوقت امیر هندو بیگ مرزا عسکری را برین داشت، که خطبه و سکه بنام خود کرده، لوای سلطنت برافرازد؛ و سپاهیان از روی امیدواری، در ملازمت او جانسپاری نمایند. و میرزا عسکری قبول این معنی نموده، همدستان نشد؛ و آخر بعد از قیل و قال بسیار، قرار یافت، که مرزا عسکری، و میرزا یادگار ناصر، و امیر هندو بیگ، و امرا و دیگر، از احمدآباد برآمده در عقب اساول، مجازی سرکچ، لشکرگاه ساختند. سلطان بهادر نیز در سر کچ، فرود آمده، مقابله نمود. اتفاقاً توپی از لشکر میرزا عسکری انداخته، بارگاه سلطان بهادر را نغونسار کردند. سلطان بهادر مضطرب شده، غضنفر را، بحضور طلب داشته، در مقام سیاست آورد. غضنفر گفت که تا وقت صف آرای، مرا موقوف دارید. که بمن خبر رسیده، که میرزا عسکری، در شب فرار خواهد نمود. و چون شب شد، میرزا با اتفاق امرا چادرهای زیادتیی را گذاشته، روانه چانپانیر شده، در ده کروهی فرود آمدند. سلطان بهادر تعاقب نموده، خود را رسانید. درینوقت میرزا عسکری و امرا بچنگ سلطان بهادر سوار شده، حرکه المذبوحی نموده، مراجعت کردند.

و چون بچانپانیر رسیدند، تودیی بیگ بایشان بنیاد مخالفت و بغی نموده، متحصن گشت. و بحضرت جنت آشیانی اعلام نمود؛ که میرزا عسکری قرار مخالفت داده، عزیمت آن دارد، که خود را باگرة رسانیده لوای سلطنت برافرازد. پیش آزانکه، میرزا عسکری از احمدآباد فرار نماید، سخن سازان، و واقعه طلبان، همان قدر سخن که میرهندو بیگ، در باب بادشاه شدن بمیرزا عسکری درمیان آورده بود، باوجودی که میرزا

و میرهندو بیگ، با فوجهای آراسته، نمایان شدند. و گجراتیان رو بفرار نهادند. و مرزا عسکری نیز، از آن خاربند بیرون آمده، علم و نقاره خود را ظاهر کرد. و تا احمدآباد تعاقب گجراتیان کردند؛ زیاده بر دو هزار آدمی در آن معرکه بقتل رسیده بود.

القصة بعد از فتح، حضرت جنت آشیانی احمدآباد را با توابع بجایگزین مرزا عسکری لطف نمودند؛ و نهرواله پتن را، بمیرزا یادگار ناصر عنایت کردند؛ و بروج به میرهندو بیگ؛ و چانپانیر بتودی بیگ قرار یافت؛ و بقاسم حسین سلطان بروده مرحمت شد. و خانجهان شیرازی و دیگر امرا نیز بکومک مقرر شدند. و جنت آشیانی با کامیابی و اقبال مراجعت نمود؛ به برهانپور تشریف برده، از آنجا بمندو رفت.

بعد از مدتی، یکی از امرای سلطان بهادر طرف نوساری، که قریب صورتست، جای محکم پیدا کرده، در مقام جمعیت شده، نوساری را بتصرف در آورده، رومی خان را از بذر صورت با خانجهان موافق کرده بر سر بهروج آمدند. و قاسم حسین سلطان طاقت نیاورده، بجانپانیر گریخت. و همچنین، گجراتیان از اطراف آغاز مخالفت نمودند، و از هر طرف خللی برخاست. اتفاقاً، در شبی، میرزا عسکری در مجلس شراب، از روی مستی، بر زبان راند، که من بادشاه ظل اللهم. غضنفر که از کوکهای میرزا و برادر مهدی قاسم خان بود، آهسته گفت، هستی اما خوش مستی. همنشینان او خنده کردند؛ و میرزا از حقیقت خنده معلوم نموده در غضب رفته، غضنفر را در حبس انداخت. بعد از چند روز، از حبس خلاص یافته، پیش سلطان بهادر رفته، او را بآمدن احمدآباد ترغیب و تحریص نمودن گرفت؛ و گفت، که من از کفکاش مغولان خبر دارم، که همه قرار بر فرار داده، بهانه طلب اند. مرا مقید داشته، بر سر

بواسطه آنکه، زر و اسباب بی نهایت، بدست لشکریان در آمد؛ در انسال، هیچکس متوجه بتحصیل ولایت گجرات نشد. رعایای گجرات، کس نزد سلطان بهادر فرستاده، پیغام دادند، که چون در اکثر برگذات گجرات، گماشته مغول نیست، اگر فوجی تعیین شود، مال واجبی خود را اصل میسازم. سلطان بهادر، غلام خود عماد الملک را، که بشجاعت اتصاف داشت، فرستاد، و عماد الملک، در مقام جمع لشکر شده، چون نزدیک احمدآباد رسید لشکر بسیار از سپاهی و زمیندار در گرد او جمع شد، چنانچه پنجاه هزار سوار قیاس میکردند؛ در ظاهر احمدآباد فزول نموده، شروع در تحصیل مال نمود.

و چون اینخبر، بعد از فتح، چانپانیر بجنت آشیانی رسید، آنحضرت زر بسیار، از غنائم گجرات، کرت ثانی بر سپاهیان تقسیم نموده، چانپانیر را، بتدریج بیگ سپردند. و خود متوجه احمدآباد شده، مرزا عسکری، و مرزا یادگار ناصر، و هندو بیگ را هراول لشکر ساخته، از خود بیگ منزل پیش کردند؛ و در نواحی محمودآباد، که دوازده کروهی احمدآباد است، عماد الملک با میرزا عسکری جنگ کرده، شکست یافت؛ و بسیاری از طرفین بقتل رسیدند. این ضعیف از پدر خود، که درانوقت وزیر میرزا عسکری بود، شنیده، که در نیمروز هوا کمال حرارت داشت، گجراتیان از احمدآباد بسرعت رسیده آمدند. و میرزا یادگار ناصر، مقدار نیم کروه، در جانب برانغار میرزا عسکری فرود آمده بود؛ و امیر هندو بیگ نیز، همین مقدار فاصله در جوانغار میرزا منزل گرفته بود. گجراتیان چنان بسرعت رسیدند، که میرزا را فرصت آراستن فوج نشده؛ و با معدودی چند در خار بند رقوم در آمده ایستاد. گجراتیان بمیرزا نپرداخته، متوجه غارت شدند، و غنیمت بسیار گرفته پراگنده گشتند. درین وقت میرزا یادگار ناصر

کشیدند، تشریف بردند؛ و بنظر احتیاط ملاحظه آنمحل نموده، مراجعت فرمودند. و بخاطر اقدس رسید، که ازین طرف قلعه، بواسطه استحکام کوه، اهل قلعه را جمعیت خاطر خواهد بود؛ و پاسبانی و محافظت کمتر می نموده باشند. مینج فولاد، بسیار ترتیب داده، روز از هر طرف قلعه جنگ انداختند. و شب با سیصد کس، بهمان موضع رفته، جمعی میخهای فولادی، را چپ و راست محکم کرده، بالا می رفتند، و چون خاطر مردم قلعه ازینطرف جمع بود، آگاهی نیافتند. و سی و نه کس، که آخرین ایشان بیرام خان بود. چون بالا رفتند، آنحضرت نیز بنفس نفیس به بالا بر آمدند.

* بیت *

شجاعت همین زبور آدمیست؛ نمایندۀ جوهرِ آدمیست.
 بود فخرِ مردان ز جان باختن، ز سرپرِ دلان را سپرِ ساختن.
 تا طلوع صبح، سیصد نفر همه بدرون قلعه در آمدند. و همین موضع محل انبارهای غله، و روغن، و مایحتاج اهل قلعه بود. چون روشنی شد، مردم لشکر یکبار، متوجه قلعه شدند. و آنحضرت از بالا تکبیر گویان، بر دروازه شدند، و دروازه را بروی لشکریان کشودند. و قلعه بآن استحکام را مفتوح ساختند. و اختیار خان، بقلعه ارک، که بمولیا مشهورست، پناه برد. و اکثر اهل قلعه بقتل رسیدند. و بسیاری، از زنان و جوانان خود را از قلعه پایان انداخته، هلاک شدند. اختیار خان بامان بیرون آمده، آنحضرت را ملازمت کرد. و چون اختیار خان از گجراتیان بفضیلت ممتاز بود، تربیت یافته، داخل ندیمان مجلس خاص شد. و خزائن بادشاهان گجرات، که سالهای دراز اندوخته بودند، بتصرف در آمد. زر بر سر لشکریان قسمت شده، امتعه، و اقمشۀ روم، و فرنگ، و خطا، و اکفاف عالم، که در خزائن حکام گجرات جمع شده بود، بتاراج رفت.

به بندر دیپ رفت. و آنحضرت، آخر همان روز که بهادر رفته بود، بکذبایت رسیدند. و آخر روز دویم، شخصی بوسم دادخواهان، بر سر راه آمده، بعرض رسانید، که امشب مردم اطراف این ولایت، شبخون خواهند آورد. آنحضرت پرسید، که ترا این مهربانی باین لشکر از کجا پیدا شد. در جواب گفت، که پسر من درین لشکر دستگیر است؛ خواستم که حق بر شما ثابت کرده، پسر خود را خلاص کنم. آنحضرت آتش در کمال احتیاط گذرانیده، قریب بصبح پنج شش هزار پیاده، شبخون آوردند. و لشکریان که آگاه بودند، از خیمها بیرون آمده، در بیرون آردو جمع شدند. و آنچه در آردو بود، بغارت رفت. و چون صبح طالع شد، مغالان از اطراف و جوانب، گجراتیان را در میان گرفته، بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند. جام فیروز، که سابقاً حاکم تهنه بود، و از لشکر ارغون، شکست یافته، بگجرات آمده بود، و دختر خود را بسطان بهادر داده، بوقت شکست سلطان بهادر، بدست لشکر حضرت جنت آشیانی گرفتار شده بود؛ درین شب، محافظانش بگمان آنکه مبادا فرار نماید، بقتل رسانیدند. و همچنان صدر خان گجراتی که در قلعه سونکر ملازم آمده بود، درین شب بقتل رسید.

روز دیگر اردوی ظفر قرین، بجانب قلعه چانپانیر کوچ کرده قلعه محصور شد. و اختیار خان، که ضابط قلعه بود، لوازم حصار داری بجا آورد. روزی آنحضرت بر دور قلعه سیر می فرمودند، که نظر ایشان بر جمعی افتاد؛ که از جنگل بیرون آمدند، و از دیدن لشکر متوهم شده، باز بجنگل در آمدند. حضرت جنت آشیانی جمعی را بتعاقب آنها فرمودند، و چندی از ایشان، بدست آوردند. معلوم شد، که بوسیله زمینداران نواحی، غله و روغن بقلعه می بردند. درین محل، کوه بغایت بلند، و یک انداز، و تیغه دارست. جنت آشیانی، بنفس نفیس، بهمان مکان، که غله بالا می

حاکم مالوه بودند از عقب سرا پرده بدر آمده، بجانب مندو گریخت. و لشکریان چون از فرار سلطان آگاه شدند، هر کدام براهی گریختند. تاریخ این واقعه ذی بهادر ۹۴۲ یافته اند.

القصه حضرت جنت آشیانی، بر فرار مخالف آگاه شده، بعزیمت تعاقب سوار شده، بصدر خان که بجمعیت بسیار براه مندو میرفت رسیده، بگمان آنکه، سلطان بهادر ست، قصد او نمودند. بآنحضرت زیاده از سه چهار هزار کس همراه نبود؛ باقی لشکریان بتاراج مشغول بودند. بسیاری از لشکریان گجرات، بقتل رسیدند. و آنحضرت تا پای قلعه مندو، تعاقب کردند. سلطان بهادر در قلعه مندو حصارى شده، چند روز محاصره امتداد یافت. و آخر سپاه ظفر پناه، شبی بقلعه در آمدند. سلطان بهادر در خواب بود، که غوغا بلند گشت. گجراتیان مضطرب شده، هر یک رو براه گریز آوردند. سلطان بهادر، با پنج شش سوار، براه گجرات رفت. و صدر خان، و سلطان عالم بقلعه سونگر که ازک قلعه مندو است پناه بردند. و بعد از یک روز، بیرون آمده، سلطان عالم را و صدر خان را، گرفته آوردند. صدر خان را که زخم دار بود بند کردند، و سلطان عالم را پی بردند.

و بعد از آن صدر خان ملازم سرکار جنت آشیانی شد. و آنحضرت، بعد از سه روز، از قلعه پیلان آمده، متوجه گجرات شد. و سلطان بهادر خزانه و جواهر که در قلعه چانپانیر داشت، با خود گرفته، بجانب احمدآباد رفت. و آنحضرت چون پیلانی قلعه چانپانیر آمدند، سلطان بهادر، طاقت نیابوده، از احمدآباد بجانب کفبایت رفت. شهر احمدآباد، بتصرف مغول در آمده، غارت و تاراج شد. و غنیمت بیقیاس بدست افتاد. و باز آنحضرت بتعاقب سلطان بهادر، بتعجیل روان شدند. و سلطان بهادر چون بکفبایت رسید، اسپان مافده شده، را با اسپان تازه زود تبدیل نموده،

توابع مالوه، هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند. و هنوز خیمه نزده بودند، که سید علی خان، و خراسان خان، که هر اول سلطان بهادر بودند، از صدمه افواج قاهره شکست خورده، بسططان بهادر پیوستند. و لشکر گجرات دل شکسته شده، فرود آمدند. و سلطان بهادر با امرا در باب جنگ مشورت کرد. صدر خان گفت که فردا جنگ صف باید کرد. چه لشکریان از فتح چطور قویدل آمده اند، و هنوز از لشکر مغول، چشم ایشان نرسیده است. رومی خان، که صاحب اختیار توپخانه سلطان بهادر بود، گفت، که در جنگ صف، توپ و تفنگ بکار نمی آید، و توپخانه بسیار بهم رسیده است؛ چنانچه بجز قیصر روم دیگری مثل این توپخانه ندارد. صلاح درانست، که گرد بر گرد لشکر خندق زده هر روز جنگ انداخته شود؛ و لشکر مغول چون برابر آید، بضرب توپ و تفنگ اکثر هلاک خواهند شد. سلطان بهادر این رای را پسندیده، بر گرد اردوی خود خندق فرموده؛ مدت دو ماه هر دو لشکر در مقابل یکدیگر نشسته بودند. و در اکثر ایام، جوانان کار طلب بیرون آمده، تلاش نام و ننگ میکردند. و سپاهیان مغول در برابر توپ و تفنگ کمتر میرفتند.

جنت آشیانی افواج تعیین نموده، اطراف لشکر سلطان بهادر را محاصره فرموده، منع آوردن غله و کاه و هیزم نمودند. چون چند روز برین منوال گذشت، در اردوی سلطان بهادر، قحط شده، غله نیافت گشت. و علفی که دران نزدیکی بود، تمام شد. و گجراتیان کوتاه سلاح، از ترس تیرهای زره دوز مغولان دور نمی توانستند رفت، که علف آورند. و اسب و شتر و آدمی بسیار از بی قوتی هلاک شده، لشکر گجرات بیدل شد. سلطان بهادر چون دانست، که دیگر توقف موجب گرفتاریست، با پنج کس از امرای معتبر خود، که یکی حاکم برهانپور بود، و دیگری قادر شاه

نامرد صوفیان خلیفه ساخت ؛ و اغروار خان ، سام میرزا را ، که برادر شاه است ، اغوا کرده بر سر قندهار برد ؛ تا بپهانه فتح قندهار ، گریز گاهی جهت خود بهم رساند . و خواجه کلان بیگ ، که از جانب کامران میرزا حاکم قندهار بود حصارى گشت ؛ و سام میرزا و اغروار خان هشت ماه قلعه قندهار را محاصره نمودند . اما خواجه کلان بیگ چون بغایت شجاع و کار دیده بود ، قزلباشان را کارى از پیش نرفت ؛ و کامران میرزا بکومک خواجه از لاهور روان شده ، در نواحى قندهار با سام میرزا مصاف دادند . و بتدبیر و شجاعت خواجه کلان بیگ ، ظفر یافته ؛ اغروار خان در معرکه گرفتار شده ، مقول گشت ؛ و سام میرزا شکسته دل ، و پریشان حال ، پیش شاه گریخت . و این مصروعه تاریخ ان حادثه است . * مصرع *

زده بادشه کامران سام را .

چون سلطان بهادر ، از توجه رایات جهانکشی آگاهی یافت ؛ قریه مشورت درمیان انداخته ، اکثر لشکریانش گفتند ، که ترک محاصره قلعه باید کرد . صدر خان که بزرگترین امرای او بود ، گفت که ما کفار را محاصره کرده ایم ، اگر درین وقت ، بادشاه مسلمانان بر سر ما آید ، حمایت کفار کرده باشد . و اینمعه ، تا روز قیامت درمیان مسلمانان گفته خواهد شد . بهتر آنست که استقامت نمایم ؛ چه گمان آنست ، که آنحضرت درینوقت بر سر ما نیاید . و حضرت جنت آشیانی چون بسازنگپور از بلاد مالوه رسید ، و این سخن بعرض ایشان رسید ، بدین سبب توقف شد . سلطان بهادر بخاطر جمع ، چتور را محاصره نموده ، قهراً و جبراً گرفت ؛ و غنیمت بسیار یافت . و بشکرانه این فتح طوی عظیم ترتیب نمود . و آنچه بغنیمت یافته بود ، بلشکریان قسمت کرده ، متوجه جنت آشیانی گشت . و آن حضرت نیز بشنیدن خبر فتح چتور ، بجانب او کوچ کرده ، در نواحى مندو از

ایام محمد سلطان میرزا با هر دو پسر خود الغ میرزا و شاه میرزا فرار نموده بقنوج رفته بنیاد مخالفت نهادند. جنت اشیائی مکتبت محبت اسالیب بجانب سلطان بهادر گجراتی ارسال داشته طلب محمد زمان میرزا فرمودند. سلطان بهادر، از روی تکبر و تجبر، جواب نا ملائم داده، سرکشی و مخالفت نموده، غیرت و حمیت خسروانه، در حرکت آمده، عزم گجرات، و گوشمال سلطان بهادر، در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافت.

در همین وقت، رایات فتح آیات، بجانب گوالیار نهضت فرموده، دو ماه بسیر و شکار گذرانیده، معاودت کرد. اتفاقاً درین محل سلطان بهادر با لشکرهای گجرات و مالوه، قلعه چتور را محاصره نموده، با رانا سانکا محاربه داشت. و تاتار خان لودی را، که از امرای فیضان او بود، از روی کمال دلیری و زیاده سری، به تسخیر قلعه بیانه و نواحی آن فرستاد. و از قلعه بیانه را بتصرف در آورده، تا اگر دست انداز کرد. حضرت جنت اشیائی مرزا هندال را، بدفع او نامزد کردند. و اکثر لشکر او از خبر آمدن مرزا هندال متفرق و پراکنده شده و او با سیصد کس در برابر آمده، بر فوج خاصه مرزا تاخته، و حرب صعب نموده، با تمام همراهان خود، کشته شد. و بیانه و مضافات او، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد. سلطان بهادر از شنیدن این خبر، حیران و سراسیمه گشت.

درین وقت جنت اشیائی گوشمال سلطان بهادر را، پیش نهاد همت والا نهمت ساخته، از اگره بعزم درست روان شدند. درین حال سلطان بهادر، مرتبه ثانی، از گجرات آمده، بمحاصره چتور اشتغال داشت. و همدرین سال میرزا کامران، از لاهور بقندهار رفته، فتح نمود. تفصیل این اجمال، آنکه چون شاه طهماسب حکومت هرات، از اغرور خان تغیر داده،

و بالجمله تقسیم ولایات نمودند. میوات بجایگز میرزا همدال مرحمت شد؛ و ولایت پنجاب و کابل و قندهار بجایگز میرزا کامران قرار گرفت؛ و سنبُل بمرزا عسکری عنایت شد؛ و هرکس از امرا بزیادتی جایگز و ملک اختصاص یافت.

بعد از انتظام مهمام سلطنت، رایات جلال بجانب قلعه کالینجر بمرکت آمده، راجه آنجا، از راه انقیاد، و عبودیت پیش آمده، داخل دولت خواهان شد. چون دران ایام، سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی، باتفاق بدن بایزید و امرای افغان، بغلبه و استیلاء، علم مخالفت بر افراخته، ولایت جونپور و نواحی آنرا فرو گرفته بود، از انجا رایات جهان کشا، بدفع و رفع آنها نهضت نموده، بفتح و فیروزی منسوب گشت. و هم رکاب نصرت و ظفر، با کامیابی و اقبال باکرة معاودت نمودند. و جشنی عظیم ترتیب داده، هریک از امرا، و اعیان سلطنت، بخلعتهای فاخره، و اسپان باد پا سرفراز گشتند. گویند، دران بزم عالی، دوازده هزار کس بانعام خلعت ممتاز شدند، و از انجمله دو هزار کس به بالا پوشها، تکمه و مرصع زر دوزی، شرف اختصاص یافتند.

* بیت *

ملک را بود بر عدو دست چیر، چو لشکر دل آسوده باشند و سیر.
چو دارند گنج از سپاهی دریغ، دریغ آیدش دست بردن به تیغ.
از اتفاقات غریبه، دران ایام آنکه، محمد زمان میرزا، ولد بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا بایقرا که سابقاً از بلخ پناه بغردوس مکانی آورده بود، داعیه مخالفت نموده، گرفتار گشت؛ او را بیادگار طغای سپرده، بقلعه بیانه فرستادند. و حکم بر میل کشیدن، و نابینا ساختن او، فرمودند. و نوکران یادگار بیگ، مردمک او را، از آسیب میل محافظت نمودند؛ و او در اندک مدت، از حبس فرار نموده، پناه بسطان بهادر گجراتی برد. همدران

و پدرم رخصت گرفته، بیرون آمده، بسرعت خود را بمیر خلیفه رسانیده، گفت، که هرگاه که شما باوجود مثل محمد همایون میرزا، و دیگر برادران قابل رشید، چشم از حلال نمکی پوشیده، میخواستید، که این دولت بخانواده بیگانه انتقال کند؛ هر آینه نتیجه آن، بغیر این نیست و سخن مهدی خواجه را گفت. و میر خلیفه در ساعت، بسوخت تمام کس بطلب محمد همایون میرزا فرستاده؛ و یساولان فرستاده، که بمهدی خواجه حکم برسانند، که حضرت بادشاه حکم فرمودند، که شما بخانه خود بروید. درین وقت مهدی خواجه طعام کشیده، و سفره گسترده. یساولان از پی هم آمده، خواجه نخواره، او را بخانه اش فرستادند. بعد از آن میر خلیفه فرمود، که منادی کنید که هیچکس بخانه مهدی خواجه نرود و سلام او نکند. و او نیز بدربار نیاید.

چون حضرت بابر بادشاه جهان فانی را پدرود کرد، محمد همایون میرزا از سنبل رسیده، بسعی امیر نظام الدین علی خلیفه، که وکیل السلطنت بود، در نهم جمیع الاول سنه سبع و ثلاثین و تسعمائة هجری بر تخت سلطنت و مسند ایالت جلوس فرموده، آگره را رشک عالم ساخت. و خیر الملوک، تاریخ جلوس آنحضرت ست. لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیده، امرا و اعیان را، از مراحل خسروانه، سربلند گردانیدند. و مناصب و اشتغال، که در خدمت فردوس مکانی بعهده مردم بود، بحال قدیم مقرر داشته هر یک را بعنایتی تازه، و لطفی بی اندازه، خوشدل ساخت.

در همان ایام، مرزا همدال از بدخشان رسید؛ و بانواع الطاف نوازش یافت، و بانعام دو خزانه از خزانهای سلاطین سلف، که بدست افتاده بود، مباحی گشت. و چون زر را بکشتی تقسیم کردند، کشتی زر تاریخ شد.

بهمان عبارت تعبیر می نماید. القصه، چون فردوس مکانی بابر بادشاه در آگره از جهان فانی، به بهشت جاودانی خرامید، دران ایام پدر مؤلف تاریخ، محمد مقیم هروی در زمره ملازمان فردوس مکانی بابر بادشاه، انتظام داشت؛ و بخدمت دیوانی بیوتات سرافراز بود. چون امیر نظام الدین علی خلیفه، که مدار کارخانه سلطنت برو بود، از شاهزاده جوان بنخت محمد همایون مرزا، بواسطه بعضی امور، که در معاملات دنیا واقع میشود، بیم و هراس داشت؛ بسطنت ایشان راضی نمیشد، و هرگاه بسطنت پسر بزرگ راضی نباشد، به پسران خورد کی راضی خواهد بود. چون مهدی خواجه، داماد حضرت فردوس مکانی، جوان سخی و باذل بود، و بامیر خلیفه رابطه محبت داشت، امیر خلیفه قرار داد، که او را بسطنت بر دارد؛ و این سخن درمیان مردم شهرت کرده همگان بسلام مهدی خواجه میرفتند. و او نیز این معنی را دریافته، بادشاهانه سلوک نمودن گرفت. اتفاقاً میر خلیفه بملاقات مهدی خواجه رفته بود، و او در خرگاهی بود؛ غیر میر خلیفه، و پدر مؤلف محمد مقیم، و مهدی خواجه کسی دران خرگاه نبود. چون میر خلیفه لحظه نشست، حضرت فردوس مکانی میر خلیفه را طلبیدند، و چون میر خلیفه از خرگاه مهدی خواجه بیرون آمد، مهدی خواجه تا در خرگاه متابعت نموده، درمیان در استاده؛ پدر مؤلف، از ملاحظه ادب او، در عقب ایستاده ماند. و چون مهدی خواجه بشائبه جنون منسوب بود، از بودن پدر مؤلف خالی ذهن شده؛ بعد از وداع میر خلیفه دست بریش خود کشیده، گفت انشاء الله، اول ترا پوست بکنم. بمجرد گفتن. پدر مؤلف را دید، متغیر شده، گوش پدرم را گرفته، گفت که ای تا جیک، * مصراع *

زبان سر سبز میدهد بر باد.

از محفنت سرای انس، بعالم قدس شتافت. ایام سلطنت این شهویار گیتی
مدار سی و هشت سال بود. ازین جمله، در هندوستان پنج سال. در سن
دوازده بسطنت رسید. و در پنجاه سالگی، جهانرا پذیرد کرد. * نظم *

آسمان را، که بجز جور نباشد هنری،
کارش اینست که هر لحظه کند خون جگری؛
لائع را ندهد تاج شرف تا نکند،
پایمال اجل از جور سر تاجوری؛
ازان سرد آمد، این کاخ دلاویز،
که چون جا گرم کردی، گویدت خیز.
فلک را شیوه غیر از جفا نیست؛
وفا در طینت آن بی وفا نیست.

بعضی از خصوصیات احوال این بادشاه جهان پناه، از غرائب امور
است. از جمله یکی آنکه بموزه دو پاشنه، بر کنگره‌های قلعه جسته جسته
می دویدند؛ و گاه گاه دو آدمی در بغل گرفته، از کنگره بکنگره میجستند.
خطی اختراع کرده که آنرا خط بابری نامیده بودند. و بآن خط مصحف
کتابت کرده بمکه فرستاد. شعر فارسی و ترکی خوب میگفت؛ و تربیت
فضلا و علما بسیار می نمود. و کتابی در کلام و فقه حنفی، بزبان ترکی
بنظم در آورده، که مبین نام کرده اند؛ و رسائل عروض ایشان مشهور است.
و وقائع خود را بترکی نوشته داد فصاحت داده اند.

ذکر سلطنت خاقان سعید همایون بادشاه

بن بابر بادشاه غازی

چون در اصطلاح این سلسله عالیه آن بادشاه جهان پناه را، بچنت
آشیانی مذکور ساخته اند؛ این ضعیف نیز از نام نامی آن بادشاه کامگار

سرانجام گیتی همین ست و بس؛ که نامی بفریادی بماند ز پس.
 از تاثیر اینکسوف جانسوز، آتش در نهاد همه افتاد. همه زبان بسمعنا
 و اطعینا کشوده، گفتند که ای قبله مراد، جانهای فدای تو باد! هرچه
 فرمائی فرمان ترا مطیع و منقادیم. عاقبت بر قرار داد یکدلی و یکرویی
 مصکف مجید در میان آوردند. و بقسم کلام ربانی، مورد ازدیاد اعتماد
 شدند. و تکیه بر لطف خداوندی کرده، قاب و جناح و یمین و یسار ترتیب
 داده، بغتکه فاتحه استمداد فتح، و نصرت جسته قدم در میدان و جاهدوا
 فی سبیل الله نهادند. و شیران بیشه جلالت، و دلیران معرکه شجاعت،
 آنچنان به بهجت و سرور مبارزه می نمودند، که گویا هنگام بزمست نه
 هنگام رزم. علی الخصوص، شاهزاده عالمیان، محمد همایون مرزا، داد
 مردانگی داده، بدفعات در افواج کفار در آمده، ترددات عظیم بجا آورده،
 حق سبحانه و تعالی! فتح و نصرت نصیب بادشاه اسلام پناه کرد. و کفار
 را مغلوب و منکوب ساخت. و یقین که لشکر غیبی، مدد این لشکر اسلام
 بوده است. و درین معرکه، حسن خان میواتی، که طریقه ارتداد ورزیده،
 بآن کافر حربی موافقت نموده بود، باوجود سی هزار لشکر خاصه او، بروی
 تیری میبرد، که مردم لشکر خودش درجای انداخته، میگریزند.

و بعد ازین فتح غیبی، حضرت ظل الهی، سر بسجده شکر آورده،
 لواهی محامد خداوندی بر افراخته، فتحنامجات باطراف و اکناف
 ولایت صادر فرمودند؛ و از تسخیر ممالک هندوستان بالکل خاطر اشرف
 جمع شده، روز بروز بسمان مملکت پرداخته، هندوستانرا از خس
 و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک ساختند.

و در تاریخ سنه سبع و ثلثین و تسعمائه ۹۳۷ هجری بر ذات بابرکات بابر
 بادشاه دین پناه مرضی طاری گشت. و در پنجم جمیع الاول سنه مذکوره،

رسید. درین منزل، بجهت اجتماع عساکر، توقف فرموده، سزاولان تعیین شدند، تا مجاهدانرا جمع آورده، طبل ارتحال غلغله در شش جهت افکند؛ و خروش نقره، و نفیر بر چرخ اثیر بر آمد. و بعد از قطع مسافتی، در حوالی قصبه مندهاگر، نزول اجلال واقع شد. روز دیگر، باسنصواب امراء صایب تدبیر، در نواحی کول سیکری، که الکال بفتحپور مشهورست، نصب خیام اقبال فرموده، قزاولان تعیین شدند. یک دفع، از عبور اعدا بقصبه بساور، خبر رسید. هم چنین منزل بمنزل، از مرور و نزول غنیم، اخبار تحقیق می آوردند: تا آنکه بمقابلہ سپاه ظفر پناه آمده، بمفاصله دوسه کروه، نزول نمودند. و حضرت فردوس مکانی امرای ذوی الاقدار، و سائر اهل اعتبار، بل بیشتری از احادالناس را هم طلبیده، مجلس کنکاش منعقد ساختند. رای اکثر مردم برآن رفت، که بعضی از قلاع را، استحکام داده، آنحضرت بنفس نفیس، با اکثری از سپاه بولایت پنجاب تشریف برده، منتظر لطیفه غیبی باشند. و حضرت کوشورستانی، سخن هرکس شنیده، بعد از تأمل بسیار، زبان گوهر نثار بتقریر در آوردند. که بادشاهان اسلام، که در اطراف و اکناف عالم اند، چه گویند؛ و ما را بچه زبان یاد کنند. قطع نظر از گفت و گوی، و طعن و ملامت اهل دنیا، فردا در عرصه قیامت، بشفیع روز محشر، چه عذر توانم گفت؛ که اینچنین مملکتی از دست بادشاه اسلام جدا کرده، و خلق کثیر را که شریک ملت ما بودند، بقتل رسانیده، خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم؛ و امروز از پیش اینچنین کافری غزا ناکرده، اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیاورده، راه باز گشت بجویم؛ تا از دست این کفار، بر خلق این دیار چه رسد. هیاهات! وقت آنست، که دل بر شهادت باید نهاد؛ و ندای الجهاد در داد.

چو جان آخر از تن ضرورت رود؛ همان به که باری بعزت رود.

الامتثال در طلب شاهزاده عالمیان محمد همایون میرزا، بولایت شرق شرف صدور یافت؛ که دارالملک جونپور را، به بعضی از امرای و سرداران سپرده، خود بطریق سرعت مراجعت نمایند. در زمانی که شاهزاده کامگار بر مخالفان شرقی نصرت یافته در ممالک جونپور تصرف نموده بود، فرمان سعادت نشان میرسد؛ و بر حقیقت حال مطلع میشود. درینوقت، خبر نصیر خان میرسد، که اراده گذشتن از آب گنگ، و فرار نمودن از غازی پور دارد. شاهزاده عالمیان عنان عزیمت بآنطرف معطوف داشته، نصیر خان را از غازی پور راه فرار مسدود نمود و ادب بلیغ فرموده خیراباد و بهار را بغارت و تاراج زیر و زبر کرده، لواء دولت بجانب جونپور متحرک میسازد. و حسب الحکم بادشاهی، خواجه امیر شاه حسن و امیر سلطان جنید برلاس را، بحکومت جونپور نصب فرموده متوجه درگاه سلیمانی شدند. شاهزاده جوان بخت، بذایر مصلحت وقت تدارک مهم عالم خان حاکم کالپی را، که از عظمای دولت افغانه بود، خواص بصلح خواص بجنگ ضروری دانسته، راه لشکر منصوبه را، بکالپی انداخته، باستیلانی آثار خوف عساکر، عالم خان را در سلک سائر بندگان درگاه در آورده، در رکاب ظفر انتساب خویش بملکزمیت حضرت آورده، بنوازشات خسروانه بلندی یافت. و درهمین روز، قدوة الاعظم و الاکابر خواجه دوست خاوند، از کابل، بخدمت رسید.

چون استعداد لشکر ظفر اثر، بدفع رانا سانکا، درمیان بود؛ حکم شد، که توپخانه را، سرانجام وافی داده، بنظر کیمیا اثر در آرند. و اوستاد علی قلی بلوازم آنخدمت آنچنان پرداخت، که مورد الطاف موفور گشت. روز دیگر، به فیت جهان با رانا سانکا، سردقات عظمت در سواد بلده آگره منصوب و مرفوع گردید. درین منزل، خبر استیلاء لشکر کفار متواتر آمده، بوضوح پیوست که ان کافراور با لشکر از مور و ملخ بیشتر، قریب بیانه

بود، ظاهر در باب فتح قلعه با اسمی از اسماء الله دعوت نموده؛ یقین که تیر دعایش، بهدفع اجابت رسیده باشد. بهر تقدیر، خواه بتدبیر عقل دور اندیش، و اقبال روز افزون بادشاهی، خواه بدعای آن درویش صفا کیش، چون این امرا به تاتار خان پیغام می‌کنند، که مقصود از آمدن عساکر نامدار، رفع فساد کفار بود، نه تسخیر این حصار؛ و بذابر خوف شبیخون ایشان، در خاطر می‌رسید، که جمعی بلکه معدودی بحصار در آمده، باقی لشکر قریب حصار پناه گرفته هرگاه وقت کار شود، همه اتفاق نموده، بیرون برویم؛ و بموافقت یکدیگر اطفای نائرة اهل خلاف نمائیم؛ اینمعنی را تاتار خان بعد از مبالغه بسیار، قبول نموده، خواجه رحیمداد را باندک از مردم بحصار راه داده است. و خواجه مشارالیه در آمده، چندی را بنزدیک دروازه حصار میگذارد. که در شب وقت یافته دروازه را بکشایند؛ که مردم بیرون نیز بغراغ خاطر در آیند. و ایشان شب دروازه کشاده، لشکر را در آورند؛ و تاتار خان را در دادن حصار بی اختیار ساخته خواهی نخواهی، حصار را از قبضه اقتدار او بر آورد. و مشارالیه قلعه را، بخواجه رحیمداد سپرده، پناه بحصار حصانت شعار حمایت دولت و شوکت روز افزون برده است. و محمد زیتون نیز، بی اختیار، قلعه دهولپور پیشکش نموده، به تقبل آستان ملائک آشیان سرافراز شد.

گیتی بفر دولت فرمانده جهان، شد همچو عرصه ارم و روضه جنان، از هر طرف رسید، با و مؤدّه ظفر، در هر مکان شنید روان، نعره امان.

القسمه چوراننا سانکا بحدود بیانیه رسیده، بفیاد دست اندازی ممالک مسخره بادشاهی نمود؛ و استیلائی خروج، و کثرت و جمعیت او، روز بروز زیاده شد. و حضرت جهانبانی با قلیلی از سپاه، در دارالسلطنت آگه بود. باقی عساکر منصوره را، بهر جانب تعیین فرموده بودند. مثال واجب

نمودند؛ و چند روز در ان مقام جهت اجتماع سلاطین مذکوره، توقف فرموده، متوجه شرق گشت. و تسخیر تمام آنولایات و بلاد نموده، بدارالسور چونپور نزول اقبال ارزانی داشت.

درین اثنا، رانا سانکا قوت گرفته، باغوالی حسن خان میواتی، و دیگر اشرار آندپار، متوجه ولایت بادشاهی شد. نظام خان حاکم بیانه، از شرارت او ملاحظه نموده، عرائض التجا بدرگاه ارسال داشت. چون بسمت اسلام موسوم بود، و عدم اطاعت او با رانا سانکا معلوم شد، میرسید رفیع الدین محدث صفوی، که از مقتدای علمای وقت بود، شفیع او گشته، قلعه بیانه را تسلیم بندگان درگاه نموده، نظام خان را بسعدت پایموس سلیمانی آورد و دربار او الطاف بی اندازه بظهور رسید. و همدین وقت تاتار خان سارنگ خانی، که قابض قلعه گوالیار بود، چون دید که رانا سانکا قلعه کگذار را گرفته قریب بیانه رسید، و چندی از رایان و راجها و زمینداران گوالیار و بعضی از مسلمانان، اتفاق نموده در مقام گرفتن قلعه گوالیار شدند، و تاتار خان، از شور و فغان ایشان به تنگ آمده، به تسلیم گوالیار راضی شده، قاصدان بدرگاه عالم پناه فرستاد. و حضرت خاقانی خواجه رحیم داد را، سرخیل جمعی خراسانی، و هندوی ساخته، و شیخ نونقطار را، بذابری سبقت خدمت ترقی داده، همراه مشاورانیه بحکومت گوالیار نامزد فرموده، مولانا آفاق و شیخ کهزون نیز با کمک و امداد ایشان تعیین یافتند. چون آنجماعت بگوالیار میرسند، رای تاتار خان منقلب شده، اظهار عدم اطاعت میکند. درین اثنا شیخ محمد غوث، که احوال او درین کتاب علحده مذکور است، در مقام دولتخواهی آمده، بافواج قاهره، اعلام داشت که لائق دولت آنست، که بهانه ساخته، با محدودی چند، از عسکر فیروزی اثر بقلعه در آمده؛ مقصود حاصل نمایند. و چون شیخ مذکور، در علم دعوت اسماء اعظم الهی، کامل

بیانه برونند؛ و در فتح آن قلعه و استیصال نظام خان بذل جهد بتقدیم رسانند.

بعد از تعیین افواج قاهره، به بسیاری از امرای صایب رای، فرمان شد، که بپایه سرور خلافت مصیر مجتمع شوند؛ و بعد از اجتماع این طوائف، و انعقاد مجلس کنکایش و مشورت، فرمودند؛ که باغیان لوحانی قریب پنجاه هزار سوار، از قنوج پیشتر آمده، در مقام فسادند. و رانا سانکا حصار گذار را، گرفته از جانب دیگر، در پی سرکشی و عنادست؛ باران برسات که مانع ارتحال بود، روی در قلت نهاده است. بیکى از جانبین، نهضت لازمست. چون قوت رانا سانکا معلوم نبود؛ و طغیانش بنوعیکه در آخر ظاهر شد، اول دور می نمود؛ اهل مشورت بعرض رسانیدند، که رانا سانکا ازین ولایت دورست؛ و نزدیک آمدنش بغایت مستبعد؛ و دفع لوحانیانرا که بغایت نزدیک اند، تقدیم نمودن انسب و البیق می نماید؛ حضرت اعلی، تصویب رای امرای فرمودند؛ و مقرر شد، که آنحضرت بنفس نفیس، عزیمت شرق، و دفع مخالفان شرقی، اقدام فرمائید. درین محل، حضرت شهریار کامگار محمد همایون میرزا بعرض رسانید؛ که اگر رای جهانکشای حضرت اقتضا نموده، این خدمت را بعهده بنده مقرر سازد، امید چنانست، که باعتضاد بازوی دولت بادشاهی، دفع آن مخالفان را، غائبانه امداد حضرت ظل الهی بسفده باشد. اینمعنی بغایت پسندیده خاطر اقدس گردید، و مقرر شد، که امرای که بجهت فتح دهولپور تعیین بودند، در رکاب شاهزاده کامیاب، بجانب شرق توجه نمایند. و سید مهدی و خواجه محمد و محمد سلطان میرزا، با لشکری که بفتح اتاوه تعیین بودند، نیز بمتابعت شاهزاده عالمیان تعیین یافتند. و آنحضرت این امرای را، در مقام جلسی از مضافات آگره، جمع

بر سر آن گروه روند. في الحال، امرا حسب فرمان توجه نموده، بگذشتن آب گنگ مشغول میشدند. و ملک قاسم مع اخوان، از باقي عساکر نصرت نشان سبقت کرده، با قریب صد و پنجاه نفر، نماز پیشین بسنبل میرسید. و بین نیز، یسال کرده، در مقابل می آمد. و ملک قاسم، بی توقف و درنگ آغاز جنگ مینماید. و بطرفه العین مخالف را از پیش بر میدارد، و فتح میکند؛ و قتل عظیم نموده، چند زنجیر فیل، و اسبان، و اموال آنها بدست می آورد. صباح روز دیگر، که باقي امرا بسنبل میرسند، قاسم سبغلی از محاصره خلاص یافته، و بصحبت امرا شتافته، بساط مذت داری، و فرمانبرداری، میگستراند. اما سپردن حصار را با امروز و فردا انداخته، هر روز ببهانه موقوف میدارد. و امرا بتدبیر کار پرداخته، روزی قاسم را شایخ کهورن بمجلس امرا آورده، سپاهیان نصرت نشان بیخبر بکسار در می آیند. و قاسم را با متعلقانش بپایه سریر سلیمانی میفرستند.

و در همین ایام، جمعی به تسخیر بیانه تعیین شدند. و آنجا، نظام خان بود، که قبول حکم را، بملتسماتیکه، حصول آن نظر بحالت و استعداد او محال بود، موقوف داشت. و همدین محمل، رانا سانکا، که از راجهای عظیم الشان هندست، از مقام خود خروج نمود. حصار گذار را که حسن ولد مکن آنجا متمکن بود، محاصره کرده، آغاز فتنه و فساد، و بنیاد سرکشی و عذاب نموده؛ باندک وقتی حسن ولد مکن عهد گرفته حصار گذار را بوی داد. درینوقت حکم شد، که امیر سلطان جنید برلاس، و عادل سلطان، و امیر محمدي کولتاش، و امیر شاه منصور برلاس، و جمعی کثیر از سلاطین و ملوک نامدار، حصار دهولپور را، از محمد زیتون گرفته، و بامیر سلطان جنید برلاس سپرده، بر سر نظام خان قابض حصار

شاهنشاهی پرورده چون استیلاي حرارت هوا روی در نقصان آورد؛ و
تند بادهای سموم مثال بذسائم اعتدال برسات مبدل گشت، و نصفي
ازین هوا روح افزا نیز گذشت، امرای نامدار جهت فتح ممالک بلاد،
و قلاع، بهر طرف از ولایت متوجه شدند. و بادني متوجه ابواب مقصود
مفتوح گردید. رایت عنایت الهی، بر مفارق کارگذاران دولت بادشاهی
چنان ارتفاع یافت، که تمامی گریختگان دور افتاده و امید گسیختگان،
دل بمحرومي نهاده را، در تحت انوار فضل و امتنان، وظل استار عفو
و احسان در آورده، هر کس را، که بهر طرف رفته بود، بسائیه رفت پناه
خسروی باز آورده؛ و فیروز خان، و سارنگ خان و شینغ بایزید برادر مصطفی
فرملی و شینغ حبیب و جمعی دیگر از امرای افغانه، روی اطاعت بدرگاه
سپهر اشتباه نهاده، بعلوفه و جاگیرهای لائق سرافراز شدند. شینغ کهورن
با تمامی ترکشبدان میان دواب، از راه صدق و صواب، بدرگاه معلی
شتافت، و اخلاصش موثر آمده در زمره امرای ذوی الاقتدار اختصاص
یافت *

و چون خاطر اقدس از انعام خزاین موفوره فارغ گشت، توجه عالی،
بر قسمت پرگنات و سرکارهای معمور گماشته، هر ملکی از ممالک محروسه
را، بیکي از سلاطین نامدار، و امرای کامگار نامزد فرمودند. ولایت سنبل در
مواجب شاهزاده عالمیان محمد همایون میرزا مقرر شد. درین اثناء عرائض
التجای قاسم سنبلی، بدرگاه خلایق پناه آمده، بعرض رسید؛ که بین، حرام
خوار، که از معسکر بادشاه گریخته، بآن نواحی رفته بود، جمعیت کرده،
حصار سنبل را محاصره نموده است. فرمان بادشاهی صدور یافت، که
امیر کته بیک، و ملا قاسم برادر بابا فشفه مغول مع برادران، و مولانا آفاق،
و شینغ کهورن، با ترکش بندان میان دواب، و امیر هندو بیگ ایلغار کرده،

و چون خاطر اشرف اقدس، بر ترقیه حال اهالی بقاع، و تالیف قلوب ارباب قلاع، بغایت متوجه بود، فرامین استمالت باطراف و جوانب ابلagh یافت. اما بنابر عدم موافقت بخت برگشتگان هندی، چنان متوحش و متغیر بودند، که مطلقاً بر متابعت اقبال نمی نمودند. و بجنگها و کوها گریخته، راه ادبار می پیمودند؛ و متخصصان قلاع در دولت بر روی خویش بسته، اسباب قلعه داری مهیا می ساختند. و غیر حصار دهلی و آگره که بقدم شریف بادشاهی فتح یافت، دیگر در تمامی قلاع اساس مخالفت استوار بود؛ و بذلی مغایرت برقرار. حصار سبیل را، قاسم سبیلی داشت؛ و در قلعه بیانه نظام خان بود؛ و حصار الوراز ولایت میوات حسن خان میواتی محکم ساخته؛ و حصار گوالیار را تاتار خان سارنگ خانی استحکام داده بود؛ و راپری را حسین خان لوحانی؛ و آندو را قطب خان؛ و کالپی را عالم خان محافظت می نمودند. بلده قنوج و سائر بلاد آنجانب اب گنگ، در تصرف افغانان باقی بود که، در زمان سلطان ابراهیم نیز اطاعت نمی کردند؛ بعد از ارتفاع آفتاب دولت سلیمانی، و انحطاط لوی افغانی، بسیاری از ولایت دیگر را، نیز قاپض شده؛ و ولد بهار خان را ببادشاهی برداشته، سلطان محمد لقب کردند؛ نصیر خان لوحانی، و معروف فرملی، و بسیاری دیگر از بزرگان افغانان، بدو بیعت کرده، خیال فاسدی می کردند. و عدم اطاعت چنان شیوع یافته بود، که قصبه بهارن که بست کروهی آگره است، مرغوب نامی غلام سلطان ابراهیم استحکام داده، اطاعت نمی کرد *

اتفاقاً دران سال، حرارت هند در مرتبه طغیان کرده بود، که بسیاری از خلق این دیار بهلاکت رسیدند. بنابراین چندگاه، حضرت ظل الهی در دارالامان آگره، عساکر نصرت اثر را آسایش داده، و در سایه عاطفت

و خواص محفوظ دارند. و متعاقب ایشان آنحضرت نیز عیان غریمت بجانب آگره معطوف داشته، دران بلده نزول اجلال فرموده، بهر یک از مستمندان پائیه خلافت حویلی مناسب حال قسمت نمودند. و دست دریا نشان گوهر فشان، به بخشش خزائن برکشاده، هفتاد لک بشاهزاده عالمیان محمد همایون میرزا انعام فرمودند. و امرا را، هریک ده لک، و هشت لک، و پنج لک، علی تفاوت درجاتهم از روی قسمت مرحمت شد.

* بیت *

کسی کو بمیدان کند جان نثار،

بروز رکن از روی احسان نثار.

اگر چند باشد جگر دار مرد،

چو بی برگ باشد، نجوید نبرد.

و تمامی یکه جوانان، و سائر ملازمان، انعامات کلی از نقود، و خزاین قسمت یافتند. و جمیع افراد اکابر لشکر و سادات، و مشائخ، و طلبه عام و احشام، و تجار، و اهل بازار، و اسافل، و اعالی، هریک را نصیبی کامل، و قسمتی شامل، رسید. و جهت مستورات حرم عصمت، جواهر نفیسه، و اقمشه نادره، و زر سرخ و سفید، سوغات تعیین یافت. و برای تمام مغنیان درگاه، و منتظران عواطف شهنشاهی، بسموقتند، و خراسان، و عراق، و کاشغر، انعامات فرستادند. و بهکه معظمه، و مدینه مقدسه، و مزارات متبرکه، نذرهای ارسال داشتند. و بتمامی متوطنان کابل و خوست، و بدخشان، که مردم آنجا بزهده، و ورع امتیاز دارند، هر فرد را از مرد و زن، یک شاه رخی انعام شد. و جهت رسانیدن، و قسمت کردن آن مردم متدین، تعیین شدند. از مستمندان بارگاه سلیمانی، از حاضر و غایب هیچ متنفسی نماند، که از غنائم هندوستان بهره نیافت *

بگزرهای گران نرم گردید، و بازار اجل در صف اعدا گرم. * بیت *
 چنان خون روان شد بدشت نبرد،
 که چون سیل بر دی ز جا پایی مرد.
 نسیمی که آید سحرزان مقام،
 دهد بسوی خون جگر در مشام.

آخر الامر، بيمن فضل الهي، و عون لطف نا متناهي دشمنان
 تباہ کار سیاه روزگار مغلوب و مقهور گردیدند؛ بیشتر بقتل رسیدند، و معدودی
 چند که نیم کشته و مجروح سر در بیابان نهاده، امید خلاصی داشتند
 طعمه زاغ و زغن گردیدند. سلطان ابراهیم را، در ویرانه نا شناخته، با جمعی
 از نزدیکانش، به تیغ خونریز هلاک کردند. عاقبت شناخته سرش را،
 بدرگاه سلاطین پناه آوردند. قریب به پنچ شش هزار سپاهی، نزدیک
 سلطان ابراهیم در یک موضع بقتل رسیده بودند. و در تمامی معرکه،
 چندین هزار کس شربت ممات چشیدند. و حضرت اعلي الحمد لله
 الذي هدا نا الهذا، بر زبان ستایش بیان آورده، لوی مکه آمد یزدانی
 بر افراخت. و هم در روز اول فتح نامه جات بجانب بلاد و ولایات فرستاده،
 بدارالملک دهلي نهضت فرمودند. و آن خیر البلاد را، بطلوع انوار
 شاهنشاهی منور گردانید. روز جمعه بر روی منابر، و مساجد جامع، خطبه
 دولت و سلطنت، بنام نامی و اسم سامی، آن خسرو صاحبقرانی
 خوانده شد *

فرمان سعادت نشان شرف نفاذ یافت، که شاهزاده عالمیان، محمد
 همایون میرزا و امیر خواجه کلان و امیر محمدی کوکلتاش، و امیر یونس
 علي، و امیر شاه منصور برلاس و جمعی دیگر، بطریق ایلغار، بجانب
 آگره رفته، آنقلعه را تصرف نمایند؛ و خزانه اش را، از تصرف عوام

را بدرجهٔ هلاکت رسانیده ، همه بسلامت برآمده ، بهیچ یک از دولتخواهان آسیبی نرسیده ؛ غنیم نیز پراگنده نشد ، ثبات قدم نمود *

القصة ، روز جمعه هشتم رجب المرجب سنه مذکوره ، دست اجل گریبان جان سلطان ابراهیم گرفته ، مع افواج ، بمقابله جنود قابض المقصود بادشاهی آورد ؛ و جنود مجنده خاقانی ، چون سدروئین ، بلباس آهنین آراسته ، و بزبور فتح و ظفر پیراسته ، ثبات در میدان جلالت ، استوار کرده ، اعلام نصرت بر افراخت . و حضرت سلیمان به نفس نفیس خود ، چون روح در قالب متمکن شد . و مقدمه ، و میمنه ، و میسره به ترتیب پسندیده ، مستعد قتال و جدال ساخت . چون طرفین متقارب گشته ، یکدیگر را بدیدهٔ مخاصمت مشاهده کردند ، فرمان قضا جریان عزادار یافت ؛ که از جانب جوئغار ، امیر قراقوزی و امیر شیخ علی ، و امیر علی ابو محمد نیزه باز و شیخ جمال ؛ و از جانب برانغار ، وای قزل ، و بابا قشقه ، با تمامی جماعت مغول ، مجموع دو دفعه شده ، از عقب سپاه مخالف ، محاربه اشتغال نمایند . و از مقابله امرای برانغار ، و جوان غار بتمام ، و از فوج خاصه ، امیر محمدی کولتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور بر لاس ، و امیر احمدی پروانچی و امیر عبد الله کتابدار ، بمقابله در آیند . و چون مخالفان بجانب برانغار بشیتر توجه نموده بودند ، امیر عبد العزیز را ، که طرح گذاشته بود فرمان شد ، بمدد رود ؛ و چون آن شیران بیشه کارزار ، رخصت پیکار یافتند ، مراکب سبک خیز را ، در جولان آورده ، از پیش و پس و یمن و یسار آنچنان شبیه سهام خرن آشام کردند ، که اجساد مخالفان پر برآورده ، نزدیک بود که بمرافقت طيور ارواح شان پرواز بعالم دیگر نمایند . اما چون بمقراض سیوف دو زبانه ، آن پروبال قلم میشد ، احتمال طیران مفتفی بود . سرهای سرکشان

سلج جمادی الآخر، ببلده پانی پت، در شش کروهی لشکر مخالفان، نزول اجلال واقع شد. عدد لشکر سلطان ابراهیم یک لک سوار، و یک هزار فیل، و عدد لشکر سلیمانی پانزده هزار سوار و پیده تخمین نموده بودند. چون در پانی پت اقامت شد، اندک اندک از سپاهیان بکنار اردوی مخالف رفته، و با بسیاری از لشکر ایشان جنگ کرده، غالب می آمدند. *

هرشهی را، که بود لطف الهی یاور،
گر جهان پر شود از لشکر بد کیش چه باک؟
بود در دوش شه از نصرت ایزد جوشن،
بود بر فرق وی از لطف الهی مغفر.

و زمان زمان، سرهای مخالفانرا آویزه فتراک ساخته، باردوی ظفر قرین می آوردند. با وجود آنکه، دست برد جنود سلیمانی بر ایشان مکرر واقع شده بود، از جانب ایشان، حرکتی ظاهر نمی شد. و امریکه دالالت بر پیش آمدن، یا عقب رفتن ایشان نماید، صادر نمیگشت *

و آخر بعضی امرای هندی، که داخل دولتخواهان شده بودند، جهت رفع آن کشاکش، شبخون بردن، مصلحت دیدند. و این معنی پسندیده رای جهان آرای گردید. حسب القومان سعادت نشان، مهدی خواجه، و محمد سلیمان میرزا، و عادل سلطان، و خسرو بیگ کولکناش، و شاه امیر حسین، و امیر سلطان جنید برلاس و امیر محب علی خلیفه، و امیر ولی خازن، و امیر محمد بخشی، و جان بیگ، و امیر قراقوزی، با پانچ شش هزار سوار، متوجه اردوی سلطان ابراهیم شدند. اتفاقاً قریب صبح باردوی مخالفان رفته، درون لشکر در آمده، داد مردانگی دادند، و بعضی در حوالی اردو دست برد بلیغ نموده، بسیاری از آن مردم،

میرانند و میدوانیدند: بقیته السیف که بهزار حیلہ جان بسلامت بردند، باردوی سلطان ابراهیم رفته، غوغای عظیم در معسکر مشار الیه انداختند. چند سردار را با جمعی از اسیران دیگر و ده زنجیر فیل، بیایه سریر نصرت مصیر، در معرض عرض داشتند. و بنابر سیاست خاقانی، و هیبت قهرمانی فرمان بقتل آن جماعت صدور یافت.

و چون ازین مقام کوچ شد، حسب فرمان واجب الاذعان، جوانغار و برانغار و غول، بتمام راست کرده، بنظر حضرت اعلی در آوردند: و باستشاره رای ثواب نملی ظل الهی، فرمان شد: که تمامی سپاه اهتمام نموده، اربابا مهیا سازند. چنانچه هشتصد ارباب، در یک روز مکمل شد: و استاد علی قلی را، حکم فرمودند: که بدستور توپخانه روم اربابا را، بزنجیر و خام کاو که بصورت ارقمچی ساخته اند، بیکدیگر اتصال داده، در میان هر دو ارباب، شش هفت توبه تعبیه نمایند: تا تفنگ اندازان بروز معرکه در پناه ارباب و توبه، بفرغت تفنگ توانند انداخت. پنج شش روز در یک منزل جهت تکمیل این ادرات و تحصیل این آلات مقام شد *

بعد از آن تمامی دولتخواهان تدبیر طریق محاربه گروهی باین قلت با سپاهی بآن کثرت را، مضمون آئیه کریمه، کَمَّ مِّنْ فَئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَئَةً كَثِيرَةً بَإِذْنِ اللَّهِ در صفحه باطن نقش بسته قرار، دادند که کوچ کرده شهر پانی پت را، در عقب لشکر گذاشته، نزول نمایند. وصف ارباب پیش سپاه داشته، پناه سازند. سوار و پیاده در پس ارباب، به تیر و تفنگ مقابله نمایند و دیگر سواران از اطراف و جوانب بیرون تاخته، بمدافعه و مجادله قیام نمایند. و اگر زوری از غنیم رسد، باز بعقب ارباب معاودت کنند. روز پنجشنبه

و فتحنامه را میبک مغول در همان منزل، که شاهزاده کامگار رخصت شده بود، با هشت رنجیر فیل، ازدها پیکر، و جماعت اسیران لشکر 'فانغه' و سرهای سوداران بیابوس استسعاد یافته، رسانید. اسیران را، حسب الحکم باوستاند علي قلی تسلیم نمودند، که نشانه توپ و هدف تغنگ گرداند. و سرکار حصار فیروزه، و مضافات بجمع یک کرور و یکرور دیگر نقد در وجهه جلدوی شاهزاده عالي مقدار مرحمت شد *

بعد از آن، سپاه ظفر پناه، بدو منزل از شاه آباد، بکنار آب جون نزول اجلال نمود. بتواتر اخبار سلطان ابراهیم با لشکر گران سنگ، بآهنگ محاربه و مقاتله آمدن او، اطلاع یافته، دو منزل دیگر از آن مقام قطع نموده بود که حیدر قلی ملازم، خواجه کلان بیگ، که حسب الحکم بزبان گبري رفته بود، باز آمده، بعرض اشرف رسانید؛ که داود خان و جمعی از امرا سلطان ابراهیم با پنچ شش هزار سوار از آب جون گذشته، از اردوی سلطان ابراهیم سه چهار گروه دور نشسته اند. جهت قلع و قمع آن جمعیت، سید مهدی خواجه و محمد سلطان مرزا، و عادل سلطان، و سلطان جنید برلاس و شاه میر حسین، و امیر قتلقد قدم و امیر یونس علي، و امیر عبد الله کتاب دار، و امیر محمدی بروانچی و امیر کته بیگ مقرر گشتند. و این دلاوران شجاعت شعار، از آب جون گذشته، بناگاه بر سر سپاه دشمن رسیدند. و آنجماعه در مقابله آمده آنچه مقدور ایشان بود، در مردانگی، و تودد، و پایداری، تقصیر نکردند. اما در ساعت، شیروالدان سپاه خاقانی آن قوم را، از پیش برداشته، جمعی را بقتل رسانیدند. *

* بیت *
چو شه را بخت یاور باشد، و دولت بود رهبر،
سپاهش را بود روز دعا، فتح و ظفر چاکر.
برخی را اسیر ساخته، و سپاهیان کینه گذار در پی دشمن افتاده، آن گروه را

اسلوب، مومن علی آنکه بتفحص و تحقیق لشکر حمید خان خلعه خیل سلطان ابراهیم، که از حصار فیروزه جمعیت کرده، سی آمده است، متوجه شد؛ و در قصبه انباله هر دو فرستاده معاودت نموده، خصوصیات راه، و کیفیات احوال مخالفان، و پیش آمدن ایشان، بعرض رسانیدند. و در همین منزل بین افغان، که بعد از بغی و ارتداد، در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بود، امان یافته، بغربساط بوس مستسعد گشت.

چون بر رای کشور کشای شاهنشاهی واضح شد، که حمید خان از حصار فیروزه دو سه منزل پیشتر آمده، حکم شد، که شاهزاده محمد همایون میرزا رخس عزیمت بجانب مشارالیه در حرکت آورد و امیر خواجه کلان بیگ، و امیر سلطان محمد دولدی، و امیر عبد العزیز، و محمد علی جنگجنگ، و امیر شاه منصور برلاس، و امیر محب علی ولد میر خلیفه، و بعضی دیگر از جگتیان و یکها، در رکاب ظفر انتساب شاهزاده عالی مقدار روان شدند. و بطریق ایلغار قطع مسافت نموده، چون قریب بلشکر مخالفان رسیدند، دریست نفر سوار انتخابی آزموده، مقدمه الجیش ساخته برسم قراولی، پیشتر تعیین فرمودند. اول مقدمه شاهزاده، که قریب لشکر غنیم میرسد، بمقدمه لشکر ایشان مقابله نموده، مقدمین بقتال اشتعال مینمایند؛ تا آنکه فوج شاهزاده عالمیان میرسد، و افواج اعدا نیز پیدا می شوند. و آتش کارزار بلند شده، از طرفین بهم در آمیختند؛ به یکبار صرص فتح و ظفر گرد موکب منصوره وزیده، از مخالفان در آورده فرقه افغانه را منهزم گردانید. و قریب دریست نفر از آن مخالفان اسیر گشته، جمعی دیگر بقتل میرسند.

* بیت *

اگرچه بود سپاه عدو بقوت عاد،

نسیم رایست شاهش ربود چون صرص.

بزرگ، و داخل سواک است، نزول اجلال ارزاني داشته تردی بیگ را با جمعی تعیین فرمودند، که آن کوه و هامون را جست و جوی وانی نموده، آن گمراه را بدست آورد. چون آن برگشته روزگار از بیم جان سر در کوه و بیابان نهاده، بجای دور بدر رفته بود، بدست در نیامد.

و بعد از قطع یکدو منزل از دون، شاه عماد الدین شیرازی، بیایه سریر نصرت مصیر آمده عرائض درمیش خان و مولانا محمد مذهب، که در سلک امرا و فضلا لشکر سلطان ابراهیم منتظم بودند؛ مشتمل بر تحریص آمدن، و اظهار دولتخواهی غالبانه، بعرض رسانیدند، و حضرت فردوس مکانی یکی از قاصدان شاه عماد الدین را منثور عنایت مرحمت نموده بجانب ایشان رخصت فرمودند. و ازین منزل، جهت فقرا و درویشان، و طلبه علم بلخ، مبلغی از نقد و جنس مصکوب امیر باقی شغال، که بحکومت دیپالپور سرافرازی یافته بود، ارسال فرموده، بکابل نیز جهت فرزندان، و توابع، و سائر منتظران، از امتعه، و اقمشه، و نقد سوغاتها فرستادند. درین منازل، برنوالان و قزاقان لشکر منصوره، در کوه در آمده بسیاری از قلاع و مواضع را تسخیر نموده، غنیمت بیشمار بارو ظفر قرین آوردند.

و از انجا بدو منزل، قریب سر هندی انتقال اردوی ظفر مآل وقوع یافت. و از سر هندی بدو منزل عساکر منصوره بحوالی قصبه ثنور رسیده، در کنار رود گهر نزل فرمودند. چون از انجا لوی طفر انجام بحوالی سامانه و سنم افراخته شد مخبران معروض داشتند، که سلطان ابراهیم خبر توجه رایات عالی استماع کرده، از نواحی دهلی، که بعد از شکستن عالم خان آنجا متمکن بوده است، کوچ کرده، نزدیکتر آمده است. فرمان سلیمانی صادر شد، که امیر کته بیگ بحوالی اردوی سلطان ابراهیم رفته، کیفیت آن لشکر را، بدانچه مقدورش باشد، تحقیق نموده، بزودی باز آید. بر همین

اعلی از روی کمال ذره پروزی، نزدیک خودش جای داده، قلم عفو بر جرائم او کشیدند.

* بیت *

کرم آنست، که احسان بگنہگار کند؛

ورنه با دوست جز احسان نکند اهل کرم.

و فرمان شد، که دولت خان و ذریات و توابع او را امان داده، اموالش بقلم در آورده بسپاهیان اردوی ظفر قرین قسمت نمایند. و خواجه میرمیران صدر بمحافظت و حراست اهل و عیال او تعیین شد. چون قلعه بتصرف اولیای دولت فردرس مکانی در آمد، علی خان بملازمت آمده، مقداری اشرفی برسم پیشکش آورد. و آخر روز، خیل خانه و حرمهای خود را جمع نموده، با جمعیتش از قلعه بیرون آمد. یساوان از دور مردم را میزدند، و تمامی آن جمع را بخانه خواجه میرمیران برده، بمشار الیه سپردند.

روز دیگر حضرت اعلی، سرانجام ضبط قلعه فرموده، امیر سلطان جنید برلاس، و امیر محمدی کوکلتاش، و امیر احمدی پروانچی، و امیر عبد العزیز، و امیر محمد علی جنگجنگ، و امیر قنلق قدم و چندی دیگر از امرا را بجهت اموالیکه در قلعه بود گذاشتند. و چون معلوم شد، که غازی خان در قلعه ملوث نبوده است، رایات جلال از پی غازی خان در حرکت آمده، دولت خان، و علی خان، و اسمعیل خان، و جمعی دیگر از ان جماعت عهد شکن را، مقید ساخته حکم شد، که در قلعه ملوث و بهره که مستحکم ترین آن نواحی ست، نگاهدارند. و در اثنای راه، دولت خان ودیعت حیات سپرد. و بعد از ان حضرت فردرس مکانی، باراده تفحص و تجسس و بدست آوردن غازی خان، و بسزای اعمالش رسانیدن کوچ کرده، راه نا هموار طی فرموده در دامن دون، که کوهیست بس

ازین خبر حضرت کشورستانی، بسرعت تمام، ایلغار فرموده، بخپال تعاقب نمودن آنجماعت بخت برگشته، در حوالی کلانور نزول اجلال فرمودند. و دران منزل سلاطین عالی شان محمد سلطان میرزا و عادل سلطان، با سائر امرا از لاهور آمده، روی اخلاص بدرگاه معلی نهاده پیشکشها کشیده، بتربیت و نوازش بادشاهی علی قدر و درجات هم استسعاد یافتند. روز دیگر از کلانور کوچ کرده، فرمان واجب الاذعان بنفاد رسید، که امیر محمدی کوکلتاش و امیر احمدی برونچی، و امیر قنلق قدم و امیر ولی خازن و اکثر امراء با لشکر عظیم، در عقب گریختگان متوجه شوند. و اطراف قلعه ملوت را، محافظت نموده چنان سازند، که هیچ یک از درون آن قلعه بدر نرود. و خزائن و دفائن آن تلف نشود؛ و مقصود اصلی درین احتیاط، گرفتاری غازي خان بود.

روز دیگر، در حوالی قلعه ملوت نزول اقبال فرموده، امرای عظام را حکم شد، که حصار را محاصره نموده، کار بر مخالفان تنگ گیرند. روز دیگر اسمعیل خان، ولد علی خان که پسر دولتخان بود، بیرون آمده، خبر نا بودن غازي خان در حصار، و ماندن دولت خان و علی خان و سائر اقوام باغیه، از تقریر مشار الیه بعرض رسید. و حضرت اعلی بوعده، و وعید، استمالت و تهدید فرموده، او را باز بکسار فرستادند. و همت عالی بر تسخیر قلعه گماشته، مورچلهها نزدیکتر بردند. چون از استیلائی عساکر نصرت قرین، دست تدبیر آنها از کار، و پای اقامت آنها از جایی رفت، دولت خان از راه عجز و انکسار، امان خواسته، مراحم بادشاهی شامل حال او شده، گناهان او بعفو مقرون گشت. و حسب الحکم، در شمشیر در گردش آویخته، در بارعام در آوردند. چون نزدیک رسید، فرمان برداشتن شمشیرها مذکور شد، تا آنکه ادب خدمت چنانکه باید بتقدیم رسانید. حضرت

که فتح حصار شود. و چون جنگ در آخر روز واقع شده بود، پرده شب در میان جان محصوران در آمده شاهد مقصود روی نه نمود. و عالم خان روی از محاربه تافته، با جمعی پیریشان، بهزار مشقت از یک جانب قلعه بدر آمده افتان و خیزان پلای در میدان حیرانی، و سر در بیدبان سرگردانی نهاده؛ روز دیگر بجز التجا بدرگاه عالم پناه، که افتادگان بادیغ حرم را دستگیر و سرگشتگان تبه عصیانرا عذر پذیر بود، راه خلاص و طریق نجات نیافت. لاجرم اعتماد بر کرم جبلی حضرت خاتانی نموده، روی نیاز بخاک آستانه اش نهاد. و در زمان ملازمت نمودن او، حضرت فردوس مکانی خلعت سرافرازی بدستور معهود مرحمت فرموده، مطلقاً زبان معجز بیان باعتراف او نکشودند. و هنگام در آمدنش، بمجلس عالی قیام تمام نمودند؛ و باز عقد جمعیتش انتظام پذیرفت.

و درین وقت، قاصدانی که جهت طلب امرای نامدار، فرامین مطالبه بلاهور بوده بودند، خبر وصال ایشان بنواحی اردوی ظفرقرین رسانیدند. روز دیگر، که رایت منصوره بقصبه پسرور توجه نمود، از جمله آن نیک اندیشان میر محمد علی جنگ جنگ و خواجه حسین، مشرف دیوان، با جمعی از یکجوانان، بدولت رکاب بوس بادشاهی، از دیگران سبقت گرفتند. و حسب الحکم جمعی از جوانان بتفحص احوال غازی خان، که بر کنار آب راوی بر جانب لاهور متمکن بود، رفته سوم روز مراجعت نموده، بعرض اشرف رسانیدند؛ که مخالفان خبر قدوم عساکر بادشاهی را شغوده، بسرعت گریزان گشتند.

* بیت *

درة با مهر محالست که جوید نآورد،

صعوه با باز چه سان کند پنجه بجنگ.

و تا غایت توقف ایشان، بنابر عدم یقین در آمدن حضرت جهانبانی بود،

خیلانیش، در سراچه خود متمکن ایستاده، تا زمان طلوع صبح نه دست بکار زار کشاده و نه پای در طریق فرار نهاده. چون عالم خانیان، باعتقاد غلبه خویش، و مغلوبی دشمن، و طمع غارت و تاراج اموال، و غنیمت بدست آوردن متفرق شده بودند؛ بعد از طلوع صبح، پرده کشای، با عالم خان معدودی چند پیش نبودند، سلطان ابراهیم را که نظر بر قلت دشمن افتاد، با جماعتی که با او بودند، فیلی را پیش کرده، خود را بر سر عالم خان رسانیده، بصدمة اولش برداشته گریزانید؛ و هر کس در جای که مشغول تاراج بود، از هم آنجا، راه گریز پیش گرفت، و امرای متفق، بهر جانب پراکنده شدند، و عالم خان میان دو آب رسیده، راه لاهور اختیار کرد. و چون بسر هندی رسید، اخبار رسیدن رایات منصور بادشاهی، بحدود سیالکوٹ و فتح قلعه ملوت شفیقه، شکست بر شکست بران نادرستان واقع شد. و هر کدام بجای و هریک بطرفی شتافتند. و دلاور خان، که همیشه در زمره دولت خواهان درگاه بود، و متابعتش با عالم خان بذابری استیلاهی اهل عذا، و خطای اجتهاد بود، رسیدن رایات عالیه را، بسمع مسرت استماع نموده، متوجه آستان بوسی شاهنشاهی گشت؛ و با معدودی چند ایلغار نموده، بآن سعادت مستعد گردید؛ و عذر موافقت ظاهری او با مخالفان مسموع افتاده، لوازم عفو و احسان ظل الهی، در شان او بظهور رسید.

و عالم خان بموافقت حاجی خان، بقلعه کنکوته که حصار پست بغایت مرتفع، بر قله کوهی، از توابع ملوت پناه برد. اتفاقاً نظام الدین علی خلیفه، که وکیل السلطنت بود با معدودی چند از هزاره، و افغان، از معسکر بادشاهی جدا شده، سیر دامن کوه می نمود. و چون بحوالی آنقلعه رسیدند، کمند طمع بکنگرة رفعتش بسته، بجهد و جهد تمام، دست بکار زار دراز کردند، چنانچه کار بر محصوران کوه تنگ آمده، نزدیک رسید،

و محمود خان ولد خان جهان را، که او نیز در سلک دولت خواهان منتظم بود با خود موافق و مرافق ساخته؛ از لشکریان جدا شده، با غازي خان پیوست. و باتفاق یکدیگر متوجه دهلي شدند. و بعضی امرای دیگر مانند اسمعیل خان جلواني و غیره، که از سلطان ابراهیم مایوس گشته، در نواحی دهلي بودند، با خود متفق ساخته، بخيال محاربه با سلطان ابراهیم، لوی عزیمت بر افراختند. چون بقصبه اندری رسیدند، سلیمان شیخ زاده حاکم قصبه مذکور نیز، باین جماعت ملحق شده، عدد این لشکر بچهل هزار سوار میکشید. همه یکدل و یکرو شده، دهلي را محاصره نمودند. سلطان ابراهیم از استماع این اخبار وحشت آثار، عازم معرکه رزم آنجماعت گردید. و بعد از آنکه، خبر توجه او را، عالم خان و آنجماعت شنیدند؛ از حوالی دهلي بداعیه مقابله استقبال نموده، باهم قرار دادند، که چون اقوام افغانان را، از یکدیگر ناموس بسیار ست، و هنگام مصاف از لوی نعمت خود گریختن، و بدشمن آمیختن عیب و عارست؛ ظاهر چنانست که اگر وقوع محاربه در روز باشد، شاهد مقصود از تنق و وفاداری روی نماید، و دست حیا، دامنگیر متفقان گشته، از شرم یکدیگر هیچکس بجانب ما نیاید؛ مناسب آنست، که بعد از انتقالی حمزه شفق، که نقاب شب روی نیک و بد در پوشد، برسم شبیخون قصد لشکر سلطان ابراهیم نموده، موافقان نهانی را، با خود ملحق ساخته، بکار مخالفان بخاطر پردازیم. القصه از شش گروهی از اردوی سلطان ابراهیم که، معسکر ایشان بوده است، بعزم شبیخون سوار شده، در آخر شب این نیت ایشان، از قوه بفعل آمده، تمام لشکر سلطان ابراهیم را برهم زدند. جلال خان و بعضی امراء دیگر که وعده وفاق با عالم خان کرده بودند، و فرصت میبجستند ملحق شدند. و سلطان ابراهیم با چندی از خاصه

سریع السیر معین شده، با امر حکم رفت؛ که خصوصیات احوال مخالفان مفصل قلمی نموده، بپایه سریر اعلی ارسال دارند.

درینوقت تاجری بتبذیل پایه مسند عدالت استسعاد یافته، اخبار عالم خانرا بعرض رسانید؛ که با سلطان ابراهیم مقابله نمود، و منصوبه بطرحی نشست، که مغلوبی طرفین ظهور یافت. و آن برین منوالست؛ که چون عالم خان لودی بهراهی امر، از ملازمت جدا شده، متوجه هندوستان شد، بسرعت تمام، خود را بلاهور رسانید، و چند روز انجا آرام گرفت. و بنابر اخبار اراجیف که از فرقه افغانان شنیده بود، امرابادشاهی را، که بکومک او تعیین شده بودند، از روی الحاح تکلیف نمود، که چون حضرت ظل الهی شما را بکومک من تعیین فرموده اند، و مرا بتسخیر مملکت اسکندر، و ابراهیم حکم شده؛ و غازي خان با من آغاز صلح کرده؛ لایق آنست، که بموافقت من شما هم باین صلح راضی بوده، توجه بجانب دهلی و آگره نمایند. امرایب تدبیر، که از مکر آنجماعه آگاه بودند، این پیغام را بسمع رضا اصغا نموده جواب دادند، که غازي خان در نهایت نفاق ست، و اعتماد بر قول و فعل او نیست، بمجرد اندک ملایمت، و چاپلوسی او، ازینجا رفته با وی ملحق شدن از قاعدۀ دانای بیرونست. اگر حاجی خان برادرش را، بدرگاه فرستد، یا بلاهور بدولت خواهان برسم گروی بسپارد؛ برین معنی اقدام توان نمود. عالم خان ناقص العقل، گفت که حضرت اعلی شما را بمتابعت من فرموده، و نه مرا باطاعت شما. هرچند مبالغه کرد امرای قبول نکردند.

و درین وقت شیر خان، پسر غازي خان، نزد عالم خان آمده، اساس موافقت پدرش را استحکام داد. دلاور خان که مدت مدید بنابر دولتخواهی حضرت اعلی در قید غازیخان بود، گریخته بلاهور آمده،

رسیده، سفینه اقبال از آب کج کوه کوه نیز، بسرعت گذرانیده، بمصلحت وقت مقرر شد؛ که برای دامن کوه، که منجر بحدود سیالکوت میشود عزیمت فرمایند. چون حوالی موضع هائی که کهر، مقام نزول اردوی عالی گردید، از آن منزل بسرعت تمام قطع راه نموده، و کوه و دشت پیموده، به پنج کوچ متواتر ایات عالیات بحوالی کوه جود، مقام بالذاتیه سایه اقبال گسترده، روز دیگر لوای نهضت از آنجا افراخته، از آب بهت عبور کردند. و در آن منزل بعرض رسید، که امیر خسرو کولکناش که قلعه سیالکوت مضبوط کرده بود، برسیدن غازبخان سست پیمان، قلعه را خالی ساخته، فرار نموده، با امیر ولی قزل که بکومک او تعیین بود، بسایه سریر گردون مصیر آمده اند، مشار الیها ازین تقصیر مورد عتاب خاقانی گردیدند، و عاقبت کرم جبلی بادشاهی، قلم عفو بر جرأید جرائم ایشان کشید. درینوقت، مخبران آگاه خبر رسانیدند، که غازبخان بی سعادت، و دولت خان بیدولت، باستظهار لشکر بعد از استماع طلوع کوهک شاهنشاهی، دل بر محاربه نهاده با چهل هزار سوار مستعد قتال اند. مجدداً فرامین بر توقف محاربه امراء نامدار نصرت آثار تا زمان لحوق لوای ظفر اعتلاء، شرف صدور یافته، کنار چناب مخیم عساکر نصرت مآثر گردید.

بعد از آن، در سنه اثنی ثلاثین و تسمائیه قصبه بهلول پور در سلک ممالک بادشاهی انتظام پذیرفت. چون آن قصبه بکنار آب چناب، در زمینی مرتفع واقع ست؛ فرمان قضا جریان صدور یافت؛ که در آن محل قلعه وسیع ساخته نعم البدل شهر سیالکوت، که باوجود جوار اینچنین دریائی مردم آنجا از کولابها آب میخورند، تعمیر نموده؛ سکنه آنجا را باین مقام دلپذیر مستقل گردانند. و دو سه روز در آن منزل فرخنده، بعیش و عشرت گذرانیده، بسواد سیالکوت اتفاق نزول فرمودند. و ازین منزل منتهیان

انتظار شاهزاده محمد همایون میرزا، که بجهت آوردن لشکر بدخشان، و آنحدود، در کابل توقف فرموده بود، می بردند؛ تا آنکه شاهزاده جوان بخت، با فوجی آراسته، بملازمیت رسید. و از اتفاقات حسنه، در همین روز سعادت افروز، خواجه کلان بیگ، که از عظماء ارکان دولت بادشاهی بود، از غزنین بشرف پایبوس اختصاص یافت. چون از اولیای دولت قاهره، حالت منتظره مرتفع شد، سرعت در طی منازل نموده، بر کنار سندی، که بآب نیل آب اشتها دارد، اعلام نصرت را برافراشتند. درین منزل حکم شد که بخشیان عظام شان لشکر دیده، عدد سوار و پیاده بعرض رسانیدند. مجموع لشکر از سپاهی، و سوداگر، و اکبر، و اشالی و اهل بزم و رزم بده هزار سوار انجامید. * بیت *

شیر را حاجت لشکر نبود، خاصه گهی،
که بود آرزوی صید غزالش در سر.
مهری خیل، و سپه عرصه عالم گیرد؛
چون کزد رایت اقبال عیان، از خاور.

دران اثنا، از امرای هند خبر رسید، که دولت خان بخت برگشته، و غازیخان بشقارت سرشته، از جاده بیعت و انقیاد و از وثوق عهد و پیمان بی بنیاد عدول و تجاوز نموده، قریب سی هزار مرد کاری، از افغانان و کوهیان جمع آورده، قصبه کلانور را متصرف شده، روی توجه بمقابله امراء لاهور دارند. چون صورت این معنی برصحیفه رای جهانکشای نقش بست، مومن علی تواچی را بقدرغن تمام حکم شد، که خبر توجه رایات منصوره، بامرای مذکور رسانیده، تازمان رسیدن شهریار نصرت شعار امرا را از بیرون آمدن حصار، و اقدام نمودن برجنگ و پیکار ممنوع گرداند. و بسرعت تمام لشکر ظفر اثر، از آب نیلاب عبور نموده، بکوالی کچه کوت

ذکر نهضت فرمودن حضرت جهانبانی فردوس مکانی ظہیر الدین بابر بادشاہ غازی

بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن مرزا سلطان محمد بن مرزا
میرانشاہ بن امیر تیمور گورکان طیب اللہ ٹراہم، و جعل الجنة مثواہم .
چون این مجموعه مخصوص وقائع ہندوستان ست؛ سوانحی کہ
آنحضرت را، در ولایت ماوراء النہر، و خراسان و جاہلی دیگر دست دادہ
است، بیان آنرا حوالہ بتاریخ اکبر نامہ، از تالیفات افضل پناہ، حقایق
و معارف آگاہ مقرب الحضرت الخاقانیہ علامی شیخ ابو الفضل، و واقعات
بابری، و دیگر تواریخ نمودہ، شروع بما نحن فیہ کردہ، می آید. و چون
درین، سلسلہ ابد پیوند، حضرت بابر فردوس مکانی اشتہار دارد، درین
مجموعہ نیز، ہمین کلمہ تعبیر خواهد نمود.

و پوشیدہ نماند، کہ چون دولتخان، و غازخان، و دیگر امراء کبار
سلطان ابراہیم اتفاق نمودہ، عرضداشت مشتملبر التماس تشریف قدوم
نصرت لزوم حضرت فردوس مکانی بہند، مصحوب عالم خان لودی
برستادند، حضرت فردوس مکانی جمعی امراء نامدار را، بتفاق عالم خان
تعیین فرمودند؛ کہ پیشتر بسرحد ہند رفتہ، بدانچہ صلاح وقت دانند،
بعمل آورند، و آنجماعت بسرعت متوجہ گردیدہ، تسخیر سیالکوٹ،
و لاهور، و مضافات آن نمودہ، حقیقت را معروضداشتند. و حصرت فردوس
مکانی بعنایت ازلی، و ہدایت لم یزلی، از دار الامان کابل عازم گشتہ،
روز اول حوالی قریہ بعقوب را، مضرب خیام نصرت انجام گردانیدند. و چند
روز، بقطع قلیلی از مسافت قرار دادہ در ہر منزل یکدور روز مقام فرمودہ،

صفحه	مضمون	عدد
۵۱۵ ...	میر رکس الدین ...	
۵۱۶ ...	وفائی اصفهانی ...	
۵۱۶ ...	میرزا بیگ سهری ...	
۵۱۶ ...	فنائی ...	
۵۱۷ ...	عزیزی ، میر عزیز الله ...	
۵۱۷ ...	ابن علی واثقی ...	
۵۱۷ ...	میر امانی ...	
۵۱۸ ...	ملا غربتی بخاری ...	
۵۱۸ ...	ملا طالب اصفهانی ...	
۵۱۸ ...	ملا پیروز ...	
۵۱۹ ...	قراری ...	
۵۱۹ ...	مومن لنگ ...	
۵۱۹ ...	الفتی ...	
۵۲۰ ...	والهی ...	

صفحه	مضمون	عدد
۵۰۷ ...	ملا سہمی بخاری	...
۵۰۷ ...	ملا فیازی سموقدی	...
۵۰۸ ...	میر حزنی	...
۵۰۸ ...	مظہری کشمیری	...
۵۰۹ ...	شیخ چشتی دہلوی	...
۵۰۹ ...	درویش بہرام سقا	...
۵۰۹ ...	ملا حیدری	...
۵۰۹ ...	محمد صالح دیوانہ	...
۵۱۰ ...	نشان علی احمد مہر کن	...
۵۱۰ ...	ہاشم	...
۵۱۱ ...	ملا بقای	...
۵۱۱ ...	ملا امید	...
۵۱۱ ...	شریف سرمندی	...
۵۱۲ ...	شریف فارسی	...
۵۱۳ ...	تقی الدین محمد شستری	...
۵۱۳ ...	میر غازی اسیری	...
۵۱۳ ...	ملا حالتی یا جانی یا خانی یا جانی	...
۵۱۴ ...	ملا وافقی	...
۵۱۴ ...	محمد رضا	...
۵۱۴ ...	مولانا نظیری	...
۵۱۵ ...	بقای	...
۵۱۵ ...	معصوم	...

صفحه	مضمون	عدد
۱۴۹۸ ...	ملا حیفی ساؤجی	...
۱۴۹۹ ...	ملا عبدی رازی	...
۱۴۹۹ ...	میر محوی	...
۵۰۰ ...	میر محمد معصوم نامی بکری	...
۵۰۰ ...	ملا هاشم قندهاری	...
۵۰۰ ...	خواجه هجری	...
۵۰۱ ...	ملا لطفی منجم	...
۵۰۱ ...	روغنی	...
۵۰۲ ...	نویسی نیشاپوری	...
۵۰۲ ...	ملا شکیدی اصفهانی	...
۵۰۲ ...	میر فارغی	...
۵۰۳ ...	یول قلی بیگ اسی	...
۵۰۳ ...	جزبی بادشاه قلی	...
۵۰۴ ...	امیر سید علی مصور	...
۵۰۴ ...	ملا قدری شیرازی	...
۵۰۴ ...	تشبیهی کاشی	...
۵۰۵ ...	میر شریف وقوعی نیشاپوری	...
۵۰۵ ...	قراری گیلانی	...
۵۰۵ ...	ملا غیرتی شیرازی	...
۵۰۶ ...	ملا حیاتی گیلانی	...
۵۰۶ ...	میر خسروی	...
۵۰۷ ...	ملا فهمی طهرانی	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۸۵ ...	ملا قاسم کاهي
۴۸۶ ...	خواجه حسين مروي
۴۸۶ ...	شينخ ابو الفیض فیضي
۴۸۹ ...	خواجه حسين ثنائي مشهدي
۴۸۹ ...	ملا عرفي شیرازي
۴۹۰ ...	ملا شیري لاهوري
۴۹۱ ...	ملا قيدي شیرازي
۴۹۲ ...	یادگار حاکمي
۴۹۲ ...	قاسم ارسلان
۴۹۲ ...	محمد مومن کفک
۴۹۳ ...	انقاما بازینخان
۴۹۳ ...	میرزا حسن
۴۹۳ ...	ملک محمود پیارہ گجراتي
۴۹۴ ...	شینخ رهائی
۴۹۴ ...	میر دواي
۴۹۴ ...	فکري سيد محمد جامه باف
۴۹۵ ...	میر حیدر معمائي رفعي
۴۹۶ ...	سيد محمد نجفي
۴۹۶ ...	میرزا قلبي ميلي
۴۹۷ ...	ملا طریقی ساوجي
۴۹۷ ...	ملا مشفقي بخاري
۴۹۸ ...	ملا صبوحي کابلي

صفحه	مضمون	عدد
۴۸۲ ...	حکیم علي	
۴۸۲ ...	حکیم ابو الفتح گیلانی	
۴۸۲ ...	ملا میرم سلیمان ...	
۴۸۲ ...	حکیم جلال الدین مظفر اردستانی	
۴۸۲ ...	حکیم احمد تنوی ...	
۴۸۲ ...	حکیم حسن گیلانی	
۴۸۲ ...	حکیم همام ...	
۴۸۳ ...	حکیم فتح الله شیرازی	
۴۸۳ ...	حکیم لطف الله گیلانی	
۴۸۳ ...	ملا میر طیب ...	
۴۸۳ ...	مهادیو طیب ...	
۴۸۳ ...	ملا شهاب الدین ...	
۴۸۳ ...	شیخ بهینا ...	
۴۸۳ ...	درکه بل طیب ...	
۴۸۳ ...	ابی طیب ...	
۴۸۳ ...	حکیم احمد گیلانی	
۴۸۴ ...	ملا قطب الدین ...	
۴۸۴ ...	بیارچو ...	
۴۸۴ ...	بهیرو هندوی	
۴۸۴ ...	چندر سین	
۴۸۴ ...	ذکر شعرائیکه در ایام سلطنت خلیفه الهی بودند	۱۱۰
۴۸۴ ...	ملا غزالی	

صفحہ	مضمون	عدد
۴۷۹ ...	شیخ حبیب الہوری	
۴۷۹ ...	شیخ سعدی کاکوزی	
۴۷۹ ...	شیخ حامد ملتانی گیلانی...	
۴۷۹ ...	شیخ پیارہ کوریہ	
۴۷۹ ...	شیخ محمد جبیہ	
۴۷۹ ...	ملا طاہر سی	
۴۷۹ ...	شیخ نصیر کیمہ گرہندری	
۴۷۹ ...	شیخ ذکریا اجودھی دہلوی	
۴۷۹ ...	شیخ عبد الکرم پانی پتی...	
۴۷۹ ...	شیخ تاج الدین لکھنوی	
۴۸۰ ...	شیخ ابو الفتح گجراتی	
۴۸۰ ...	شیخ بہاء الدین مجذوب سنبلی	
۴۸۰ ...	شیخ برہان الدین کالی وال	
۴۸۰ ...	شیخ محمد بہکاری	
۴۸۰ ...	شیخ وجیہ الدین گجراتی	
۴۸۱ ...	ذکر حکما...	۱۰۹
۴۸۱ ...	حکیم الملک	
۴۸۱ ...	حکیم سیف الدین	
۴۸۱ ...	حکیم زنبیل شیرازی	
۴۸۱ ...	حکیم مصری عرب...	
۴۸۱ ...	حکیم عین الملک شیرازی	
۴۸۱ ...	حکیم مسیح الملک شیرازی...	

صفحه	مضمون	عدد
۴۷۶ ...	سید مبارک الوری	...
۴۷۶ ...	شیخ کمال الوری	...
۴۷۷ ...	شیخ ماکهو آگره	...
۴۷۷ ...	شیخ علاء الدین آگره	...
۴۷۷ ...	سید مبارک گوالیری	...
۴۷۷ ...	شیخ خلیل افغان	...
۴۷۷ ...	شیخ خواجه خضر بختیار	...
۴۷۸ ...	شیخ منور آگره	...
۴۷۸ ...	شیخ حسین	...
۴۷۸ ...	شیخ حاجی احمد لاهوری	...
۴۷۸ ...	شیخ احمد حاجی پولادی	...
۴۷۸ ...	شیخ جلال حجام سندی	...
۴۷۸ ...	شیخ بهنک کاکوری	...
۴۷۸ ...	شیخ محمد عاشق سنبلی	...
۴۷۸ ...	شیخ عبد العزیز دهلوی	...
۴۷۸ ...	شیخ مصطفی دریا بادی	...
۴۷۸ ...	شیخ حسین اودهه	...
۴۷۸ ...	شیخ حمزه مجذوب	...
۴۷۹ ...	شیخ ابن امروهه	...
۴۷۹ ...	شیخ قیس خضر آبادی	...
۴۷۹ ...	شیخ عبد الکریم سهارموسی	...
۴۷۹ ...	شیخ رکن الدین	...

فہرست طبقات اکبری

[۲۱]

صفحہ	مضمون	عدد
۴۷۳ ...	شیخ الہداد خیرابادی	...
۴۷۳ ...	شیخ نظام نارنولی
۴۷۳ ...	شیخ جلال تانیسری	...
۴۷۳ ...	شیخ داؤد جہنی وال	...
۴۷۴ ...	شیخ موسیٰ آہنگر	...
۴۷۴ ...	شیخ نعمت اللہ گجراتی	...
۴۷۴ ...	شیخ عبد الغفور اعظم پوری	...
۴۷۴ ...	شیخ یوسف ہرکن	...
۴۷۴ ...	شیخ رحمت اللہ
۴۷۴ ...	شیخ عبد اللہ بداونی	...
۴۷۵ ...	شیخ طاہا	...
۴۷۵ ...	شیخ ماہ
۴۷۵ ...	شیخ عبد اللہ سہروردی	...
۴۷۵ ...	شیخ کیور
۴۷۵ ...	میر سید علاء الدین اودھنی	...
۴۷۵ ...	شیخ الہ بخش گڈہ مکتسر
۴۷۵ ...	سید صالح فتحپوری	...
۴۷۶ ...	سید احمد مجذوب عید روسی	...
۴۷۶ ...	سید جلال قادری آگروی	...
۴۷۷ ...	شیخ کبیر ملتانی
۴۷۶ ...	شیخ حبیب اللہ صوفی	...
۴۷۶ ...	شیخ ابو اسحق مہرنگ لہوری	...

صفحہ	مضمون	عدد
۴۷۰ ...	سید محمد کوپامو	...
۴۷۰ ...	قاضی عثمان بنالی سندھی...	...
۴۷۰ ...	مخدوم جہان سندھی	...
۴۷۰ ...	شیخ بہلول دہلوی	...
۴۷۰ ...	شیخ تاج الدین دہلوی	...
۴۷۰ ...	میر عبد الاول دکنی	...
۴۷۰ ...	ملا جمال مدرس ملتانی	...
۴۷۰ ...	ملا عثمان بنگالی	...
۴۷۰ ...	میر منیر...	...
۴۷۰ ...	میر عبد الحی صدر	...
۴۷۱ ...	ملا تقی الدین ششتیری	...
۴۷۱ ...	شیخ فرید بنگالی	...
۴۷۱ ...	شیخ تاج الدین دہلوی	...
۴۷۱ ...	ذکر مشائخ ہندوستان	۱۰۸
۴۷۱ ...	شیخ سلیم سیکری وال	...
۴۷۱ ...	شیخ نظام الدین امیتی وال	...
۴۷۲ ...	شیخ محمد غوث	...
۴۷۲ ...	خواجہ عبد الشہید	...
۴۷۲ ...	شیخ مبارک ناگوری	...
۴۷۳ ...	شیخ ادھن جونپوری	...
۴۷۳ ...	شیخ بیخودی سنبلی	...
۴۷۳ ...	میان وجیہ الدین گجراتی	...

فهرست طبقات اکبري

[۱۹]

صفحه	مضمون	عدد
۴۶۷ ...	ملا عبد الرحمن لاهوري	...
۴۶۷ ...	ملا عبد الجليل لاهوري	...
۴۶۷ ...	ملا علي كرد	...
۴۶۷ ...	ملا عثمان سمانه	...
۴۶۷ ...	ملا سلطان تانيسري	...
۴۶۷ ...	ملا امام الدين	...
۴۶۸ ...	شيخ معين	...
۴۶۸ ...	قاسم بيگ تبريزي	...
۴۶۸ ...	سيد نعمت الله لاهوري	...
۴۶۸ ...	شيخ نور الدين كذبو لاهوري	...
۴۶۸ ...	ملا عبد القادر بداوني	...
۴۶۸ ...	شمس خان كذبو لاهوري	...
۴۶۸ ...	ملا هاشم كذبو	...
۴۶۸ ...	قاضي نور الله ششتري	...
۴۶۹ ...	ملا عثمان قاري	...
۴۶۹ ...	سيد ياسين سرهندي	...
۴۶۹ ...	ملا قاسم واحد العين قندهاري	...
۴۶۹ ...	ملا عبد السلام لاهوري	...
۴۶۹ ...	ملا بدعه لذكاه	...
۴۶۹ ...	ملا حسام الدين سرخ لاهوري	...
۴۶۹ ...	ملا اسمعيل اوده	...
۴۶۹ ...	ملا الهداك كهتوي	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۶۴ ...	حاجی ابراهیم آگره	...
۴۶۴ ...	حاجی ابراهیم سرهندي	...
۴۶۴ ...	ملا ویش گوالیاری	...
۴۶۴ ...	ملا شاه محمد شاه آبادی	...
۴۶۴ ...	ملا عبد الحق حقی	...
۴۶۵ ...	شیخ حمید	...
۴۶۵ ...	ملا موسی سندی	...
۴۶۵ ...	ملا عبد الرحمن بوهرة	...
۴۶۵ ...	ملا الهداد امروهه	...
۴۶۵ ...	ملا الهداد سلطانپوری	...
۴۶۵ ...	ملا عالم گل بهاری کابلی	...
۴۶۵ ...	قاضی خان بدخشی	...
۴۶۶ ...	میر صدر جهان	...
۴۶۶ ...	ملا بایزید	...
۴۶۶ ...	ملا عبد الشکور	...
۴۶۶ ...	میر عبد اللطیف قزوینی	...
۴۶۶ ...	ملا میر کلان هریوی	...
۴۶۶ ...	ملا عبد القادر	...
۴۶۶ ...	قاضی حسن قزوینی	...
۴۶۷ ...	ملا حبیب	...
۴۶۷ ...	ملا اسمعیل مفتی	...
۴۶۷ ...	ملا ابو الفتح لاهوری	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۶۱ ...	ملا شينخ حسين بغدادی
۴۶۱ ...	ملا شينخ حسن تبریزی
۴۶۱ ...	سید ولی
۴۶۲ ...	ملا بايزيد
۴۶۲ ...	قاضي يعقوب مانکپوري
۴۶۲ ...	شينخ بهاء الدين
۴۶۲ ...	شينخ ابو الفتح
۴۶۲ ...	قاضي ناصر
۴۶۲ ...	قاضي صوفي
۴۶۲ ...	ملا الهداد لنگر خاني لاهوري
۴۶۲ ...	سید محمد مير عدل
۴۶۳ ...	ملا اسمعيل عرب
۴۶۳ ...	ملا مقیم
۴۶۳ ...	ملا غلام علي کور
۴۶۳ ...	ملا خواجه علي ماوراء النهری
۴۶۳ ...	ملا حسن علي موصلی
۴۶۳ ...	ملا جمال لاهوري
۴۶۳ ...	قاضي عضنفر سمرقندي
۴۶۳ ...	قاضي بابا خواجه
۴۶۳ ...	ملا حمید مفسر سنبلی
۴۶۴ ...	ملا حاجي کشمیری
۴۶۴ ...	ملا يعقوب کشمیری

صفحه	مضمون	عدد
	ذکر علماء و فضلا، که در ایام سلطنت حضرت خلیفه	۱۰۷
۴۵۷ الگهی بودند	
۴۵۷ امیر فتح الله شیرازی	
۴۵۷ امیر مرتضی شریفی	
۴۵۸ ملا سعید سمرقندی	
۴۵۸ شیخ ابوالفضل	
۴۵۸ ملا علاء الدین	
۴۵۸ ملا صادق حلوائی سمرقندی	
۴۵۹ میرزاده مغلس سمرقندی	
۴۵۹ حافظ تاش کندی	
۴۵۹ ملا عبد الله سلطانپوری	
۴۵۹ شیخ عبد الذبی	
۴۶۰ قاضی جلال الدین سندس	
۴۶۰ قاضی صدر الدین لاهوری	
۴۶۰ قاضی طواسی	
۴۶۰ ملا محمد یزدی	
۴۶۰ ملا اسحاق کاکو لاهوری	
۴۶۰ ملا جمال خان مفتی دهلوی	
۴۶۱ میان حاتم سنبلی	
۴۶۱ میان احمدی	
۴۶۱ ملا سعد الله لاهوری	
۴۶۱ ملا منور	

صفحه	مضمون	عدد
۴۵۴ ...	سید راجو بارهه
۴۵۴ ...	میدنی رای چوهان
۴۵۴ ...	میر طاهر رضوی
۴۵۴ ...	تاش بیگ کابلی
۴۵۴ ...	احمد بیگ کابلی
۴۵۴ ...	شیر خواجه
۴۵۴ ...	طاهر سیف الملوک
۴۵۵ ...	محمد قلی ترکمان
۴۵۵ ...	نوخته بیگ کابلی
۴۵۵ ...	میرزا علی علم شاهي
۴۵۵ ...	وزیر جمیل
۴۵۵ ...	بهوج ولد رای سرجن
۴۵۵ ...	میر ابوالقاسم نمکی
۴۵۵ ...	بختیار بیگ ترکمان
۴۵۵ ...	امیر صدر جهان
۴۵۶ ...	حسین بیگ
۴۵۶ ...	شادمان
۴۵۶ ...	راجه مکنمن
۴۵۶ ...	باقی سفرچی
۴۵۶ ...	فریدون به لاس
۴۵۶ ...	بهادر خان قوردار
۴۵۶ ...	شینم بایزید چشتی

صفحه	مضمون	عدد
۴۵۰ ...	جلال خان قورچی	...
۴۵۰ ...	شمال خان قورچی	...
۴۵۱ ...	میرزاده علی خان	...
۴۵۱ ...	سید عبد الله خان...	...
۴۵۱ ...	میر شریف آملی	...
۴۵۱ ...	فرخ خان ولد خان کلان	...
۴۵۱ ...	دولت خان سهرای نیازی	...
۴۵۱ ...	جعفر خان ترکمان...	...
۴۵۲ ...	رای منوهر	...
۴۵۲ ...	شیخ عبد الرحیم لکهنوتی	...
۴۵۲ ...	میر ابو المظفر	...
۴۵۲ ...	رام سنگه...	...
۴۵۲ ...	رای پترداس	...
۴۵۲ ...	جانش بهادر	...
۴۵۲ ...	محمد خان نیازی	...
۴۵۳ ...	رامداس کچھواہہ	...
۴۵۳ ...	میر ابوالقاسم	...
۴۵۳ ...	خواجہ عبد الحی	...
۴۵۳ ...	شمس الدین حسین	...
۴۵۳ ...	خواجہ شمس الدین خانی انجو	...
۴۵۳ ...	میر جمال الدین حسین	...
۴۵۳ ...	شیخ عبد الله خان	...

فهرست طبقات اکبری

[۱۳]

صفحه	مضمون	عدد
۴۴۷ ...	ثانی خان	...
۴۴۷ ...	میرزا حسن خان	...
۴۴۷ ...	جغت سنگه	...
۴۴۸ ...	مرزا نجات خان	...
۴۴۸ ...	علی دوست خان باریگی	...
۴۴۸ ...	سلطان حسین خان	...
۴۴۸ ...	خواجه شاه منصور شیرازی	...
۴۴۸ ...	سلیم خان	...
۴۴۸ ...	سید جهجو بارهه	...
۴۴۸ ...	دربار خان	...
۴۴۹ ...	حاجی محمد سیستانی	...
۴۴۹ ...	محمد زمان	...
۴۴۹ ...	خرم خان	...
۴۴۹ ...	محمد قلی توقباجی	...
۴۴۹ ...	مجاهد خان	...
۴۴۹ ...	سلطان ابراهیم اوبهی	...
۴۴۹ ...	شاه غازی خان ترکمان	...
۴۵۰ ...	شیرویه خان	...
۴۵۰ ...	کاکر علی خان	...
۴۵۰ ...	نقیب خان	...
۴۵۰ ...	بیگ نورین خان	...
۴۵۰ ...	قتلو قدمخان	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۴۴ ...	مقصود علی کور
۴۴۴ ...	اخلاص خان خواجه سرا
۴۴۵ ...	مهر علی خان سولدوز
۴۴۵ ...	خداوند خان دکهنی
۴۴۵ ...	میر مرتضی دکهنی
۴۴۵ ...	حسن بیٹی افغان
۴۴۵ ...	نظر بیگ ولد سعید خان کهکچر
۴۴۵ ...	راجه گوپال
۴۴۵ ...	قیا خان صاحب حسن
۴۴۵ ...	سید هاشم بارهه
۴۴۶ ...	رضوی خان
۴۴۶ ...	راجه بیربر
۴۴۶ ...	شیخ فرید
۴۴۶ ...	راجه سرجن
۴۴۶ ...	جعفر بیگ
۴۴۶ ...	راجه روسی سراکی
۴۴۶ ...	فاضل محمد خان
۴۴۷ ...	شاه قلی نارنجی
۴۴۷ ...	شیخ محمد بخاری
۴۴۷ ...	اعل خان بدخشی
۴۴۷ ...	خنجر بیگ چغتای
۴۴۷ ...	مخصوص خان

صفحه	مضمون	عدد
۴۱۴	رای لونکون	...
۴۱۴	مادهو سنگه	...
۴۱۴	غیاث الدین علی، آصف خان	...
۴۱۴	پاینده خان مغول...	...
۴۱۴	مبارک خان	...
۴۱۴	باز بهادر افغان	...
۴۱۴	میرک خان جنگجنگ	...
۴۱۴	تردي خان	...
۴۱۴	سید قاسم
۴۱۴	راجہ کهنکار	...
۴۱۴	محمد حسین	...
۴۱۴	حسن خان تکریه	...
۴۱۴	جلال خان و سعید خان کهکهر	...
۴۱۴	اعتبار خان خواجه سراے	...
۴۱۴	خواجه طاهر محمد	...
۴۱۴	موتہ راجہ	...
۴۱۴	مہتر خان خاصہ خیل	...
۴۱۴	فرحت خان خاصہ خیل	...
۴۱۴	مقدر خان خاصہ خیل	...
۴۱۴	بہار خان خاصہ خیل	...
۴۱۴	رایسال کچھواہہ	...
۴۱۴	رای درکہ	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۳۸ ...	باقی محمد خان کوکه	...
۴۳۸ ...	سید محمد میر عدل	...
۴۳۹ ...	معصوم خان فرنخودی	...
۴۳۹ ...	نورنگ خان	...
۴۳۹ ...	شاه محمد خان اٹک	...
۴۳۹ ...	مطلب خان	...
۴۳۹ ...	شیخ ابراهیم	...
۴۳۹ ...	علی قلی خان اندراجی	...
۴۳۹ ...	تولک خان قوچین	...
۴۴۰ ...	شاه بیگ خان کابلی	...
۴۴۰ ...	فتو افغان	...
۴۴۰ ...	بابو منکلی	...
۴۴۰ ...	فتح خان فیلبان	...
۴۴۰ ...	سماجی خان مغول	...
۴۴۰ ...	درویش محمد اوزیک	...
۴۴۰ ...	شهباز خان کنبو	...
۴۴۱ ...	خواجہ جهان	...
۴۴۱ ...	مجنون خان قاتشال	...
۴۴۱ ...	محمد قاسم خان میر بکر	...
۴۴۱ ...	مظفر حسین میرزا	...
۴۴۱ ...	راجہ جگناتھ	...
۴۴۱ ...	راجہ اسکر	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۳۵ ...	میرزا یوسف خان	...
۴۳۵ ...	محب علي خان	...
۴۳۵ ...	قلیچ خان	...
۴۳۵ ...	محمد صادق خان	...
۴۳۵ ...	میرزا جاني بیگ ترخان	...
۴۳۵ ...	اسمعیل قلبي خان	...
۴۳۶ ...	اعتماد خان گجراتي	...
۴۳۶ ..	رای رایسنکه	...
۴۳۶ ...	شریف محمد خان	...
۴۳۶ ...	فخر الدین	...
۴۳۶ ...	حبیب علي خان	...
۴۳۶ ...	شاه قلبي خان محرم	...
۴۲۷ ...	محب علي خان رهناسي	...
۴۳۷ ...	معین الدین احمد خان	...
۴۳۷ ...	اعتماد خان خواجه سراي	...
۴۲۷ ...	رستم خان	...
۴۳۷ ...	کمال خان کنهر	...
۴۳۷ ...	طاهر خان میر فراغت	...
۴۳۸ ...	سید حامد بخاري	...
۴۰۸ ...	سید محمود خان بارهه	...
۴۳۸ ...	سید احمد خان	...
۴۳۸ ...	قرا بهادر خان	...

صفحه	مضمون
۴۳۰ ...	قيا خان گنگ ...
۴۳۱ ...	يوسف محمد خان کوکھ ...
۴۳۱ ...	زين خان کوکھ ...
۴۳۱ ...	شجاعت خان ...
۴۳۱ ...	شاه بداخ خان ...
۴۳۲ ...	ابراهيم خان اوزبک ...
۴۳۲ ...	ترسون محمد خان ...
۴۳۲ ...	وزير خان ...
۴۳۲ ...	محمد مراد خان ...
۴۳۲ ...	اشرف خان ...
۴۳۲ ...	مهدی قاسم خان ...
۴۳۳ ...	قاسم نيشاپوري ...
۴۳۳ ...	خواجہ سلطان علی ...
۴۳۳ ...	راجہ تودرمل ...
۴۳۳ ...	ميرزا قليخان ...
۴۳۳ ...	مظفر خان ...
۴۳۴ ...	حيدر محمد خان ...
۴۳۴ ...	شاهم خان جلاير ...
۴۳۴ ...	اسماعيل سلطان دولدي ...
۴۳۴ ...	محمد خان جلاير ...
۴۳۴ ...	خان عالم ...
۴۳۴ ...	قطب الدين محمد خان ...

صفحه	مضمون	عدد
	میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا بن بهرام	
۴۲۴ ...	میرزا بن شاه اسمعیل صفوی	...
۴۲۴ ...	میرزا خان، خانخانان	...
۴۲۷ ...	علی قلی خان، خانزمان	...
۴۲۷ ...	ادهم خان	...
۴۲۷ ...	میر شرف الدین حسین	...
۴۲۷ ...	شمس الدین محمد خان اتکه	...
۴۲۸ ...	محمد عزیز کو کلتاش ملقب اعظم خان	...
۴۲۸ ...	خضر خواجه خان	...
۴۲۸ ...	بہادر خان	...
۴۲۸ ...	پیر محمد خان اتکه	...
۴۲۸ ...	محمد قلی خان برلاس	...
۴۲۸ ...	خانجہان	...
۴۲۹ ...	شہاب الدین احمد خان	...
۴۲۹ ...	سعید خان	...
۴۲۹ ...	پیر محمد خان	...
۴۲۹ ...	راجہ بہارہ مل	...
۴۳۰ ...	راجہ بیگوانداس	...
۴۳۰ ...	راجہ مان سنگھ	...
۴۳۰ ...	عبد المجید آصف خان	...
۴۳۰ ...	سکندر خان اوزبک	...
۴۳۰ ...	عبد اللہ خان اوزبک	...

صفحه	مضمون	عدد
۳۹۳	ذکر وقائع سال سي و یکم آلهي	۹۴
۳۹۸	ذکر قصه تاریکي	۹۵
۴۰۰	ذکر وقائع سال سي و دوم آلهي	۹۶
	ذکر رفتن میرزا شاه رخ بکشمير و صلح نمودن او بکاکم	۹۷
۴۰۱	کشمير و رسیدن امرا بملازمت...	
۴۰۵	ذکر وقائع سال سي و سیوم آلهي	۹۸
	ذکر رفتن صادق خان بر سر سهوان و صلح کردن	۹۹
۴۰۶	او بکاکم تهنه	
۴۰۷	ذکر وقائع سال سي و چهارم آلهي	۱۰۰
۴۱۰	ذکر وقائع سال سي و پنجم آلهي	۱۰۱
	ذکر محاربه اعظم خان با جام و پسران امین خان	۱۰۲
۴۱۱	و اکثر زمینداران و نصرت یافتن اعظم خان	
۴۱۲	ذکر وقایع سال سي و ششم آلهي	۱۰۳
۴۱۵	ذکر وقائع سال سي و هفتم آلهي	۱۰۴
۴۲۱	ذکر وقائع سال سي و هشتم آلهي	۱۰۵
	ذکر اسامي امرای عالي مقدار، که درین دودمان	۱۰۶
۴۲۵	عالیشان مصدر خدمات شده اند	
۴۲۵	خانخانان بیرام خان سپه سالار	
۴۲۶	میرزا شاه رخ بن میرزا ابراهیم بن سلیمان میرزا	
۴۲۶	تردي بیگ خان ...	
۴۲۶	منعم خان خانخانان	

فهرست طبقات اکبري

[۵]

صفحه	مضمون	عدد
۳۲۹	ذکر وقائع سال بست و سیوم آلهي	۷۴
۳۳۳	ذکر رسیدن امرا و افواج منصوره بولایت اسیر و برهانپور	۷۵
۳۳۴	ذکر عزیمت موبک جهانگیر بزیارت اجمیر	۷۶
۳۳۵	ذکر ظاهر شدن ستاره ذو زوابع	۷۷
۳۳۷	ذکر وقائع سال بست و چهارم آلهي	۷۸
۳۴۰	ذکر فرستادن بعضی امرا بولایت رانا کیکا	۷۹
۳۴۲	ذکر وقائع سال بست و پنجم آلهي	۸۰
۳۴۷	ذکر وقائع سال بست ششم آلهي	۸۱
۳۴۸	ذکر حادثه بنگاله	۸۲
۳۵۷	ذکر وقائع سال بست و هفتم آلهي	۸۳
۳۶۴	ذکر وقائع سال بست و هشتم آلهي	۸۴
۳۶۷	ذکر وقائع سال بست و نهم آلهي	۸۵
۳۶۹	آمدن برهان الملک دکني	۸۶
	فرستادن میرزا خان ولد پیرام خان بمحاربه مظفر	۸۷
۳۷۵	گجراتي	
۳۷۹	آمدیم بر سر احوال خلیفه آلهي...	۸۸
۳۸۳	آمدیم بر سر وقائع بندگان حضرت...	۸۹
	ذکر فرستادن خان اعظم به تسخیر دکن و آمدن مشار الیه	۹۰
۳۸۳	باحمد اباد بملاقات خانخانان	
۳۹۱	ذکر بقیه احوال که در اثناء راه اله باس رو نمود	۹۱
۳۹۱	ذکر وقائع سال سي ام آلهي	۹۲
۳۹۲	ذکر طوي شاهزاده سلطان سلیم	۹۳

صفحه	مضمون	عدد
	ذکر بعضی امور که بعد از قدوم نصرت لزوم بفتحپور	۵۶
۲۷۵	سمت ظهور یافته	
۲۷۹	ذکر وقائع سال نوزدهم الهی	۵۷
۲۸۱	ذکر نهضت موکب منصور بتسخیر پتینه و حاجی پور	۵۸
۲۸۵	حکایت غریب	۵۹
	ذکر بعضی قضایا که در آخر سال نوزدهم الهی موافق	۶۰
۳۰۰	سنه اثنی و ثمانین و تسعمائنه سمت ظهور یافته	
۳۰۲	ذکر وقائع سال بیستم الهی	۶۱
	ذکر محاربه خانخانان با داؤد خان افغان و شکست	۶۲
۳۰۲	یافتن او از افواج فیروزی نشان	
۳۰۷	ذکر صلح کردن داؤد و ملاقات نمودن بپسر خانخانان	۶۳
۳۱۰	ذکر بنای عبادت خانه	۶۴
۳۱۳	ذکر آمدن میرزا سلیمان بدرگاه سلاطین پناه	۶۵
۳۰۷	ذکر وفات خانخانان منعم خان	۶۶
۳۱۸	ذکر وقائع سال بیست و یکم الهی	۶۷
۳۱۸	ذکر رفتن میرزا سلیمان بمکه مشرفه	۶۸
۳۲۰	ذکر وقائع سال بیست و دوم الهی	۶۹
۳۲۰	شرح وقائعی که در خطه اجمیر ظهور یافته	۷۰
	ذکر محاربه کنورمان سنگه بارانا کیکا و شکست یافتن	۷۱
۳۲۲	آن ملعون	
۳۲۴	ذکر احوال خانجهان در مقابل داؤد	۷۲
۳۲۷	ذکر دیوان ساختن خواجه شاه منصور	۷۳

فهرست طبقات اکبری

[۳]

صفحه	مضمون	عدد
۲۰۶	ذکر وقائع سال دوازدهم الهی ...	۳۷
۲۱۴	ذکر فتح قلعه چتور ...	۳۸
۲۲۰	ذکر وقائع سال سیزدهم الهی ...	۳۹
۲۲۴	ذکر وقائع سال چهاردهم الهی ...	۴۰
۲۲۵	ذکر سبب بنای بلدۀ فتح پور ...	۴۱
۲۲۵	ذکر فتح قلعه کالینجر ...	۴۲
۲۲۶	ذکر ولادت حضرت شاهزاده عالی مقدار سلطان سلیم میرزا ...	۴۳
۲۲۸	ذکر وقائع سال پانزدهم الهی ...	۴۴
۲۲۸	ذکر ولادت با سعادت شاهزاده شالا مراد ...	۴۵
۲۲۹	ذکر نهضت اعلام جهانگیر بخطه اجمیر ...	۴۶
۲۳۲	ذکر وقائع سال شانزدهم الهی ...	۴۷
۲۳۵	ذکر وقائع سال هفدهم الهی ...	۴۸
۲۳۵	ذکر عزیمت ولایت گجرات ...	۴۹
۲۴۱	ذکر فرستادن امرا بمحاصره قلعه سورت ...	۵۰
۲۴۵	ذکر نهضت حضرت خلیفه الهی بعزم تسخیر قلعه سورت ...	۵۱
...	ذکر بعضی از وقائع که در ایام محاصره قلعه سورت ...	۵۲
۲۵۰	سمت ظهور یافت
۲۵۳	ذکر وقائع سال هزدهم الهی ...	۵۳
...	ذکر رفتن حسین قلیخان به نگرکوت و مراجعت ...	۵۴
۲۵۶	نمودن
...	ذکر بعضی وقائع که بعد از وصول مرکب همایون ...	۵۵
۲۶۱	بدار الخلافت در ولایت گجرات وقوع یافته

فهرست طبقات اکبری

صفحه	مضمون
۱۵۹	احوال طبقه کهران و تسخیر ولایت ایشان ...
۱۶۲	بر توجّه منعم خان به کابل ...
۱۶۷	انع سال نهم الهی ...
۱۷۰	ذکر تسخیر قلعه چنار ...
۱۷۰	ذکر تسخیر ولایت گرّه و کشته شدن رانی درگوتی ...
۱۷۱	نهضت رایات اعلی بجاناب نرور ...
۱۷۵	ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود ...
۱۷۶	ذکر آمدن میرزا سلیمان مرتبه سوم به کابل ...
۱۷۸	ذکر وقائع سال دهم الهی ...
۱۷۹	ذکر بنای قلعه آگره ...
۲۸	ذکر بغی و مخالفت علی قلیخان خان زمان و ابراهیم و اسکندر ...
۱۸۰	ذکر گریختن آصف خان بولایت گرّه ...
۱۸۴	ذکر فوستاند قلیچ خان بقلعه رهناس ...
۱۸۵	ذکر احوال علی قلی خان زمان و سائر ارباب بغی و طغیان ...
۱۸۶	ذکر ایلغار بندگان حضرت بر سر خان زمان ...
۱۹۲	ذکر وقائع سال یازدهم الهی ...
۱۹۵	ذکر رفتن مهدی قاسم خان بگره و گریختن آصف خان بجاناب خان زمان ...
۱۹۸	ذکر آمدن میرزا سلیمان بر سر کابل مرتبه چهارم ...
۲۰۲	ذکر نهضت رایات ظفر سمات بجاناب لاهور ...

فہرست مضامین طبقات اکبر

جلد دوم

مضمون	عدد
۱ ذکر نہضت فرمودن حضرت جہانبانی فردوس مکانی	۱
ظہیر الدین بابر بادشاہ غازی	...
۲ ذکر سلطنت خاقان سعید ہمایون بادشاہ بن بابر بادشاہ غازی	۲
۳ ذکر احوال شیر خان	۸۶
ذکر احوال سلیم خان بن شیر خان	۱۰۷
ذکر احوال سلطان محمد عدلی	۱۱۸
۶ ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی	۱۲۵
۷ ذکر وقائع سال اول آلہی	۱۲۶
۸ ذکر وقائع سال دوم آلہی	۱۳۳
۹ ذکر وقائع سال سوم آلہی	۱۳۶
۱۰ ذکر تسخیر قلعہ گوالیار	۱۴۰
۱۱ ذکر وقائع سال چہارم آلہی	۱۴۱
۱۲ ذکر آمدن شیخ محمد غوث از ولایت گجرات با گروہ	۱۴۱
۱۳ ذکر وقائع سال پنجم آلہی	۱۴۲
۱۴ ذکر وقائع سال ششم آلہی	۱۵۱
ذکر فرستادن ادھم خان بہ سارنگ پور و فتح ولایت مالوہ	۱۵۱
۱۶ ذکر وقائع سال ہفتم آلہی	۱۵۶
۱۷ ذکر وقائع سال ہشتم آلہی	۱۵۸